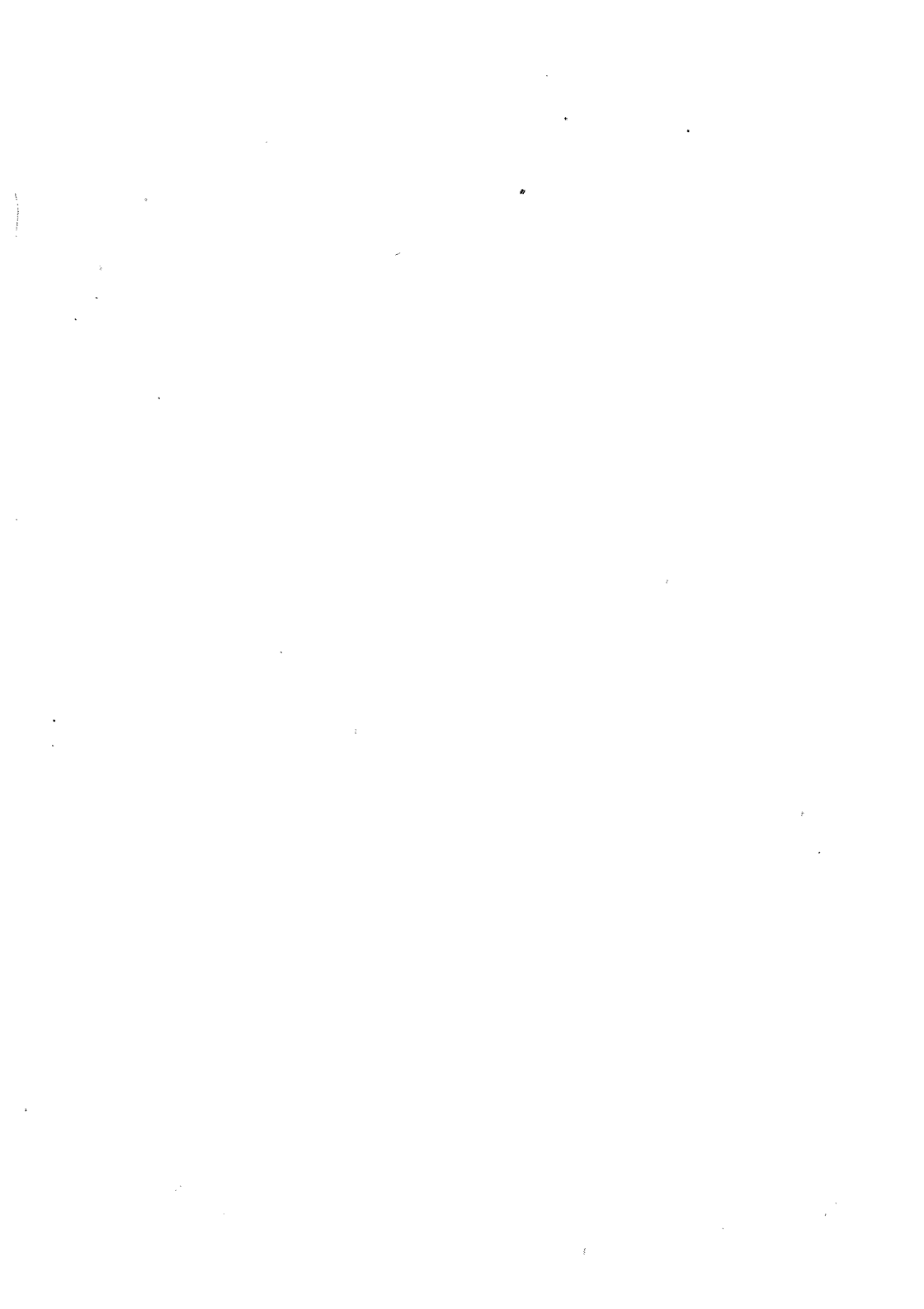




در شناخت ایران

۴



اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی
و کمونیستی ایران

جلد سوم:

اسناد پراکنده از اولین هفته‌های
سوسیال دموکراسی تا...



استادتاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران
جلد سوم
انتشارات علم: خیابان انقلاب، خیابان فروردین، تلفن ۶۶۳۴۷۰
چاپ دوم
پائیز پنجاه و نه
تهران. ایران

مقدمه‌ی تنظیم‌کننده

انتشار جلد سوم «اسناد» قدم دیگری است در جهت تکمیل مدارکی که برای بررسی و تحقیق در زمینه‌ی جنبش کارگری سوسیالیستی و کمونیستی در ایران، مورد نیاز قطعی پژوهندگان مبارز است.

در مورد مجلد حاضر چند یادآوری ضروری بنظر می‌رسد:
- نخست اینکه اسناد بنا بر تصمیم قبلی تا آنجا که میسر بوده است از روی نسخ اصلیشان به چاپ می‌رسند.

- دو دیگر آنکه اسناد حاضر چه در مورد حزب توده، چه نیروی سوم و چه فرقه‌ی دموکرات از میان بیش از چندین هزار برگ انتشارات این گروه‌ها برگزیده شده‌اند. ملاک انتخاب اهمیت موضوع است. بسیاری از اسناد دیگر نیز در عین جالب بود نشان به‌علل محدودیت‌های فنی و مالی ما امکان چاپ نیافتند.

- در عین حال هنوز اسناد دیگری موجود است که انتشار آنها به‌حال جنبش بسیار مفید است. از کسانی که چنین اسنادی را در اختیار دارند دعوت می‌شود آنها را برای چاپ به‌نشانی مزدا ارسال دارند.
ما امیدواریم که چاپ مجلد سوم در راه شناخت گذشته‌ی جنبش و لذا روشن ساختن راه آینده انقلاب مفید واقع گردد.

ضروری است از همه‌ی رفقای که در جمع‌آوری و ارسال اسناد منتشره و ترجمه اسناد و تنظیم آن همکاری نمودند سپاسگزاری گردد؛ بدون چنین همکاری مزدا نمی‌توانست در این امر مهم توفیق حاصل نماید.

مقدمه بر چاپ دوم

این کتاب که نخست هشت سال پیش، ۱۳۵۱ یعنی در اوج قدرت سیاه محمدرضا پهلوی منتشر شد، با توجه به امکانات محدود مادر آن دوران، بر رغم کمبودها و نقائص فنی، گامی به پیش به سوی شناخت نهضت کارگری ایران و سازمان‌های مختلف سیاسی آن بود. از آن تاریخ تا کنون اسناد بیشتری به دست آمده‌اند که بسیاری از آن‌ها در ده جلد منتشره در اروپا (۷ جلد به فارسی و ۳ جلد به زبانهای اروپائی) به چاپ رسیده‌اند.

با توجه به امکانات بیشتری که اکنون در اختیار ماست امیدواریم که چاپ بقیه اسناد موجود هرچه زودتر به پایان برسد. امیدواری ما این نیز هست که همه کسانی که چنین اسنادی را در اختیار دارند، یا خود آنها را منتشر سازند، یا آنها را در اختیار ما بگذارند. آنچه به ویژه اهمیت دارد، یافتن روزنامه‌ها و اسناد مربوط به دوران رضاخان (نهضت جنگل، سندیکا‌های کارگری، و حزب کمونیست ایران) است. تعلل در دسترس قرار دادن این اسناد که نمی‌توان گفت همه‌شان از بین رفته‌اند، کوتاهی در کمک به شناخت گذشته جامعه ایران است و به نوعی دستگیری باخانواده پهلوی است که می‌کوشید حتی کوچکترین اثرات مبارزات قشرها و طبقات انقلابی جامعه ایران را از میان بردارد، و چنین جلوه‌گر سازد که گویا با هیچ مخالفتی یا نظری انتقادی روبرو نبوده است.

در تجدید چاپ این مجلد تغییرات کوچکی انجام شده است. نخست این که در چند مورد، اسناد چاپ شده در چاپ اول (اروپا ۱۹۷۲) ناقص بودند، ما این اسناد را تکمیل کردیم. دودیکر اینکه دوسند مربوط به حزب کمونیست ایران (برنامه حد اقل حزب کمونیست ایران و مرانامه حالیۀ فرقه کمونیست ایران، و مقاله حقیقت، اوهام راجع به دوستی آمریکا) را حذف کرده‌ایم، زیرا دوسند اول در چاپ دوم جلد اول (منتشره در اروپا) که در ایران از نو نشر یافته است، با رفع نقایص ملحوظ شده‌اند و نیازی به تکرار ندارند. سند سوم نیز بنوبه خود در چاپ مجلد تکمیل شده شماره‌های حقیقت ملحوظ خواهد شد.

فهرست جلد سوم

صفحه	عنوان
۹	نظامنامه جمعیت اجتماعيون اتحاديون ايران
۳۵	نظامنامه تشکيلات فرقه اشتراکيون ايران (گيلان)
۴۶	جنبش انقلابي درخاور زمين - ايران - از مجله کمينترن
۴۷	سخنرانی آقازاده درسومين کنگره کمينترن
۴۸	سخنرانی شرقي درششمين کنگره کمينترن
۵۴	درباره حجازي کارگر شهيد
۵۵	قانون چيست - احمد قاسمي
۵۸	حزب سوسياليسم چه مي گويد؟
۶۲	سياست ما - دکتر رادمنش
۶۷	خصوصيات مبارزات اجتماعي درشرایط امروزي ايران
۷۸	تحليلي از جريان دومين کنگره حزب توده - ا - طبري
۸۶	در سراشيب انشعاب - احمد قاسمي
۹۳	جمعبندي تجارب گذشته
۱۰۱	عبدالصمد کامبخش - بيوگرافي
۱۰۵	دکتر رضا رادمنش - بيوگرافي
	سري مقالات آژير (روزنامه جعفر پيشه‌وري):
۱۰۸	چه خواهيم نوشت؟
۱۱۱	چه خواهيم نوشت؟
۱۱۳	سال دوم آژير
۱۲۰	تاريخچه حزب عدالت
۱۲۱	» » »
۱۲۳	هدف عدالت
۱۲۶	آري ما ميهن پرست هستيم
۱۲۹	سرگذشت من (پيشه‌وري)
۱۳۵	پيشه‌وري کيست؟
۱۳۸	پيشه‌وري کاندید تيريز است
۱۳۹	ما واحزاب سياسي
۱۴۲	خبرقتل دکتراراني
۱۴۴	درباره رهبر ورهبري
۱۴۶	درباره بعضي مدعيان برمدعای رهبري
۱۵۰	ما چه مي گوئيم - ملت چه مي خواهد؟
۱۵۳	» » »
۱۵۷	» » »
۱۶۱	انجمنهای ايالتي و ولايتي - کریم کشاورز
۱۶۴	فوت روزولت
۱۶۸	درباره مرگ حضرتعلي-رهبر
۱۷۰	برخورد عقايد و آراء - حزب توده چه مي گفت و چه مي کرد؟
۱۷۰	پس از يكصد سال، شبح ديکري
	چرا سران حزب توده مبالغه در نيرومند بودن

۱۷۹	استعمار کرده‌اند؟
۱۸۱	چرا سران توده برای الغای امتیاز نفت اقدام نکردند
۱۸۴	مبارزه برای دادن امتیاز به شوروی
۱۸۶	آنچه برای دیگران جبر تاریخی است...
۱۸۸	خدمت حزب توده و خیانت سران آن
۱۹۱	تحول اجتماعی ضروری ایران...
۱۹۳	آنچه رهبران حزب توده می‌توانستند بکنند
۱۹۵	فداکردن منافع اساسی ایران
۱۹۷	بزرگترین عیب رهبران توده
۲۰۰	تقاضای امتیاز نفت شمال
۲۰۱	روش مطالبه نفت شمال ایران
۲۰۴	بزرگترین خدمت و خیانت
۲۰۶	فرقه دموکرات آذربایجان
۲۰۸	اعتبارنامه پیشه‌وری
۲۱۰	دشمنی فرقه با عناصر روشنفکر...
۲۱۲	مکانیسمی که از مؤمن مزدور می‌سازد
۲۱۴	یکی از همکاران نزدیک پیشه‌وری
۲۱۶	ژنرال مارکوس و پیشه‌وری
۲۱۸	فرقه خلق الساعه دموکرات
۲۲۱	رهبران توده در قسمتی از شمال و جنوب سازمان نداشتند
۲۲۳	فکر بین‌المللی در خدمت یک ملت
۲۲۶	موفقیت جبهه ملی
۲۳۰	از شرایط بقا و موفقیت بیشتر جبهه ملی
۲۳۳	نه سال حرف
۲۳۶	مرحله تاریخ کنونی
۲۳۹	اهمیت نهضت کارگری
۲۴۲	دوراه برای مشکل کشاورزی
۲۴۵	وظیفه تاریخی جبهه ملی
۲۴۷	ساختمان طبقاتی جامعه ملی و بین‌المللی
۲۵۱	دو درس که از صنعت نفت جنوب آموختیم.
۲۵۵	آیا حزب زحمتکشان ملی است؟
۲۵۸	ملی و بین‌المللی
۲۶۱	اهمیت انقلاب صنعتی
۲۶۶	نیروی سوم چیست؟
۲۷۶	آیا جبهه ملی ناسیونالیست است؟
۲۸۴	بخشنامه به کلیه واحدهای حزبی در مهاجرت
۲۸۷	مبارزه درون حزب و سانترالیسم دموکراتیک
۳۰۰	نفت (بیداری ما)
۳۰۴	بیانیه جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران ۱۳۳۹
۳۳۵	انقلاب در شرق - خاطرات احسان‌الله‌خان از جنگل
۳۵۷	انقلاب روس و ایران - ویکتور سرژ

نظامنامه

اتحادیه ایران آو آوئون ایران

(سوسیالیست اولیه)

مسلک و نام

ماده ۱ - این جمعیت برای سروداری مرام اجتماعی
تأسیس شده و نام اجتماعیون اتحادیون (سوسیالیست اولیه) را
تشکیل میشود.

۲ - مرام تازه این جمعیت جداگانه طبع و منتشر شده است

۳ - علامت مخصوص این جمعیت عبارت است از: **جمیت**
مجموعه: پنج + بیل و فلج که حوضه کدم اطراف آنرا گرفته
باشد. و سه الف متوالی که حروف اول کلمات سه گانه اجتماعیون
اتحادیون ایران است.

این علامت نشانه سه طریقته مجرده: کارگر، برزگر و متفکرات (۱) که
جمعیت سوسیالیست را تشکیل می دهند.

۴ - افراد جمعیت همی، رفیق یکدیگر بوده کتبا
و شفاهاً یکدیگر را رفیق خطاب خواهند کرد و سایر عناوین
کابه مزوک خواهد بود.

تَشْکِلات

-- کليات --

• - موسسات جمعیت عبارت است از:

- ۱ - حوزه رسن و فنی
- ب - شورای قلم

(۱) انتاگزول

هیات مرکزی
 هیات منطقه ای
 هیات شهرستانی
 هیات محلی
 هیات نسوان
 هیات جوانان
 هیات کادرمات
 هیات فرهنگی

پانویس بر نظامنامه جمعیت اجتماعیون اتحادیون ایران
 پس از منهدم شدن حزب دموکرات ایران که متعاقب شکست محمدعلی شاه
 تأسیس شده بود، و نیز شهبانت فرقه اجتماعیون عا هیون ایران فعالیتی در ایران
 انجام نگرفت تا پیدایش نهضت جنگل به صدارت میرزا کوچک خان. پس از انقلاب
 اکتبیر و تضعیف قدرت ارتجاع در ایران، فعالین پیشین نهضت انقلابی مشروطه
 مجدداً دست به کوششی زدند؛ ازین جمله بودند استاد دهخدا و یسارانش. حزب
 اجتماعیون اتحادیون ایران، به همت استاد دهخدا و یارانش تأسیس شد. اما این
 حزب بر رغم آرمان اجتماعی مترقی بنیان گذاران آن، جمعیتی منحصر به روشنفکران
 باقی ماند و در میان کارگران ایران که تعدادشان بمرحال زیاد نبود صاحب اعتبار
 نشد و همراه با اختناق دوران رضاخانی از صحنه سیاست ایران خارج شد.

- ج- اجرائیہ ناحیہ
 د- شورای عمومی
 ه- اجرائیڈ مرکزی
 و- شورای عالی و فوق العاده
 حوزه رسمی تشکیل می شود اقلًا از هفت نفر رفیق.
 حوزه فنی تشکیل می شود از هر عدده که مناسب و لازم باشد.
 شورای ناحیہ مرکب است از نمایندگان حوزه های يك ناحیہ، اجرائیہ
 ناحیہ مرکب است از مأمورین شورای ناحیہ.
 شورای عمومی مرکب است از مبعوثین حوزه های تمام نواحی و
 نمایندگان ناحیہ مرکزی.
 اجرائیہ مرکزی مرکب است از مأمورین شورای عمومی.
 شورای عالی و خصوصی در موقع لزوم از رفق تشکیل می شود ۲.

تشکیلات موقتی

- ۶- در بدو شروع به تشکیلات ناحیہ، همینکه به پیروی مرام اجتماعی
 مصمم و در ایجاد تشکیلات، و تبعیت نظامات متفق شدند فوراً جلسه در تحت
 ناظمی مسن ترین و منشی گری کوچک ترین اعضاء منعقد ساخته، هیئت میجمعہ
 خود را اولین حوزه رسمی خواهند شناخت.
 تبصره- کلیه جلسه های اول تمام هیئت های جمعیت، خواه در تشکیلات
 موقتی یادانی در تحت اداره ناظم و منشی سنی منعقد می شود.
 ۷- وقتی ده عدده اولین حوزه از هفت نفر تجاوز نمود، به انتخاب هیئت عامله
 که عبارت از: يك نفر ناظم، يك نفر نایب ناظم، يك نفر منشی، يك نفر صندوق دار
 و يك نفر خطیب است اقدام خواهند کرد، در صورت لزوم و احتیاج ممکن است
 چند نفر منشی انتخاب شود.
 ۸- پس از آن که عدده اعضاء حوزه از بیست و يك نفر تجاوز نمود، در
 تحت نظارت هیئت عامله و وظایف ذیل را انجام خواهند داد:
 اولاً- انتخاب دفتر دار
 ثانیاً- انتخاب خزانه دار
 ثالثاً- انتخاب ۹ نفر مأمورین اجرائیہ موقتی

رابعاً انتخاب حوزه تحقیق

۹- حوزه پس از انجام وظایف مذکوره در ماده ۸، به سه قسمت منقسم شده هر قسمت یک حوزه مستقل تشکیل خواهد داد و بلافاصله اولین جلسه را منعقد ساخته به انتخاب هیئت عامله اقدام خواهند کرد و با شرایط ماده ۳۹-۴۰-۴۱ به ازدیاد اعضاء خواهند کوشید.

پس از آن نیز بطور عموم هر وقت عده اعضاء یک حوزه از بیست و یک نفر تجاوز نمود خواه در تشکیلات موقتی باشد یا دائمی در صورتی که مقتضیات حوزه مانع نباشد حوزه به دو یا چند قسمت منسحب شده هر قسمت یک حوزه مستقل تشکیل داده برای ازدیاد عده و تجدید و تقسیم خود خواهند کوشید. راپورت تقسیم حوزه در صورتی که تقسیم شود و شرح موانع و اشکالات مانعه در صورتی که مانعی برای تقسیم باشد، باید به هیئت اجرائیه فرستاده شود، در صورتی که دلایل حوزه کافی نباشد هیئت اجرائیه می تواند حوزه را به تقسیم وادار نماید.

تبصره ۱

ترتیب فوق در تقسیم و انشعاب حوزهها مسوقماً مجری است و پس از تغییر مقتضیات، شورای عمومی ترتیبی که مناسب باشد برای تقسیم و تعیین جد و عده حوزهها اتخاذ و اعلام خواهد کرد.

تبصره ۲

حوزههای صنفی از قاعده فوق مستثنی بوده حد تقسیم آن موقوف به رأی حوزه است.

۱۰- مأمورین اجرائیه موقتی، اولین جلسه هیئت اجرائیه را بلافاصله منعقد ساخته هیئت عامله خود را انتخاب کرده و با تمام قوای ممکنه به ازدیاد حوزهها قیام خواهند نمود.

۱۱- هیئت اجرائیه موقتی ناحیه که در مرکز مملکت تشکیل می شود به نام اجرائیه مرکزی انتخاب شده، نسبت به تمام تشکیلات مملکت نظارت داشته، عموم تشکیلات مرکز و ولایات را اداره خواهد نمود. و هم چنین دقتدار و خزانهدار ناحیه مرکزی، به نام دقتدار کل و خزانهدار کل انتخاب شده، نسبت به تمام تشکیلات مراقبت خواهند داشت.

۱۲- هیئت اجرائیه موقتی تا موقع تجدید انتخابات سال بعد مداومت به کار خواهد داشت.

۱) عدہ ہیئت عاملہ اجرائیہ‌ها و کلیہ ہیئت‌های جمعیت اعم از موقتی، دائمی، مثل حوزه‌ها است.

۲) منشی هر حوزه اعم از تشکیلات موقتی یا دائمی سمت رابطی حوزه‌را نیز دارا خواهد بود، و در صورت تعدد منشی رفیقی که بدو انتخاب شده، دارای سمت مزبور است.

۳) حوزه‌ها در صورت لزوم می‌توانند مستقلًا یک نفر رابط انتخاب کنند و در آن صورت منشی‌ها از تعهد وظیفه رابطی معاف خواهند بود.

تشکیلات دائمی

۱۳- در آخر هر سال شمسی کلیه انتخابات جمعیت بموجب اعلامیه هیئت‌های اجرائیه تجدید خواهد شد.

انتخاباتی که از طرف حوزه‌ها می‌شود در نیمه برج دلو شروع شده‌منتها تا ۱۵ برج حوت خاتمه خواهد یافت.

۱۴- پس از اعلان انتخابات تمام حوزه‌های نواحی بدو هیئت عامله خود را انتخاب نموده پس از آن به انتخاب نمایندگان شورای ناحیه اقدام کرده بعد از آن مبعوثین شورای عمومی را انتخاب خواهد نمود.

۱۵- مادام که عدہ رفقای ناحیه از پانصد نفر تجاوز نکرده باشد، حق انتخاب سی نفر نماینده برای شورای ناحیه خواهند داشت و پس از تجاوز از عدہ مذکوره باعلاوه شدن هر پانصد نفر عضو، یک نفر بر عدہ نمایندگان افزوده می‌شود، بناء علیہ رفقای یک ناحیه مادام که از پانصد نفر بیشتر نشده‌اند سی نفر، و وقتی که عدہ آنها به هزار رسید، سی و یک نفر، و همینکه به یک هزار و پانصد نفر بالغ شدند سی و دو نفر نماینده انتخاب خواهند نمود و هکذا. اگر عدہ رفقای یک ناحیه به سی نفر نرسیده باشد، همان عدہ حاضر به نام شورای ناحیه مجتمع شده وظایف شوری انجام خواهند داد.

۱۶- هیئت رفقای یک ناحیه از بیست و یک تا هزار نفر، یک نفر مبعوث برای شورای عمومی انتخاب خواهند نمود و باعلاوه شدن هر هزار نفر رفیق، یک نفر بر عدہ مبعوثین افزوده می‌شود. انتخاب مبعوثین آزاد بوده، ممکن است از بین رفقای ناحیه انتخاب کنند یا ناحیه مرکزی، یا سایر نواحی انتخاب شود.

تبصره

نصاب فوق تا وقتی که عده جمعیت به حدی خیلی کثیر نرسیده معمول به بوده پس از آن ممکن است به موجب رأی شورای عمومی تغییر یابد.

۱۷- انتخاب نمایندگان و مبعوثین جمعی و بطریق ذیل خواهد بود: قبل از موقع تجدید انتخابات (نیمه دلو) دفتر دار هر ناحیه عده رفقای ناحیه را معلوم، و عدد نمایندگان و مبعوثین را به نسبت شماره رفقای ناحیه مشخص نموده صورت احصائیه را برای رفقا خواهد فرستاد. اعضای حوزه‌ها رأی خود را اولاً درباره نمایندگان جمعاً در یک ورقه، ثانیاً درباره مبعوثین در ورقه دیگر نوشته اوراق آراء را در دو پاکت که به مهر هیئت عامله لاک شده باشد به دفتر خواهند فرستاد. دفتر دار پاکت‌ها را با حضور و نظارت اکثریت ناظم‌های حوزه‌ها که حاضر در محل هستند، باز و استخراج نموده نتیجه را فوراً اعلام خواهند کرد. انتخابات مذکوره و استخراج آن باید قبل از حوت خاتمه یابد.

۱۸- نماینده‌های حوزه‌ها پس از انتخاب (قبل از ۱۶ حوت) بلافاصله اولین جلسه شورای ناحیه را منعقد و در همان جلسه هیئت عامله خود را انتخاب خواهند کرد.

۱۹- دوره اجلاسیه شوراهای ناحیه دو تا سه هفته امتداد داشته اقل هفت جلسه در ظرف دوره مذکوره منعقد خواهند ساخت، و پس از انتخاب مأمورین اجرائیه و دفتر دار و خزانه‌دار و اعضای حوزه تحقیق و انجام سایر وظایف مقرر ماده ۶۱ قبل از یازدهم حمل متحمل خواهد شد.

۲۰- عده اعضا اجرائیه ناحیه اقلانه و اکثریاً یازده نفر خواهد بود، دفتر دار و خزانه‌دار نیز سمت عضویت اجرائیه را دارا می‌باشند. مأمورین اجرائیه و خزانه‌دار و دفتر دار از بین اعضای شورای ناحیه انتخاب خواهند شد.

۲۱- پس از انحلال شورای ناحیه مأمورین اجرائیه ناحیه بلافاصله (قبل از یازدهم حمل) مجتمع شده اولین جلسه هیئت اجرائیه را منعقد ساخته هیئت عامله خود را انتخاب و مبعوثین شورای عمومی را فوراً روانه مرکز خواهد داشت.

۲۲- مبعوثین هر یک از نواحی که تا روز انعقاد اولین جلسه شورای عمومی حاضر نشده باشند، اعضاء حاضر شوری می‌توانند در جلسه مزبوره به نام آن ناحیه عده که لازم بدانند عوض مبعوثین آن ناحیه انتخاب کرده، به دفتر ناحیه مزبوره اطلاع دهند. در صورت اقتضا و امکان، انتخاب مزبور از بین رفقای که اهل آن ناحیه باشند به عمل خواهند آمد. اگر قبل از خاتمه دوره

اجلاسیه شورای عمومی، نمایندگان آن ناحیه حاضر شوند جای خود را خواهند گرفت، و رفقائی که بجای آنها انتخاب شده بودند، معاف خواهند بود.

تبصره

ناحیه‌هایی که به انتخاب معمولین اقدام نکرده یا آنها را نفرستاده باشند، با لطمع حق خود را اسقاط کرده و علاوه بر اینکه از طرف شورای به آنها توبیخ و سرزنش خواهد شد، حق هیچگونه تردید و اعتراض نسبت به مقررات شورای عمومی نخواهند داشت.

۲۳- معمولین ولایات و معمولین و نمایندگان مرکز، اولین جلسه شورای عمومی را قبل از پانزدهم ثور منعقد ساخته پس از رسیدگی به اعتبارنامه‌ها، هیئت عامله خود را انتخاب نموده به انجام وظایف خود شروع خواهند کرد.

۲۴- شورای عمومی دوره اجلاسیه خود را منتهی در ظرف یک ماه خاتمه داده، اقلاً پانزده جلسه در یک ماه منعقد نموده بعد از انتخاب مأمورین اجرائیه مرکزی و دفتردار و خزانه‌دار کل و حوزه تحقیق و انجام سایر وظایف مقرر ماده ۷۱ منحل خواهد شد.

۲۵- عده مأمورین اجرائیه مرکزی یا زده و اکثر آبیست و یک نفر است، که از بین اعضای شورای عمومی انتخاب می‌شوند. دفتردار کل و خزانه‌دار کل نیز سمت عضویت اجرائیه مرکزی را دارا خواهند بود.

۲۶- پس از انجمن شورای عمومی، مأمورین اجرائیه مرکزی بلافاصله در ۱۵ جوزا مجتمع شده هیئت عامله خود را انتخاب و به انجام وظایف خود شروع خواهند کرد.

۲۷- اولین جلسه شورای ناحیه، بموجب دعوت ناظم آخرین هیئت اجرائیه ناحیه، و اولین جلسه اجرائیه ناحیه بر حسب دعوت ناظم شورای ناحیه، و اولین جلسه شورای عمومی بر حسب دعوت ناظم اجرائیه مرکزی، و اولین جلسه اجرائیه مرکزی بر حسب دعوت ناظم شورای عمومی، بلافاصله پس از انتخابات اعضاء هر یک از آنها منعقد خواهد شد. در صورتی که ناظم‌های مذکور نتوانند قبل از وقت به دعوت قیام کنند، یک نفر از اعضاء خود آن هیئت‌ها میتواند به دعوت، زبور اقدام نماید که انعقاد جلسه از موقع قانونی تجاوز نکند.

۲۸- انتخاب دفتردار و خزانه‌دار ناحیه و دفتردار و خزانه‌دار کل به اکثریت سه ربع آراء و از بین اعضاء شورای عالی بعمل خواهد آمد.

۲۹- یک ناحیه در اصطلاح جمعیت عبارتست از مجموع حوزه‌های یک

ولایت که مجتمعاً يك قسمت مستقل از تشکیلات جمعیت را تشکیل می دهند.
۳۰. حدود هر ناحیه را شورای عمومی تشخیص می نماید و در صورتی
که شورای عمومی منعقد نباشد، هیئت اجرائیه مرکزی موقتاً می تواند تعیین
نموده پس از افتتاح شورای از تصویب شوری بگذارند.
تبصره

در هیچیک از ناحیه ها، بدون اجازه اجرائیه مرکزی شروع به تشکیلات
نخواهد شد.

قوانین

عضویت

۳۱- پایه و اساس حقیقی تشکیلات جمعیت عبارت است از حوزه های
رسمی. هر کس به عضویت جمعیت پذیرفته شود باید عضو یکی از حوزه ها
باشد.

۳۲- نامزد عضویت باید اقلاًً هجده سال داشته باشد. سابقه احوال،
ثبات قدم، صمیمیت و جدیت مسلکی و صحت عمل نامزد عضویت، باید در محضر
حوزه به مقام وضوح برسد.

۳۳- اعضاء هر حوزه مشترکاً ضامن لیاقت و صلاحیت اعضاء خود
خواهند بود و لذا باید با نهایت دقت درباره نامزدها مطالعات عمیقته بعمل
آورده پس از آن رأی دهند، و با این وسیله و ترتیب مراقبت نمایند تا حوزه
و جمعیت را از وجود جاسوسان اجتماعی، یا اشخاص لاقید تماشاچی و یا
مردم استفاده جو، مصون دارند. حوزه هایی که بدون مراعات و ملاحظات
مذکوره کسی را پذیرفته باشند قهراً مسئول نتایج ناگوار آن بوده در صورت
بروز آثاری نامطبوع مجاکمه خواهند شد.

۳۴- کسانی که به علت تنافی عقاید یا اعمال و یا به سبب علاقه موقع و
منافع خود استعداد اعتقاد به مرام را فاقد بوده شایستگی قبول و پیروی
مسلك را نداشته باشند به عضویت جمعیت قبول نمی شوند.

۳۵- مرتکبین جنایت های اجتماعی و کسانی که بر ضرر هیئت جامعه
قیام کرده یا به اعمال رذیله و پست اقدام نموده باشند نمی توانند به عضویت
جمعیت پذیرفته شوند.

۳۶- کسانی که از عضویت جمعیت استعفا کرده باشند دو مرتبه به
عضویت قبول نمی شوند مگر با مراجعه به آراء عمومی ناحیه.

۳۷- کسانی که به انفصال دائمی از عضویت محکوم شده باشند همیشه از عضویت محروم خواهند بود.

۳۸- هیچیک از رفتار نمی‌توانند هیچ بیگانه را به عضویت دعوت کنند، مگر با رعایت شرایط مواد ۳۹-۴۰-۴۱.

۳۹- هر بیگانه اقلاباً بواسطهٔ دو نفر از رفتار باید به حوزه معرفی و پیشنهاد شود.

۴۰- پس از پیشنهاد و مذاکرات ابتدائی بدو رأی اول دربارهٔ نامزد اتخاذ خواهد شد. رأی اول که موسوم به رأی مذاکره است، فقط راجع به ورود و عدم ورود در مذاکرهٔ عضویت نامزد خواهد بود.

اگر رأی مذاکره موافق بود در صورتی که نامزد از طبقات مذکوره در ماده ۴۱ نباشد بلافاصله مطلب مطرح مذاکره شده رأی ثانی که رأی قطعی است، اتخاذ خواهد شد. و اگر از یکی از طبقات مذکوره باشد، بموجب مادهٔ مزبوره به حوزهٔ تحقیق ارجاع شده اتخاذ رأی قطعی در آن حوزه خواهد شد. و اگر رأی مذاکره موافق نبود اقلاباً تا شش ماه مطلب مسکوت عنه مانده مطرح نخواهد شد.

تبصره

در صورتیکه بواسطهٔ عدم شناسائی یا جهاتی دیگر اجرای تحقیقات دربارهٔ نامزدی لازم باشد، حوزه می‌تواند به اکثریت آراء قبل از اتخاذ رأی مذاکرات دربارهٔ آن نامزد را به جلسه‌های دیگر موکول دارد و همچنین حوزه‌ها مستقیماً می‌توانند یک یا چند نفر از رفتار را به تحقیق احوال نامزدها مأمور سازند.

۴۱- اگر نامزد عضویت از معاریف ناس بوده یا سابقهٔ دخالت در امور سیاسی داشته یا از معاریف اعضاء ادارات دولت و یا نظامی و عضو نظمی و امثال آن باشد، پس از اتخاذ رأی مذاکره باید اسم و مشخصات و اسامی معرفین نامزد به وسیلهٔ دفتر برای حوزه تحقیقیه فرستاده شود تا پس از اجرای تحقیقات لازمه رأی سکوت یا تعویق یا قبول دربارهٔ نامزد اظهار نموده به وسیلهٔ دفتر رأی خود را به حوزه اعلام نماید.

در صورتیکه از طرف حوزهٔ تحقیقیه رأی سکوت داده شده باشد مذاکرهٔ عضویت نامزد تا مدتی که حوزهٔ مزبوره تعیین نماید مسکوت عنه مانده در هیچ‌یک از حوزه‌ها تجدید نخواهد شد.

و اگر رأی قبول داده شده باشد پس از اعلام به حوزه، عضویت نامزد

پذیرفته و قطعی خواهد بود.

واگر بواسطه فقدان وسائل تحقیقیه یا وجود اشکالاتی در امر تحقیق رأی تعویق داده شده باشد در هر موقع که وسائل موجود و اشکالات مرتفع شود حوزه تحقیق می تواند مجدداً داخل مذاکره شده رأی خود را به حوزه اعلام کند.

تبصره

اگر حوزه درباره نامزدی تبدیل رأی نماید، می تواند پیشنهاد خود را از هیئت تحقیقیه مسترد سازد.

۴۲- تا وقتی که تشکیلات ابتدائی جمعیت تکمیل نیافته، اجراء ماده ۴۱ موقتاً موقوف مانده پذیرفتن کلیه نامزدها منوط بتأسیس و تأسیس حوزه تحقیق بوده بطور عموم باید اسامی نامزدها پس از رأی مذاکره به حوزه تحقیق فرستاده شود و پس از تکمیل آن بر حسب تصویب و اعلام شورای عمومی یا هیئت اجرائیه، ماده مذکوره بموقع عمل و اجراء گذارده خواهد شد.

۴۳- قبول اعضا خواهد در حوزه رسمی یا حوزه تحقیق با موافقت اکثریت دوثلث از اعضا حاضر حوزه است.

۴۴- هیچ بیگانه قبل از تعهد کتبی نمی تواند در محضر حوزه حضور بهم رساند، علیهذا پس از آن که عضویت نامزدی پذیرفته شود، باید قبل از ورود به حوزه تعهدنامه را امضا کرده، اسم خود را نیز در دفتر حوزه ثبت و امضا نماید. پس از آن در جلسات حوزه می تواند حاضر شود. عضو وارد در اولین دفعه حضور باید تعهدات کتبی خود را شفاهاً نیز در محضر حوزه تکرار نموده تجدید عهد نماید. تعهدات لسانی باید در جلسه رسمی و در حالتی باشد که عموم اعضا برپا ایستاده با حضور قلب و سکوت مطلق و خضوع تام اقرارات وارد را استماع نموده گواه آن باشند. همینکه تعهدات کتبی و شفاهی انجام یافت شخص بیگانه به مقام رفاقت نائل شده، شایسته خطاب «رفیق» خواهد شد. ناظم حوزه انجام تعهدات و عضویت وارد را به رفقاً اعلام و شهادت حاضرین را خاطر نشان خواهد نمود و پس از آن عنوان رفیق را به او خواهد داد و رفقاً را به تهنیت رفیق جدید تکلیف و دعوت خواهد نمود و همگی دست رفاقت به او خواهند داد. خطیب حوزه پس از ورود و اردین، رؤوس و ظایف و تکالیف رفاقت و مسائل عمده راجعه به تبلیغ و دعوت و قبول اعضا و سایر تعلیمات لازمه را به آنها تذکر خواهد داد.

صورت تعهدنامه

«من امضاکننده ذیل... پسر... ساکن شهر... محله... کوچه...
نمره... از روی خلوص عقیدت و صمیم قلب و صدق نیت پیروی
اصول مسلک اجتماعیون اتحادیون (سوسیالیست اونیفیه) را
اعتراف نموده اجراء نظامات و حفظ مطالب داخلی جمعیت و
کوشش در توسعه این اساس را تا آخرین نقطه امکان تعهد می-
نمایم و خدای یگانه را شاهد اظهارات خود قرار داده شرافت شخصی
خود را ضامن می دهم.»

۴۵- اوراق تعهد که دارای شهادت معرفیین نیز خواهد بود از طرف
خوزه به دفتر فرستاده خواهد شد.

تبصره

در حوزهای نواحی تعهدنامه دوسنسخه بوده یک نسخه در دفتر ناحیه
ضبط و نسخه دیگر از دفتر ناحیه به دفتر کل ارسال خواهد شد.

وظایف

- ۴۶- وظایف عمومی رفقا از قرار ذیل است:
- ۱- ممارست و مداومت در مطالعه مواد مرام و مذاقه در مقاصد اساسی جمعیت.
 - ۲- تعلیم و تدریس اصول اجتماعی و تبلیغ مقاصد مسلکی مانند مدرسی جدی و معلمی تعالی.
 - ۳- کوشش در تهذیب و اصلاح اخلاق یکدیگر و سعی در جلب افراد بطرف صحت عمل و وظیفه شناسی.
 - ۴- جلب و دعوت اشخاص مستعد و افراد لایق به قبول مسلک.
 - ۵- حضور در تمام جلسات هیئت‌هایی که عضویت آن را دارا هستند.
 - ۶- قیام به تمام تعهدات مسلکی و وظایف حزبی و مجاهدت در پیشرفت مقاصد اجتماعی و اصول مرام و ادای فرایض و تکالیف اجتماعی و مراقبت و موافقت با رفتای مسلکی و تبعیت مطلقه از قوانین و نظامات و دیسپلین جمعیت تا آخرین نقطه امکان.
 - ۷- حفظ تمام مسائل و مطالب جمعیت و مذاکرات جلسات تا آخرین درجه جدیت و فداکاری.

تنبیه

بنابراینکه مقصد حقیقی از تشکیل این جمعیت و اتخاذ اسم، ایجاد همدمی و همقدمی و تحصیل اتحاد و اتفاق بین تمام اجتماعی مسلک‌ن و توحید مساعی و تمرکز قوای فکری و عملی سوسیالیست‌های مملکت است، لهذا کافهٔ اعضاء در ره‌هیئت از هیئت‌های جمعیت عضو هستند، مکلف و موظف خواهند بود که در جلب و جمع‌آوری افراد یا اجتماعات صالحه که تابع و پیرو مسلک اجتماعی باشند با منتهی درجهٔ جدیت کوشش نموده همه را با این جمعیت فکراً و عملاً متحد سازند تا یک تودهٔ قوی و صالح اجتماعی در مملکت بوجود آمده، لایق و درخور انجام مقاصد حالیهٔ مسلکی باشد.

۴۷- هر یک از رفقا شایستگی خود را بواسطهٔ بهمیمیت و صداقت و ثبات و استقامت و صحت اعمال و حسن اخلاق در جامعهٔ رفقا آشکارا ساخته باشد، در هیئت جامعهٔ جمعیت دارای مقامی ارجمند شده به علامت موقع اخلاقی خود شایستهٔ خطاب رفیق صدیق خواهد بود. و همچنین هر کدام علاقه‌مندی و جدیت کامله در اداء وظیفهٔ دعوت و فریضهٔ تبلیغ بروز داده بوسیلهٔ نشر حقایق عالیه و اصول مواد مسلکی یا بواسطهٔ جلب عدهٔ کافی از اشخاص لایق فعال یا جماعتی کثیره از افراد صالحهٔ ناس به پیروی و قبول مسلک لیاقت و برتری خود را مبرهن کرده باشند، علاوه بر نیل به موقع رفیع اخلاقی به عنوان خطیب یا مبلغ (افتخاری) نام برده خواهند شد.

۴۸- عموم اعضاء مکلفند که در تمام جلسات حوزه‌هائی که عضو آن هستند حاضر شوند مگر آنکه عذری موجه داشته باشند. غائبین باید عذر غیبت خود را در محضر حوزه عرضه دارند تا به اکثریت پذیرفته یا رد شود. در صورت رد، عضو غایب نظر به اقتضای رأی حوزه به تادیبهٔ جریمهٔ نقدی یا غیر نقدی، از قبیل تعهد خدمتی فوق العاده مکلف خواهند شد و در صورت تکرار غیبت به تادیبهٔ جریمهٔ فوق العاده یا به اخطار رسمی یا توبیخ و سرزنش یا ذکر در صورت مجلس یا بدون ذکر محکوم خواهند گردید. و اگر با هیچیک از تعزیرات مذکوره متنبه نشوند، ممکن است به محاکم حزبی ارجاع و از طریق محاکمه به جریمهٔ بزرگ و یا به انفصال موقتی از حوزهٔ خود محکوم گردند. عضو منفصل از حوزه در صورتی می‌تواند به حوزهٔ خود معاونت کرده یا به عضویت حوزهٔ دیگر پذیرفته شود که درخواست نامهٔ به حوزه خود داده قبول معذرت سابق خود را خواستار شود تا به اکثریت آراء حوزه عذرش مقبول و تجدید عضویتش تصویب شود.

تبصره

اخطار رسمی یا سرزنش و توبیخ ممکن است شنهاً بعمل آمده یا کتباً بوسیلهٔ اوراق رسمی باشد.

۴۹- ترتیب فوق شامل غائبین تمام هیئت‌های جمعیت اعم از حوزه‌ها و غیره خواهد بود.

۵۰- همینکه یک ثلث از اعضاء حوزه حاضر باشند حوزه می‌تواند صورت رسمی حاصل کرده داخل در مذاکرات شود و لسی اتخاذ رأی منوط به حضور نصف اعضاست.

۵۱- هیچک از اعضاء نمی‌توانند از حوزه‌ای به حوزه دیگری منتقل شوند مگر با تصویب حوزه که عضو آن بوده و حوزه که می‌خواهد عضو آن بشود و پس از اطلاع بدفتر ناحیه یا دفتر کل.

۵۲- وظیفهٔ حوزه‌های رسمی عبارت است:
اولاً از انعقاد جلسات معمولی و فوق‌العاده.
ثانیاً مذاکره و مشاوره در کلیهٔ اموری که مربوط به مصالح و منافع مختصهٔ جمعیت یا منافع عمومی و اجتماعی باشد.

ثالثاً طرح پیشنهادهای لازم و تقدیم آن به هیئت‌های اجرائیه و شوراهای رابعاً مشاوره و اظهار رأی دربارهٔ انتخابات حزبی و مملکتی و سایر اموری که از طرف اجرائیه‌ها و شوراهای ارجاع می‌شود.

خامساً مشاوره در توسعهٔ دائرهٔ تبلیغات حزبی و جلب اشخاص به جمعیت.

سادساً پذیرفتن واردین.

سابعاً قرائت و مباحثهٔ مواد مرام و شرح و بسط آن.
و بنابراین یک قسمت از وقت هر یک از جلسات حوزه‌های رسمی در به و افتتاح جلسه یا آخر آن باید مصروف به قرائت و بحث مواد مرام و قوانین جمعیت شود.

تبصره

وظیفهٔ حوزه‌های فنی را ۱۱ درهٔ وقوع تشکیل آنها هیئت اجرائیه یا شورای تشکیل‌دهندهٔ آنها مشخص خواهد کرد.

۵۳- هر حوزه باید دارای نمرهٔ ترتیب و اسم مخصوص باشد. نمرهٔ

هرحوزه از طرف دفتر واسم حوزه بر حسب پیشنهاد حوزه و تصویب اجرائیه معین می شود.

۵۴- هرحوزه رسمی اقلّاً پانزده روز یک مرتبه باید منعقد شود، سایر هیئت‌ها بقدر لزوم جلسات عادی و فوق العاده منعقد خواهند کرد.

۵۵- ناظم هر هیئت مسئول افتتاح و اختتام جلسات هیئت و انتظام آن بوده حق انعقاد جلسات فوق العاده نیز خواهد داشت. امضای نوشتجات و اجراء قوانین راجعه به هیئت‌ها و وظیفه ناظم هیئت است.

۵۶- نواب ناظمها در غیبت آنها متصدی وظیفه آنها خواهند بود.

۵۷- دفتر دار هر هیئت مسئول انتظام امور انشائی و ترتیب تمام صادرات و واردات هیئت و حفظ دفاتر و اوراق آن بوده باید در اسرع وقت امور انشائی هیئت را مرتب سازد.

۵۸- صندوقدار هر هیئت موظف به وصول وجوه ورودیه و سالیانه و جمع آوری اعانه‌ها و ایصال آن به خزانه ناحیه یا خزانه کل بوده مخارج حوزه را بر طبق تصویب نامه هیئت اجرائیه خواهد پرداخت. مسئول انتظام وصحت محاسبات صندوق حوزه صندوقدار حوزه بوده باید حساب خود را به خزانه ناحیه یا خزانه کل بدهد.

۵۹- وظیفه رابط ابلاغ اظهارات و رساندن پیشنهادها به دفتر یا سایر هیئت‌های جمعیت است.

۶۰- وظیفه خطبا و ناطقین حوزه‌ها از قرار ذیل است:

(۱) القاء خطابه در تشریح اساس مسلک و مرام و تعلیم واجبات و فرایض حزبی و توضیح وظایف اجتماعی پس از ورود عضوی جدید به حوزه.

(۲) تعلیم و تدریس مواد مرامنامه و بیان اساس مسلک در اول و یا آخر جلسه حوزه

(۳) دادن نصایح سودمند و تعلیمات اخلاقی در هر جلسه و هر موقع که ممکن باشد.

(۴) نطق در کنفرانس‌های حوزه یا کنفرانس‌های عمومی جمعیت در زمینه‌هایی که قبلاً معین شده است

(۵) اشاعه محاسن و مزایای عالیّه مسلکی و تبلیغ مرام برای جذب قلوب و جلب خاطر بیگانگان از مسلک

در محافل و مجالس و هر کجا که مقتضی باشد.

۶۱- وظایف شورای ناحیه از این قرار است: (۱) رسیدگی و تفتیش در امور هیئت‌ها و موسسات ناحیه و رسیدگی به کلیه عملیات یکساله گذشته آن.

(۲) رسیدگی به محاسبات سال گذشته ناحیه. (۳) ترتیب بودجه سال آینده ناحیه. (۴) انتخابات مامورین اجرای ناحیه. (۵) انتخابات دفتر دار ناحیه. (۶)

انتخابات خزانهدار ناحیه. (۷) انتخابات اعضاء حوزه تحقیق. (۸) تدوین و تصویب و تجدید نظر در قوانین محلی در صورت لزوم. (۹) مطالعه و پیش بینی رویه اقدامات سال آینده و ترتیب وسائل توسعه و ترقی مادی و معنوی امور ناحیه (۱۰) نشر نامه‌ها و اعلامیه‌های سالیانه.

تبصره

قوانین محلی يك ناحیه نمی‌تواند مخالف قوانین مشترکه عمومی جمعیت باشد.

۶۲- اجرائیه هر ناحیه در منطقه خود مامور اداره و انتظام تمام امور آن منطقه بوده و وظائف ذیل را اجرا خواهد نمود.

(ا) جدیت و کوشش در توسعه و تعمیم تبلیغات حزبی و نشر تعلیمات مسلکی.

(ب) اتخاذ وسائلی که موجب تکثیر عده و باعث جلب افراد و اجتماعات صالحه بطرف جمعیت باشد.

(ج) اقدام به عملیاتی که باعث قوت و مورث پیشرفت امور جمعیت است.

(د) نگاهداری موقوع و مقام اخلاقی و تقویت جنبه روحی جمعیت.

(ه) مراقبت در انتظام تشکیلات جمعیت اعم از حوزها و دفتر و خزانه

و غیره.

(و) سرپرستی و نظارت عملی در اجرای قوانین جمعیت.

(ز) حفظ رابطه هیئت‌های جمعیت بایکدیگر و همچنین رابطه ناحیه با

مرکز و سایر نواحی.

(ح) تهیه لوایح قانونی برای تقدیم به شورای ناحیه.

(ط) تهیه راپرت عملیات سالیانه سنه گذشته ناحیه و پیش‌بینی اقدامات

سنه آتی به وسیله دفتردار برای تقدیم به شورای ناحیه.

(ی) تهیه صورت محاسبات سال گذشته و بودجه سنه آتی به وسیله خزانهدار

برای تقدیم به شورای مذکور.

(ک) انتشار بیان نامه‌ها و رساله‌ها و هر گونه مطبوعات مربوط بامور

جمعیت و یا مباحث عمومی.

(ل) تأسیس کنفرانس‌ها در موقوع لزوم.

(م) تأسیس جراید حزبی و جلب مطبوعات بطرف جمعیت.

(ن) ایجاد مکاتب برای نشر مسلک و یا توسعه معارف عمومی.

س) تأسیس کتابخانه‌های مسلکی و هرگونه کتب عام‌المنفعه.

ع) ایجاد شرکت‌های تعاونی.

ف) اقامه جشن سالیانه در هر سال.

۳-۶- هر یک از اجرائیه‌های نواحی می‌توانند يك نفر رابط در مرکز انتخاب کرده بدفتر کل و اجرائیه مرکزی معرفی نمایند.

۴-۶- هر ناحیه باید دفتری منظم داشته باشد، دفتردار ناحیه مسئول تمام مکاتبات و امور انشائی و حفظ اسناد مجموعه حوزه‌های ناحیه بوده واسطه

بین حوزه‌های ناحیه بایکدیگر و بین حوزه‌های اجرائیه و خزانه ناحیه و ما بین تشکیلات آن ناحیه با تشکیلات سایر نواحی و تشکیلات مرکزی خواهد بود.

۵-۶- خزانه‌دار ناحیه مسئول کلیه محاسبات و مأمور اجرای بودجه ناحیه بوده باید حساب خود را به خزانه‌دار کل به‌پردازد.

۶-۶- دفتردارها و خزانه‌دارهای نواحی هر کدام نظامنامه تشکیل دفتر و یا صندوق ناحیه را تهیه نموده به تصویب اجرائیه ناحیه رسانیده بموقع اجرا خواهند گذارد.

و همچنین اعضائی که برای دفتر و خزانه لازم است با اطلاع و تصویب اجرائیه انتخاب خواهند نمود و نیز دستورالعمل دفاتر و صندوق‌های حوزه‌ها را تهیه کرده مراقبت دائمی خواهند داشت که دفاتر و صندوق‌های حوزه‌ها مرتب باشد.

۷-۶- دفترهای نواحی می‌توانند اعمال مهمه و خدمات فوق‌العاده اعضائی

جمعیت و رفقای جدی حزب را بوسیله حوزه‌ها و غیره بدست آورده در دوسیه

مخصوص ضبط و یک نسخه از آنرا نیز به دفتر کل بفرستند و همچنین تخطیات

و ارتکابات افراد متجاوز را دو دوسیه که مخصوص آنها ترتیب داده می‌شود

ثبت و ضبط نموده نسخه آنرا به دفتر کل بفرستند و در این صورت عموم حوزه‌ها

موظفند که اوراق تمجید یا توبیخ را حاضر کرده با موافقت رأی دو ثلث از

اعضاء حوزه به دفتر ناحیه بفرستند تا نسخه آن به دفتر کل فرستاده شود.

تبصره - حوزه‌های مرکزی و دفتر کل نیز مکلف به وظیفه مزبور خواهند

بود.

۸-۶- حوزه شوری و اجرائیه هر ناحیه می‌توانند بوسیله دفتر ناحیه با

تشکیلات سایر نواحی و تشکیلات مرکزی مکاتبه و مخابره نمایند و همچنین

تمام افراد رفقا حق پیشنهاد و مکاتبه به هر یک از هیئت‌های جمعیت خواهند

داشت.

۶۹- محل انعقاد شورای عمومی و اجرائیه مرکزی در مرکز مملکت خواهد بود.

۷۰- در مواقع فوق العاده به اقتضای حوادث قهریه ممکن است محل تشکیل یا وقت انعقاد شورای عمومی تبدیل یابد ولی تبدیل مذکور در صورت امکان باید به موجب اعلامیه مرکزی قبلاً اخبار شود.

۷۱- وظایف شورای عمومی از این قرار است:

(الف) رسیدگی به محاسبات سال گذشته.

(ب) تصویب بودجه سال آتی.

(ج) رسیدگی و تحقیق عملیات سال گذشته و تفتیش امور کلیه تشکیلات

و مؤسسات جمعیت.

(د) مطالعه و پیش بینی اقدامات سال آتی و ترتیب وسائل ترقی و

توسعه مادی و معنوی امور جمعیت.

(ه) انتخاب دفتر دار کل.

(و) انتخاب خزانه دار کل.

(ز) انتخاب مأمورین هیئت اجرائیه مرکزی.

(ح) انتخاب اعضاء حوزه تحقیق و تمییز.

(ط) تعیین حدود نواحی.

(ی) وضع و تصویب قوانین عمومی جمعیت و تجدیدنظر در مرامنامه

و نظامنامه آن در صورت لزوم.

(ک) نشر بیان نامه ها و اعلامیه های سالانه.

۷۲- اجرائیه مرکزی نسبت به عموم تشکیلات جمعیت دارای مقام و

وظایف اجرائیه ناحیه خواهد بود.

و نسبت به کلیه اوضاع تشکیلات و جریان عملیات هیئت های مرکزی و

نواحی مراقبت و سرپرستی و تفتیشات به عمل آورده دستورالعمل های لازمه

را خواهد داد و مخصوصاً در امور مالیه و محاسبات جمعیت نظارت مستقیم

خواهد داشت.

۷۳- اجرائیه مرکزی می تواند قوانین موقتی وضع نموده و به موقع اجرا

گذارد تا وقتی که شورای عمومی افتتاح شده از تصویب شورا بگذرد لکن

قوانین موقتی مذکوره نمی تواند ناسخ و ناقض قوانین باشد که از تصویب

شورای عمومی گذشته است.

تبصره

اجرائیه‌های نواحی نیز در موضوع قوانین محلی وظیفه فوق را دارا بوده می‌توانند موقتاً قوانینی که ناسخ و مخالف قوانین مصوبه محلی و عمومی نباشد وضع و اجراء کنند.

۷۴- اعضاء اجرائیه مرکزی یا اجرائیه‌های نواحی در موقع لزوم برای تسهیل جریان امور می‌توانند هیئت اجرائیه را به چندین شعبه اداری و اقتصادی و سیاسی و غیره تقسیم کرده هر یک از شعب جلساتی مختص به خود داشته مسائل مربوطه بخود را طرح و تسویه نموده به هیئت عمومی پیشنهاد نمایند تا تصویب شود.

۷۵- اجرائیه مرکزی و اجرائیه‌های تمام نواحی آئین جشن سالیانه جمعیت را در روز یازدهم ثور مطابق اول ماه مه که عید رسمی اجتماعین دنیاست در مرکز و تمام نواحی برپا خواهند داشت و تمام افراد جمعیت بدون استثناء در اقامه این سور مشارکت خواهند نمود. اجرائیه‌های نواحی باید با هر درجه جدید که ممکن باشد کوشش نمایند تا مبعوثین نواحی در موقع آئین جشن در مرکز حاضر بوده در اقامه آن به نام ناحیه خود شریک باشند.

۷۶- اتحاد یا ائتلاف با جمعیت‌های هم‌مسلك ممکن است با تصویب اجرائیه مرکزی صورت پذیرد لکن ائتلاف با سایر احزاب منوط به تصویب شورای عمومی یا مراجعه به آراء عمومی جمعیت است.

۷۷- وظیفه حوزه تحقیق عبارت است از اولاً: از تحقیق احوال و سابقه نامزدهای عضویت، ثانیاً تفتیش اوضاع تشکیلات و اعمال اعضاء جمعیت. تحقیق درباره نامزدها بترتیب مواد ۴۰-۴۱-۴۲ بعمل خواهد آمد. تفتیش درباره اعضاء جمعیت و اوضاع تشکیلات در مواقع لزوم بعمل می‌آید. تفتیش مذکور ممکن است از طرف اجرائیه به حوزه تحقیق ارجاع شده یا لزوم آن از طرف حوزه تحقیق احساس شود و در هر صورت باید نتیجه تفتیشات در ضمن راپرتی جامع به هیئت اجرائیه تقدیم شود تا اقداماتی که در تعقیب تفتیش لازم است از طرف اجرائیه بعمل آید. حوزه تحقیق می‌تواند خصوصاً مراقبت نماید که مواد راجعه به قبول اعضاء با دقت کامل در حوزه‌ها مجری باشد.

۷۸- در صورتی که انتخاب اعضاء جدیدی برای حوزه تحقیق لازم باشد اجرائیه می‌تواند عده لازمه را انتخاب و علاوه نماید.

۷۹- دفتر دار کل واسطه مابین تمام تشکیلات مرکزی با یکدیگر و واسطه مابین تشکیلات مرکز و تشکیلات نواحی خواهد بود.

۸۰- دفتر دار کل باید نظامنامه تشکیل دفتر کل را مرتب نموده پس از تصویب هیئت اجرائیه به موقع اجرا بگذارد و همچنین اعضائی که برای دفتر لازم است با تصویب اجرائیه انتخاب نماید.

۸۱- دفتر دار کل باید مراقب جریان امور تشکیلات بوده تمام امور دفتری و انشائی جمعیت را اداره کند بنا بر این حق ورود در تمام هیئت‌ها را خواهد داشت.

۸۲- دفتر دار کل مسئول ضبط و حفظ اسناد جمعیت خواهد بود.

۸۳- خزانه دار کل مسئول اداره امور مالیه جمعیت و محاسبات آن بوده باید در ترتیب بودجه جمعیت مراقبت و نظارت کامله خود را اجرا نماید.

۸۴- خزانه دار کل نظامنامه تشکیل خزانه جمعیت را تدوین نموده پس از تصویب هیئت اجرائیه بموقع اجرا خواهد گذاشت و همچنین محاسبین و اعضائی که برای خزانه کل لازم است با تصویب اجرائیه مرکزی انتخاب خواهد نمود.

۸۵- در موقع لزوم ممکن است از طرف شوراهای اجرائیه‌ها به تشکیل حوزه‌های فنی اقدام شود. اعضاء حوزه‌های فنی با رعایت تخصیص و تناسب از بین رفقا انتخاب می‌شوند. حوزه‌های فنی عبارتند از حوزه‌هایی که برای انجام مقاصد ذیل و امثال آن تشکیل می‌شوند:

۱- برای تشکیل سرپرستی جمعیت و حفظ انتظام آن به نام حوزه‌اداری.
۲- برای ترتیب بودجه و یا تفتیش محاسبات جمعیت به اسم خود محاسبات.

۳- برای تفتیش و تحقیق در هر موضوعی عام یا خاص.

۴- برای ترتیب مطبوعات جمعیت از قبیل روزنامه اورگان و رساله‌ها و بیان نامه‌ها و غیره به نام هیئت تحریریه.

۵- برای هر گونه ترجمه و تصنیف و تألیف.

۶- برای تحقیقات و مطالعات علمی در مباحث اجتماعی و غیره.

۷- برای تحقیق و مطالعه در امور مسلکی و حزبی.

۸- برای حل مسائل سیاسی.

۹- برای ترتیب امور پارلمانی بنام حوزه پارلمانی (فراکسیون).

۱۰- برای اقدام در پیشرفت کلیه مقاصد جمعیت یا پیشرفت يك مقصد

مخصوص.

- ۱۱- برای توسعه تبلیغات و تعلیمات حزبی .
- ۱۲- برای ترویج معارف و اعمال خیریه و تأسیس مؤسسات عمومی.
- ۱۳- برای هر گونه اموردیگر که مختص به جمعیت و یامربوط به امور نوعیه و منافع اجتماعی باشد.

تبصره

حوزه‌های فنی با شوراهای یا اجرائیه‌ها مرتبط خواهند بود، نیز از وظایف و شرایط اختصاصی حوزه‌های رسمی از قبیل عدهٔ اعضاء و عدهٔ جلسات و نمرهٔ ترتیب و اسم مخصوص و امثال آن آزاد بوده، به تناسب وظیفهٔ مختصهٔ خود، نظامات و ترتیبات مخصوص خواهند داشت.

۸۶- اگر یکی از مأمورین اجرائیه‌ها مستعفی یا متوفی یا منفصل شود در صورتی که بیش از سه ماه تا موقع تجدید انتخابات سالیانه باقی مانده باشد، سایر اعضاء اجرائیه با کثرت سه ربع یک نفر از رفقا را بجای مأمور مذکور انتخاب خواهند کرد. اگر علاوه کردن اعضاء فوق العاده برای اجرائیه‌ها ضرورت حاصل کند با اکثریت آراء سه ربع از اعضاء می‌توان عدهٔ لازم را انتخاب نمود.

اگر دفتردار یا خزانه‌دار کل مستعفی شوند، در صورتیکه شورای ناحیه یا شورای عمومی منعقد نباشد هیئت اجرائیه می‌تواند با کثرت سه ربع از آراء جانشین آنها را انتخاب کند.

۸۷- تعیین نامزدهای کلیهٔ انتخابات مملکتی (از قبیل مجالس شوری و هیئت‌های مقننهٔ مملکت و بلدی و نمایندگان و مأمورینی که باید انتخاب شوند و هر گونه انتخابات دیگر) همچنین انتخاب لیدرهای رسمی جمعیت با آراء عمومی جمعیت صورت می‌گیرد. در صورتیکه انتخاب مربوط به یک ناحیه باشد به آراء عموم رفقاء آن ناحیه و اگر مربوط به تمام مملکت باشد به آراء عموم رفقا مراجعه خواهد شد.

تبصره

در این قبیل مواقع شورای عمومی و اجرائیهٔ مرکزی خصوصاً و سایر شوراهای و اجرائیه‌ها عموماً و همچنین هر یک از رفقا حق پیشنهاد به حوزه‌ها خواهند داشت.

۸۸- اتخاذ آراء عمومی به وسیلهٔ مراجعهٔ مستقیم به حوزه‌ها انجام می‌یابد. در این مواقع بر حسب اعلام اجرائیه‌ها و شوراهای عموم رفقا باید در حوزه‌های خود مجتمع شده رأی خود را بدهند.

۸۹- اگر انتخاب نماینده و فرستاده مخصوصی از طرف جمعیت برای کنگره‌ها و کنفرانس‌ها و هرگونه مجامع داخلی و یا بین‌المللی لازم شود در صورت وجود شورای عمومی از طرف شورای مزبور، والا از طرف اجرائیه مرکزی انتخاب می‌شوند و در صورتی که انتخاب برای مجامع داخلی و مربوط به داخله يك ناحیه باشد ممکن است از طرف اجرائیه یا شورای ناحیه انتخاب شوند.

۹۰- اکثریت تام، نصف بعلاوه يك است و اکثریت نسبی عبارت از عده آرائی است که نسبت به مادون خود زیادتر باشد اعم از آنکه معادل نصف به علاوه يك از عده رأی‌دهندگان بوده یا کمتر از آن باشد، به استثناء مواردی که اکثریت نسبی یا اکثریت اتم (دوثلث و سه ربع یا بیشتر) در انتخابات شرط و تصریح شده باشد. در هر مورد انتخابات با اکثریت تام به عمل خواهد آمد، در مواردی که باید انتخابات با اکثریت تام به عمل آید در صورتی که تا سه دفعه اکثریت تام حاصل نشود، در دفعه چهارم اکثریت نسبی معتبر خواهد بود.

۹۱- کلیه انتخابات جمعیت با رأی مخفی است.

۹۲- هر يك از رفقا در مواقع مذاکره و مشاوره در بیان نظریه و اظهار رأی خود آزاد بوده می‌تواند برای پیشرفت عقیده خود استدلال و کوشش نماید ولی همینکه حل اختلافات عقاید و آراء به اخذ رأی منتهی گردیده، رأی اکثریت معلوم شد باید همگی موافق و تابع اکثریت آراء رفقا بوده عملاً به تمایل جامعه حزب تکیه و اعتماد کنند و حفظ نظام و دیسپلین و پیشرفت امور جمعیت را واجب و فریضه ذمه خود دانند.

بودجه

۹۳- هر يك از رفقا بعد از ورود دو قران به عنوان ورودیه خواهند پرداخت و نیز سالی شش قران بطور سالیانه تأدیه خواهند نمود.

۹۴- کسانی که دارای استطاعت بوده عایدات آنها علاوه بر میزان ضروری معیشت باشد به تناسب استطاعت خود وجداناً مکلف هستند که بیش از حد مذکور در ماده فوق، مبلغی از روی اختیار به اقساط یا دفعه‌تاً به صندوق جمعیت کمک کنند.

۹۵- در هر موقع هر يك از رفقا، به قدری که ممکن و مایل باشند می‌توانند بطور امداد در صندوقهای امدادیه که در نقاط متعدده ایجاد شده و سر آنرا خزانه‌دار و دفتر دار و یانظام اجرائیه ناحیه یا خزانه‌دار کل مهرمی نمایند

مبلغی بیندازند. اعانه‌امدادی حدی معین نداشته از یک شاهی تا هر قدر بیشتر می‌تواند باشد، صندوقهای امدادیه در آخر هر سال در محضر شورای ناحیه یا شورای عمومی به‌توسط خزانه‌دار بازخواهد شد مگر در صورتی که ضرورتی فوق‌العاده باز کردن آن را قبل از وقت مقرر ایجاب کند؛ در این صورت پس از تصویب اجرائیه باحضور اکثریت اعضاء اجرائیه و خزانه‌دار و دفتردار باز کردن صندوقهای امدادیه ممکن خواهد بود.

تبصره

چون از طرفی پیشرفت امور جمعیت و حسن اداره تشکیلات آن منوط به تحمل مصارف متنوعه بوده و باید خزانه جمعیت مستغنی باشد که در مواقع لزوم باطرزی شرافتمندانه و بی‌نیاز از هر گونه استمداد به‌تیمه اثاثیه و تادیه مصارف تشکیلات و پرداخت مخارج مسافرت مأمورین، تبلیغ و نشر مطبوعات و سایر مخارجی که ضروری و ناگزیر است توانا باشد و از طرف دیگر وجوه مختصر و رودیه و سالیانه کفایت و کفالت مصارف مزبوره را نخواهد نمود لهذا باید رفقا به اقتضای صمیمیت مسلکی و عصیبت اجتماعی در پرداخت و جمع آوری اعانت‌های داوطلبانه و وجوه امدادیه کوشش و جدیتی وافیه بعمل آورند.

۹۶- تمام دریافتی‌ها باید به‌موجب قبض رسمی خزانه کل باشد. قبض مذکوره که به‌منزله اوراق نقدی است از طرف خزانه کل به‌خزانه‌های نواحی ارسال و از آنجا به‌صندوق دار های حوزه‌ها تقسیم می‌شود. بناء علیهذا قبوض عایدات دارای امضای خزانه‌دار کل و خزانه‌دار ناحیه و صندوقدار حوزه خواهد بود.

۹۷- وجوه سالیانه باید پیشکی پرداخت شود و لذا رفقا به‌تناسب استطاعت خود باید تمام وجه سالیانه را یکجا در اول سال و یا به‌دو قسط در اول هر شش‌ماه و یا به‌سه قسط در اول هر چهار ماه و یا به‌شش قسط در اول هر دو ماه بپردازند.

۹۸- هر یک از رفقا هر قدر از وجه سالیانه خود را نپرداخته باشد باید قبل از شروع به‌تجدید انتخابات سالیانه بپردازد.

۹۹- هر یک از حوزه‌ها باید قبل از شروع به‌تجدید انتخابات سالیانه حساب آن سال را به‌خزانه ناحیه یا خزانه‌دار کل بپردازد.

۱۰۰- خزانه‌داران نواحی باید مدت‌ها تا آخر حمل سال جدید، محاسبات سال گذشته را برای خزانه کل بفرستند.

عامله شورا در دفتر ناحیه و دفتر کل ضبط شود.

تشکیلات صنفی و طبقاتی

۱۱۴- هر وقت عده کافی از افراد طبقات و اصناف مختلفه داخل جمعیت شوند ممکن است به تشکیلات صنفی اقدام شود. مبادرت به این اقدام ممکن است از طرف هیئتهای اجرائیه بوده یا به تقاضای جمعی از رفقا باشد.

۱۱۵- در صورت اقدام به تشکیلات صنفی، حوزهها از افراد صنف تشکیل شده و نمایندگان حوزههای يك صنف، اتحادیه (سندیکا) به نام آن صنف تشکیل خواهند داد. اتحادیه از اصناف، کسبه و کارگران و مستخدمین و متفکرین و محصلین و اعضاء دوائرمملکتی و حکومتی و امثال آنها تشکیل شده، اتحادیه هر صنف به نام همان صنف خوانده خواهد شد. اتحادیهها بوسیله انتخاب نمایندگان خود مشترکادر هر ناحیه يك هیئت اجرائیه تشکیل خواهند داد. اتحادیهها به منزله شورای ناحیه و اجرائیهها همان اجرائیه ناحیه خواهند بود.

ترتیب روابط و حدود وظایف قسمتی از تشکیلات جمعیت که به طرز صنفی تشکیل شده است تغییری حاصل نموده موافق مواد گذشته خواهد بود. ۱۱۷- وقتی که نصف تشکیلات جمعیت بطرز طبقاتی صورت پذیرد با مراجعه به آراء عمومی می توان تمام تشکیلات را به طرز مزبور تبدیل نمود. در این صورت حوزههای صنفی نواحی و مرکزی انتخاب مبعوثین نموده شورای عالی و اجرائیه مرکزی را تشکیل خواهند داد.

محاكمات

۱۱۸- محاكمات حزبی بطرز حکمیت انجام یافته مخصوص به مسائل مربوطه به امور حزبی یا اختلافات حادثه بین رفقا خواهد بود.

۱۱۹- چون جمعیت بطور مستقیم و رسمی در دعای شخصی دخالت نخواهد کرد فقط اخلاقاً در منازعاتی که بین رفقا حادث شده می تواند وساطت و حکمیت اختیاری را به طریق ذیل تقبل نماید.

۱۲۰- اولاد منازعات حقوقی، در صورتی که متداعین هر دو از رفقا بوده، به اقتضای اصول مسلکی بخواهند منازعه خود را بطرز حکمیت حل و فصل نموده و در بین رفقا خاتمه دهند، باید قبل از وقت تصمیم خود را متفقاً به اجرائیه اطلاع دهند و پس از آن در محضری که از طرف اجرائیه تشکیل

می شود تعهد کنند که به حکمیت حزبی قانع باشند و با تراضی به اختیار چند حکم اختصاصی و چند حکم مشترک از رفقای که طرف قبول آنها باشند اقدام نموده، تصفیۀ گفتگوی خود را برای اکثریت حکمها واگذار نمایند. پس از تعهد مذکور اگر یکی از دو طرف از تعهدات خود تخلف نموده، برخلاف نتیجۀ حکمیت حزبی اقدام نماید مقصر مسلکی بشمار آمده محاکمه حزبی خواهد شد.

۱۲۱- ثانیا در منازعات شرفی، هر گاه طرفین از رفقا باشند در صورتی که محل و فصل نزاع با وساطت رفقا ممکن باشد به اقتضای وظیفۀ مسلکی و تکلیف اخلاقی هیچ طرف قبل از مراجعه به جمعیت و مشورت بسا حوزه یا هیئت اجرائیه حق مراجعه به عدلیه و عرض حال به محاکم نخواهد داشت و قبل از طی مراحل حزبی نمی تواند بیگانگان را در روابط بین رفقا دخیل سازد، در صورتی که یکی از رفقا صمیمت مسلکی و شرافت اخلاقی را زیر پا گذاشته برخلاف قاعدۀ مزبور قیام نماید مجرم حزبی بشمار آمده مورد محاکمه خواهد بود.

۱۲۲- طرز حکمیت در منازعات شرفی نیز بطریق مذکور در ماده ۱۲۰ خواهد بود.

۱۲۳- در محاکمات راجعه به امور حزبی، در این موارد هیئتهای اجرائیه می توانند مستقلا به احضار کسانی که طرف دعوی هستند اقدام نموده ترتیب انتخاب حکمها را فراهم سازند.

۱۲۴- در محاکمات مربوطه به امور حزبی یا مسائلی که راجع به امور اجتماعی و عمومی باشد هر يك از رفقا به شکایت اقدام کنند مقام مدعی خصوصی را خواهند داشت.

۱۲۵- اگر اقامۀ دعوی از طرف یکی از حوزهها یا هیئتهای اجرائیه یا سایر هیئتهای جمعیت بر علیه متجاوزین و متهمین حزبی باشد، هیئت مدعیۀ مزبوره مقام مدعی خصوصی داشته نماینده و وکیل انتخاب خواهد کرد.

۱۲۶- در محاکماتی که مربوط به امور جمعیت و مقصرین حزبی و عمومی باشد هیئتهای اجرائیه يك نفر مدعی العموم انتخاب خواهند نمود. مدعی العموم مزبور دوسیه دعوی را مرتب و حاضر کرده، اقامۀ دعوی خواهد کرد.

۱۲۷- رفیق یا هیئتی که دارای مقام مدعی خصوصی است از يك طرف و رفیق مدعی علیه از طرف دیگر در محضری که از عدۀ از رفقا از طرف هیئتهای اجرائیه تشکیل شده باشد حکمهای مشترک و اختصاصی را انتخاب خواهند نمود.

۱۲۸- شکایات بدوآ بوسیله دفتر به هیئتهای اجرائیه اظهار شده، از

طرف اجرائیه محضری تشکیل و متداعیین احضار و به انتخاب حکم اقدام خواهد شد.

۱۲۹- اگر مدعی علیه پس از سه مرتبه احضار از حضور استنکاف نماید هیئت اجرائیه محضرات تشکیل داده و بجای مدعی علیه حکم و وکیل انتخاب کرده محاکمه غیابی به عمل خواهد آمد و اگر تا شش ماه از تاریخ صدور حکم غیابی مدعی علیه حاضر نشده درخواست تجدید نظر نکند حکم غیابی قطعی خواهد بود.

۱۳۰- اگر پس از تشکیل محضر و یا محکمه مدعی خصوصی از حضور مستنکف شود، مدعی علیه حق اقامه دعوی شرفی براو خواهد داشت.

۱۳۱- حکم حکم قطعی بوده قابل استیناف نخواهد بود مگر در صورتی که طرفین متفقاً تراضی در تجدید نظر نمایند. در اینصورت ممکن است از طرفین دو نفر بعنوان حکم مثنی انتخاب شده به حکمهای اول ملحق گردیده متفقاً در محاکمه تجدید نظر کنند و پس از تجدید نظر اگر حکم سابق ابرام شود محاکمه قطعاً خاتمه یافته حکم صادر به موقع اجرا گذاشته می شود و اگر نقض شود در دفعه آخر نیز هر یک یک نفر به عنوان حکم مثلث انتخاب کرده با حکمهای سابق تجدید نظر بعمل آورده به اکثریت آراء حکم قطعی خواهند داد.

۱۳۲- احکامی که در نتیجه محاکمات راجع به امور حزبی صادر می شوند، عبارت از تهرئه یا محکومیت طرف خواهد بود. در صورت محکومیت ممکن است به تأدیه جریمه نقدی و یا تعهد خدمتی فوق العاده به حزب و یا به انضصال از عضویت یک حوزه موقتاً و یا دائماً و یا به انضصال موقتی یا ابدی از عضویت جمعیت ملزم شود. احکام حکمها شامل هر یک از نتایج مذکوره باشند باید با مقدمات و دلایل و ذکر اسناد صدور یافته پس از ثبت در دفتر به هیئت اجرائیه فرستاده شود، تا به ترتیباتی که لازم است به موقع اجرا بگذارند. ابلاغ احکام صادره به یک قسمت از تشکیلات یا به تمام تشکیلات جمعیت بوسیله قطع نامه های متحد المال و اعلام آنها به عموم مردم بوسیله ابلاغیه های حزبی و مطبوعات منوط به رأی اجرائیه و حکم محکمه بوده، باید در ذیل حکم صادر قید شود.

دارنده این نظامنامه نمره ...

رفیق

نمره است.

دائرة نشریات
کمیته ایالتی گیلان
فرقه اشتراکيون ایران «عدالت»

نظامنامه تشکیلات

وظائف اعضاء و نامزدها (کاندیدات)

- ۱- عضو فرقه محسوب می شود کسی که مرام فرقه را قبول، نظام و دسیپلین را رعایت کرده، حق عضویت مقررری را در وقتش ادا نموده، دریکی از تشکیلات رسماً اشتراك نماید.
- ۲- قید و قبول نامزدهای تازه با پیشنهاد کتبی دونفر عضو و قرارداد کمیته محلی است.
- ۳- نامزد اگر از صنف عمله و دهاتی است سه ماه، از اصناف دیگرشش ماه بعد از پیشنهاد در اجتماع حوزه قبول به عضویت می شود به شرط اینکه از مرام و سیاست فرقه اطلاع بهمرسانیده باشد.

قید

- ۳- در موقع لزوم کمیته مرکزی می تواند در مدت کمتر از شش و سه ماه عضو تازه قبول کند.
- ۴- در جلسات، نامزدها حق اشتراك به مذاکره مسائل دارند اما حل رأی قطعی مخصوص اعضاء رسمی است.
- ۵- اعضاء و نامزدها در سرهمراه باید حق عضویت خود را به صندوق کمیته برسانند.

راجع به تشکیلات

- ۶- اساس تشکیلات فرقه را مرکزیت تشکیل می دهد.
- ۷- بنای مرکزیت با اساس حکومتی و مملکتی بوده، تشکیلات هر محل

مرکز تشکیلات آن محل است.

۸- تشکیلات محل مسائل راجعه به محل را مطابق نظام و اساس فرقه اجرا و قبول می نماید.

۹- قراردادهای کنفرانسهای تشکیلات هر نقطه برای آن تشکیلات حتمی الاجراست.

۱۰- هیئت اداره حوزه در جلسه عمومی حوزه، کمیته محلی در کنفرانس محلی منتخب می شود.

۱۱- شکل و اساس مرکزیت:

آ) کنگره عمومی «سیزد» و کمیته مرکزی.

ب) کنفرانس ایالتی، کمیته ایالتی.

ج) کنفرانس ولایتی، کمیته ولایتی.

د) کنفرانس محال، کمیته محال.

ه) جلسه ناحیه، کمیته ناحیه.

و) جلسه دهات، شهر و غیره کمیته های دهات، شهر و حوزه.

۱۲- حل مسائل سیاسی، مالی و یا رفع اختلافات مابین تشکیلات مخصوص کمیته مرکزی است.

۱۳- برای فعالیت در میان جوانان و ملل غیر ایرانی، کمیته مرکزی شعبه مخصوص تشکیل می دهد.

۱۴- کمیته ایالتی و ولایتی باید از طرف کمیته مرکزی تصدیق شود.

۱۵- تمام تشکیلات فرقه بعد از تصدیق و اجازه کمیته مرکزی حق دارند برای فعالیت رسمی مهر مخصوص درست کنند.

۱۶- تشکیلات به اسم محل موسوم خواهد شد، مثلاً کمیته مرکزی

فرقه کامونست ایران یا کمیته ایالتی آذربایجان فرقه کامونست ایران یا کمیته محلی تبریز فرقه کامونست ایران.

راجع به تشکیلات مرکزی

۱۷- موسسه عالی فرقه، کنگره «سیزد» عمومی است که در هر سال

یک دفعه دعوت می شود، روزنامه مذاکرات کنگره باید یک ماه قبل از کنگره اعلام شود. اگر ممکن نباشد در سال یک دفعه کنفرانس دعوت می شود. تعیین

عدد منتخب و منتخبین بسته به قرارداد کمیته مرکزی و هیئت احضار است.

۱۸- علاوه از کنگره عادی، کمیته مرکزی یا نصف اعضای کنگره

در وقت لزوم می‌توانند کنگره فوق العاده دعوت نمایند ولسی کنگره آنوقت رسمی حساب می‌شود که بیشتر از نصف وکلای کنگره اخیر حاضر باشند.

۱۹- اگر کمیته مرکزی بعد از اعلام دعوت کنگره، دو هفته به دعوت کنگره اقدام نکند طلب کنندگان کنگره حق دارند کمیسیون حضار انتخاب کرده شروع به کار نمایند و کمیسیون حقوق و صلاحیت کمیته مرکزی را دارا خواهد بود.

۲۰- کنگره عمومی آ- سیاست و مالیه کمیته سابق را تدقیق و تفتیش و لوایح کمیسیون تفتیش را ملاحظه می‌کند.

ب- در موقع لزوم پروگرام فرقه را تبدیل و تغییر می‌دهد.

ج- برای اجرای مقاصد خط حرکت تعیین می‌نماید.

د- کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش انتخاب می‌کند.

۲۱- عدد اعضای کمیته مرکزی، کمیسیون تفتیش و محکمه رفاقت را کنگره عمومی تعیین می‌کند. در غیابت یکی از اعضای کمیته نامزدی که بیشتر از دیگران رأی گرفته است به عوض او داخل کمیته می‌شود.

۲۲- کمیته مرکزی برای اجرای کارهای مختلف شعبات تشکیل می‌دهد مثل شعبه مالیه، شعبه تبلیغات، نشریات و غیره. کارهای سیاسی یا حکومتی را بواسطه فراکسیون حل و تسویه می‌نماید. مثلاً فراکسیون پارلمان یا انجمن‌های محلی.

۲۳- کمیته مرکزی اقلاباید در هر ماه یک دفعه اجلاس نماید. در وقت لزوم اجلاس فوق العاده هم هیئت ریاست کمیته می‌تواند دعوت کند.

۲۴- کمیته مرکزی در هر شش ماه باید از وکلای ایالت و ولایت کنفرانس دعوت کند.

۲۵- کمیسیون تفتیش سیاست و صندوق کمیته را تفتیش کرده به کنگره عمومی لایحه تقدیم می‌کند.

راجع به تشکیلات ایالت و ولایت

۲۶- کمیته ایالتی در کنفرانس ایالتی، کمیته ولایتی در کنفرانس ولایتی کمیته ولایتی در کنفرانس ولایتی منتخب می‌شود.

۲۷- کنفرانس ایالت و ولایت هم کمیسیون تفتیش انتخاب می‌کنند.

۲۸- کمیته‌های فوق‌الذکر کنفرانس فوق العاده هم دعوت می‌نمایند.

۲۹- کنفرانس‌های ایالت و ولایت در هر شش ماه یک دفعه اجتماع

می‌کند.

- ۳۰- کنفرانس فعالیت کمیته را تدقیق و کمیته تازه انتخاب می کند.
- ۳۱- کمیته ایالتی عبارت از ۵، ولایتی از ۳ نفر عضو است.
- ۳۲- کمیته ایالت و ولایت هم شعبات مخصوص تعیین می کنند.
- ۳۳- کمیته ایالتی و ولایتی باید در هر هفته یک دفعه اجلاس نماید.
- ۳۴- تشکیلات ولایت و ایالت در هر سه ماه باید یک دفعه کنفرانس دعوت نمایند.
- ۳۵- کمیته های مذکوره تشکیلات مادون خود را دستورالعمل می دهند.
- ۳۶- کنفرانس ایالتی به کنگره عمومی، کنفرانس ولایتی به کنفرانس ایالتی و کیل انتخاب می کنند.

راجع به تشکیلات محلی

- ۳۷- مقام عالی کمیته های مجال و محل، اجتماع عمومی تشکیلات مجال و محل است.
- ۳۸- اگر تشکیلات مجال یا محل مقتدر به کنفرانس نباشند جلسات عمومی وظیفه کنفرانس را ایفا می کنند.
- ۳۹- کنفرانس عمومی مجال، محل و ناحیه در هر ماه یک دفعه است.
- ۴۰- کنفرانس مجال، محل و ناحیه، کارهای کمیته مجال و غیره را تدقیق و تفتیش می کند.
- ۴۱- اعضای کمیته های فوق عبارت از سه نفر است.
- ۴۲- اعضای حوزه باید زیاده از بیست نفر نباشد. وظائف حوزه آ- در میان مردم اعلانات و شعائر فرقه را انتشار دهد ب- اعضای تازه جلب و به تصدیق کمیته محل برساند ج- دستورالعمل کمیته محلی را به عمل آورد. در مسائل سیاسی و اقتصادی مملکت برای اجرای مقاصد و مرام فرقه کوشش نماید.
- ۴۳- حوزه برای اجرای وظائف ۳ نفر هیئت اداره انتخاب می کند.

راجع به دسیپلین و نظام

- ۴۴- در میان اعضای فرقه، مسئله دسیپلین باید از تمام مسائل بیشتر مراعات شود.
- ۴۵- اجرای قرارداد تشکیلات عالی برای تمام تشکیلات اجباری است.

- ۴۶- تشکیلاتی که در اجرای قرارداد مراکز عالی مسامحه نمایند دفعه یک توپیخ، در دفعه ثانی منحل می‌شوند.
- ۴۷- اعضای مسامحه‌کار در دفعه اول توپیخ در دفعه ثانی بعد از اثبات جرم از عضویت خارج شده اخراجش بواسطه روزنامه یا در اجتماع عمومی اعلان می‌شود.
- ۴۸- رفع اختلافات، تعیین جزا از وظائف مخصوص محکمه رفاقت است.

مداخل و مخارج

- ۴۹- مداخل فرقه عبارت از حق عضویت و قیدیة اعضا است. قیدیة اعضا در وقت دخول صد دینار، حق عضویت در هر ماه یک فائض از مواجب معینه اعضا است.
- ۵۰- کسی که سه ماه بدون عذر مقبول حق عضویت ندهد موقتاً از عضویت اخراج می‌شود. قبول ورد عذر بسته به قرارداد اجتماع عمومی است.
- ۵۱- از دخل فرقه ده فائض به صندوق کمیته مرکزی، ده فائض هم به صندوق کمیته ایالت داده مابقی را به تشکیلات محل، و کمیته و محل به احتیاجات تشکیلات مصرف می‌کنند.

مواد منفرده

- ۱- تغییر و تبدیل این نظامنامه مخصوص کنگره عمومی و کمیته مرکزی است.
- ۲- تمام تشکیلات فرقه سری است (مخفی) در وقت فرصت از تشکیلات علنی (آشکار) هم استفاده باید کرد مثل اتفاق همکاران، فرق سیاسی و غیره.

مؤسسات و مجامع فرقه

- ۱- مؤسسات و مجامع رسمی فرقه عبارتست از حوزه‌ها، از کنفرانسهای نواحی، از کمیته‌های ناحیه، از کنفرانسهای محلی و از کمیته‌های مجلسی، از کنفرانسهای ولایتی، از کمیته‌های ولایتی از کنفرانسهای ایالتی، از کمیته‌های ایالتی، از کنگره عمومی، از کمیته‌های مرکزی، از هیئت‌های مفتشه و شعباتی که مراکز مزبوره تأسیس می‌نمایند.

شرایط عضویت

- ۲- فقط اشخاصی به عضویت این فرقه پذیرفته می‌شوند که از حاصل دسترنج و زحمت خود معیشت می‌کنند: مانند کارگر، برزگر، طبیب، معلم، مستخدمین جزء ادارات، شاگرد، نوکر و امثال آنها.
- ۳- اشخاص ذیل به عضویت فرقه قبول نمی‌شوند:
 - آ- کسانی که از زحمات دیگران زندگانی می‌نمایند؛ مانند روحانیون، ملاک، تجار، دلال، صراف، تمزیل‌بگیرها، مستمری داران و سایر ممتخواران.
 - ب- کسانی که دارای امتیازات و تشخیصات هستند مثل صاحبان القاب.
 - ج- کسانی که در سایر فرقی عضویت دارند.
- تبصره - اعضای احزاب دیگر و صاحبان القاب - در صورتی که از طبقات مذکوره در ماده (۲) باشند - پس از استعفا به عضویت پذیرفته می‌شوند.

نامزدها

- ۴- شخص نامزد اقلاباً باید هیجده سال داشته مرام و نظام فرقه را کاملاً قبول نماید.
- ۵- نامزد باید قبلاً تقاضا نامه عضویت و تعرفه خود را بواسطه معرف خود به حوزه بفرستد.
- ۶- نامزدها به معرفی و ضمانت دو نفر و به اکثریت آرای اعضا از حوزه می‌گذرند.
- ۷- حوزه‌ها راپورت گذشتن نامزدها را با تقاضا نامه و تعرفه آنها به کمیته ناحیه یا محلی فرستاده و پس از تصویب کمیته به کاندیدی می‌پذیرند.
- ۸- هر اعتراضی که درباره نامزدی از طرف اعضاء حوزه بشود در راپورت حوزه به کمیته، مشروحاً قید می‌شود و کمیته پس از تحقیقات لازمه کاندیدی وی را رد یا قبول می‌کند.

کاندیدها

- ۹- افراد کارگر دوماه و اشخاص منورالفکر شش ماه در حوزه‌ها کاندید می‌مانند.
- ۱۰- کاندیدها در مذاکرات جاریه شرکت می‌نمایند ولی حق رأی دادن در قطعیات حوزه ندارند.

- ۱۱- حوزه می تواند تقلیل مدت کاندیدی نامزدی را از روی امتحاناتی که داده است از کمیته درخواست نماید.
- ۱۲- تاریخ عضویت هر یک از اعضای فرقه از ابتدای کاندیدی او محسوب می شود.

حوزه‌ها

- ۱۳- عدۀ اعضای حوزه خدمه منعی ندارد. به اقتضای موقع و محل و با دستور مراکز مافوق می تواند کم و زیاد باشد.
- ۱۴- هر حوزه بواسطۀ سه نفر هیئت عامله انتخابی اداره می شود که یکی از آنها منشی، دو نفر مشاور و معاون می باشد.
- ۱۵- هر عضو و کاندیدی که داخل حوزه ایست در سر هر ماه صدیک عایدات خود را به عنوان ماهیانه توسط منشی حوزه به کمیته ارسال داشته و قبض کمیته را دریافت می دارد.
- ۱۶- هیئت عامله هر حوزه برای سه ماه انتخاب می شود و در ظرف همان سه ماه اگر اکثریت حوزه تقاضا کند انتخاب آن تجدید می گردد.
- ۱۷- حوزه لا اقل هفتۀ یک مرتبه جلسۀ خود را تشکیل داده از مرام و نظام فرقه ای و از مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بحث می نماید.
- ۱۸- هیچ یک از حوزه‌ها ناظم ثابتی نخواهد داشت و هر جلسه را یکی از اعضا به نوبه اداره می کنند.
- ۱۹- قطعیات حوزه‌ها با اکثریت تامه خواهد بود.
- ۲۰- در انتخاباتی که علنی می شود هیچکس در موقع انتخاب شدن خود در جلسه نباید حضور داشته باشد.
- ۲۱- حوزه‌ها باید صورت جلسات خود را مرتباً به کمیته بفرستند.

ترتیب تنبیه اعضای مقصر

- ۲۲- اشخاص ذیل از عضویت فرقه اخراج می شوند:
- آ- کسانی که با اوامر و قطعیات مؤسسات مافوق مخالفت می نمایند.
- ب- کسانی که بر علیه فرقه کار می کنند.
- ج- کسانی که عضویت فرقه دیگری را می پذیرند.
- د- کسانی که اسرار فرقه را در خارج افشاء می کنند.
- ه- کسانی که پنج جلسۀ متوالی بدون عذر موجه و بی آنکه سبب غیبت

خود را اطلاع دهند در جلسات رسمی حاضر نمی‌شوند؛ ولی بدین ترتیب که در دفعه اول به آنها اخطار می‌شود؛ در دفعه دوم تأکید، در دفعه سوم توبیخ در دفعه چهارم از عضویت به‌کандیدی تنزل داده می‌شوند، در دفعه پنجم از فرقه اخراج می‌شوند.

۲۳- اسامی کسانی که از فرقه اخراج و یا به‌کاندیدی تنزل داده می‌شوند به‌تمام حوزه‌های مجلی اعلام و در هر سه ماه یک‌دفعه از طرف کمیته به‌موجب صورت مخصوص مابین همه رفتاء انتشار داده می‌شوند.

کنفرانسها

۲۴- کنفرانسها در مواقعی که ممکن است از افراد در صورت عدم امکان از نمایندگان افراد تشکیل می‌یابد.

۲۵- نماینده‌ها عموماً به‌تساوی و از روی تناسب انتخاب می‌گردند.

کاندیدهایی که در حوزه‌ها می‌باشند در این مورد جزو افراد محسوب می‌شوند.

۲۶- انتخابات اساساً علنی است؛ ولی در مواردی که وضعیات اجازه ندهد مخفی خواهد بود.

۲۷- لزوم تشکیل کنفرانس و تعیین موقع آنرا کمیته‌ها به‌مؤسسات مادون اعلام می‌کنند.

۲۸- در مواقع لازمه به‌تقاضای اکثریت هر دایره بزرگ و کوچک (مثل ایالت یا ناحیه) مجلس فوق‌العاده به‌ترتیب کنفرانس مخصوص بدان دایره تشکیل می‌یابد.

۲۹- مسائل مخصوصه به‌هرایالت و ولایت و محل و ناحیه در کنفرانس خودش مطرح شده بر وفق شرایط و مقتضیات همانجا و به رأی اکثریت نمایندگان حل می‌گردد.

۳۰- هر کنفرانسی حق دارد که در دایره صلاحیت خود و به‌شرط عدم تناقض با دستورها و مقررات مافوق، خط‌مشی افراد و مؤسسات مادونش را در مسائل مختصه به‌حیطه اختیارات خود تعیین نموده دستورها و تعلیمات لازمه بدهد.

۳۱- کنفرانس راپورت عملیات کمیته گذشته را استماع نموده وظایف مخصوصه کمیته آینده را در دایره صلاحیت خود معین می‌کند.

۳۲- کنفرانس پس از استماع راپورت کمیته سابق و حل مسائل لازمه و اتخاذ قرارهای ضروری، کمیته بعد از انتخاب می‌نماید.

۳۳- هر کنفرانس انتخاب می کند کمیته ای را که قایم مقام او خواهد بود:

یعنی کنفرانس ایالتی کمیته ایالتی را، کنفرانس ولایتی کمیته ولایتی را، کنفرانس محلی کمیته محلی را، کنفرانس ناحیه کمیته ناحیه را و انتخاب کمیته مرکزی از وظایف کنگره عمومی است.

۳۴- هر کنفرانس پس از انجام وظایف خود راپورت مفصل و مشروح جلسات و عملیات خویش را از تصویب اعضای خود گذرانیده، نسخه ای از آن را به کمیته مافوق خود می فرستد و نسخه ای به کمیته ای که خودش انتخاب می کند می سپارد.

کمیته ها

۳۵- کمیته هردایره بزرگ و کوچک [از ایالات تا ناحیه] در کنفرانس همان دایره انتخاب و به اسم آن نامیده شده و دارای مهری به همان اسم خواهد بود.

۳۶- عده اعضای کمیته های ناحیه سه نفر، محلی پنج نفر، ولایتی هفت نفر، ایالتی نه نفر، مرکزی هفده نفر خواهد بود.

۳۷- کسانی که مدت عضویت ایشان کمتر از شش ماه باشد حق انتخاب شدن برای عضویت هیچ یک از کمیته ها ندارند.

۳۸- هر کمیته دارای منشی مسئولی خواهد بود که به رأی اکثریت انتخاب می شود.

۳۹- کمیته ها به استثنای کمیته ناحیه دارای یک هیئت عامله انتخابی خواهند بود که منشی مسئول نیز جزو آنها است. کمیته ناحیه فقط بواسطه منشی مسئولش اداره می شود.

۴۰- هیچ یک از کمیته ها ناظم ثابتی نخواهد داشت و هر جلسه را یکی از اعضا به نوبه اداره خواهد کرد.

۴۱- هیئت عامله هر یک از کمیته های محلی و ولایتی و ایالتی سه نفر و هیئت عامله کمیته مرکزی پنج نفر خواهد بود.

۴۲- مدت مأموریت کمیته های ناحیه و محلی شش ماه، مابقی یکسال است.

۴۳- هر کمیته انقضای مدت مأموریت خود را اعلان نموده کنفرانسی را که مافوق خود او است دعوت به تشکیل می کند و تا وقتی که انتخاب کمیته

بعد خاتمه نیافته و وظایف خود را ادامه می‌دهد.

۴۴- هر کمیته مکلف است که راپورت مدت مأموریت خود را مفصلاً به کنفرانس تقدیم داشته و پس از تجدید انتخاب دفاتر و مهر و کلیه اثاثیه خود را به کمیته بعدتسلیم نماید.

۴۵- هر کمیته به موجب دستورالعمل کنفرانس و مراکز فوق، مؤسسات مادون خود را اداره می‌کند و در مواقع مخصوصه‌ای که از طرف مراکز مافوق پیش‌بینی نشده باشد موافق نظریات خود رفتار می‌نماید.

۴۶- هر کمیته‌ای به استثنای کمیته ناحیه حق دارد که در دایره صلاحیت خود دستوره‌های لازم به مؤسسات مادون خود بدهد و نسبت به مسائل مختصه دایره اختیارش، قطعنامه‌ها صادر کرده مقاله‌ها، انبیا نامه، رساله‌ها، جراید موقت و بومی نشر کنند.

۴۷- کمیته‌ها به شرط رعایت مقتضیات موقع و محل، کلوبها و کتابخانه‌ها دایر می‌نمایند.

۴۸- کمیته‌ها در مواقع ممکنه برای تنویر افکار عامه گاردن پارتی‌ها، تئاترها، مسامره‌ها، متینگها و امثال آن ترتیب می‌دهند.

۴۹- کمیته‌ها در مواقع لزوم برای تقسیم اعمال، شعبه‌های ذیل را تشکیل می‌دهند که وظایف هر یک از آنها به موجب نظامنامه مخصوصی معین است:

۱- شعبه تشکیلات ۲- شعبه تبلیغات ۳- شعبه استخبارات ۴- شعبه نشریات ۵- شعبه نشر معارف ۶- شعبه مالیه.

۵۰- در صورت تقاضای اکثریت افراد هر دایره بزرگ و کوچک کمیته آن دایره موظف است که پیش از رسیدن موقع، کنفرانس فوق‌العاده دعوت به تشکیل نماید.

۵۱- هر کمیته حق تفتیش کنفرانس‌ها و کمیته‌ها و حوزہ‌ها و سایر مؤسسات دایره اختیارات خود را دارا است و مؤسسات مزبوره باید بدون عذر مفتشین آنرا بپذیرند.

۵۲- هر کمیته مجبور است سواد راپورتی را که در آخر مدت مأموریت خود برای کنفرانس حاضر می‌کند به کمیته مافوق بفرستد و علاوه بر این ماهی یک مرتبه راپورت فعالیت فرقه و وقایع مهمه را که رخ می‌دهد به کمیته مافوق بدهد و همچنین نسخه‌ای از تمام نشریاتش در دفتر خود ضبط کرده و هم برای آرشیو کمیته مافوق ارسال می‌دارد.

۵۳- تشکیل مجلس محاکمه و رفع منازعه و تصفیة مناقشات ممکنه مابین مؤسسات مادون از مختصات کمیته‌ای است که مافوق آن مؤسسه‌ها است.

۵۴- هیچ‌یک از کمیته‌های ناحیه و محلی و ولایتی و ایالتی بدون اجازه کمیته مرکزی حق ندارند که در هیچ مسئله از مسائل با فرقه‌های دیگر و مراکز داخلی و خارجی داخل در مذاکره شده قرار می‌دهند.

کنگره

۵۵- کنگره در هر سال یک مرتبه از نمایندگان همه افراد فرقه تشکیل خواهد یافت.

۵۶- ترتیب تشکیل و عده اعضای آنرا کمیته مرکزی قبل از دعوت به توسط دستورالعمل مخصوصی به عموم افراد فرقه اعلان می‌نماید.

۵۷- هر نماینده دارای اعتبارنامه از طرف کمیته ایالتی یا ولایتی خواهد بود.

۵۸- خلاصه راپورت‌های ایالات و ولایات و پیشنهادهای هیئت‌های که در عرض سال به کمیته‌ها پیشنهاد شده، و مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در کنگره مطرح می‌شود. و کنگره اعمال نظر می‌کند در آنها و بحث می‌کند از فعالیت فرقه و دستورالعمل می‌دهد به کمیته‌ها و تجدید نظر می‌نماید در نظام و تاکتیک و پروگرام فرقه و صادر می‌کند قطعنامه‌های اساسی و عمومی را.

۵۹- کنگره محکمه عالیة فرقه است که حل و تصفیة می‌نماید مناقشات خامضه بین مؤسسات فرقه را.

۶۰- کمیته مرکزی بعلاوه مواقع معینه در صورت لزوم می‌تواند کنگره را دعوت به تشکیل فوق العاده نماید.

۶۱- کنگره پس از انجام وظایف مقرر خود کمیته مرکزی را برای مدت یک سال انتخاب می‌کند.

هیئت‌های مفتشه

۶۲- کنفرانسها و کنگره در موقع انتخاب کمیته یک هیئت مفتشه نیز انتخاب می‌کنند.

۶۳- عده هیئت‌های مفتشه بدون استثناء سه نفر خواهد بود.

۶۴- هر هیئت مفتشه حق تفتیش و نظارت در کمیته‌هایی که با او منتخب

شده و مؤسساتی که مادون آنها است را دارد.

- ۶۵- هر هیئت مفتشه به تمام شکایات افراد و مؤسسات رسیدگی و محاکمه نموده نظریات خود را به کمیته‌ای که قرین او است راپورت می‌دهد.
- ۶۶- هر هیئت مفتشه راپورت جامعی از فعالیت و عدم فعالیت مؤسسه‌های فرقه‌تیه نموده به کنفرانسی که مافوق او است تقدیم می‌دارد.
- تبصره - هیئت مفتشه که در کنگره عمومی منتخب می‌شود تابع و مسئول خود کنگره بوده و راپورتهای خود را برای کنگره تهیه می‌نماید.

جنبش انقلابی در خاور زمین (ایران)

مسائل مطروحه در پلنوم وسیع آینده کمیته اجرائی کمیسترن (بشکل از مجله کمیسترن - بین الملل کمونیست ۱۹۲۶ / ص ۹۹)

... در ایران جنبش آزادیبخش ملی، در نتیجه اینکه رهبر آن رضاخان، که از طرف يك ارتش ملی نیرومند حمایت می‌شود، از بیمودن راه جمهوریخواهی سرباز زده و با سرنگون ساختن سلسله قاجار، خود را شاه وارث (تاج و تخت) اعلام نموده است، در سرباز دوراهی خطیری قرار دارد.

این کودتا تا جد معینی، نتیجه ضعف واقعی اقشار اجتماعی متشکل است که می‌توانستند به سوی حمایت از جنبش جمهوریخواهی انکشاف یابند. در این واقعیت شگفتی نیست که رضاخان در تدارک برای اعلام خود به مثابه شاه، نخست حزب کوچک کمونیست را مورد حمله قرار داد و به موجودیت نیمه قانونی آن خاتمه داد.

رفقای ایرانی با مشکلات جدی چه در زمینه سیاسی و چه تشکیلاتی روبرو خواهند بود. در ظرف چندماه آتی پس از کودتا میسر خواهد شد با دقت بیشتری جهت گرایش بین‌المللی رضاخان، یعنی نقش و نفوذ واقعی بریتانیای کبیر را در این حادثه دانست، که به نوبه خود در تعیین موضع رفقای ما و همچنین گروههای وسیعتری از جمهوریخواهان در جنبش ملی ایران اهمیت زیادی بجای خواهد گذاشت.

سخنرانی آقازاده در سومین کنگره کمیته

(مسکو، ۲۲ ژوئن ۱۹۲۱)

رفقا

ما کاملاً موافقیم که خط‌مشی مصوبه دومین کنگره درباره مسئله ملی و استعماری به وجهی خلاق مورد بحث قرار گیرد، و اینک مایلم در اینجا فقط به تجاربی اشاره کنیم که طی سالهای اخیر در جریان کار خود در ایران - کشوری که از نظر اقتصادی عقب مانده و لسی فوق العاده غنی است - گرد آورده ایم. قبل از هر چیز باید یاد آور شد که ایران در سده اخیر صحنه مبارزه بین تزاریسیم روسیه و اشغالگران انگلیسی بوده که با عزم راسخ از مرتجعترین محافل پشتیبانی می نماید و تنها پس از انقلاب اکتبر، هنگامی که پرولناریای روس قرارداد های غارتگرانه ای را که بزرگ مالکان روسیه منعقد کرده بودند ملغی ساخت، جنبش انقلابی دامنه ای وسیع یافت و با اشغال و غارت ایران از طرف انگلیسها باز هم وسیعتر گردید. این «الطاف بی حد و حصر» تنفر (خلاق را) علیه امپریالیستهای انگلیسی تشدید نمود و مبارزه علیه سلطه زورگویانه آنها به شعار انقلابی توده ای اقشار وسیع مردم بدل گردید.

طی سالهای ۲۰-۱۹۱۹ جنبش انقلابی در بسیاری از نقاط ایران، در خراسان، مازندران، گیلان، آذربایجان، کردستان، و نقاط دیگر، با چنان قوتی اوج گرفت که دولت تهران علیرغم مهمات فراوان انگلیسی نتوانست قیامها را سرکوب نماید. در گیلان که انگلیسها کلیه نیروهای خود را گرد آورده بودند جنبش آزادیبخش ملی از هر جای دیگر پدیده تر بود. علل ناکامی این مبارزه بطور عمده در این بود که ملیون گیلان فکر می کردند بتوانند به کمک تمام مردم، یعنی نه فقط به مدد بورژوازی و دهقانان، بلکه همچنین به کمک شاهزادگان (خانها) و مالکان ارضی، انگلیسها را اخراج و شاه را سرنگون سازند. این بزرگترین اشتباه ملیون گیلان بود چه آنکه هم امپریالیستهای انگلیسی و هم دولت شاه متکی به این اشرافیت ملاک بودند. دولت جدید که پس از کودتای فوریه در تهران تشکیل شد، ظاهراً سعی داشت از این وضعیت سوء استفاده کند و همراه با صدور اطلاعیه ای درباره لغو قرارداد غارتگرانه ۹ اوت ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، طی اعلامیه ای خطاب به مردم ایران به نقش کریهی که اشرافیت ملاک پیوسته در ایران بازی می کردند اشاره نمود.

در حقیقت انگلیسیها بدون شرکت و پشتیبانی زمینداران نمی‌توانستند حتی یک روز هم در ایران دوام بیاورند. حزب کمونیست ایران در طول فعالیت عملی چهار ساله خود ایقان یافته است که بدون آزادی دهقانان از یک سلسله قیود (بار) فئودالی و بدون بهبودی وضع اقتصادی آنان به‌زیان زمینداران، حتی انقلاب بورژوا - دموکراتیک در ایران قابل تصور نیست.

ما در برنامه خود به‌عنوان وظیفه مقدم نه فقط راندن انگلیسیها و سرنگونی دولت شاه را بلکه همچنین فراخواندن مجلس مؤسسان را منظور داشته‌ایم، که درجه اول باید بقایای فئودالیسم را از میان بردارد و نیروهای مولده را از بندهای سختی که اکنون بدان گرفتارند، آزاد سازد. حزب ما که از جنبش آزادیبخش ملی به پیگیرانه‌ترین وجهی پشتیبانی می‌کند، نیز می‌کوشد با ایجاد اتحادیه‌های کارگری و صنفی در شهرها و اتحادیه‌های دهقانی در روستاها این توده‌های وسیع را به مبارزه انقلابی بکشانند و آنانرا با ارتقاء آگاهی طبقاتی‌شان تدریجاً برای مبارزه انقلابی‌ای آماده سازد که پس از پیروزی انقلاب بورژوائی برپا خواهد نمود. فرایند تصرف قدرت توسط زحمتکشان در کشور ما فرایندی طولانی خواهد بود. وبا انقلاب جهانی پرولتاریا از نزدیک پیوند دارد. تنها پس از آنکه انقلاب اجتماعی حتی اگر فقط در چند کشور پیشرفته سرمایه‌داری اروپا هم پیروز گردد، کمونیستهای ایران دریابند با توده‌های مردم ایران می‌توانند مسئله تصرف قدرت سیاسی و ایجاد شوراهای کارگری - دهقانی را مطرح سازند.

ما ایقان راسخ داریم که پیروزی پرولتاریای جهانی به مراتب پیشتر از وقتی که ما گمان می‌کنیم میسر می‌گردد و بالاخره خلقهای ایران و جهان از یوغ استثمار بورژوازی بومی و بیگانه رها خواهند شد.

سخنرانی شرقی (حزب کمونیست ایران)

در ششمین کنگره بین‌الملل کمونیست^۱

رفقا، هیئت نمایندگی ایران در مجموع با تزه‌های رفیق بخارین موافق است. در عین حال من مایلیم از اعلام مواضع هیئت نمایندگی بالکان نیز حمایت کنم و اشاره نمایم که به مسئله ارضی که در کشورهای خاورزمین بدان اهمیت

۱ - به نقل از International Press Correspondence، ۲۵ ژوئیه

فراوان داده می‌شود، از طرف رفیق بخارین بطرز مکفی و با روشنی کامل پرداخته نشده است. در حال حاضر، زمانی که عملاً تمام کشورهای خاورزمین با مسئله ارضی روبرو هستند هنگامی که تمام احزاب کمونیست در این کشورها در برنامه تاکتیکی‌شان شعارهای مشخص مربوط به انقلاب ارضی را منظور می‌دارند، این مسئله بدون تردید شایسته بحث روشنتر و مفصلی‌تری است.

رفقا، موقعیت دهقانان در کشورهای خاور نزدیک و بویژه در ایران مسئله حادی است. در حال حاضر روستاهای ایران میدان نبرد طبقاتی و تمایز (قطبی شدن طبقاتی) دهقانان است. تقریباً همه ساله بطور مرتب قیامهای دهقانی رخ می‌دهد. این همه نتایج استثمار و موقعت نامنجم دهقانان است. سلطنت ارتجاعی تازه پای رضاشاه پهلوی که از طریق خیانت نیرنگ آمیز و به کمک امپریالیسم بریتانیا به قدرت رسید، و منافع زمینداران بزرگ را نمایندگی می‌کند، وضع و خیم دهقانان ایران را وخیمتر ساخته است.

در ایران ما، همانند همه کشورهای شرق که سرمایه ملی نمی‌تواند با سرمایه خارجی رقابت نماید، سرمایه ملی موجود، در زمین سرمایه‌گذاری می‌شود. تقریباً در تمام نقاط ایران بازرگانان به جای ساختن کارخانجات نو یا نوعی موسسه صنعتی، به خرید ارضی روی آورده‌اند.

هنگامی که این بازرگانان بدین سان به بخش کشاورزی گام می‌گذارند، طبیعتاً نمی‌توانند در اشکال کشاورزی ایران تغییری ایجاد نمایند، بلکه برعکس همان شیوه‌های استثماری که تحت فئودالیسم رایج بود را برمی‌گزینند. در نتیجه این استثمار غیر انسانی، امروز ما با جنبش دهقانی قدرتمندی روبرو هستیم. در دوران ما بین پنجاهین و ششمین کنگره‌های کمیته‌ترین علاوه بر بسیاری قیامهای کوچک، چهار قیام توده‌ای دهقانی در ایران رخ داد. در این قیامها، دهقانان در صفوف متشکل، تحت شعار «مرگ بر زمینداران و دولت آنان» به حرکت درمی‌آمدند. آنان شعار طبقاتی خود را عنوان می‌ساختند؛ زمینداران را مضروب می‌ساختند یا به قتل می‌رسانند؛ انبار غله آنان را آتش می‌زدند. این همه ثابت می‌کرد که کنگره کمیته‌ترین باید به مسئله دهقانان توجه بیشتری مبذول دارد و به مسئله‌ای که مورد نظر ماست با دقت بیشتری بپردازد.

مسئله دیگری که رفیق بخارین بدان اشاره کرد ولی بطور نامکفی؛ مسئله خاور نزدیک است.

تحریکات انگلیسیها در کشورهای خاور نزدیک ابعاد تهدید آمیزی به خود

می‌گیرد، بویژه در حال حاضر که ما با خطر جدی جنگ نوین امپریالیستی روبرو هستیم. خاور نزدیک همواره در سیاست جهانی اهمیتی بسزا داشته است. این منطقه سبب بسیاری از جنگهای خونین بوده و نقش اش در جنگ جهانی نیز کوچک نبود.

رفقا، در حال حاضر، امپریالیسم بریتانیا در تدارك جنگ نوین است و دست اندر کار ایجاد پایگاههای محکمی برای خویش در این کشورهاست. بریتانیا نیروهای زیادی در این منطقه متمرکز می‌کند و نیروهای خود را برای حمله علیه اتحاد شوروی در مرزهای زیر نظرانش بسیج می‌نماید. در صورت در گرفتن جنگ، بکلی علیرغم اینکه کشورهای منطقه بخواهند یا نخواهند بیطرف بمانند، خاور نزدیک میدان عظیم عملیات (جنگی) خواهد شد. با توجه به اهمیت مسئله، رفیق بخارین می‌بایست در گزارش و تزهایش در جزئیات به این مسئله و سیاستی که احزاب کمونیست باید در این منطقه دنبال کنند می‌پرداخت. رفیق بخارین در گزارش خویش دربارهٔ برخورد احزاب کمونیست اروپای غربی با احزاب سوسیال دموکرات سخن گفت. در کشور ما در حالیکه حزب سوسیال دموکراتی وجود دارد، احزاب شبیهی چون حزب سوسیالیست، حزب ملیون و غیره وجود دارند.

مامدت میدیدی با حزب سوسیالیست در یک جرگه می‌جنگیدیم، اما در دوران اخیر این حزب به یک حزب نمونه فرصت طلب بدل گشته است و غالباً علیه حزب کمونیست اتخاذ موضع نموده و بدان خیانت ورزیده است. حزب سوسیالیست ایران هرگز یک حزب توده‌ای نبود و هرگز هم نخواهد شد. و در آئیهٔ نزدیک حزب کمونیست به ماجراجوئی‌های سیاسی رهبران این حزب پایان خواهد داد. متأسفانه کمیترین سیاست روشنی در این مورد ندارد. کمیترین می‌بایست همچنین کار خود را از جهات دیگر نیز بهتر سازمان دهد، مثلاً در زمینهٔ اطلاعات. در آخرین انتخابات، حزب مامستقلاً عمل کرد و برنامهٔ خود را عرضه نمود. البته عاری از اشتباه هم نبود. البته به نظر من این اشتباهات را می‌توان بر حزب جوانی چون حزب ما بخشید. پس از حضور در اینجا بر من روشن شد که اشتباهات شبیهی نیز در کشورهای خاور رخ داده است. اگر کمیترین به موقع در این زمینه اطلاعاتی در اختیار ما گذاشته بود، شاید می‌شد از ارتکاب آنها در ایران جلوگیری بعمل آورد. از آنجا که کمیترین چنین کاری نکرد اشتباهات مشابهی را نیز ما مرتکب شدیم.

من مایلیم به روابط متقابل بین احزاب کمونیست کشورهای مختلف

اشاره کنیم. در کنگره‌های گذشته از وحدت و تماس بین احزاب کمونیست کشورهای متروپول و احزاب کمونیستی که در کشورهای مستعمره یا نیمه‌مستعمره عمل می‌کنند سخن می‌رفت. ما باید با کمال تأسف اعلام کنیم که تا کنون شاهد اقدام مثبتی در این زمینه نبوده‌ایم. حزب کمونیست بریتانیا مثلاً می‌توانست بسیاری کارها برای حزب کمونیست ایران و همچنین حزب کمونیست هند انجام دهد. همین (انتقاد) شامل حزب کمونیست فرانسه در رابطه با سوریه و دیگر کشورها نیز می‌شود. متأسفانه در این زمینه اقدامی در این احزاب صورت نمی‌گیرد.

به نظر من کنگره باید توجه نمایندگان این کشورها را به این مسئله پر اهمیت جلب سازد تا در آتیه تماس نزدیک بین احزاب برقرار گردد و انفراد کشوری (ملی) از بین برود. (کف‌زدن حضار)

ادامه نطق شرقی در نشست دیگری از کنگره ششم کمینترن

(صفحه ۱۴۶۹)

رفقا، همانطوری که در تزه‌های عرضه شده به کنگره عنوان گشته است، وظیفه مبرم کمینترن پس از کنگره (ششم) عبارت است از پایه‌ریزی احزاب کمونیست در کشورهایی که حزب کمونیست ندارند و استحکام بخشیدن به احزابی که از پیش وجود دارند.

اما این سؤال پیش می‌آید، احزاب کمونیست در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره چگونه باید باشند. در تزه‌ها گفته می‌شود که احزاب کمونیست در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره باید احزاب خالصاً پرولتری باشند و نه تنها از لحاظ اهداف و برنامه‌شان بلکه همچنین از لحاظ ترکیب اجتماعی-شان. این درست است. اما آیا احزاب ما در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره واقعاً احزاب خالصاً پرولتری هستند؟ من با جرأت می‌توانم بگویم بسیاری از احزاب پرولتری نیستند. احزاب ما در مستعمرات مملو از عناصر فرصت طلب و خرده بورژوا است. مثلاً حزب ما در ایران در سال ۱۹۲۲ چند هزار عضو داشت که نیمی از آنان را عناصر خرده بورژوا و فرصت طلب تشکیل می‌دادند. این در مورد احزاب دیگر نیز صادق است، مثلاً حزب در ترکیه که همین اوضاع و احوال بر آن حاکم است.

تجربه احزاب کمونیست در مستعمرات نشان می‌دهد که احزاب کمونیست نباید کمیت را مورد نظر قرار دهند بلکه باید به کیفیت اعضاء بپردازند. احزاب

کمونیست کشورهای مستعمره با سه وظیفه عمده روبرو هستند: ۱) رهبری در مبارزه طبقاتی طبقه کارگر کشور مربوطه، ۲) انکشاف مبارزه دهقانان و انجام انقلاب ارضی، ۳) مبارزه علیه امپریالیسم. در زمینه مسئله اول، حزب کمونیست البته باید مستقلاً و با برنامه خود گام به پیش گذارد و نباید باطبقات دیگر همکاری کند. اما در رابطه با مسائل دوم و سوم، حزب کمونیست البته باید توده‌های این کشورها را حداکثر بکار گیرد. برای حل این مسائل حزب کمونیست باید با دهقانان خرده پا و میانه حال، روشنفکران، تجار متوسط الحال و کسبه همکاری داشته باشد و آنها را بکار گیرد.

رفقا، در بسیاری از کشورهای مشرق، این طبقات (روشنفکران، کسبه خرده پا و بازرگانان) هنوز نقش تاریخی ایفا نکرده و هنوز وظایف بسیاری در مبارزه علیه امپریالیسم و برای رهایی از یوغ آن به دوش دارند.

ما اکنون باید این توده‌ها را برای مبارزه علیه امپریالیسم متشکل کنیم. به نظر من در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره‌ای که از پیش جنبش دهقانی وجود دارد و سال به سال به سرعت توسعه می‌یابد، تشکیل احزاب کارگری-دهقانی به مثابه سازمانهای کمکی به احزاب کمونیست ضروری است، مثلاً در هندوستان. این احزاب کارگری-دهقانی باید مبارزه دهقانان را تحت نظر بیاورند، باید خود را در رأس این مبارزه قرار دهند. لذا ما با آن قسمت از ترها که ضرورت تشکیل احزاب کارگری-دهقانی را نمی‌کنند مخالفت می‌کنیم. لازم به تذکر نیست که در نقاطی که احزاب کمونیست قوی وجود دارند، تشکیل احزاب کارگری-دهقانی ما را قادر می‌سازد با رهبری درست مانع انحطاط و تبدیل حزب کارگری-دهقانی به یک حزب بورژوائی ضدانقلاب شویم. در سال ۱۹۲۴ یک حزب کارگری-دهقانی در ایران تشکیل شد. ولی از آنجا که در آن زمان جنبش دهقانی نیرومندی وجود نداشت تشکیل چنین حزب کارگری-دهقانی ویژه‌ای زیادی به نظر می‌رسید، ولی در کشوری چون هندوستان وجود چنین حزبی از هر لحاظ قابل توجیه است.

من اکنون به مسئله احزاب انقلابی-ملی می‌پردازم. همانطور که قبلاً گفته‌ام، ما باید چند طبقه‌را، مثلاً دهقانان، تجار خرده پا و متوسط الحال را، در مبارزه علیه امپریالیسم بکار بگیریم. اما این طبقات بخودی خود قادر نیستند مبارزه را متشکل کنند و احزاب کمونیست باید نظارت بر آنها را بر عهده بگیرند. لذا ما مسئله ایجاد چنین احزابی در کشورهای ایران روبرو هستیم. ما البته می‌دانیم که این حزب در چین ارتجاعی گشته است. از سوی

دیگر، در مغولستان چنین حزبی نتایج بسیار عالی به بار آورده است. یک حزب انقلابی - ملی می تواند عناصری را که قادرند نقش مترقی ایفا کننده همگام سازد، من شخصاً مسئله تشکیل احزاب انقلابی - ملی را در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره ضروری می دانم - ولی البته تنها هنگامی که یک حزب کمونیست قوی تأسیس شده باشد.

متأسفانه اظهاریه زیر در تزه‌های کنگره کمینترن به چشم می خورد: «بریتانیای کبیر هنگامی که متوجه شد عناصر ملی در ایران زورمند شده اند، در سال ۱۹۲۴ قیام محمد خزعل را که در اراضی وی مؤسسات شرکت نفت قرارداد داشت، سازمان داد. این قیام با رسوائی پایان یافت.»

این اظهاریه نادرست است. شیخ خزعل بانبروهای ملی ایران نبرد نکرد. این، تنها مبارزه درونی طبقه زمیندار-فئودال بود. نیروهای ملی ایران استحکام نیافته اند. برعکس نیروهای ارتجاعی استحکام یافته اند. رضا شاه نماینده ارتجاع در ایران است و نماینده ناسیونالیسم پیشرو در ایران نیست. چنین فرمولی نمی بایست جایی در تزه‌های کنگره ششم کمینترن می یافت. لذا من به آن قسمت از تزه‌ها که یادآور می شود که نیروهای ملی به اصطلاح بدور رضاشاه گردآمده اند شدیداً اعتراض می کنم.

رفقا، مسئله دیگری نیز وجود دارد که من مایلم بدان پردازم - اهمیت پان اسلامیسیم.

در تزه‌ها در این مورد هیچ سخنی نرفته است. ولی این مسئله برای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و بویژه برای جهان مسلمان اهمیتی بس زیاد دارد. امپریالیسم استفاده بسیار زیرکانه‌ای از شعار پان اسلامیسیم برای تحقق اهداف خویش کرده است. درست به هنگام جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴، مسلمان و خلقهای آنهارا به سود مقاصد خویش مورد استفاده قرار دادند. این مسئله حاد و مهمی است که نمی تواند به دوراز توجه بماند. لذا به نظر من پان اسلامیسیم باید در تزه‌ها گنجانده شود. باید به ضروری که این امر به ما می زند اشاره کرد و احزاب کمونیست کشورهایی چون هندوستان، ایران، ترکیه، سوریه و در واقع همه کشورهای اسلامی، باید قویاً علیه پان اسلامیسیم اقدام کنند و مانور و تحریکات انگلیسیهارا افشا کنند.

ba munasibati jak solagiji çatli r. hiçqi

بشرفی ستم حجازی

لامرتی

1

ای کورنگ اسیر امروز،
نودیه شوی تماماً آزاد.
پادکش خویش و داس دهقان،
پروانه کمی جیان بیداد.
در سایه غنن و علم و معرفان،
دنیای نوی نمائی آباد.
آرزوی زوی حس و وجدان،
ارزوح رفیق خود بکن یاد.
وانس که به نفع صنایع اعیان،
دلالت تو را بدست چلاد.
در عیس عولنگ «طهران»،
در ره صنی خویش سر داد
آزاد - ولی به سر فرازی

II

آلا نوده زارع ستمکش،
این رنده گی تو گورد این
این بهت سیاه و غم نازیک
تخیل شود بروز روشن،
بینی عید جاز دور و نزدیک
هیچک تنده است مرد با زن،
از حاصل کشت خویش بکجو
دهقان نتمد بشیخ بدخواه
بشینند اندر آن قلمرو
زحمت بسویر عزت و جاه
آرزوی ر... بصوره، نا بد... مسکو...
آزاد ستمکشان زغر راه
گل بر سر مرقف «حجازی».



رفیق مرتضی حجازی
1902-1928

رفیق حجازی، اولین سرباز با شرف انقلاب صنفی کارگران ایران است که در راه عیقه خود با کمال مردانگی جان داد. این رفیق در سال 1902 در تهران در یک خانواده کبیخل بدنیا آمده است. دوره بچگی را در مکتب های ابتدائی تهران سپری کرد. بعد از مرگ پدر سختی حال و گرسنگی خانواده او را مجبور کرده است که برای مزدوری به یگان خدمتی داخل شود. بنابراین هر 15 ماهی یکی از چاهخانه های تهران به کار حروف چینی در آمده و این صنعت را بخوبی یاد گرفته است.

رفیق حجازی در سال 1919 در کارپرتائی کارگران چاهخانه های تهران فعالیت اشتراک کرده و بعد از آن در سالهای 22-1921 برود تشکیل دادن سبوز (اتحادیه) کارگران چاهخانه ها بسیار کوشش نموده است. در سال 1922 در نتیجه تعقیب های پادشاهی تهران به سلطت شورائی مسافرت کرده و در روزهای اول تشکیل جمهوری تاجیکستان به دوشنبه رفته قریب یک و نیم سال در چاهخانه های آن مرود چینی کرده است. بعد باز به ایران برگشته و در ماه آوریل 1928 برای اشتراک کردن در کنفرانس چهارم اتحادیه های بین المللی سرخ (کمونیست) به مسکو رفته است. در میان شان روزیکه های نمایش های انقلابی کارگران تهران حکومت ایران را ترسانده و او را به «چاره بینی های چیره و دادر نموده در این ضمن رفیق حجازی هم وقت بر کشتن از کنفرانس (پرافتخار) در شهر (رشت) از طرف شعبه چینی پادشاهی کرمانز گردیده به محسب تهران فرستاده شد. عذاب و شکنجه های محسب ایران مبارز جوان را از پا در آورد و در اثر کشت (در آگوست 1928) تاریخ انقلاب، حادثه قتل حجازی را یکی از واقعه های بر جسته حرکت کارگری ایران قیام خواند کرد.

قانون چیست؟ و چگونه به وجود آمد؟

احمد قاسمی

با اجازه کمیسیون تبلیغات حزب توده ایران - خرداد ۱۳۲۶

اداره پخش نشریات توده

نظر اجمالی به قوانین ایران،

اگر خوانندگان عزیز به خاطر داشته باشند ضمن بحث‌های گذشته گفتیم که «قانون، فرهنگ و سایر معنویات اجتماع از شکل زندگی گرفته می‌شوند ولی هر کدام بعد از آنکه بوجود آمدند در حکم یک نیروی مادی هستند که به نوبه خودشان در شکل جامعه موثراند». این اصل نه فقط در داخل یک جامعه بلکه در رابطه‌ای که جامعه‌ها با یکدیگر دارند نیز صدق می‌کند. توضیح آنکه: جامعه‌های بشری همه در یک سطح از تکامل قرار ندارند بلکه دارای شکل‌های مختلف زندگی هستند. در این صورت یک جامعه که از سایر جامعه‌ها جلوتر است وارد مرحله‌ای می‌شود که سایر جامعه‌ها هنوز به آن نرسیده‌اند و شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد که سایر جامعه‌ها هنوز آن شکل را ندارند و قوانینی پیدا می‌کند که هنوز سایر جامعه‌ها دارای آن قوانین نیستند. اما پیشرفت این جامعه و پیدایش افکار و قوانین تازه آن در سایر جامعه‌ها تأثیر می‌کند و تکامل آنها را جلو می‌اندازد. شما وقتی که نقشه‌راهی را در دست داشته باشید و وقتی که کسی چراغی جلوی پای شما بگیرد البته تندتر قدم برمی‌دارید و زودتر به مقصد می‌رسد. نتیجه تکامل‌ها و انقلاب‌ها که به صورت افکار و قوانین در می‌آید برای ملت‌ها در حکم نقشه و چراغ راهنماست که پیشرفت آنها را آسان می‌کند.

از این جهت در بحث گذشته چنین نتیجه گرفتیم: «افکار انقلابی فرانسه چون به ایران سرایت کرد تأثیر مهمی در پیدایش انقلاب ایران داشت و قوانین انقلابی آن کشور و کشورهای دیگر در پیشرفت تکامل قانونی ایران - ایرانی که از جهت شکل زندگی هنوز به اندازه کافی تکامل نیافته بود - مورد استفاده فراوان قرار گرفت».

تأثیر عوامل خارجی در ایجاد قانون اساسی ایران دارای مقام بزرگی

است و از این جهت چون شکل زندگی ایران هنوز به اندازه کافی تکامل نیافته و حاضر برای پذیرفتن تحولات عمیق اروپایی نبود انقلاب ایران ناقص ماند و آثار زیادی از عقب ماندگی ایران به قوانین اروپایی چاشنی زده شده. از طرف دیگر پس از انقلاب ایران و مخصوصاً بعد از جنگ ۱۹۱۸ که نیروهای کهنه جهان درسراسر گیتی به عکس العمل های ارتجاعی پرداختند بر روی ایران هم فشار وارد آوردند و نه فقط از رشد و تکامل قانون اساسی جلوگیری کردند بلکه در اثر توطئه های آنها قوانینی در ایران وضع شد که روح قانون اساسی را از بین ببرد. مثلاً روح قانون اساسی ایران و کلیه قانون های اساسی کشورهای دمکرات اقتضاء دارد که قوای سه گانه کشور: مقننه، قضائیه و مجریه از یکدیگر مجزا باشد امادر دوره بیست ساله رضاشاه و حتی در مجلس چهاردهم قوانینی به تصویب رسید که قسمتی از وظایف قوه قضائیه را به بعضی از شعبه های قوه مجریه می داد و به این طریق ضربت بزرگی به قانون اساسی وارد می کرد. محصول انقلاب ایران، یعنی قانون اساسی، نه فقط کامل نشد بلکه هر روز با وضع قانون های تازه ای ضربتی بر پیکر او زدند و او را ناقص تر کردند. امروز واقعیت اجتماعی ایران بازمان وضع قانون اساسی خیلی فرق کرده است.

۱- افکار مترقی و اطلاع از قوانین کشورهای بزرگ دنیا در میان ملت ایران شایع شده و در مغزها جای گرفته است. روشنفکر ایرانی شرح انقلابات را خوانده و دانسته است که دنیا هرگز درجا نمی زند و پیوسته در پیشروی است، کارگر ایرانی فهمیده است که برادران او در دنیا مترقی برای نابود کردن استثمار در تلاش اند و حتی در بعضی جاها به مقصودهای خود نائل آمده اند. رعیت ایرانی اینقدر درک کرده است که دیگر بنده زر خریدار باب نیست و باید حق زندگی داشته باشد، پیشه ور و تاجر ایرانی هم قبول کرده اند که عهد عین الدوله ها و ظل السلطان ها گذشته است و دیگر برنخواهد گشت.

و مادر بحث گذشته گفتیم که: «هر فکری بعد از آنکه در مغز مردم جایگیر شد به صورت نیرویی درمی آید که مردم را برای شکستن قوانین کهنه و درست کردن قوانین تازه به جلو می راند. این نیرو به آن نیروهای مادی که در اجتماع بوجود آمده است کمک می نماید.»

۲- شکل زندگی ایران هم تغییر کرده است. در ایران کارخانه های بزرگ نبود، امروز هست. در ایران طبقه کارگر صنعتی نبود، امروز هست و گروه کثیری از روشنفکران از میان همین طبقه و یا طبقات دیگر بوجود

آمده اند که خودشان را در میان طبقه کارگر حل کرده و فکر و علم خود را در خدمت آنها گماشته اند. طبقه کارگر همیشه نشان داده است که بمنزله اهرمی است که سایر طبقات را برمی انگیزد.

فراموش نکنیم که واقعیت خارج از ایران هم تغییر کرده و بلکه بزرگترین تغییرات را به خود دیده است. دولت‌های غول‌آسای استبدادی با سر به زمین خورده و متلاشی شده‌اند و بجای آنها ملت‌ها با کمال کوشش مشغول برهم زدن آثار و قوانین کهنه و فراهم آوردن افکار و قوانین تازه هستند.

این واقعیت‌ها تغییر کرده ولی بسیاری از قانون‌های ناقص و متناقض ما به جای خود باقی مانده است. هنوز کارگران ایران در انتخابات شهرداری حق رأی ندارند و در حقیقت در جزو اهالی بشمار نمی‌آیند و حال آنکه امروز اکثریت اهالی شهرهای صنعتی را آنها تشکیل می‌دهند. در نظر بگیرید وقتی که هزاران کارگر اصفهانی از مداخله در امور شهرداری اصفهان محروم می‌شوند چه تناقض عجیبی میان قانون و واقعیت خارجی وجود دارد! هنوز قانونی نیست که رابطه میان کارگر و کارفرما را دقیقاً معین کند و اگر هست به مصالح کارگر چندان توجهی ندارد و هدفش حفظ منافع کارفرماست! هنوز رابطه میان ارباب و رعیت ایرانی همان است که در زمان خواجه نصیرالدین طوسی و قبل از او موجود بود! هنوز به رعیت ایرانی عملاً و حتی قانوناً اینقدر شخصیت داده نشده است که در انتخاب کدخدای ده رأی مؤثری داشته باشد! هنوز قانونی که درآمد کارخانه‌ها را تحت کنترل در آورد در کشور ما موجود نیست!

قانون‌های مامتعلق به قرنهای گذشته است و حال آنکه ایران ما در قرن بیستم زندگی می‌کند! این لباس برپیکر ایران عزیز ما خیلی نارساست. بنظر ما قانون اساسی ایران مقدس است زیرا که اکثریت ملت ایران می‌تواند از این سند بزرگ برای نگاهداری حقوق خودش استفاده نماید. امروز وظیفه فرزندان ایران است که این محصل انقلاب را با خون خودشان حفظ کنند و قوانین عادی کشور را با روح قانون اساسی سازگاری دهند. اما علاقه ما به قانون اساسی با کوشش در تکمیل آن نه فقط منافات ندارد بلکه همین علاقه است که کوشش ما را در این راه تأیید می‌نماید. اگر شما فرزند زیبایی دارید که حاصل عمر و روشنی زندگی شماست هرگز حاضر نیستید در حالت که دکوی باقی بماند و با تمام قوا در رشد و نمو او می‌کوشید زیرا که هرچه رشیدتر شود زیباتر و مخصوصاً گویاتر خواهد شد.

حزب سوسیالیست چه می گوید؟

قرن ها است که ملت ایران باتیره روزیها و حوادث شوم، با استبداد هیئت حاکمه، بادیکتاتوری زمامداران مواجه و هر روز مانند گوی در چوگان تمایلات جاه طلبانهٔ مشتی عنصر فاسد و نالایق قرار می گیرد. تاریخ چهل سالهٔ مشروطیت نیز بقدری سیاه و مشوش، به اندازه ای درهم و تار یک است که می توان گفت پاره از ادوار پارلمانی به مراتب وحشتناک تر از زمان سلاطین مستبد قاجاریه بر مردم این سرزمین گذشته است. حکومت خودسرانهٔ بیست سالهٔ رضاخان که یکی از معایب مهم آن تبدیل مجلس شورای ملی به یک مجلس دولتی بوده است، مبانی ایمان و عقیدهٔ عموم مردم را نسبت به حکومت ملی متزلزل نموده و اختناق شدید آزادیخواهان و تضییق فوق العادهٔ طرفداران حکومت ملی که اساس سلطنت سردار سپه را تشکیل می داد موجب شد که رشد اجتماعی و سیاسی در تمام مدت زمامداری سردار سپه متوقف گردد به نحوی که داشتن یک کتاب اجتماعی و انتشار یک مقالهٔ سیاسی گناه غیر قابل عفو بود. هیچ کس حق نداشت خیال کند در کشور مشروطه بسر می برد و به احدی اجازه داده نمی شد جز به محیط فوق العاده خشک و مادی خود به اطراف نگر بسته و از جهت اجتماع به آن حکومت و جامعهٔ پریشان نظری انداخته، در بدی آن اوضاع عقیده ابراز کند.

در همان تاریخ که حکومت رضاخان، سیاه چالهای زندان خود را مدفن افکار و عقاید اجتماعی قرار می داد و طبقات جوان و تحصیل کرده گرفتار وحشت و اضطراب و رکود فکری بودند دنیا به سرعت برق مراحل بی درپی سیاسی و اجتماعی را طی می کرد. در همان ایامی که کاروان تمدن به سیر خود ادامه می داد فرزندان لایق این کشور یا در زوایا و گمنامی بسر می بردند و یا در سلول های زندان ساعات عمر خود را به بدترین وضعی می گذراندند، در اواخر همان ایام وحشتناک جنگ بین المللی دوم شروع شد. دیکتاتور برای استحكام پایه های حکومت خود ظلم و تعدی را بیشتر کرد و می خواست بازو و قلدری از هر گونه جنبش و نهضتی جلو گیری کند.

رسیدن نائرهٔ جنگ به کشور فرسودهٔ ایران و برکنار شدن رضاخان از تخت سلطنت و افتتاح دورهٔ سیزدهم آخرین مجلس تحمیلی گذشته و پیدایش قحطی و امراض عمومی که هر یک فصلی در تاریخ این کشور ایجاد کرد بیشتر

مبب آشفته‌گی اوضاع گردید.

طول زمان جنگ وضع جغرافیائی کشور با عدم لیاقت و فساد دولت‌های وقت و بدتر از همه انتخابات دوره چهاردهم و خیانت اکثریت و کلاهی مجلس و طمع ورزی عده محترک بازاری، دزدی و رشوه‌خواری اغلب از مأمورین دولت، بی‌علاقه‌گی کامل متصدیان امور سیاست روزمره حکومتها و عدم علاقه‌مندی اکثریت مردم تحصیل کرده این کشور به سرنویشت ملت و ده‌ها علل دیگر موجب شد کشور کهن سال ما به این روز تأثرآور افتاده فاصله عجیب و وحشتناک در میان طبقات ملت بوجود آمده و شکاف عظیم بین دولت‌ها و مردم این سرزمین پیدا شده که اگر هرچه زودتر در مقام علاج این دردها برنیائیم معلوم نیست کشتی شکسته کشور در این دریای متلاطم و بحر موج دچازچه سرنویشت شومی خواهد شد.

سختی معیشت عمومی در کشور، اوضاع رقت بار کارگران، بدی وضع برزگران و پیشه‌وران و روزافزون شدن بیکاری که اغلب این بدبختی‌ها مولد جنک سوم جهانی است و مهمتر از همه نبودن هیچگونه عدالت اجتماعی و عدم توجه هیئت‌های حاکمه به تهیه نان و کار و بهداشت و فرهنگ برای همه علل وجهاتی است که ممکن است شیرازه اجتماع ما را از هم گسیخته‌تر نموده ایام تیره‌تر، روزگار سخت‌تر و خطرناک‌تری برای ما تهیه نماید.

مجموع این علل و جهات و پیش‌بینی یک آینده خطرناک و یقین به اینکه افراد و اشخاص هر قدر با عقیده و فداکار و فعال باشند قادر به رفع این معایب و اصلاحات اجتماعی نخواهند شد؛ مگر اینکه دارندگان یک فکر سیاسی و یک عقیده اجتماعی هم قدم و هم آهنگ شده و با تشکیل حزب و تبلیغ افکار خود و جمع کردن طرفداران آن فکر در محور یک مرام و عقیده، در اجتماع موقعیت سیاسی به دست آورده به اجرای منویات و مرام خود مبادرت ورزند. از همین نظر است که عده‌ای از طرفداران لزوم اصلاحات به نحوی که سعادت ملت و مصالح کشور را تأمین کنند به تشکیل حزب سوسیالیست اقدام نمودند.

حزب سوسیالیست متجاوز از شش ماه است تشکیل شده و مرامنامه خود را نیز طبع و منتشر کرده.

مرامنامه این حزب خیلی مفصل و طولانی نیست و سعی شده که هر یک از مواد مرامنامه، عملی و برونق مصالح مملکت باشد.

شعار اساسی ما کوشش و مبارزه در حفظ استقلال کامل و تمامیت خاک ایران، آسایش و رفاه ملت مخصوصاً اهالی شهرستان‌ها و اساس مرام ما برای

اجرای منظور بالا تدوین شده است.

چرا وضعیت شهرستانها مسورد نظر خاص مؤسسين اين حزب قرار گرفت؟

هر کس ولو به قصد سیاحت مسافرت مختصری به خارج از تهران نموده و اوضاع رقت بار مردم شهرستانها را دیده باشد درك می کند که حکومت های مرکزی تا چه اندازه به سعادت و آسایش مردم شهرستانها بی علاقه بوده و می باشند.

قصور رفیع سلطنتی و کاخ های مجلل و ویلاهای شهرستان های شمال که با عوارض شهرداری مردم فقیر و گرسنه کرمان و اهالی غیور آذربایجان، مردم برهنه و پریشان خراسان ساخته شده بارزترین نمونه مظالم دولتهای وقت میباشند. حزب سوسیالیست معتقد است باید به اهالی شهرستانها اختیارات و قدرتی که مناسب با مقتضیات عصر و زمان و شئون حکومت ملی باشد داده شود تا کرسی نشینان مرکز نتوانند تا این حد با مقدرات مردم این مرز و بوم بازی کنند و چون موادی در قانون اساسی که در چهل سال قبل تدوین و تصویب شده وجود دارد که مانع اجرای این منظور می باشد از این نظر حزب سوسیالیست ماده دوم مرام نامه خود را مبتنی بر تجدید نظر در قانون اساسی به وسیله مجلس مؤسسان به منظور استقرار حکومت ملی حقیقی و اصلاح قوانین طبق مقتضیات کنونی قرار داده است.

خودسری دولتهای قبل از مشروطیت با نبودن عدالت و دادگستری در این مدت چهل سال و مهمتر از همه تعدیات مشتی عناصر استفاده جو و محترک در زمان جنگ موجب شد که گروه بیکاران و گرسنگان بیشتر و فاصله طبقات زیادتر گردیده و این شکاف عظیم و فاصله وحشت انگیز آتیۀ خطرناک و در عین حال غم انگیزی را در بردارد و به همین علل و جهات بود که حزب سوسیالیست در قسمت صنایع و کشاورزی و بازرگانی موادی در مرام نامه تدوین نمود که فواصل طبقات را کم کرده و عدالت اجتماعی که موجب آسایش و رفاه عمومی باشد ایجاد کند و بالنتیجه شعار حزب سوسیالیست پس از حفظ استقلال کامل و تمامیت ارضی و حاکمیت ملی در يك فراز مختصر تلخیص می شود.

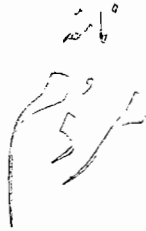
نان برای همه، فرهنگ برای همه، بهداشت برای همه.

با اقبال افراد و عناصر خوش سابقه و جوانان تحصیل کرده و سایر طبقات در این مدت کم، امید می رود با شرکت و همفکری سایر آزادی خواهان که از

اجتماعات برکنارند و پشتیبانی احزاب آزادیخواه بتوان قدم‌های جدی و مؤثری برای بهبودی اوضاع از هر جهت برداشت.
در پایان وظیفه ملی خود می‌دانم جشن پنجمین سال حزب توده ایران را که در این مدت کوتاه با تحمل زحمات فوق‌العاده در محیطی غیر مساعد فداکاریهای بیشماری برای حصول آزادی نموده‌اند به‌عموم افراد حزب مبارز مزبور تبریک گویم.

ابوالفضل لسانی

نقل از رهبر - شماره مخصوص (۸۲۹) سال ۱۳۲۵



سال اول (دوره پنجم) شماره دوم اول آبان ۱۳۴۳

سیاست‌ها

دکتر رضا رادمنش

ملت‌ها، یکی از دقیق‌ترین مراحل تاریخی خود را طی می‌کند. وضع سیاسی کنونی ایران، بسیار مبهم و پیچیده است. در جهان بعد از جنگ، میهن ما به موقعیت باریکی دچار گردید. وضع سیاسی ما از بسیاری لحاظ، از وضع سیاسی یونان و اردانل هم بغرنجتر است.

امروز دیگر روزگاری نیست که بتوان با سیاست روزمره و باری به هر جهت گرانبهاترین اوقات تاریخی ایران را بیهوده تلف نمود. امروز بیش از هر روز، اتخاذ یک روش منطقی که با اوضاع و احوال کنونی جهان وفق دهد و مردم ایران را از فقر و پریشانی رها سازد، ضروری است.

بسیاری از سیاستمداران جهان، دقیقانه ناظر تحولات اجتماعی و سیاسی ما هستند. آزادیخواهان ممالک خاورمیانه، به انتظار نتیجه تجربه‌ای می‌باشند که ملت و کشور ما مشغول انجام دادن آنست.

آزادیخواهان ایران و کلیه احزاب و دسته‌های آزادیخواه، مسئولیت تاریخی مهمی را به عهده دارند. آینده ما منوط به تشخیص و تعیین روشی است که آنان اختیار می‌نمایند.

در جهان امروز، دیگر نمی‌شود جدا از دنیای خارج فکر نمود و وضع ایران را مستقل از سیاست بین‌المللی پنداشت. برای روشن کردن وضع مبهم کنونی ایران، باید عوامل چندی را در نظر گرفت. تردیدی نیست که بدون توجه به کلیه آن عوامل، مرتکب اشتباه غیرقابل جبرانی خواهیم گردید.

یک نظر اجمالی به پیرامون کشور پهناور ایران، موقعیت جغرافیائی ما را به خوبی آشکار می‌سازد. میهن ما از جنوب و جنوب شرقی به بزرگترین مستعمرات روی زمین یعنی هندوستان، کشور چهارصد میلیونی، کشوری که

آن را تاج امپراطوری بزرگترین امپریالیسم روی زمین می نامند، محدود است. ما از مغرب و مشرق و جنوب، به کشورهای تحت نفوذ و نیم مستعمره همین امپراطوری محدود دیدیم.

از طرف شمال، کشور ما به آزادترین ممالک روی زمین، کشور بزرگ اتحاد جماهیر شوروی، کشوری که مهمترین رکن سیاست کنونی جهان است، محدود می باشیم. بنابراین ما از طرفی، هم جوار با سرسخت ترین امپریالیسم روی زمین هستیم و از طرف دیگر در مقابل عالیترین درجه سوسیالیسم قرار داریم.

وضع جغرافیایی ما به درجه ای مهم است که حتی بسیاری به اشتباه، آن را تنها عامل مؤثر تعیین کننده مقدرات کشور ما می پندارند و عقیده دارند کلیه ناکامی های ملت و کشور ایران از همین وضع جغرافیائی سرچشمه می گیرد. علاوه بر آنکه همین وقوع ایران بین دودستگاه سوسیالیستی و امپریالیستی، خود یک امر اقتصادی است. اگر صرفاً از لحاظ اقتصادی نیز به کشور خود نظری بیافکنیم می بینیم که کشور ما از بسیار لحاظ بکرمانده و منابع زیرزمینی آن کاملاً دست نخورده است. کشور ما مهمترین منابع نفت خاورمیانه را در اختیار دارد و در سال های اخیر، نفت استخراج شده از خوزستان، به بیست میلیون تن رسیده است. دستگاه دریاداری امپراطوری انگلستان با نفت ما می چرخد. نفت همیشه مهمترین عامل اقتصاد بین المللی است و بزرگترین رقابت ها بر سر آن انجام می گیرد. قسمت های مهمی از منابع نفتی ما هنوز استخراج نشده و با استخراج منابع دیگر، وضع اقتصادی ما به مراتب اهمیت فراوانتری کسب خواهد کرد. کشور ما از لحاظ اقتصادی و بخصوص از نظر منابع نفت، موقعیت مهمی را در دنیا احراز کرده است. موقعیت اقتصادی ما و چگونگی استفاده از آن، در سرنوشت ما بسیار مؤثر است. ولی نباید عامل اقتصادی نفت را تنها عامل مؤثر تعیین کننده مقدرات کشور خود پنداشته و عوامل دیگر را به کلی از نظر دور داریم.

اکنون از جهت رژیم اقتصادی، ساکنین کشور ایران را در نظر بگیریم؛ مناطق وسیعی از زمین های حاصلخیز ایران در دست مالکین بزرگ است. بیش از دوثلث جمعیت ایران به زراعت مشغولند و از ابتدائی ترین مزایای تمدن بی بهره اند. در قسمت مهمی از کشور ما اصول فئودالیسم حکمفرما است و در نتیجه، میلیون ها از مردم ایران در قید بندگی و بردگی خان های خود گرفتارند، از طرف دیگر در ظرف ده سال اخیر، صنایع جدید توسعه یافته و با

توسعه آن صدها هزار کارگران ایرانی در تحت رژیم سرمایه‌داری اداره می‌گردند.

بنابراین ما در یک مرحله خاص از دوره‌های تاریخی زندگی نمی‌کنیم بلکه در کشور ما نمونه‌های مختلفی از ادوار تاریخی در کنار هم جادارند. در چنین شرایطی چگونگی مبارزات سیاسی در داخل اجتماع ایران روشن می‌شود. از یک طرف تمام کسانی که در سایه اصول کهنه و ارتجاعی زندگی پربرکتی دارند سعی می‌کنند وضع مساعد خویش را حفظ نمایند و بدین منظور از قوای استعماری نیز کمک می‌گیرند و از طرف دیگر نهضت دموکراتیک ضد استعماری و ارتجاعی بوجود آمده و با تمام قوا می‌کوشد کشور ایران را از عقب ماندگی نجات دهد و زندگی پرسعداتی را برای اکثریت نزدیک به تمام ملت ایران تأمین نماید.

در آذربایجان، یکی از استان‌های بزرگ ایران، مبارزه دوطرفه بطوری شدت یافت تا جائی که در یکسال و اندی پیش فدائیان دلاور آن توانستند ارتجاع و استعمار را از استان خود بیرون رانند و به یک سلسله اصلاحات دموکراتیک دست زنند. آذربایجان آئینه درخشانی را نوید می‌دهد و اقدامات فرقه دموکرات آذربایجان سر مشق آینده اقدامات قوای دموکراتیک سایر نقاط ایران است. آذربایجان پشتیبان پیروزی برای احزاب آزادیخواه و مترقی ایران است و همیشه باید آن را به حساب قوای دموکراتیک در مبارزات داخلی اجتماعی ایران گذاشت.

با توجه به وضع کنونی اجتماعی ایران و چگونگی مبارزاتی که در داخل اجتماع ایران وجود دارد، به خوبی روشن می‌گردد که وضع اجتماعی مایکی از عوامل بسیار مؤثر در تعیین سرنوشت آینده ما است. روش سیاسی یک حزب مترقی باید با توجه به کلیه این عوامل مؤثر که هر یک به نوبه خود اهمیت خاصی دارند تعیین گردد.

هیچگاه نباید به تنهایی یک عامل را معجزی از عوامل دیگر در نظر گرفت. تمام عوامل مذکور در بالا، در سرنوشت ما مؤثر است و روش سیاسی ما باید با در نظر گرفتن تمام آنها تعیین شود.

بی‌جهت نیست که حزب توده ایران که نقش رهبری نهضت‌های دموکراتیک ایران را در تاریخ معاصر بازی کرده است از آغاز فعالیت خود، روش سیاسی خویش را با شعارهای «با هر گونه استعمار کشور ایران مبارزه کنید» و «کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، روشنفکران بر علیه ارتجاع متحد شوید!»

بیان نموده است.

ما از خیلی پیش، خطر استعمار را احساس کرده ایم. استعمار از دیر زمانی در کمین ما نشسته است. دوران بیست ساله دیکتاتوری و مداخلات علنی چیکاکها و گلدها و اندروودها و تراتها در حوادث اخیر اصفهان و شیراز که بارها از طرف محافل رسمی دولت ایران رسماً تأیید شده است؛ و برانگیختن شیخ عبدالله در خوزستان، بهترین گواه و شاهد نقشه های شومسی است که استعمار بر علیه آزادی و استقلال ما، یکی بعد از دیگری طرح می کند. این قبیل اقدامات با اظهارات اخیر آقای بوین که «مجدداً و موکداً اعلام می دارد که مایست ایران کشوری مقتدر، سعادتمند، مستقل و کشوری باشد که دست اجانب از امور داخلی آن کوتاه شود.» کاملاً منافات دارد. مگر اینکه قبول کنیم سیاست استعماری انگلستان، به حدی با ملعبه ساختن منافع ملی ما خو گرفته است که خود را در کشور ما اجنبی نمی پندارد!

نفوذ استعمار در خاک ایران، بزرگترین خطری است که کشور ما را تهدید می کند. استعمار برای تحکیم موقعیت و توسعه نفوذ خود همیشه از قوای ارتجاعی در ایران استفاده نموده است. ارتجاع تنها ملجأ و پناهگاه استعمار است. حوادث اخیر فارس بهترین شاهد ادعای ما است. تسلیم در مقابل تقاضاهای مرتجعین و فئودالها به منزله تقویت استعمار می باشد. بنابراین بر علیه آزادی و استقلال ملت و کشور ایران است. تنها از طریق مبارزه با فئودالیسم و اصول ارتجاعی می توان نفوذ استعماری را ریشه کن نمود. از این جهت است که حزب توده ایران با کمال سرسختی مبارزه می کند و شعار «بر علیه ارتجاع متحد شوید» را از دیر زمانی داده است.

برای تشخیص آزادیخواهی احزاب نباید به مرامنامه ها و بیانیه ها و گفتارهای آنها رجوع نمود. باید دید احزاب مزبور در عمل چگونه با استعمار خارجی و ارتجاع داخلی مبارزه می نمایند. اگر حزبی خود را آزادیخواه بنامد ولی در عمل در تضعیف قوای دموکراتیک و تقویت نیروهای ارتجاعی بکوشد، آزادیخواه نیست.

به نظر ما میهن پرست واقعی کسی است که آزادیخواه باشد. تنها توجه به جنگ های پارتیزانی در ممالک اشغال شده بوسیله قوای اهریمنی فاشیسم این حقیقت را بخوبی به ثبوت می رساند. در تمام این کشورها مرتجعین و دزدان اجتماعی با قوای غالب ساختند ولی فقط آزادیخواهان حقیقی که همه آنها به احزاب دست چپ و اتحادیه های کارگری منتسب بودند به جنگ های

پارتیزانی اقدام نمودند و بالاخره میهن خود را از شر دشمنان داخلی و خارجی نجات دادند.

درجهٔ موفقیت آزادیخواهان مربوط به نسبتی است که در اجتماع بین قوای دموکراتیک و قوای ارتجاعی موجود است. بدیهی است هر قدر قوای دموکراتیک نسبت به قوای ارتجاعی فزونتر باشد، به همان اندازه موفقیت آزادیخواهان بیشتر خواهد بود.

دیروز که دزدان و غارت‌گران از صحنهٔ مبارزات سیاسی بدور ریخته می‌شدند و قوای دموکراتیک در دستگاه حاکمه نفوذ پیدا می‌کردند به خوبی معلوم بود که در میدان مبارزهٔ اجتماعی، وزنهٔ آزادیخواهان به قوای مخالف می‌چربید. ولی امروز توطئه‌های اخیر در جنوب و برسمیت‌شناختن تسلط یاغیان و ظهور مرتجعین بنام با ماسک‌های جدید در گوشه و کنار ایران و برکنار رفتن نمایندگان احزاب آزادیخواه از دستگاه دولت، نشان می‌دهند که تغییراتی به ضرر آزادیخواهان در تعادل قوای اجتماعی پیدا شده است. این خطری است که آزادی‌های فردی و اجتماعی ما را تهدید می‌کند. این خطری است که تیشه به ریشهٔ آزادی و استقلال و تمامیت ارضی کشور ما می‌زند. ما این خطر را پیش‌بینی می‌کنیم و برای مواجهه با آن، از هیچ کوشش و فداکاری فروگذار نخواهیم نمود. ما توجه دقیق تمام آزادیخواهان را به تغییرات نامناسب اخیر جلب نموده، آمادگی و همکاری قوای دموکراتیک واقعی را بسیار ضروری می‌دانیم.

نقل از نامهٔ مردم - سال اول (دورهٔ پنجم) شمارهٔ دوم
اول آبان ۱۳۲۵

خصوصیات مبارزات اجتماعی در شرایط امروزی ایران

حسین ملک

در مقاله زیرین آقای حسین ملک کوشیده‌اند تا شرایط مبارزه آزادیخواهان ایران را در کادر بین‌المللی روشن کنند. بدون تردید این مقاله همانطور که خود نویسنده چندبار در متن تصریح نموده‌اند نواقصی دارد و برخی از نظریات ایشان را نیز نمی‌توان بدون تعمق پذیرفت ولی از آنجا که این غوررسی در مسائل اجتماعی بخودی خود عمل سودمندی است ما از لحاظ جلب توجه رفقای حزبی، به ورود در نظایر این مباحثات به درج آن مبادرت می‌ورزیم.

با وجود تمام کوشش‌هایی که در راه متشکل کردن مبارزات اجتماعی و توده‌ای در ایران بکار رفته هنوز یک تئوری مخصوصی مبتنی بر مطالعات علمی روی شرایط محیط ایران وجود ندارد.

مبارزاتی که تاکنون در ایران از طرف طبقات زحمتکش و محروم صورت گرفته است اگر آگاهانه بوده، روی اصول کلی مبارزات جهانی و اگر هم نا-آگاهانه بوده بدون داشتن یک تاکتیک حساب شده بوده است. فقط در این اواخر حزب توده ایران کوششی بکار برده که شرایط خاص ایران را در طرح-ریزی نقشه مبارزه خود در نظر بگیرد. ولی باید تصدیق کرد که به علت اشکالات زیادی از قبیل جوان بودن یک مبارزه آگاهانه منطقی، نبودن کادر کافی وغیره، این آرزوی حزب توده ایران که با مال آرزوی تمام آزادیخواهان و مبارزین استقلال و آزادی ملت ما است نتوانسته است به هدف اساسی خود برسد. این نیز روشن است که بدون در دست داشتن شرایط محیط ایران و تطبیق امکان‌های مبادلات داخلی با مقتضیات مبادلات جهانی، ایجاد یک مبارزه ضمیمه و حساب شده غیر ممکن است. بدون در دست داشتن این شرایط نیز مبارزه پیش خواهد رفت ولی همانطور که هر اقدام بی نقشه کم بازده می‌دهد، در این نوع مبارزات نیز از همه امکان‌ها استفاده نمی‌شود و خیلی موقعیت‌ها

از دست می‌رود، خیلی از اشتباهات مضر پیش می‌آید که جبران آنها گاهی خیلی مشکل‌هم می‌شود. به‌علل فوق برای هر جریان اجتماعی مترقی و پیشرو فهم این شرایط و مخصوصاً تطبیق مقتضیات و شرایط مبارزات جهانی با امکانهای مبارزات داخلی کار اصلی و اولی است.

قطعاً يك کار عملی در زمینه تهیه چنین نقشه‌ای که بتواند خطوط اصلی و فرعی استراتژی و تاکتیک مبارزه‌یک‌حزب‌پیشرو را دربرداشته باشد مستلزم مطالعات وسیع و عمیقی در کلیه شئون مختلف اجتماع ایران می‌باشد و این کار از حوصله يك مقاله خارج است اما به‌عهده حزب ما است که چنین کاری را بکند و روی همین احساس است که از دو سال پیش اقداماتی در این زمینه شروع شد و اینک با جدیت خیلی زیادتری ادامه دارد. اما تا بدست آمدن نتایج این مطالعات که بایستی دقت زیادتری به مبارزات ما بدهد در این مقاله کوشش خواهد شد که برای طرح مسئله چند نکته مهم را یادآور شویم و نیز از یک جهت دیگر، یعنی درک موقعیت ایران در کادر مبارزات جهانی، که تأثیر مهمی در مبارزات اجتماعی ما دارد و گرچه نتیجه آن مطالعات تأثیر مستقیمی در این موضوع ندارد ولی مطالعه و بحث‌روی خود این قسمت هم شاید نیمی از تمام کار باشد، این مقاله می‌تواند برای طرح موضوع مفید واقع شود. به اینجهت در این مقاله دو قسمت جدا از هم را مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

- ۱- خصوصیات مبارزات طبقاتی در موقعیت امروزی جهان.
- ۲- شرایط خاص ایران و موقعیت مادر بین مبارزات جهانی.

خصوصیت مبارزات طبقاتی در موقعیت امروزی جهان

الف- تاریخ مبارزات زحمتکش‌ها حاکی از تحولات عمیقی در تکنیک شرایط عمومی این مبارزات است. ترقی و تکامل صنایع و ایجاد وسائل ارتباطی تأثیر بسیار مهمی در چگونگی این مبارزات داشته‌اند. در شرایط صنعتی ضعیف گذشته این مبارزات اولاً بعلت نبودن مناسبات و همبستگی‌های مادی و معنوی و ثانیاً بواسطه نبودن وسائل ارتباطی کافی بین ملل نمی‌توانسته است از کادر يك مبارزه محلی خارج شود و امروز به‌علل زیر:

- ۱- متمرکز شدن سرمایه‌ها و پیداشدن واحدهای اقتصادی جهانی که در نتیجه سر نوشت توده‌های وسیعی را به يك رشته عوامل واحد مربوط می‌کند؛

۲- ایجاد طرق و وسائل ارتباطی وسیع که امکان ارتباط ایدئولوژیکی و تشکیلاتی و تاکتیکی را بوجود آورده؛

۳- تکامل نیروهای تولیدی و پیدایش شرایط سرمایه‌داری مستعمراتی که مستقیماً تمام مبارزات را در کشورهای مختلف در جهت معینی رهبری می‌کند و حتی سرنوشت ملل عقب‌مانده و مترقی را بهم مشروط می‌نماید؛

به این علل مبارزات طبقات زحمتکش و اسیر در تمام جهان وابستگی تامی به‌هم پیدا کرده است. بطوریکه امروز دیگر بایستی از تمام این مبارزات به‌عنوان مبارزه دیک دستگاہ صحبت کرد. بدون در نظر گرفتن این عامل مهم، هر گونه بررسی در اوضاع و شرایط داخلی ایران یا هر کشور عقب‌مانده یا مترقی دیگر بی‌ثمر است. معیناً نباید تصور کرد که تنها در نظر گرفتن موقعیت ایران در شرایط عمومی مبارزات جهانی می‌تواند راه مبارزات ما را تعیین کند. یک نفر مبارز اجتماعی بخوبی می‌داند که برای موفقیت در کار خود قبل از هر چیز بایستی بطور عمیق اجتماع خود را از تمام جهات و جنبه‌ها بشناسد ولی قطعاً این شناسائی بایستی با در نظر گرفتن شرایط محیط مبارزه‌ای که اوضاع و احوال جهان و مبارزه دیگر مبارزین اجتماعی مشخص آن است؛ مورد استفاده قرار گیرد.

ب- امکان جهش‌های اجتماعی

ارتباط اقتصادی محکمی که بین متروپل‌ها و مستعمرات بوجود آمده باعث گردیده که از نظر اجتماعی و مبارزات اجتماعی، ملل مترقی و عقب‌مانده و مستعمره به‌حدزیادی به‌یک دیگر مربوط شوند.

بطوریکه می‌توان آنها را در داخل یک دستگاہ اجزائی دانست که هر گونه تحول اجباراً بایستی شامل همه آنها شود. در این دستگاہ، هر تحول، مولود عواملی است که مربوط به هر دو قسمت می‌باشد. بنابراین، نتایج هر تحول نیز نمی‌تواند در یکی از این دو قسمت تأثیر کند در حالی که دیگری از این تأثیر بی‌کنار بماند. به همین جهت است که کشورهای مستعمره و لویلی هم عقب‌مانده باشند، با وجود اینکه ممکن است از نظر مراحل تکامل اجتماعی به پایه‌های بلندی رسیده باشند چون در جریان تحول مجموعه‌ای قرار می‌گیرند که در یک قسمت آن عالیترین مراحل تکامل سرمایه‌داری پیموده شده است و خود این مراحل تکامل تأثیر (یعنی «اثر کتیف» از لحاظ صنعتی شدن کشور عقب‌مانده و پیدایش کارگر مترقی و بالا آمدن سطح تولید، و ذهنی «سوپر-کتیو» از نظر پیدایش جنبش‌های کارگری و برانگیخته شدن احساسات ملی)

زیادی در شرایط کشور عقب مانده داشته است. چه خود این مراحل با شرکت موثر کشور عقب مانده فراهم آمده، خواه ناخواه کشور عقب مانده را نتایج زیادی از تحول این مجموعه عاید می شود.

بعضی ها سوال می کنند آیا می شود از فراز برخی مراحل اجتماعی پرید؟ جواب این سوال را بایستی در خصوصیت تحولات اجتماع سرمایه داری مثبت جستجو نمود. زیرا در شرایط اقتصادی امروز (امپریالیسم) هر کشور امپریالیست در مراحل عالی تکامل سرمایه داری مجبور می شود سرمایه های مولد به مستعمراتش صادر کند و این عمل باعث می شود که صنایع با تمام خصوصیات تکامل یافته خود در کشور عقب مانده وارد شود. بنابراین طبیعی است شرایط تحول در این کشور عقب مانده با شرایط عادی تحول در کشور متروپل به کلی تفاوت می کند. در متروپل سیر عادی تحول، فاشیسم و اختلافات سرمایه داری را به وجود آورده در صورتی که در کشور مستعمره بدون اینکه از نظر محلی استعداد داشته باشد رژیم سرمایه داری را با تضادهائی بیشتر از آنچه که در خود متروپل وجود دارد و بنابراین تحرك بیشتری به مستعمره می دهد، قبول کرده است. همین عامل بین کشور مستعمره و متروپل تضادی ایجاد می کند که خود یکی از عوامل مؤثر تحول است. به همین جهت نباید انتظار داشت که کشورهای عقب مانده و مستعمره، عین مدارجی را طی کنند که کشور متروپل گذرانیده است. چه هر دو آنها توأماً برای ایجاد يك تحول بایستی همکاری بکنند بنابراین خیلی روشن است که مستعمره عقب مانده بهیچ شکل نمی تواند از نتایج تحول بزرگی که در دستگاه سرمایه داری روی می دهد به مناسبت عقب ماندگی اش دور بماند.

در اینجا اهمیت همکاری پیشروان نهضت های اجتماعی در متروپل ها و مستعمرات و همبستگی سر نوشت توده های زحمتکش کشورهای صنعتی و ملل عقب مانده و اسپر آشکاد می گردد.

(ما در همین روزها شاهد همکاری صمیمی توده های زحمتکش انگلستان و هلند و فرانسه در راه آزاد کردن ملل مستعمره این کشورها هستیم.)

ج- مبارزات حساب شده

تکامل علوم مثبت دوش بدوش تکامل اقتصادی بشر و مبارزات شدید و ممتد اجتماعی و طبقاتی به بشر امکان داد که خود و اجتماع خود را بهتر و روشن تر بشناسد و به عنوان يك عالم، ناظر عملیات خود باشد. تجربیات قرون و تاریخ دور و دراز مبارزات، زمینه ای بدست داد که بتواند مورد مطالعه قرار

گیرد. این‌ها باعث شد که امروز علم اجتماع مثل هر علم دیگری متکی به یک سلسله تجربیات و ملاحظات باشد. در عین حال با کشف قوانین علمی که در تمام شئون طبیعت، منجمله اجتماع، یکسان حکم می‌کند، امروز دیگر علم الاجتماع و علم مبارزه زندگی مثل علم فیزیک و بیولوژی قابل اعتماد شده است. در گذشته احتیاجات مادی و شرایط محیط، مبارزاتی را کورکورانه به توده‌های زحمتکش تحمیل می‌کرد؛ ولی امروز دیگر این مبارزات کورکورانه و حساب نشده نیست. بلکه با فورمولها و قوانین علم الاجتماع به خوبی از موجود بودن شرایط معین می‌توان نتایج معین را پیش‌بینی کرد و برای تسریع آنها فعالیت نمود. امروز خیلی از مسائل بغرنج اجتماعی که روزی برای بشر جزء اسرار دست نیافتنی بود و همیشه او را در شک و تردید نگاه می‌داشت حل شده. بشر امروز با ایمان علمی به لزوم مبارزات اجتماعی و جهت‌پیشروی آن نگاه می‌کند. (آنهائی را که در جهت مخالف سیر طبیعی قرار دارند به این حساب نگذارید و لواینی که از لوازم ضروری وقوع این مبارزات هستند.) از این گذشته تجربیات زیادی که از مبارزات گران قیمت توده‌های زحمتکش در گذشته بدست آمده گنجینه ذیقیمتی را بدست ما داده که جز با این قیمت گراف و در مدتی به این درازی بدست نمی‌آمد. این گنجینه امروز ما را در هر مشکلی رهبری می‌کند. این گنجینه علم مبارزه، علم زندگی، و علم پیش‌بینی آینده است. بنابراین یکی از بزرگترین خصوصیات مبارزات طبقاتی در شرایط امروز جهان هشیای این طبقات دچگونگی و ایمان به لزوم مبادله است.

د - مرحله اصلی تحول در جهان

وقتی شرایط مادی و زمینه‌های فکری پیدایش یک تحول بزرگ در مساعدترین کشور مهیا شد، در آن کشور شدیدترین مبارزات بین عناصر مترقی و دستگاه حاکمه از تجاعی آن کشور در می‌گیرد. در این مبارزه بر حسب امکان‌های دنیائی عناصر نظیر، از کشورهای دیگر نیز شرکت می‌کنند. اگر این تحول در نوع خود برای اولین بار صورت می‌گیرد تمام جهان کهن برای خفه کردن انقلاب به دستگاه حاکمه کشوری که دستخوش انقلاب شده است، از ترس دامنه دار شدن انقلاب و نفوذ آن در کشور خودشان کمک می‌کنند (انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر). ولی پس از پیروزی یکی از بزرگترین خصوصیات این قبیل تحولات این است که راه را برای کشورهای دیگر صاف‌تر می‌کند. ملل دیگر، برای رسیدن به هدف‌هایی که کشور اولی به آنها رسیده است احتیاج به مبارزاتی که در آن کشور شده است ندارند. چه هم از نظر تجربیاتی که در

آن کشور شده است غنی تر هستند و هم از نظر تعادل قوای جهانی و کمک های مادی و معنوی که از کشور متری در یافت خواهند داشت. کوشش های بعدی در کشورهای دیگر برای هم آهنگ نمودن دنیای عقب مانده با متری ترین کشور جهان است. مبارزاتی که کشورهای عقب مانده برای ایجاد هم آهنگی در پیش دارند از خیلی جهات سهل تر و آرام تر است. روش های انقلابی هر چند خصوصیت انقلابی خود را از نظر تبدیل مناسبات اجتماعی و تولیدی حفظ می کنند اما شدت خود را تا حدود زیادی از دست می دهند.

بعد از انقلاب کبیر فرانسه در حقیقت انقلاب سرمایه داری در جهان امری به وقوع پیوسته بود، دیگر کشورها فقط می بایستی خود را با این انقلاب و نتایج آن هم آهنگ می کردند. حالا هم نمی توان انتظار داشت که تمام کشورهای دنیا به مرحله سرمایه داری برسند و انقلاب بوداوازی را بگذرانند تا این مرحله جنبه جهانی پیدا کند. چه دلخود این مرحله (سرمایه داری) عقب ماندگی کشورهای زیادی، از شرایط حتمی است.

تعمیم آنچه که در بالا گفتیم روی ایران از وظائف هر جمعیت پیشرو و مبارز در ایران است. بدون یک چنین کاری و نیز بدون تکمیل آن از راه مطالعه وضع خاص ایران، مبارزه همانطور که در بالا گفتیم بی راندمان خواهد بود. در پائین چند موضوع را از خصوصیات اجتماعی ایران طرح می کنیم و تکمیل آن را موکول به نتیجه رسیدن مطالعاتی که در دست است می نمایم و سپس موقعیت ایران را در کادر مبارزات بین المللی فقط مورد توجه قرار می دهیم. بدیهی است مطلب بسیار بزرگ است و این مقاله جز اینکه خطوط برجسته ای از یک طرح بسیار بغرنج را رسم کند کار دیگری نمی تواند انجام دهد.

ایران خمود و عقب افتاده

یک روز کشور ما بزرگترین و نیرومندترین کشور جهان بشمار می رفت و از دوامپراطوری بزرگ ایران و روم که در آن زمان در جهان حکومت می کردند، کشور ما هم از نظر قدرت و متری بودن تمدن و هم از نظر وسعت خاک و نیروی ارتشی در درجه اول اهمیت قرار داشت ولی حالا اینطور نیست و کشور ما در ردیف کشورهای بسیار عقب افتاده به شمار می رود. مقصود من از یادآوری دوران مجد و عظمت ایران باستان حماسه سرایی نیست. این راهم بگویم که عواملی در کار بوده است که ما را از سیر عادی پیشروی به سوی تمدن بیشتر باز داشته است و کشورهای دیگری هستند که روزی بسیار از ما عقب مانده تر

بودند و امروز آنها پیشرو و مترقی هستند. پیدا کردن این علل و عوامل ما را برای بهتر شناختن محیط اجتماعیمان و تاریخ گذشته‌ای که باید آینده را روی آن بنا کنیم، کمک شایان می‌کنند. ولی آنچه که هم‌اکنون مطرح است اینست که ما یک کشور عقب‌افتاده‌ای هستیم که شرایط محیط آن اجازه مبارزه در جهتی که مثلاً در فرانسه امکان دارد نمی‌دهد. در فرانسه یک طبقه کارگر صنعتی با خصوصیات طبقاتی مخصوص بخود، با سابقه تاریخی بیش از چهار صد سال و در همین حدود مبارزه جهت بدست آوردن حقوق کارگری وجود دارد که همه اینها زائیده شرایط صنعتی سرمایه‌داری فرانسه است. اما در ایران این عامل بسیار ضعیف و در عین حال جوان و کم تجربه و حتی عاری از خصایص معینی مربوط به این دوران است. کارگران اروپا و از جمله فرانسه نزدیک به صد سال است که با بحران اقتصادی و عواقب آن آشنا هستند. در حالی که در کشور ما هنوز یک بحران اقتصادی مهمی که مخصوصاً در امر تولید مؤثر واقع شده باشد پیش نیامده است. قطعی است که شکل مبارزات توده‌ای و اجتماعی در این شرایط متفاوت بسیار متفاوت خواهد بود. اما از این گذشته کشور ما بنابر یک سلسله علل تاریخی و اقتصادی از مدتهای درازی است که دچار یک رخوت و سستی برای مبارزات اجتماعی شده است. بحث درباره این علل خارج از حوصله این مقاله است ولی قطعاً ما بایستی این علل را مطالعه کنیم. ولی همه می‌دانیم که توده‌های کشور ما خیلی به ندرت و سطحی در یک مبارزه جدی بر علیه یک عامل فساد داخلی مبارزه کرده‌اند و تمام لشکرکشی‌ها و جنگ و جدال‌های داخلی نیز مربوط به منافع خان‌ها و پادشاهانی بوده است که بدون در نظر داشتن هیچ مقصد اجتماعی به صرف منافع شخصی یا خیالبافی‌های ماجراجویانه صورت گرفته است. در این کشمکش‌ها توده‌های ما هیچگونه همکاری فکری نداشته‌اند.

قطعاً بایستی تذکر داد که جنبش‌های با ارزشی در طی تاریخ کشور ما صورت گرفته است. این جنبش‌ها، چه آنهایی که جنبه ملی داشته و چه آنهایی که جنبه طبقاتی داشته‌اند بیشتر در دورانی بوده‌اند که هنوز شورشها و قتل‌عامهای چنگیز و دیگر مغولان نتوانسته بود روح مبارزه را در مردم کشور ما بکشد. ولی این جنبش‌ها به هیچ وجه مربوط به دوران اخیر تاریخ ما نیست. نهضت مشروطیت ایران نیز موضوعی است که مفصلاً بعدها درباره آن بحث می‌کنیم و خواهیم دید که این نهضت نیز استثناء بزرگی از قاعده گفته شده ایجاد نمی‌کند.

مبارزه در ایران زیر نفوذ استعمار

برای مطالعه شرایط مبارزه اجتماعی در ایران يك لحظه عامل سیاست استعماری را در ایران نباید از نظر دور داشت. مبارزه اجتماعی ما اینک در محیطی انجام می‌شود که سیاست استعماری تارگ و ریشۀ طبقه حاکمه ما و تا حدودی هم متأسفانه در سایر طبقات نفوذ کرده است. با وجود تنفروانزجار عمیقی که مردم کشور ما نسبت به سیاستهای استعماری دارند معهذاً برتری او را روی ایران «طبیعی» می‌دانند و خود را در مبارزه با آن ناتوان می‌بینند. برخورداری که طبقات مختلف نسبت به سیاست استعماری دارند خیلی متفاوت است. همانطور که در بالا گفتیم عده‌ای از جوانان ما به علت احساسات بی‌منطق شووینستی خود و تحت تأثیر تبلیغات دامنه‌دار دستگاه دولتی گول ظواهر را به خوبی خورده و اصلاً عامل استعماری را در ایران نمی‌بینند.

۱- اما طبقه حاکمه - آنتهائی که در دستگاه دولتی شرکت دارند و پست‌های حساس را اشغال کرده‌اند، طبق برنامه دقیق فاسد شده‌اند. لزومی ندارد فساد آنها فقط از جنبه مالی باشد. بدون اینکه از کسی مدارک کافی از جهت رسوائی‌هایش در دست نباشد امکان اینکه به مقامی برسد نیست. این سیاست عمومی مستعمره‌طلبان است در اداره مستعمراتشان. به این جهت کوچکترین امیدی به دستگاه حاکمه نمی‌توان داشت و امکان استفاده از این دستگاه نیز به هیچ وجه وجود ندارد. چه خرقدمی که به طرف يك جریان مشرقی برداشته شود خواه‌ناخواه به ضرر کلی دستگاه است. من خود شاهد فساد شدن بهترین استعدادها در چند مورد بوده‌ام. در عین حال اشخاص بسیار معدودی یافت می‌شوند که در مقابل این فشار ایستادگی کرده‌اند. این موضوع را برای اینکه جای فرار باقی نگذارده باشم نمی‌گویم. این افراد از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کنند و علت اینکه موفق شده‌اند در دستگاه نفوذ کنند از این جهت بوده است که سیاست استعماری به خیال اینکه شاید آنها بارسیدن به مقامات عالی و سپس تهدید به از دست دادن آن مقام تسلیم شوند به آنها اجازه احراز مقامات را داده، بعضی تسلیم شده و خیلی خوب ترقی کرده‌اند بعضی دیگر تسلیم نشده و در نتیجه طرد شده‌اند.

۲- تجار و سرمایه‌داران - بعضی‌ها مدافع این نظریه هستند که می‌توان سرمایه‌داران و تجار داخلی را تشویق کرد که پشتیبان استقلال اقتصادی کشور باشند تا از این راه خود آنها منافع بیشتری ببرند و آن سودی را که نفوذ اقتصادی بیگانگان در ایران می‌برد خود تصاحب کنند. این نظریه

صحیح نیست. هرچند ممکن است کسان بسیار نادری یافت بشوند که واقعاً تحت تأثیر احساسات میهن پرستانه چنین فکر کنند اما این‌ها استثنائاتی است که بهیچ وجه نمی‌توان روی آنها یک قاعده کلی را حساب کرد. زیرسرمایه‌دار بیش از همه به منافع شخصی خود علاقه‌مند است. او حساب می‌کند بهترین و سهلترین راه این است که فروشنده کالای خارجی باشد یا برای خرید مواد اولیه دلالتی کند و از مزایای پیشتیبانی آنها نیز برخوردار شود. مخصوصاً با در نظر گرفتن قدرت اقتصادی انحصارهای بزرگ جهانی و ضعف قدرت مالی ناچار خود را تسلیم آنها می‌کند. از این گذشته دولت هیچگونه مساعدت جدی در این راه نمی‌کند بلکه برای بکار انداختن سرمایه‌های تولیدی و حتی برای صدور به خارج اشکال تراشی‌های عجیب و غریب می‌کند. پس چه بهتر است که تاجر پول خود را در راه خرید جنس از خارج و فروش آن در داخل با سود کلان صرف کند. بنابراین در بین این طبقه نه فقط نیاستی مبارزین جدی با استعمار را جستجو نمود بلکه بهترین و محکمترین پایگاه‌های سیاست-های استعماری را در بین این طبقه باید جست.

قطعی است عوامل دیگری از قبیل ایلات، دهقانان، خورده مالکین... وجود دارند که هر کدام آنها دارای وضع خاصی نسبت به این مسئله هستند که بایستی مورد مطالعه قرار گیرند.

موقعیت ایران در شرایط خاص امروزی جهان

وضع کلی مبارزات طبقاتی را در شرایط امروزی جهان مورد مطالعه قرار دادیم؛ برای فهم موقعیت ایران بایستی این وضع کلی را روشن و مشخص کنیم. خطوط اصلی این وضع مشخص بقرار زیر است:

- ۱- مبارزات طبقاتی در کشور شوروی با دوست میلیون جمعیت و یک ششم خاک زمین به نتایج قطعی خود رسیده است. دیگر روسیه‌ای وجود ندارد که تزار در آن حکومت کند و پشتیبان نیرومندی برای تمام حرکات ضد انقلابی و ضد آزادی باشد. دیگر روسیه در «اتحادهای مقدس» شرکت نمی‌کند. دیگر نیروی آزادیخواهان روسیه و مستعمرانش به عنوان نیروهای کوچک یا غیر رسمی به حساب نمی‌آید بلکه دولت کارگری شوروی یک پشتیبان مستحکم برای تمام نهضت‌های آزادیخواهان جهان از اقیانوسیه گرفته تا آمریکا می‌باشد.
- ۲- فاشیسم آخرین اسلحه ارتجاع پس از زور آزمائی‌ها و جنگ و جدال-ها و خیانت‌هایش از لحاظ ایدئولوژی محکوم شده و از لحاظ نظامی در اروپا

به وجه مؤثری شکست خورده و در امریکا وطن نوینش نیز، مخالفین جدی و سرسختی دارد.

۳- کشورهای خاوری اروپا پس از این جنگ از چنگال فاشیسم آزاد شدند و اینک برای پیشرفت اقتصاد و سیاست سوسیالیسم کمک بزرگی هستند.

۴- در باختر اروپا نیز با وجود سروصداهای زیادی که مروجین راه انداخته اند تکیه گاه‌های وسیعی در دست آنها نیست. در فرانسه مخالفین سرسخت و مبارزین جدی ضد ارتجاع نیرومندی زیادی دارند.

۵- در نتیجه جنگ خونینی که فاشیسم آلمان و شرکاء دیگرش راه انداختند بالاخره اسلحه بدست توده‌ها افتاد و در سه استعمارات جنبشی عظیم برای استقلال و آزادی در گرفت و پیروزی‌های درخشانی نصیب ملل گردید. اندونزی آزاد شده، برمه قید و زنجیرهای زیادی را پاره کرد، هندوستان خود را تکانی داد، چین و هندوچین اینک با سرسختی می‌جنگند و ملل خاورمیانه با کوشش فراوان از استقلال خود دفاع می‌کنند.

۶- به همه اینها بایستی پیشرفت متصاعد تولید را در اقتصاد سوسیالیستی شوروی و خطر عظیم بحران‌های اقتصادی را در کشورهای سرمایه‌داری در نظر آورد.

۷- امپریالیسم جهانی به سرکردگی امریکا خود را سریعاً و معجزاً بر علیه این پیشرفت عمومی آزادی در جهان مجبور به حمله می‌بیند. دست و پاهائی که در این زمینه شده است نتایج درخشانی به ثمر نرسانیده.

۸- امریکا و دیگر سرمایه‌داران جهان بلافاصله پس از پایان جنگ خواستند با تحریکات خود جنگ دیگری بر علیه شوروی برپا کنند.

اما عوامل ایجاد کننده جنگ همه در دست آنها نبود و مقاومت ملل از این تحریکات جلو گرفت.

۹- پس از اینکه سیاست اتمی آقای ترومن مفری نشان نداد؛ سیاست دلار که از مدتی پیش حتی از زمان جنگ مورد استفاده قرار گرفته بود به پیش کشیده شد و اینک برنده‌ترین اسلحه امپریالیسم جهانی است که می‌خواهد فاشیسم را در همه جا مستقر کند و ملت‌ها را تحت انقیاد خود بکشد و جهانی را علیه شوروی مسلح سازد.

اما این سیاست هم موفقیت زیادی پیدا نکرد. ولی این سیاست، استراتژی جبهه ارتجاع جهان را برای پیروزی‌های این سیاست مشخص می‌کند. در تشریح این استراتژی وضع بالکان و خاورمیانه که ایران مانیز

جزیه آن است اهمیت بسزائی دارد.

بادر نظرگرفتنی شرایط گفته شده در بالا، وضع ایران از نظر استراتژیکی بهتر روشن می شود. ایران کشوری است که از سالیان دراز یکی از بهترین تکیه گاه های امپریالیسم انگلستان بوده و در این اواخر در ضمن عقب نشینی عمومی انگلستان تقریباً تسلیم سیاست دلار گردید.

همانطور که در بالا گفتیم شرایط عمومی مبارزه در هر کشور عقب مانده بستگی تام به سیاست حاکم بر آن کشور دارد و چون سیاست حاکم بر کشور ماسیاستی است که امپریالیسم انگلستان و امریکا می خواهند و اعمال می کنند، ما چاره ای جز تشریح این سیاست و وضع آن در مقابل عوامل مخالف و امکان استفاده های که در این میان جنبش های داخلی ملت ما در شرایط خاص خود می تواند بکند، نداریم. به این دلیل در آخر مقاله چند سطر را جمع به این موضوع تخصیص می دهیم و با وجود نقص های زیادی که درین خلاصه هست فعلاً بحث را تمام می کنیم.

در مقابل موقعیت فوق الذکر دولت شوروی هم سرحد است و قسمت های حساسی از خاک او در نزدیکی مرزهای ما و در تبرس مخالفین او که ممکن است در خاک ما بر علیه او خیالی در سر پخته باشند قرار گرفته است. این تقابلی به کشور ما موقعیت استراتژیک حساسی می دهد.

از این گذشته نفت کشور ما نظر محافل ذیعلاقه جهان را جلب کرده است و خود عامل بزرگی در چگونگی وضع سیاسی و اجتماعی ما شده است. این دو عامل ما را در خط اول جبهه مبارزه دنیوی قرار داده است.

به همین علت وضع و خصوصیت مبارزات اجتماعی ماسکلی خاصی پیدا می کند بطوری که باید دشمنان ملت خود را که کاملاً به امپریالیسم جهانی تکیه داده اند بگوییم و در نتیجه به منافع آنان لطمه بزنیم. موظف هستیم که از امکان دادن به تحریکات جنگ طلبانه پرهیز کنیم. همین موضوع است که کار ما را دشوار می کند. و ما را در مقابل وظائف سنگینتری قرار می دهد. اینها بودند خصوصیات کلی مبارزات اجتماعی کشور ما مخصوصاً در

آن قسمت که مربوط به موقعیت ما در کادر مبارزات جهانی است.

قطعی است همانطور که وعده دادیم پس از مطالعه در شرایط خاص این کشور که خوانندگان مجله نیز می توانند ما را در این کار یاری کنند، می توانیم در نظریات خود تصمیمات لازمه را بپذیریم و نقشه کار خود را دقیقتر رسم کنیم.

احسان طبری

تحلیلی از جریان دومین کنگره حزبی و کارهایی که این کنگره انجام داده است

I

موقعیت تاریخی دومین کنگره

حزب توده ایران

دومین کنگره حزب توده ایران، سه سال و هشت ماه پس از پایان نخستین کنگره این حزب، در شرایط دشوار مبارزه اجتماعی تشکیل شد. با توجه به نقش حساس و مؤثر حزب مادر تاریخ ایران، با توجه به این حقیقت که حزب، مامتشکل - ترین سازمان دموکراتیک موجود کشور و تنها تشکیلاتی است که با روشن بینی اجتماعی برای تأمین سعادت توده ملت و نجات میهن ما ایران پیکار می کند به آسانی می تواند دریافت که تشکیل دومین کنگره حزب توده ایران يك واقعه تاریخی شایان دقت و اهمیت است. در ایامی که نیروهای ارتجاعی از هر نوع و هر قماش بنابر الهامات امپریالیستی و در زیر پرچم استعمارطلبان جمع می شوند و تمام نیروی خود را به منظور ایستادگی در برابر نهضت های آزادی خواه و مترقی گردمی آورند، تشکیل دومین کنگره حزب توده ایران یعنی اجتماع فعال ترین افراد پیشروترین جنبش های وطن ما، به عنوان حادثه ای که سرنوشت نبرد آزادیخواهان و عناصر مترقی را معین می کند، در سرنوشت و نبرد عمومی آزادی برضد ارتجاع مؤثر است و مقام برجسته ای در حوادث معاصر کشور ما دارد. لذا دست و به جاست اگر ما تشکیل دومین کنگره حزب توده ایران را مانند واقعه تاریخی بزرگی تلقی کنیم.

صرف نظر از اهمیت شایان تاریخی، این واقعه از لحاظ زندگی حزب ما حادثه ای سترگ و پراهمیت محسوب می شود. مختصات شرایطی که در آن دومین کنگره حزب ما تشکیل یافت به قرار زیرین است:

۱- کنگره دوم حزب در شرایط فوق العاده دشوار، در شرایط ناخاکت

و تاز ارتجاع و تهدیدات دائمی طبقات حاکمه تشکیل شد. رهبری سابق حزب توانست با اقدامات چندی قسمتی از نقشه‌های ارتجاعي را موقتاً بلااثر ساخته و تشکیل دومین کنگره حزب را تسهیل کند.

۲- کنگره دوم زمانی تشکیل شد که در اثر هجوم عمومی امپریالیسم و ارتجاع در کشور ما، هجومی که با حوادث آذرماه ۱۳۲۵ به اوج خود رسید، تشکیلات حزبی ما آسیب‌های فراوانی دیده بود و مرتجعین از هم پاشیدگی آنرا خبر می‌دادند. در واقع برخلاف پیش‌بینی مرتجعین و عمال امپریالیسم، سازمان حزبی ما توانست زخم‌های عدیده خود را التیام دهد و خود را برای ادامه مبارزه آماده سازد. تشکیل دومین کنگره حزب توده ایران که در آن نمایندگان سازمانهای حزب در سرتاسر ایران شرکت جسته بودند نشانه توفیق حزب در تجدید سازمان خود و آمادگی برای ادامه مبارزه بود.

۳- کنگره دوم زمانی تشکیل شد که از کنگره نخستین سه سال و هشت ماه گذشته و در عرض این مدت حوادث فوق‌العاده بزرگی رخ داده بود، حوادثی که نظیر آن را تاریخ معاصر ایران ثبت نمی‌کند. حزب ما در این حوادث نقش مهمی را ایفاء می‌کرد. دومین کنگره موظف بود به تمام مسائل متراکم این دوران طویل و پرجاذبه رسیدگی کند و درباره آن قضاوت نماید و از آن به‌درستی نتیجه‌گیری کند.

۴- کنگره دوم زمانی تشکیل شد که پس از حمله عمومی امپریالیسم و ارتجاع در ایران مسائل مود تنازع عدیده‌ای در حزب رخ داده بود. تا مدتی حزب در اثر تخریب عده‌ای منحرف که در پشت سپر انتقاد، تیرهای زهر آلود خود را پرتاب می‌کردند دچار تشتت و تفرقه داخلی شده از مبارزه و فعالیت آن کاسته شده و از برندگی مبارزه و فعالیت آن کاسته شده بود. کنگره دوم موظف بود با اتخاذ تصمیمی درباره مسائل مورد تنازع اتحاد و صمیمیتی را که پس از حادثه انشعاب در حزب ناپدید شده بود مستحکم‌تر ساخته و حزب را از هرگونه تفرقه و تشتت ناشی از تزلزل ایدئولوژیک و سوء قضاوت رها سازد. چنین بود مختصات شرایطی که در آن دومین کنگره حزب ماتشکیل می‌شد.

هیئت اجرائیه موقت می‌بایست برای انجام وظایف خود در چنین شرایط دشوار، برای احراز کامیابی در تشکیل و ختم موفقیت آمیز دومین کنگره، حل منطقی و قطعی مسائل مورد بحث و نتیجه‌گیری سریع و مثبت از کنگره اسلوب کار خود را معین کند.

هیئت اجرائیه موقت از تجارب حاصله از مباحثات حزبی استفاده نمود و طرح اولیه قطعنامه‌های عدیده را با دقت کامل تنظیم کرد. در گزارشهای متعدد نکات قابل تأیید و قابل انتقاد را متذکر شد و با درپیش گرفتن روش صادقانه‌ای برای بیان حقایق اوضاع، با اتخاذ اسلوب محکمی برای جلوگیری از قضاوت‌های سست و غیر حزبی، با توجه به استحکام منطقی پیشنهادها و انتقادهای کارکنگره حزب را تسهیل کرد.

هیئت اجرائیه موقت، نقشه کارکنگره را به دقت تنظیم نمود و مراحل مختلفه کار را پیش‌بینی کرد و مطابق این نقشه کار که با نظارت هیئت رئیسه کنگره اجرا شد، کنگره جریان خود را با نظم و ترتیب بی‌سابقه‌ای پایان داد. هیئت اجرائیه موقت برای تسریع جریان کار، اسلوب مفیدی در پیش گرفت و آنرا به هیئت رئیسه کنگره پیشنهاد نمود و این اسلوب نیز عملی شد. بدین ترتیب که پس از نخستین جلسه همگانی و بعد از اصداء گزارش عمومی حزب، کنگره به ۶ کمیسیون تقسیم شد و کمیسیون‌های ششگانه در عرض دو روز به کلیه گزارشها رسیدگی کردند و قطعنامه‌های دقیقی دربارهٔ هر یک از رشته‌های فعالیت حزبی تنظیم نمودند. در جلسه همگانی دوم و سوم کنگره به قطعنامه‌ها رسیدگی کرد و انتخابات را عملی نمود و به کار خود خاتمه داد. در حقیقت در کمیسیونها بیش از آن کار انجام گرفت که ممکن بود و در هفت یا هشت روز کار در جلسه عمومی آنرا عملی ساخت و چون کمیسیونها همزمان کار می‌کردند صرفه‌جویی بزرگی در وقت به عمل آمد.

هیئت اجرائیه موقت برای مراعات وضع و موقع صلاح دانست که کنگره بدون تظاهر و در شرایط بی‌سروصدائی تشکیل شود. ضمناً این کار آزمایشی بود برای سنجش اندازه رشد افراد حزب ما. آزمایش نسبتاً با موفقیت همراه بود.

هیئت رئیسه کنگره به نوبه خود کوشش به عمل آورد تا جریان کنگره را با نظم و ترتیب، با انضباط کامل اداره نماید. هیئت رئیسه کنگره این کار را به کمک نمایندگان کنگره که از خود علاقه در خود تمسینی به حفظ نظم و انضباط نشان می‌دادند انجام داد.

بدین ترتیب دومین کنگره حزب با تطبیق اسلوب کار خود به مختصات زمان و مکان توانست وظایف خویش را به درستی انجام دهد. تنها در داخل این مختصات است که می‌توان و باید دجاج به اسلوب کار و جریان دومین کنگره حزب توده ایران داوری کرد.

وقتی ما واقعت این جریان را با آنچه که دشمنان ما وبخصوص منحرفین وانشعابیون درباره کنگره حزب حدس می زدند می سنجمیم، پی می بریم که تا چه اندازه واقعت بانظارات آنها تفاوت دارد.

پیش از تشکیل کنگره یکی از سردمداران انشعابیون گفته بود: وحدت کنونی در حزب وحدتی است ظاهری، در هیئت اجرائیه موقت تضادهای بسیاری است که درسر تمثیت امور مربوط به کنگره و مسئله انتخابات آن آشکار خواهد شد. یکی دیگر از سردمداران انشعابیون گفته بود حزب توده ایران در کنگره دوم خود متلاشی می شود!

حقیقت آنست که این اشخاص تصور می کرده اند هنوز محیط نفاق و تضادی که درایام فعالیت زیان بخش آنها درحزب بوجود آمده بود درحزب باقی است. هیئت اجرائیه موقت تصمیم گرفت درعمل به این «حدسیات وپیش بینی ها» پاسخ دندان شکن بدهد. هیئت اجرائیه موقت درتمام جزئیات امور مربوط به دومین کنگره بانفاق نظر کامل تصمیم گرفت وهمین وحدت عمیق دستگاه رهبری سابق حزب موجب شد که جریان کنگره دریک محیط نظم و ترتیب و صمیمیت کامل بگذرد. هیئت اجرائیه موقت اختلافاتی را که درایام فعالیت انشعابیون و بوسیله آنان مایه بزرگترین جنجالها قرار می گرفت و به صورت غیر حزبی و غیر منطقی طرح می شد، بایک روح وحدت و صمیمیت حزبی کامل به دور ریخت و به آنها خاتمه داد. می توان امیدوار بود که نظیر آن نوع مشاجرات غیر حزبی و غیر منطقی که ناشی از روش خرابکاری افراد منحرف بود در آینده درحزب پدید نخواهد آمد.

نمایندگان دومین کنگره حزب برای خاتمه دادن به انتظارات سوء افراد منحرف از طرفی قطعنامه های مربوط به انشعاب و کر و ژکیسم را به اتفاق آراء و باشور وهیجان کامل تصویب کردند و از طرفی به حسن جریان، سرعت جریان ونتیجه بخشی کار کنگره مساعدت نمودند. نمایندگان کنگره وجدان اجتماعی، حس مسئولیت ووظیفه شناسی شایان ستایشی از خود نشان دادند. سایه شوم انشعابیون پیوسته آنها را از هرگونه تشمت وخلاف گوئی و ایجاد تشنج برحذر می داشت. آنها حس می کردند که حزب در درجه اول به وحدت و صمیمیت احتیاج دارد.

بدین ترتیب جریان دومین کنگره، انتظارات عناصر منحرف را که چشم براه پراکندن حزب در دومین کنگره بودند به یأس مبدل ساخت و به انتظارات دوغبن آنها پاسخ دندان شکنی داد.

کنگره دوم حزب نه فقط بر خلاف انتظار عناصر منحرف يك کنگره مثبت و نتیجه بخش بود بلکه در بسیاری جهات نسبت به نخستین کنگره حزب مزیت داشت. به آسانی محسوس بود که حزب تکامل یافته و در جاده صحیح يك مبارزه منظم و منطقی قدم گذاشته است. این مسئله مورد تصدیق کلیه نمایندگان بود که در نخستین کنگره حزب نیز عضویت داشتند. نوع گزارشها و قطعنامهها، روش مذاکرات و اتخاذ تصمیم، جریان انتخابات همه و همه تکامل کامل اما محسوس یافته و شکل صحیح و منطقی در همه آنها پدید شده بود. گاه این جریان رشید و منطقی برخی از رفقای ما را به شوق می آورد و آنها را وادار به تحسین و ستایش می کرد.

II

کارهایی که دومین کنگره حزبی انجام داده است

دومین کنگره حزبی به انجام وظایف خطیری توفیق یافت. ترازنامه این کنگره کارهای مثبت بزرگی را نشان می دهد. این کنگره موفق شد اساسنامه جدید حزب، طرح هیئت اجرائیه موقت را مورد مطالعه قرار دهد و تصویب کند. اساسنامه جدید منظره سازمانی حزب ما را تغییر می دهد و تشکیلات حزبی را بر پایه های مستحکم تری می گذارد. دموکراسی و سانترالیسم در استخوان بندی جدید تشکیلات ما بهتر از گذشته ملحوظ شده است. اصل تقسیم کار و مسئولیت و حساب کشیدن در نظر گرفته شده و از ابهام و آشفتگی های چندی جلوگیری به عمل آمده است. اساسنامه نوین حزب ناشی از ضرورت های تازه و حاصل تجارب گذشته است. این اساسنامه که می توان گفت اجراء آن در شرایط کنونی دارای يك جنبه آزمایشی نیز هست در میدان عمل بازهم بیشتر دقیق شده و تکامل می یابد. خود این مسئله که حزب ما، به اساسنامه جدیدی نیاز داشت و آن را طرح و تصویب کرد دلیل بارز رشد و تکامل سازمانی حزب است. اجراء این اساسنامه که بلافاصله پس از پایان کنگره آغاز شده است حزب ما را برای قبول مراحل تازه تری از رشد و تکامل مستعد می سازد.

دومین کنگره حزب به يك رشته مسائل مهم سیاسی و تشکیلاتی که در عرض سه سال و هشت ماه در حزب مشراکم شده و مباحثه در اطراف آنها وسیله

اعمال غرض عناصر منحرف گردیده بود طی قطعنامه‌های روشن خود پاسخ داد. قطعنامه سیاسی روش حزب را در مراحل عمده مبارزات سیاسی تأیید کرد و با واقع‌بینی خالی از ریا و تزویر راجع به این روشها قضاوت نمود. در این قطعنامه ضمناً بسیاری از نواقص کار دستگاه رهبری حزب تصریح گردید و بدین ترتیب نکات قابل تأیید و نکات قابل انتقاد بطور مجزا و مشخصی معین شد. قطعنامه سیاسی سند گرانبهائی است که رشد، ایمان و شخصیت دومین کنگره را به ثبوت می‌رساند و نشان می‌دهد که در این کنگره علاقه کامل به راه حزب و قضاوت عمیق نسبت به روشهای آن حکمروائی می‌کرد. قطعنامه‌های دیگر تشکیلات، تعلیمات و تبلیغات، مالی، کارگران، دهقانان، جوانان، زنان هر یک به نوبه خود شایان نکات دقیق، رهنمائی‌های مفید و انتقادات بجا است.

دومین کنگره حزب به مسئله انحراف و انشعاب و فراقسیونیسیم در داخل حزب توجه کرد و انحرافات آوانگار دیسم و کروژکیسم را محکوم ساخت. قطعنامه انشعاب که همان قرار هیئت اجرائیه موقت در مورد مسئله انشعاب بود در میان کف زدنهای شورانگیز نمایندگان کنگره به اتفاق آراء تصویب شد. این نظر برای عناصر منحرف که تصور می‌کردند کنگره می‌تواند تکیه گاه فساد و خطای آنها قرار گیرد به منزله ضربه مرگ‌آوری بود. قطعنامه کنگره در این زمینه سند مقدس و مستحکمی است که در آن هیچ تردید و انکاری راه نمی‌یابد. برای عناصر منحرف که نخواستند به عمل خیانت آمیز خود اقرار کنند اکنون دوره باز است؛ یا در اثر لجاج غرور آمیز در جاده خیانت آفتد پیش بروند تا سراپا در لجن‌زار غرق شوند. یا از حکمی که دومین کنگره حزب درباره آنها صادر کرده بخواه آیند و شهادت آنرا داشته باشند که به عمل زشت خود اعتراف نمایند و خود را در اختیار حزب قرار دهند. هر قدر که زمان بیشتر بگذرد و این افراد برای نجات خود از مرداب خیانت نکوشند، نجات آنها دشوارتر خواهد گردید.

تنها طریقی جبران خطا داشتن شهادت برای قبول آن، اعتراف به آن، و ابراز صداقت برای رفع آنست. امروز در میان این عناصر کسانی هستند که تنها نجات خود را، درست مانند شومترین دشمنان ما، در نابودی حزب توده ایران می‌دانند و هنوز برای اجراء این عمل می‌کوشند و گویا کسانی نیز هستند که به زشتی کار خود پی برده‌اند. لازم است این عده اخیر در عمل نشان بدهند که آنها چیزی را که دومین کنگره حزب توده ایران محکوم کرده است دنبال

نخواهند کرد.

دومین کنگره حزب دستگاہ رهبری جدید حزب را انتخاب نمود. دستگاہ رهبری جدید حزب عبارت از کمیته مرکزی با ۱۹ نفر عضو و اعضاء مشاور این کمیته با ۱۵ عضو است. پلنوم کمیته مرکزی (مشمول بر اعضاء کمیته مرکزی و مشاورین) در واقع يك شورای عالی حزبی است که هر سه ماه یکمرتبه برای رسیدگی به حساب گذشته و تعیین راه سه ماهه آینده اجتماع می کند. در این پلنوم اعضاء مشاور با داشتن حق شرکت در مذاکرات، بدون داشتن حق رأی حضور می یابند. کمیته مرکزی از میان خود هیئت اجرائیه را که مأمور اجراء نظریات کمیته مرکزی است انتخاب می کند. در همین جلسه دبیر کل حزب انتخاب می شود. هیئت اجرائیه مشتمل بر دو هیئت سیاسی و تشکیلاتی است که دبیرهای منتخب از میان آنها به ترتیب دبیران دوم و سوم حزب محسوب می شوند.

این دستگاہ با سانترال ایسم، تقسیم کار و مسئولیت، و دمکراسی کامل خود از دستگاہ سابق رهبری بهتر مستعد انجام وظایف خود است. آزمایش های آینده به ما نشان خواهد داد که سازمان جدید تا چه اندازه پرمحصولتر از سازمان گذشته خواهد بود.

انتخاب دستگاہ نوین رهبری، حزب را به يك دستگاہ رهبری انتخابی مجهز می کند. هیئت اجرائیه موقت که به علت خدمات و اجرائیات خود مورد تقدیر و تحسین دومین کنگره قرار گرفت در شرایط غیر عادی بوجود آمده بود و شکل آن با ظواهر نظامنامه موجوده در حزب تطبیق نمی کرد. این وضع به بعضی اشخاصی که برای توجیه خطا و اشتباه خود پیوسته بهانه جوئی می کنند میدان می داد تا درباره دستگاہ رهبری حزب لندلند کنند. با اینکه انتخابات دومین کنگره نشان داد که اعضاء هیئت اجرائیه موقت تماماً مورد اعتماد بوده و به کمیته مرکزی جدید انتخاب شدند، لندلندکنان در سابق چنین جلوه می دادند که گویا در يك انتخاب رسمی و مطابق نظامنامه، افراد دیگری انتخاب خواهند شد. چنین جلوه می دادند که گویا سیاست هیئت اجرائیه موقت را توده حزبی تأیید نمی کنند. مهمل بودن این اباطیل که تنها برای تسکین وازدگان مفید است در عمل به نحو درخشانی به ثبوت رسید. دومین کنگره جز در مورد نخستین اعلامیه هیئت اجرائیه موقت، در موارد دیگر روش هیئت اجرائیه موقت را تأیید کرد و حتی این هیئت را مورد تقدیر پر شور و صمیمانه ای قرارداد و اعضاء آنرا در دستگاہ رهبری نوین انتخاب کرد. به آسانی معلوم

می‌شود که این اقدام کنگره تاچه اندازه در حفظ وحدت حزب و سرکوب منحرفین و خطا کاران مؤثر بوده است و تا چه حد به استحکام و قوام سازمان ما کمک می‌کند.

چنین است بیان عملیات دومین کنگره حزب که برپایه وحدت و صمیمیت انجام گرفته است.

چنین است اقدامات عاقلانه و از روی دور اندیشی دومین کنگره حزب که در محکمتر کردن سازمان حزب ما تأثیر بسزائی دارد.

مجله مردم-سال دوم-دوره پنجم، شماره ۹

اول خرداد ۱۳۲۷

احمد قاسمی

در سر آشوب انشعاب

بالاخره، این غده چرکین سر باز کرد و عناصری که ماهها حزب ما را به يك حالت دردناك دچار کرده بودند از ما دور شدند. بارفتن آنها حزب ما شور و نشاط تازه‌ای گرفته و منظره گمشده خویش را باز یافته است. امروز که ماهیت زعر آلود این عناصر در پرتو حادثه انشعاب آشکارتر دیده می‌شود مقاومتی که ارگانيسم حزب ما در برابر تأثیر کشنده آنها نشان داده است با ارجح‌تر جلوه می‌کند. امپریالیسم کوشید که دشمن ما را، هم از پهلوئی ما، و از همکاران نزدیک ما بیرون بیاورد. او خواست آخرین ضربه را از داخل شروع کند. مادر پهلوئی دشمن قرار گرفتیم، ما از او ضربه‌های کاری خوردیم ولی این افتخار برای حزب ما باقی است که محیط آن اجازه زیست به قایل‌ها نداد و آنها را در بیابانی سرداد که ماغنی جز گودفنا ددان مشهود نیست. اینک نظری به شیوه نفاق افکن در حزب:

در پناه مفاهیم کلی

یکی از شیوه‌های پرنیرنگ انشعاییون، گریز از موارد مشخص و پناه بردن به مفاهیم کلی، مبهم و مجرد بود. در آنجا که از مفاهیم کلی صحبت می‌شود مقیاس تاریخ بسیار وسیع و قیاس وقایع بسیار آسان است. «سرمایه‌داری به مرحله انحصار می‌رسد، تراست‌ها و کارتل‌ها فشار را از حد طاقت می‌گذرانند، خرده بورژوازی به طبقه سوم ریزش می‌کند، ادامه وضع پرولتاریا و طبقه حاکمه هر دو ناممکن می‌گردد، اجتماع به نقطه تحول می‌رسد و انقلاب آغاز می‌شود...» ولی اگر کسی فراموش کند که هر يك از این مفاهیم کلی در عمل يك دوره نسبتاً وسیع تاریخی را اشغال می‌نماید و هر يك از این دوره‌ها با مبارزه پر خشم و کین و مداوم و پر حوصله طبقات رنجبر توأم می‌باشد، اگر کسی از نظر فروگذار نماید که درک این مفاهیم کلی، آنها هم به توسط اقلیتی از زبده اجتماع، به هیچ وجه برای تغییر واقعیت اجتماع کافی نیست، یا

در دام بیخبری خویش افتاده و یا دام نیرنگ برای طبقات زحمتکش گسترده است.

همچنین اعلام این نتیجه گیری‌های کلی که «حزب مادر گذشته تشکیلات را فدای سازش‌های سیاسی کرده است»، «حزب ما در جلوی جریان‌های سیاسی نبوده و به دنبال آنها افتاده است»، «حزب ما در مواقع لازم از نیروی خویش استفاده نموده است» و غیره؛ بدون مشخص کردن این «سازش‌ها و جریان‌ها و مواقع لازم» و بدون تحلیل مقتضیات آنها، یا ناشی از بیخبری و یا ناشی از نیرنگ‌سازی و عوام‌فریبی است. آنهایی که خواهان قضاوت در باره یک حزب سیاسی هستند باید از صندلی کتابخانه و از پشت تریبون وعظ و خطابه پائین بیایند و کرده‌های آن حزب را در میدان عمل، نه به مقیاس مفاهیم جهانی، بلکه به مقیاس واقعیت محلی مورد سنجش قرار دهند. در کار اجتماعی هیچ نسخه‌ای که دوای کلیه دردها باشد موجود نیست و آن طبیعت‌های خیالی که به ادعای تملک چند نسخه، تفاخره‌سیجائی دارند خود به‌معالجه محتاج‌تر اند بقول لنین: «اگر کسی بخواهد برای پرولتاریا فرمولی اختراع نماید که طبقه حل‌هر پیش‌آمد زندگی را قبلاً در برداشته باشد، و یا تضمین کند که هرگز در سیاست پرولتاریای انقلابی اشکالات و یا اوضاع دهم و مشغوش پیش نخواهد آمد، چنین شخصی جز شالواتان نمی‌تواند باشد».

بهترین محک انشعابیون عثمان بود که عیث اجرائیه از نمایندگان کنگره نظریه مشروح و تفصیلی آنها را در مورد انتقاد کارهای گذشته و پیشنهادهاى آینده کتباً خواستار شد ولى با آنکه مهلت نسبتاً طویلى معین نمودحتى يك نفر از انشعابیون به سؤالات دقیق جواب نداد زیرا که ورود در جزئیات و نشان دادن نمونه‌های عملی، کار کسانی نبود که خواهان حل شدن مسائل نبودند و بلکه تعقید و ابهام آنها را برای عوام‌فریبی خویش لازم می‌دیدند.

کالای انحصاری

یکی دیگر از دغل‌کاریهای انشعابیون در این بود و هست که حقایق را کالای انحصاری خویش جلوه دهند. آنها عموماً حقایق را از دهان دیگران می‌گیرند و چنان بازگو می‌کنند که گوئی دیگران با آن حقایق مخالفت جدی دادند. مثلاً در نشریه خویش بر روی همان بهانه همیشگی تکیه کرده و گفته‌اند: «افرادی که در حزب توده جناح مترقی را تشکیل داده‌اند قضاوت در ایراد فوق را اینطور تحلیل می‌نمایند: آن چیزی که عده‌ای شکست حزب توده

می‌نامند عبارت از يك حمله عمومی ارتجاع در کلیه جبهه‌های مبارزه امپریالیسم با دموکراسی بوده. حزب توده به فرض اینکه بهترین رهبری بدون نقص را می‌داشت بی‌شک پیش می‌آمد که جبهه دموکراسی و آزادی در ایران يك عقب نشینی موقت، یا شکست کمر و بیش شدید یا ضعیفی بخورد. ولی در صورتی که بایک رهبری صحیح از لحاظ تشکیلاتی حداکثر اجتناب و اجتراز از نواقص و جنبه‌های ضعف به عمل آمده بود و حداکثر استفاده از انرژی‌های موجود در حزب و خارج حزب می‌شد و از لحاظ سیاسی وقت مناسب در مبارزه با ارتجاع داخلی و خارجی انتخاب می‌شد و در موقع غیر مناسب اعلام يك مبارزه بیهوده و بی‌ثمر با تمام قوا و بدون سنجیدن نیروهای خود و دشمن به عمل نمی‌آمد؛ حتماً در این مورد عقب نشینی منظم‌تر و تلفات کمتر و بهانه‌های تبلیغاتی به دشمن داده نمی‌شد یا کمتر داده می‌شد.» ص ۵

ولی این قضاوت برخلاف مارک انحصاری که از طرف انشعاییون بر روی آن زده شده است مخصوص «افرادی که در حزب توده جناح مترقی را تشکیل داده‌اند» نیست بلکه متعلق به مجموعه حزب توده ایران است و این «جملات طوال» در حقیقت بازگو شده مطالبی است که بارها از طرف دستگاه رهبری و سایر مسئولین حزبی اعلام گردیده است. کتاب «راه حزب توده ایران» نیز چنین حاکی است: «بدیهی است که حزب توده ایران اگر از عیوب و نقایص بری بود و اگر تشکیلات محکمتری می‌داشت می‌توانست قدرت و پایداری بیشتری در مقابل بحران نشان دهد. در این موضوع و در این که آن عیوب و نقایص را باید شناخت و در رفع آن کوشید. تردیدی نیست ولی اینکه پیش آمد بحرانی که اصولاً در اثر هجوم و غلبه موقتی ارتجاع جهانی در ایران حاصل شد تنها معلول عیوب و نقایص حزب توده به شمار آید قضاوت صحیحی نیست ص ۳... بدیهی است که اگر حزب توده ایران سابقه بیشتر، تشکیلات بهتر و منظم‌تر می‌داشت و نیرومندتر بود در مقابل لطمه‌ای که بر او وارد آمد مقاومت بیشتر نشان می‌داد و از بحران کنونی زودتر بیرون می‌آمد ص ۱۷... ما هرگز معتقد نیستیم که خطاها و نقص‌های تشکیلاتی در این عقب نشینی هیچگونه تأثیری نداشته است. ما در عین حال که عقب نشینی نهضت آزادی ایران را دارای علل سیاسی مهمی، خارج از کنترل و اختیار مسئولین نهضت ایران می‌دانیم هیچگاه منکر نمی‌شویم که اگر نهضت ایران دارای تشکیلات محکمتر و نقایص کمتری می‌بود این عقب نشینی با نظم بیشتر و تلفات کمتری انجام می‌گرفت ص ۲۶»

انشعابیون در نشریه خویش خطاب به دستگاه رهبری می گویند: «قبول کنید که بعضی روشها و جریانات گذشته اشتباهات قابل اجتنابی بوده است (در این صورت) باز هم شما را انتخاب می نمایم و رهبری خود را به شما واگذار می نمایم» ص ۱۹ و حال آنکه هیئت اجرائیه در قطعنامه مورخ ۱۴/۱۰/۲۶ که در نشریه شماره ۲۸ به چاپ رسیده چنین گفته است: «بهتر از آنچه که کار شد می شد کار کرد. کسانی یا وظیفه نشناسی کردند و یا عدم قابلیت نشان دادند و اگر این اعمال نمی شد و به حد مقدور کار می شد در موقع وقوع بحران سیاسی در ایران، حزب ما نتایج آن را با استحکام و سربلندی بیشتری تحمل می کرد و دچار برخی ناکامی های سنگین و رقت انگیز نمی گردید و تفاوت وضع کنونی ما با آن وضع چندان است که ما حق داریم این حادثه را تحت مطالعه و مسئولین را تحت مؤاخذه قرار دهیم... اگر به حد مقدور خوب کار کرده بودیم بهتر می توانستیم لطمات آن را تحمل کنیم. برای همین «بهتر تحمل کردن» است که باید از مسئولین امر مؤاخذه کنیم.»

به خوبی مشاهده می شود که انشعابیون می خواسته اند و می خواهند در مورد تصمیمات دستگاه رهبری حزب توده ایران سوء تفاهم القاء کنند تا بتوانند کسانی را در حمله به دستگاه رهبری با خود همراه گردانند و منظور آنها انتقاداتی نیست که بر زبان دارند بلکه افکار سوئی است که در سر می پروردند و بعد از آنکه در زیر پرچم انتقاد «حزبی» به حمله پرداختند سلاح اصلی را که مارک دشمنان ما بر روی آن است در نهان به کار می برند.

آنارشی اندیویدونالیسم

ما بارها گفته ایم و باز هم این کلام لنین را تکرار می کنیم: «قبول صریح اشتباه خود، کشف علل آن، تحلیل اوضاع و احوالی که آن را به وجود آورده اند، آزمایش دقیق وسائل اصلاح آن اشتباه، اینهاست نشانه یک حزب جدی». ولی این کلام لنین هم به قوت خود باقی است که «در نظر اندیویدو - نالیسم روشن فکران... هر تشکیلات و هر انضباط پرولتاریائی با سرازیکسان شمرده می شود». کسانی که اطاعت از تصمیمات حزب را «تشریفات بوروکراتیک» می نامند و حتی بدون اجازه حزب به نشر کتاب می پردازند و از این بالاتر، به تشکیل حوزه های مخفی دست می زنند؛ در یک حزب غیر لیبرال، یعنی در حزبی با ایدئولوژی و تاکتیک کارگری، نمی توانند محلی داشته باشند.

يك حزب جدی نمی تواند و نباید خود را به اعضای زبده، که انضباط برای آنها اجباری نیست، و اعضای غیر زبده، که موظف به اطاعت از انضباط هستند منقسم نماید. وجود گروهها و افراد آزاده که موظف به اطاعت از تصمیمات حزب نباشند منافی وجود يك حزب جدی است.

دز تاریخ احزاب بزرگ جهان، عمل پلخائف که بعد از کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات به همکاری با روزنامه اقلیت پرداخت اینطور قضاوت می شود که: این تبلیغات برای از هم گسیختن تشکیلات و خراب کردن روح حزب و انضباط حزبی و «ستایش اندیویدونالیسم روشن فکران» بود و تاریخ حزب مذکور چنین می گوید: «اندیویدونالیسم روشن فکری، با آن معرفت افلاطونی نسبت به روابط تشکیلاتی، که در هنگام آشفستگی عقاید... به ظهور رسید عملاً به پایان منطقی خودش رسید و به تخریب تشکیلات حزب منجر شد.» و به قول لنین «با کمال روشنی به کلیه کسانی که فکر کردن بلد نیستند و یا فرصت نداشته اند که در این موضوع تأمل کنند، نمایان ساخت که مرکزیت مطلق و سخت ترین انضباطها، برای پرولتاریا یکی از شرایط اساسی فتح بر علیه بورژوازی می باشد.»

بدیهی است که این «مرکزیت مطلق و سخت ترین انضباطها» در حزب ما از یکطرف به وسیله خود دستگاه رهبری که هنوز احتیاج بسیار به کسب تئوری و تحصیل تجربه دارد ناقص می ماند. اما بدیهی است که به همان نسبتی که باید در رفع نقایص رهبری کوشش به خرج داد انضباط حزب را نیز باید به حد نصاب يك حزب تحول طلب نزدیک نمود و کسانی که تیشه به ریشه انضباط و مرکزیت می زنند در حقیقت امکان ایجاد يك دستگاه رهبری کامل را نیز از بین می برند.

جای خوشوقتی است که حزب ما و مخصوصاً طبقه کارگر ما در این دوره بحران میان انتقاد و خرابکاری، دموکراسی و آناشسی فرق گذاشت و این آقایان با آنکه به هر گوشه حزب ما دستبرد زدند بالاخره با دست خالی از خانواده ما بیرون رفتند. در اینجا ذکر يك جمله دیگر از آن جامعه شناس بزرگ ضروری است:

«به تدریج که يك حزب حقیقی در کشور ما تشکیل می شود کارگر آگاه باید تشخیص میان پسیمولوژی ارتش پرولتاریائی و پسیمولوژی (دشمنگر بودوا) را که پشت هم انداز جملات آنالشیستی است بیاموزد.»

در سراسیمب

خیانت را در جریانات سیاسی نباید مانند يك «فجئه» تلقی کرد بلکه خیانت آخرین حلقهٔ سلسله‌ای است که عموماً از بیخبری، پرادعائی، جاه‌طلبی، خودخواهی، ضعف، ترس، طمع ساخته شده و دست طبقات حاکمه بر روی آن کار کرده است. آن خودخواهی بی‌اندازه‌ای که شما را از همکاری و هم‌ردیفی دیگران به گوشهٔ خیال بافی می‌اندازد، آن حس ترس از عدم موفقیت که شما را از استقبال خطر باز می‌دارد، آن حرص سبقت‌طلبی که می‌خواهد شما را در قدم‌های اول به پلکان آخر برساند، آن شکست در کنگرهٔ حزبی، آن شکست دیگر در صحنهٔ مبارزات توده‌ای، آن درباغ سبز امپریالیسم، آن «مومیائی» و آن دست نواز شگر امپریالیسم، اینهاست موادی که معجون خیانت از آن ساخته می‌شود. سراسیمب خیانت گاهی چندان تند به نظر نمی‌رسد و قدم اول چندان ترسناک نیست، از این جهت قدم‌های اول را بعضی دق‌صکنان بومی دادند اما... مگایکی که زین‌وویفها و رادکها را در آغوش تیرهٔ خویش می‌فشارد در انتظار آنهاست.

ما دورهٔ بحرانی را می‌گذرانیم و عموماً در این دوره است که شکافها دهن باز می‌کند. ما این بحران را با بحرانی که پس از شکست ۱۹۰۵ برای حزب سوسیال دموکرات پیش آمد از همه لحاظ مقایسه نمی‌کنیم ولی لطماتی که بعد از شکست مذکور بر آن حزب وارد آمد با لطماتی که بعد از بحران اخیر به حزب ما رسید بدون تشابه نیست. حملهٔ وحشیانه و بی‌سابقهٔ ارتجاع، بیکار کردن، تبعید نمودن، زدن و کشتن فعالین حزبی وجه تشابه این دو بحران است و حتی طناب‌های دار که در ایران برای مبارزان آزادی تاب داده شد اگر به نسبت جمعیت و قدرت و ضعف نهضت سنجیده شود دست کمی از «کراوات‌های استولیمین» نداشت. در آنجا نیز بعد از شکست، افرادی پیدا شدند که طرفدار تجدیدنظر در مرام حزبی بودند ولی این خیانت را در زیر بیانات مطلا می‌پوشاندند. در کشور ما هم در زمان بحران، افرادی پیدا شدند که در حقیقت پای مرامشان لنگید ولی پای تاکتیک و «روش» را به میان کشیدند و در زیر سرپوش عبارات به ظاهر کردن هسته‌های انحرافی پرداختند و بالاخره کاری کردند که اگر راست می‌گفتند و با حزب تودهٔ ایران وحدت ایدئولوژیک داشتند هرگز به ارتکاب آن نزدیک نمی‌شدند. این يك اصل انکارناپذیر اجتماعی است که برای پیروزی، ناگزیر باید وحدت ایدئولوژیک را با «وحدت مادی» تشکیلات پرولتاریا «سمنت کاری» کرد و لنین عقیده

داشت که فقط با این شرط، پرولتاریا ممکن است يك نیروی غلبه‌ناپذیر گردد. اینک در کشور عقب‌مانده‌ای که بیش از هر جا احتیاج به وحدت تشکیلات دارد کسانی که ادعای وحدت ایدئولوژیک دارند به «انشعاب تشکیلات» دست می‌زنند! چرا؟ برای اینکه دروغ می‌گویند، اعتماد آنها به آنچه پایهٔ اعتماد هاست متزلزل شده است.

فراموش نکنید که کسانی که بزرگترین خائنین به انقلاب سوسیالیستی شناخته شدند زبان و قلم آنها بیش از همه با کلمهٔ انقلاب آشنا بود و حتی شعار می‌دادند که ما طرفدار «انقلاب دائمی» هستیم. پس از انقلاب هم دسته‌ای بودند که نام خود را «کمونیست انقلابی» گذاشته بودند ولی بر علیه انقلاب سوسیالیستی اسلحه بردست گرفتند. اینک کسانی نیز نام حزب توده و «حزب پرافتخار توده» را ورد زبان و قلم خود ساخته‌اند ولی اسلحهٔ ارتجاع و امپریالیسم شده و حزب تودهٔ ایران را هدف گرفته‌اند!

با ملاحظت باید کشت!

در موقعی که آقایان در داخل حزب مسابه‌خرا بکاری مشغول بودند بعضی از عصیانیتها و تندیه‌ها را علت عملیات آنروز انشعاییون کنونی تصور می‌نمودند. ولی این رفتار بدون اینکه توجه داشته باشند در این طرز قضاوت به کسانی کمک می‌کردند که حرکت‌های زشت عملیات آنها امروز بکلی آشکار شده است. البته عصیانیتها و تندیه‌های کسانی که می‌خواهند عهده‌دار وظائف اجتماعی باشند بسیار قابل ملامت و توبیخ است و تذکرات رفقای حزبی در این مورد باید آنقدر ادامه یابد که این نقص بتدریج مرتفع گردد اما جهت قضایا را منحرف کردن و آنها را به غلط توجیه نمودن جز به ضرر نهضت اجتماعی نیست.

رفقای حزبی اطلاع دارند که پس از کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دموکرات عده‌ای از افراد اقلیت به پشتیبانی پلخائف طرح تجزیهٔ حزب را می‌ریختند زیرا که در حقیقت اختلافات اصولی با دیگران داشتند. ولی در آنجا هم افرادی مثل پلخائف پیدا شدند که چون نمی‌خواستند علل اصلی را در نظر بگیرند عصیانیتها و تندیه‌ها را یگانه ملاحظه قضاوت قرار می‌دادند. پلخائف علت ملامت خودش را اینطور توجیه می‌کرد که او آن قدرت را ندارد که «بروی خودی‌ها شلیک کند»، «انسان مغزخود را داغان کند بهتر از اینست که تجزیه کند»، «برای اینکه از يك امر ناگوارتر پرهیز شود باید حداکثر گذشت

های شخصی بعمل آید.»

لنین جواب می‌دهد که تندیهارا قبول دارد ولی نباید از این ایراد سوء استفاده شود و نباید جای مطالب را عوض کرد. می‌گویند نباید بر روی خودی‌ها شلیک کرد ولی اگر قسار است شلیک شود آیا باید از این جمله چنین نتیجه گرفت که پس باید بر روی اکثریت شلیک کرد؟ در مورد این تندیها صریح صحبت نمی‌کنند و گله‌های کلی را پیمش می‌کشند تا موضوع روشن نشود و ابهام مطالب بهانه کشف نشدن اصل قضیه باشد. یکی از رؤسای سوسیال دموکرات‌های آلمان (بیل) وقتی که رویزیونیسم (تجدیدنظر در عتقاد مارکس) در آلمان ظهور کرد درباره رهبر رویزیونیست‌ها عقیده داشت که «ما او را در محیط خودمان می‌پذیریم، او را به عنوان و کیل به‌ریشتاگ می‌فرستیم و به این طریق با رویزیونیسم مبارزه می‌کنیم، بدون آنکه یک جنگ شدید و بی‌موقع با رویزیونیست کرده باشیم. این رویزیونیست‌ها را «ما با ملاحظت خواهیم کشت.» پلخانف به پیروی از بیل، در حقیقت به اقلیت منشویک می‌گفت: «بفرمائید آقایان، خوش آمدید، من شما را با ملاحظت خواهیم کشت.»

ولی لنین می‌گفت: «فقای عزیز، اجازه بدهید که به شما اجازه ندهم. شما می‌خواهید دژ ما را بمباران کنید و از من می‌خواهید که توپخانه خود را تسلیم شما کنم؟»

منبع مردم شماره (۷) بهمن ۱۳۲۶

جمع بندی تجارب گذشته

رفقا،

حزب ما تا امروز که نزدیک هفت سال از عمر مبارزه‌اش می‌گذرد راه دشواری را طی کرده و به کسب کامیابیها و افتخاراتی نائل آمده است. برای آنکه حزب ما بتواند به آرزوهای ملت ایران جامه عمل بپوشاند، هنوز باید راه دشواری را طی کند و با ابراز فداکاری به تحصیل کامیابیها و افتخارات تازه‌ای نائل آید. مبارزه برای ایجاد یک جامعه نوین، مبارزه برای رهائی

۱- سخنرانی احسان طبری در جلسه عمومی فعالین تهران، جلسه‌ای که کمیته ایالتی تهران آن را برای بیان گزارش نقشه سه ماهه مبارزات تشکیل داده بود.

طبقات ستمکش، مبارزه برضد نیروهای توأمان امپریالیسم و ارتجاع عموماً و بخصوص در محیط عقب مانده کشور ما، مبارزه‌ای آسان و بی‌خطر نیست و زود و بی‌دردسر به نتایج مطلوب نمی‌رسد؛ مبارزه‌ای است پر از مشکلات، انباشته با مخاطرات. این مبارزه را تنها حزبی می‌تواند پیش ببرد که در برابر سیل حوادث نامطلوب مانند صخره‌ای ایستادگی کند. استراتژی و تاکتیک خود را با دقت تمام، با مآل اندیشی، با مطالعه جوانب قضایای اجتماعی معین نماید. در پیچ و خم وقایع امور مایوس و یامغرور نشود و پیوسته در طریق مبارزه خردمندانه، بطور محکم و جازم‌عازم باشد. مثلاً اگر ما پس از وقایع آذرماه ۱۳۲۵، موقعی که امپریالیسم و ارتجاع در کشور ما دست به هجوم عمومی زدند و در آذربایجان سیل خون‌براه انداختند و زندانها و تبعیدگاههای کشور را از مبارزان حزب ما و بسیاری از عناصر آزادیخواه پر ساختند، دچار یأس می‌شدیم و به پیروزی راه مبارزه خود و صحت آن اطمینان نمی‌کردیم و محصول کوشش پنجساله خود را رها می‌نمودیم، امروز باز به‌عنوان قوی‌ترین و منظمترین احزاب کشور با سر بلندی و افتخار باقی نمی‌ماندیم. چقدر امروز بخود می‌بالیدیم اگر برخی از یاسیا و وحشت‌هایی هم که در صفوف حزب ما پس از وقایع آذر ۱۳۲۵ راه یافت، راه نمی‌یافت. یا مثلاً اگر ما در وقایع انشعاب و قبل و بعد آن صحت خط‌مشی حزب را درک نمی‌کردیم و در محیط مسمومی که بر اثر تبلیغات عناصر منحرف پدید شده بود راه خود را رها می‌نمودیم، امروز به‌عنوان یک حزب هشیار و با اراده باقی نمی‌ماندیم و خواه ناخواه در تله امپریالیسم افتاده بودیم. (صحیح است)

در این تردیدی نیست که یک حزب مبارز و پیشرو نمی‌تواند بطور خلاق‌الساعه ایجاد شود. با هیچ فرمول سحرانگیز و با هیچ نسخه معجزه‌آسایی نمی‌توان نهضتی را بگفتا و بدون سابقه بوجود آورد. و راجی‌های مغرضانه عناصر منحرف در این باره حاکی از طراری و شهادی آنها در مسائل اجتماعی است. حزب به سنت ممتد و تجربه طولانی نیاز دارد.

تا حزبی حزب مبارز و پیشرو واقعی از آب درآید، باید از هفت‌خوان حوادث رنگارنگ بگذرد و سوانحی بادامنه‌های مختلف و کیفیت‌های گوناگون به سرش بیاید. باید در زیر پتک حادثات کوبیده و در کارگاه تاریخ آبدیده شود. ما باید مختصات اجتماعی محیط خود را فراموش نکنیم. مادر محیطی زندگی می‌کنیم که در آن انسانها نه بار و حیه اجتماعی و انقلابی بلکه بار و حیه انفرادی بار می‌آیند. شش‌هفت سال برای دگرگون کردن این محیط و تربیت کادرو سمعی

از عناصر اجتماعی و انقلابی زمان طولی نیست و حزب ما نیز به نسبت امکانات خود در این مدت از لحاظ تاریخی کوتاه، کامیابی‌هایی داشته‌است. امروز ما می‌خواهیم تجربیات هفت ساله حزب خود را جمع‌بزنیم و ببینیم این تجربیات به‌ما چه می‌آموزد.

این تجربیات در درجه اول به‌ما می‌آموزد که وظایفی که برگردن ماست وظایفی است سنگین و لازمه اجراء آن وظایف، داشتن عصب آهنین، اراده تزلزل‌ناپذیر و روح مایوس‌نشدنی دقیق و بی‌گیر و حس فداکاری و گذشت مطلق است. برگردن ماست که نهضت دمکراتیک ایران را بنیان‌گذاری کنیم. حزب ما متأسفانه ناچار بود این کار را تقریباً از سر شروع کند. تجارب و سنن کار اجتماعی در ایران ناچیز است و کادری که از نهضت‌های سابق برای حزب ما باقیمانده کادر معدودی است. هرگز در ایران تجربیات کار وسیع در میان توده‌ها به‌شکلی که حزب ما امروز انجام می‌دهد وجود نداشته‌است. تقریباً تمام کارها باید از نو تجربی شود و همه تجربی‌ها باید با دقت ثبت گردد. ما وظیفه داریم که کادر مبارزه را پرورش دهیم و سنت مبارزه را بوجود بیاوریم. کادر مبارزه را پرورش دهیم: چقدر این کلمه در گفتن آسان است و در صحنه عمل دشوار. یکی از کوشش‌های پرمارت حزب ما در این زمینه است. حزب ما باید در میان انبوهی عناصر ناپایدار، موسمی^۱، هوس‌باز، بی‌اراده، خالی از شوق، بی‌جسارت، ناقابل، منحرف، فاسد، لخت^۲ و امثال آن، عناصر پایدار و بی‌گیر و پرهیجان و جسور و با اراده و لایق و مستقیم و درست و پرجنبش را برگزیند و زبده کند. شناختن کادرها، بالا کشیدن آنها، تربیت آنها، بکار انداختن آنها یکی از امور بسیار دقیق، ظریف، مشکل، پراز مسئولیت است. کامیابی‌های ما در این زمینه تا کنون چندان بزرگ نبوده، زیرا نه رهبری حزب و نه توده وسیع حزبی هیچ‌کدام به اندازه کافی در فراز و نشیب حوادث شناخته شده نبودند. تنها در دوران اخیر فعالیت طلیعه پیدایش یک کادر نسبتاً لایق و دارای مشخصات اصلی کادر یک حزب پیشرو پدیدار شده‌است. هنوز کوشش فوق‌العاده بزرگی لازم است تا از میان طبقه کارگر و دهقان و روشنفکران و پیشه‌وران و بخصوص از میان طبقه کارگر (زیرا کادرهای کارگری برای ما در درجه اول لزوم است) کادری که بتواند تلخی‌های مبارزه در محیط‌ها را تحمل کند و از میدان بدر نرود و در مبارزه پی‌گیر و جسور

ویاتئوری مبارزه آشنا باشد، بالا بپاید. این کار باید بانقشه و از روی دقت و باتوجه به تجارب گذشته انجام گیرد.

فقط بامجهز بودن بهچنین کادر، کادری که بخصوص شرایط ومختصات کار درمحیط ایران را درک کند، می توان نهضت را مشکل کرد و آنرا به تدریج ازلختی درآورد و به تکاپوی اجتماعی جدی واداشت. آزمایشهای گذشته درمرحله اول بما یادمی دهد که بنیان گذاری حزب پیشرو درایران، تربیت کادر حزبی ورساندن حزب به جائی که دیگر درمقابل هر حادثه نباشد و در برابر هر واقعه ای نه فقط بایستد، بلکه باسرسختی وتأثیر مبارزه کند وظیفه ماست واین وظیفه یکی ازمشکلتترین وسختترین وظایف است.

همچنین تجربیات گذشته به ما می آموزد که درصحنه مبارزات اجتماعی هشیاری وزیر کی فوق العاده ومآل اندیشی بسیار لازم است. صحنه اجتماعی ما میدان تصادم سیاست های گوناگون ومركز وقوع حوادث بغرنجی است که برای درک ماهیت آنها باید به اندازه کافی دقیق و بیدار بود. لذا حزب باید محیط اجتماعی خود را بخوبی بشناسد واز تاریخ معاصر ایران وكوششهای رنگارنگ امپریالیسم دراین کشور به خوبی آگاه باشد. درکازها بسا بررسی جوانب ورود کند بدون آنکه زیرکی و چابکی خود را در مراحل مبارزه از دست بدهد. باید دانست که ما درمقابل امپریالیسم حيله گر وارتجاع دهنش وهاری قرار دادیم که برای پیش بردن نیت خود از هیچگونه تزویر وخیانیت وجنایتی پرواندارند. نمی توان با بازیهای ازیکسو مزورانه وازسوی دیگر خونین دشمنان باسربهوائی وسادگی ولختی و وارفتگی روبرو شد. نباید مبارزات اجتماعی را درایران سر راست وساده گرفت. نمی توان با اشکال مختلف این مبارزه به مدد فرمولهای ثابت و جامدی عمل کرد. مواظبت و فراست سیاسی حزب باید بالا برود تا بتواند دست حریفان را بدون فوت فرصت بخواند. به همین مناسبت است که پایه گذاری يك سازمان حزبی مخصوص که بااسلوب صحیح این مسئله را بررسی کند از وظایف حتمی ماست. اساسنامه جدید حزب ما تشکیل يك هیئت سیاسی را پیش بینی می کند. اکنون این هیئت سیاسی باید مانند دیده بان حزب در داخل انبوه آشفته ای از حوادث نظارت کند. آزمایشهای ما هنوز در این زمینه ناقص ومحقراست. کادری که در این کار پرورده شده باشد تقریباً وجود ندارد. نقص حزب از

این لحاظ مشهود است ولی ما با اتکاء به طرز تفکر علمی خود در مسائل اجتماعی می‌توانیم با بذل کوشش لازم این نقص را تا حدود زیادی مرتفع سازیم، مسئله در اینجاست که ما بدین وظیفه مهم حیاتی خود توجه کنیم. همچنین تجربیات گذشته به ما می‌آموزد که علی‌رغم مشکلات گوناگون اجتماعی، محیط ایران از لحاظ رشد نهضت‌های اجتماعی صحیح فوق‌العاده مستعد است. علت آن محرومیت مطلقی است که توده ملت ما تحمل می‌کند. علت آن تجاوز بی‌پروا و حیوان‌صفتانه‌ای است که از طرف امپریالیسم و عمال آن، از طرف ارتجاع و دنباله‌های آن نسبت به ملت ایران انجام می‌گیرد. علت آن درشامه تیز و غریزه سالم توده زحمتکش کشور ما است که در اثر تعاقب حوادث مستعد درک حقایق شده است.

توده ملت عمل‌نشان داد که با حزب ما همراه است. روزی که آزادی‌هائی در کشور ما وجود داشت، سیل خروشان آنها به جانب ما روی آورد. امروز که يك رژيم میلیتاریستی عملاً در ایران حکمروائی می‌کند، با آنکه امکان فعالیت آزاد از مردم سلب شده، قلب و روح آنها با ما است. (درست است) ملت ایران امتحان کرده و به این نتیجه رسیده است که راه نجات به روی وی از هر جانب بسته است و تنها شعارهای درخشان حزب ما می‌تواند او را از مخمصه پرمذلت کنونی‌رهابی ببخشد. ما باید از این زمینه مساعد برای بیدار کردن توده‌ها، بیرون آوردن آنها از حالت انجماد و خمودی، بالا بردن حد اعتماد به نفس آنها، آگاه کردنشان از حقیقت حوادث جهان، نشان دادن منظره يك زندگی بهتری بدانها منتهای حد کوشش خود را مبذول داریم، این تماس گرفتن با مردم و کار عملی در میان آنها، برای ما، اگر بخواهیم به فرقه محدود و گوشه‌گیری مبدل نگردیم، لزوم حیاتی دارد. ما باید بتوانیم رستاخیزی را که ملت ما مستعد آنست بوجود آوریم. برخلاف قضاوت‌های عجولانه عده‌ای از عناصر وازده و مایوس، ملت ما از لحاظ صفات برجسته اجتماعی از ملل دیگر عقب نیست. مادر عرض سالهای اخیر شاهد دل‌آوری‌های درخشانی از جانب ملت خود بودیم. ما مشاهده کردیم که چطور مبارزان راه آزادی در مقابل دارو شکنجه بخود نلرزیدند. ما مشاهده کردیم که پس از هجوم خونین استعمار و ارتجاع در آذر ماه ۱۳۲۵ در سراسر ایران، روح رستاخیز در ملت ما نمرده بلکه به نحو درخشانتری زنده شد. ما مشاهده کردیم که ترور

و آدم کشی و قدرت فروشی و برق سرنیزه ملت ما را مرعوب نکرد بلکه آتش احساسات انقلابی آنها را فروزانتر ساخت.

ملت ما از لحاظ جانبازی، گذشت، شامه قوی، درک درست دارای خصوصیات عالی کلیه توده‌های دیگر جهان است. (صدای تحسین کف زندهای شورانگیز و ممتد) حزب ما باید به توده ملت اعتماد کند و تنها آن را، بنیاد استوار قدرت خود قرار دهد. گاه می‌شود که ما در داخل خود می‌تنیم و از فعالیت در میان توده ملت غافل می‌مانیم. باید از این برحذر بود که حزب ما به یک مجلس درس و بحث مبدل شود و تماسش با ملت قطع گردد. چنین حادثه‌ای در حکم انحطاط و زوال حزب ما خواهد بود. باید کاری کرد که توده‌های وسیع غیر حزبی گوش به ندای حزب ما باشند.

همچنین تجربیات گذشته به ما می‌آموزد که باید به مسئله پرورش ایدئولوژیک اعضای حزب توجه بسیار بزرگی مبذول گردد. ایجاد یک حزب پیشرو، با وحدت ایدئولوژی، حزبی که به جهان بینی علمی مجهز باشد، حزبی که با اسلوب منظم مبارزه کند و از انحرافات به راست و به چپ مصون ماند کار بزرگی است. اگر کشور ما کشوری صنعتی بود ما در اینجا یک طبقه کارگر صنعتی بزرگ می‌داشتیم، اگر همچنین در کشور ما حوادث جنگی و انقلابی رخ داده بود و نسل معاصر در این حوادث آبدیده شده بود ما مشکلات کمتری از امروز داشتیم. اکنون ما با یک طبقه کارگر که هنوز جوان است و غالباً جز در خوزستان کاملاً پروتاریزه نشده است، یک طبقه عظیم دهقانان عقب مانده، یک طبقه کثیرالعدد متوسط، فقیر و عقب مانده و دسته محدودی از روشنفکران ترقیحواهی که با وجود داشتن شوق انقلابی غالباً از عمل انقلابی گریزانند و آن را به درستی درک نمی‌کنند و با این مصالح باید حزب خود را بسازیم. در این مصالح حزبی عناصر نقاله ایدئولوژیهای مضر و مفسد زیاد هستند. بی‌مناسبت نیست که کادرهای دنباله گیر ما (که مبارزه را بدون انتطاع ادامه می‌دهند) آنقدر کم است و عناصر موسمی و هوسی و گاه گیر آنقدر در میان کادرهای ما فراوان است. بیهوده نیست که سستی‌های ایدئولوژیک و انحرافات فکری نسبتاً آسان در حزب ما راه پیدا می‌کند. در چنین شرایطی یکی از وسایل جدی تربیت افراد حزب ادامه یک مبارزه ایدئولوژیک سخت و وسیع است.

اگر ما موفق بشویم ایدئولوژی درخشان حزب خود را تا حد لزوم برای اعضاء حزب روشن کنیم، به مقدار زیاد از انحرافات جلوگیری کرده ایم. کوشش ما در این اواخر از این بابت زیاد شده ولی هنوز کم است. افراد ما در ولایات بسیار عقب مانده هستند. درک شعارهای کلی حزب برای ورود به حزب کافی است ولی برای بقای در آن غالباً کافی نیست. افرادی که پرورش ایدئولوژیک کافی نداشته باشند در آستانه تزلزل، انحراف، یأس، سرخوردگی ایستاده اند.

همچنین تجربیات گذشته به ما می آموزد که توجه به مسائل تشکیلاتی برای منظم و منضبط نگاهداشتن حزب و جلوگیری از پراکندگی سازمانی و آناشسیسم داخلی جنبه حیاتی دارد. باید به کیفیت حزب ما، به استحکام سازمانی آن و به خصوص به ایجاد و تکمیل سازمانهای تحتانی^۱ در حزب برای کنترل دائمی افراد و رهبری آنها فوق العاده توجه کرد و حزب را به عنوان ستاد مبارزه زحمتکشانش از عناصر فاسد و منحرف مصفی نگاه داشت. البته انجام این امر کار ساده ای نیست. وظایفی که در فوق گفته شد غالباً باید همزمان و موازی بایکدیگر انجام گیرد. اجرای یکی، اجراء دیگری را تسهیل می کند. توجه به کیفیت حزب برای مبدل ساختن حزب به ستاد عالی مبارزه توده ملت یکی از آن وظایف اساسی و حیاتی است. نباید حزب را دچار بی شکلی^۲ کرد و آنرا در توده حل نمود. نباید حزب با قبول کمیته بیش از ظرفیت رهبری، خود را دچار اختلال کند. باید پیوسته تناسب بین ظرفیت کادر رهبری و تعداد اعضاء حزب را نگاهداشت. باید به مسائل تشکیلاتی در داخل حزب با نظر بسیار جدی نگریست. می توان مثلاً چنین قاعده و شعاری را به عنوان راهنمایی در این مسئله ذکر کرد: حزب ما باید بتواند آن چنان اثر قوی برای افراد خود داشته باشد که اثرات غلط و مخرب محیط را تقریباً خنثی کند. برای تأمین یک چنین اثر قوی لازم است فرد حزبی در داخل تشکیلات بی کار نباشد. به خود رها نشود. نباید تنها اکتفا کرد که فرد حزبی فقط در حوزة حضور یابد و جز ساعتی که در حوزة است بقیه هفته را در معرض هجوم ایدئولوژی غلط و فاسد متداول محیط باشد. از لحاظ تشکیلاتی ما باید فرد حزبی را «در میدان مغناطیسی» فعالیت گوناگون و متنوعی نگاهداریم و کنترل حزب را بر روی همه نوع کار و کوشش او برقرار سازیم.

از لحاظ وظیفه تربیتی که بر عهده حزب است چنین «محاصره روحی» فرد حزبی لازم است. باید در واقع کاری کرد که رشته‌های اتصال فرد حزب با دستگاه‌های فاسد اجتماع کنونی پاره شود و فرد حزبی به مبارز مصمم و آماده‌ای مبدل گردد. زیرا ما هنوز افرادی داریم که تصمیم نهائی خود را نگرفته‌اند و امید آنها بیشتر در تحصیل مقاماتی در اجتماع کنونی است تا در پیروزی حزب. این کار در عین حال باید با يك نرمی دیالکتیکی انجام گیرد. انضباط خشک و مقررات بوروکراتیک، فرد حزبی را زده و خسته می‌کند. شدت انضباط باید با روحیات متوسط يك فرد در کشور ما و شرایط دیگر متناسب باشد. توقعات ما در اینجا از يك فرد البته نباید ونمی‌تواند برابر با توقعاتی باشد که يك حزب پیشرو با سابقه دريك کشور صنعتی از فرد خود دارد.

چنین است نموداری از تجربیاتی که حزب ما در عرض هفت سال گذشته برای تنظیم استراتژی و تاکتیک مبارزه خود کسب کرده است.

باید این تجارب را بکار بندیم و خطاها را تکرار نکنیم. البته این تجارب برای جلوگیری از تکرار هرگونه خطائی کافی نیست و لسی يك رشته از اشتباهات مؤثر را مانع می‌شود. لازم است تمام کادرهای حزبی ما به اهمیت و لزوم این مسئله پی‌ببرند.

رفقا - حزب ما به جهان بینی علمی متکی است. محیط خود را دائماً در تحت تجزیه و تحلیل منطقی قرار می‌دهد. مرتباً از گذشته خود عبرت می‌گیرد و راه آینده را روشن می‌سازد. این اسلوب کار کلید فتح حزب ما خواهد بود. در حالیکه دشمنان ما بر اثر جهالت خود نسبت به قوانین تکامل اجتماع بر اثر بستگی خود به عناصر زوال یابنده، در تاریکی کورمالی می‌کنند و در هرج و مرج دست و پا می‌زنند، ما قدرت آنرا داریم که راه به سوی آینده درخشان ملت را با استحکام و اطمینان کامل بگشائیم و احدی از ما تردیدی ندارد که چنین خواهیم کرد. (کف‌زدنهای ممتد)

(ماهنامه مردم - سال دوم، شماره ۱۱، اول مرداد ۱۳۲۷)

عبدالصمد کامبخش

پس از کنگره اول حزب ما، تاکنون عبدالصمد کامبخش را به عنوان مسئول تشکیلات کل حزب ما، همه در همه جا می‌شناسند. او که یک متخصص بسیار ماهر فن هواپیمائی است اگر امروز این مسئولیت تشکیلاتی را به عهده دارد هیچ جای تعجب نیست. رفتای ما با هر تخصص فنی که داشته باشند همیشه یک فرد تشکیلات دهنده و یک مرد حزبی هستند.

کامبخش در سال ۱۲۸۱ شمسی متولد شده است. ایام کودکی خود را تا ۷ سالگی در تهران و قزوین گذرانده و از آن پس تحصیلات ابتدائی و بعد نیز متوسطه خود را با مدتی گسیختگی به مناسبت انقلاب اکتبر شوروی - در روسیه تزاری و اتحاد جماهیر شوروی گذرانده است. او در تمام این مدت در شوروی در خانواده یکی از دوستان پدر خود به سر می‌برده است. از رفتای کمیته مرکزی ما او است که انقلاب کبیرا کتبر را از نزدیک ناظر بوده و نخستین درس‌های اجتماعی را از آن گرفته است.

کامبخش پس از پایان مدرسه متوسطه در سال تحصیلی ۳-۱۳۰۲ وارد مدرسه علوم عالی اقتصادی دانشگاه مسکوشده است و تحصیلات تخصصی خود را در این رشته ادامه داده است. بعدها در سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸) در جزو محصلین ایرانی مقیم شوروی برای طی تحصیلات فنی هواپیمائی در مسابقه ورودی این رشته شرکت کرد و بار تبه شاگرد اولی و به خاطر ذوق و علاقه مخصوصی که در این رشته داشت برای ادامه تحصیلات عالیتر خود در این رشته اجازه اقامت در شوروی را تحصیل کرد.

طی چهار سال دیگر، تمام رشته‌های تخصصی هواپیمائی را اعم از فنی رهبری هوائی (ناویگاسیون) و خلبانی با بهترین وجهی دید و در همه جا به عنوان شاگرد اول شناخته شد و بلافاصله پس از ورود به ایران، وارد نیروی هوائی گردید.

با وجودی که خدمت نظام را از درجه ستوان دومی آغاز کرده بود همیشه مشاغل مهمی داشت و حتی به فرماندهی مدرسه مکانیک نیز نائل شد.

اولین مانور علمی و دقیق بمبارانها و عملیات مهم هوایی در ایران که تا آن زمان سابقه نداشت تحت فرماندهی مستقیم او انجام شد. این است بطور خلاصه سابقه تحصیلات کامبخش در ایران و در شوروی. در چند سالی که به واسطه بسته بودن مدارس وعدم امکان ادامه تحصیل در شوروی، در ایران بسر می برد، محرومیتهای مردم ایران را بهتر می دید و دقیق تر درك می کرد. او که مقدمات قیام مردم روسیه را بر علیه زورگویی تزارها دیده بود از همان هنگام نقشه این را در سر می پخت که بالاخره مردم ایران نیز باید روزی قدرت تزارهای محلی خود را واژگون کنند. در همین ایام اقامت خود در ایران - از هفده سالگی بود که وارد فعالیت های سیاسی شد. بدو آ در جمعیت «آزادیخواهان قزوین» و سپس بوسیله انجمنی بنام «انجمن پرورش» که خود او برای مبارزات فرهنگی تأسیس کرده بود. بخصوص این انجمن که گردانندگان آن همه از جوانان ترقیخواه و پاك قزوین تشکیل شده بودند در مدتی اندك شهرت بسزائی یافت و باین وسیله توانست دامنه فعالیت های خود را بسی وسیعتر کند.

این فعالیت شدید که کم کم از محیط فرهنگ به سیاست کشیده شده بود برای زمامداران و حکومت قزوین این سؤال را پیش آورده بود که آیا بین این کسان با سازمان جوانانی که در تهران زیر نظر جوانان آزادیخواه و انقلابی وقت (از آن جمله روستا) اداره می شود ارتباطی هست یا نه؟ همین مسئله بود که باعث اولین گرفتاری کامبخش شد. او را در شهربانی قزوین توقیف کردند و به علت عدم مدارك کافی برای اثبات جرم، پس از دوازده روز مجبور به استخلاصش گشتند.

از این روز به بعد او هر وقت در ایران بسر می برده است تحت نظر پلیس و تحت تعقیب دائمی جاسوسان شهربانی بوده است. حتی در موقعی که نماینده مجلس شورای چهاردهم بود! او را عامل خطرناکی تشخیص داده بودند و در پیرو همین تعقیب دائمی بود که بلافاصله پس از مراجعت دومش از شوروی، برای دومین بار در قزوین بازداشت شد و مورد بازجویی قرار گرفت.

پس از پایان تحصیلات فنی خود و ورود به ایران وارد خدمت هواپیمائی ارتش شد و در تمام مدت خدمت تحت تعقیب دقیق شهربانی و رکن دوم ستاد ارتش بود. بالاخره شهربانی که نمی توانست مدرکی بدست آورد به صورت تشدید سوءظن پیشهاد بازداشت او را داد و او را بدون اینکه خلع درجه کنند ۹ ماه در زندان شهربانی و دژبانی نگهداشتند و با اینکه دادرسی ارتش

قرار منع تعقیب او را صادر کرد، به عنوان عدم صلاحیت، از ادامه خدمت در هواپیمائی محروم شد و از آن پس به کارهای فنی اشتغال ورزید. در خلال همین احوال بود که با دکتر ارانی، رابطه پیدا کرد و همکاری او با دکتر در قسمت طرز اداره کردن مجله دنیا و روشن ساختن افکار جوانان آغاز شد.

این فعالیت بود که برای چهارمین بار موجب گرفتاری او گردید. در این باره در سال ۱۳۱۶ او را توقیف کردند و بر طبق قانون سیاه معروف به عنوان «مؤسس حزب اشتراکی» محکوم به ده سال حبس مجرّدش ساختند. تمام دوران زندان او به استثنای ۱۵ ماه آخر آن که در زندان بندر بوشهر گذشت در زندان مجرّد شهربانی تهران سپری شد. دوران زندانی که برای رفتای ما نه تنها عمر ضایع شده و به هدر رفته‌ای نبود بلکه آنان را وامی داشت که برای روزهای سخت آینده در میان همان سلول‌های مجرّد تجربه بیاموزند و خود را مهیا سازند.

وقایع شهریور موجبات آزادی کسانی را که در زندان‌های بنادر جنوب بسر می بردند فراهم نساخت. فقط پس از چند ماه (اواسط آبان ۱۳۲۰) کامبخش آزاد شد. در حالیکه ابتلای شدید به مالاریای استخوانی و ورم کبد مدتی از فعالیت بازش داشت.

قبل از اینکه آزاد شود به مناسبت ابتلای به این امراض، رئیس شهربانی بوشهر بنا به اصرار پزشک، از تهران تقاضای انتقال او را به بهداری کرد و متذکر شده بود که در صورت عدم انتقال، تلف شدن بیمار حتمی است. جوابی که از شهربانی تهران رسید حاکی بود که «انتقال لازم نیست همانجا بماند.» راستی جواب مختصر و مفیدی بود. همه ملت ایران را با همین جوابهای مختصر و مفید بسوی مرگ و نیستی می کشیدند!

کامبخش پس از بهبوی خود شروع به فعالیت کرد و مدتی خارج از تهران و از آن جمله مدت ۹ ماه در قزوین برای ادامه دادن یک مبارزه انتخاباتی که شدت آن بیش از هر جای دیگر بود اشتغال داشت.

دراولین کنگره حزبی به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شد و از آن پس عضو کمیته و مسئول تشکیلات کل است.

در دوره چهاردهم از قزوین به نمایندگی انتخاب شد و در مجلس سهم بزرگی از رسوا کردن دسیسه‌های ضد امنیّت و آزادی ایران که بدست صدرها و طرفداران او ریخته می شد از آن اوست. نطق بزرگ او در هنگام معرفی

کابینه حکیمی بسیار قابل توجه است. در این نطق بخصوص تکیه به این شده بود که روسای خائن ارتش و کسانی که يك جنگ برادر کشی و خانگی را تنها برای سوء استفاده هائی که از سیورسات ارتش می برند، رسوا شوند. در ایامی که نماینده مجلس چهاردهم بود و به خصوص در دوران حکومت صدر پیش از همه او را تحت نظر داشتند و با وجود مصونیت پارلمانی، رفقای ما که با کامبخش کاری داشتند هر روز صبح که به سراغ او به خانه اش می رفتند از مقابل چندین نفر جاسوس و بازرس مخفی شهربانی وستاد ارتش می گذشتند. کامبخش يك مسئول تشکیلات به تمام معنی کاری است. مردی است فعال، کار کشته و تجربه دار در امور تشکیلاتی. در میان رفقای کمیته مرکزی ما کسان زیادی هستند که خونسردی را به حد کمال دارا هستند. کامبخش یکی از آنها است. او در عین حال مردی است جدی و از هر گونه سهل انگاری رویگردان.

منبع مجله مرد ۲۴ آذرماه ۱۳۲۵

دکتر رضا رادمش

مردی که از شانزده سالگی خود، تاکنون که چهل و یک سال دارد، همیشه در میان جوانان و با جوانان و رهبر جوانان بوده است و هر روز و ساعتی از زندگانی او انعکاسی از فعالیت و تحرک قوای جوان و تازه نفس ملت ایران به شمار می‌رود، دکتر رادمش، مردی است رشید، محکم، منطقی و گذشته از همه اینها صریح و رک گو.

از سال ۱۳۰۰ که برای اولین بار عضو سازمان جوانان دموکرات لاهیجان شد و دوماه بعد از آن تاریخ، به عنوان صدر آن سازمان انتخاب گردید تاکنون، بعنوان چکیده و فشرده قوای متحرک جوانان ایران، همیشه در تکاپو و جنبش بوده و دائماً در صفوف مبارز انقلابی ترین احزاب آزادیخواه ایران نه تنها مبارزه کرده بلکه به جنگ نیز رفته است.

در همان هنگام که به عنوان نمایندگی کنگره جوانان آزادیخواه گیلان انتخاب می‌شد، در ستاد ارتش انقلابیون لاهیجان به نویسندگی اشتغال داشت و روزی که به وجود او احتیاج پیدا کردند تفنگ بدست گرفت و به جبهه شتافت. در ۱۲۸۴ در لاهیجان متولد شده است. تحصیلات ابتدائی خود را در همانجا پایان رسانیده و دوره متوسطه را در دبیرستان ثروت (ایران شهر امروز) و دارالفنون به پایان رسانیده است.

در پایان سال ۱۳۰۶ پس از ختم دوره دبیرستان پس از یکسال دبیری در رشته فیزیک و ریاضی در مدرسه علمیه در جزو اولین دسته محصلین اعزامی به اروپا، اسم نوشته و پس از قبول شدن در مسابقه، به فرانسه مسافرت کرده است. در ابتداء دوشهر آنسی Anncey و گرونوبل سپس در شهرهای کان و پاریس به تحصیل خود ادامه داده است.

تحصیلات مهندسی خود را در کان پایان رسانیده و پس از رفتن به پاریس در رشته فیزیک عمومی و فیزیک ریاضی تحصیلات خود را دنبال کرده و در سال ۱۹۳۶ رساله دکتری خود را Doctorat d' etat در موضوع «هدایت الکتریکی در کوارتز» با ذکر «بسیار عالی» گذرانده و بلافاصله در انتظار یک آینده پراز

فعالیت و کار به ایران شتافته است.

در سرتاسر زندگی پرشور او یکسال آرام، یکدم آسودگی و تن آسائی نمی توان یافت.

اگر در لاهیجان دوره ابتدائی تحصیلات خود را می گذرانده است درستاد انقلابیون و در زیر سلاح انقلابیون همیشه بپایاستاده بوده است. اگر در تهران دوران تحصیلی خود را طی می کرد، در عین حال که عضو حزب اجتماعیون بوده، مسئولیت بزرگی از طرف سازمان مخفی آزاد بخواه تهران در ایجاد اتحادیه های محصلین تهران داشته است، مقدمات اعتصاب بزرگ دارالفنون را در ۱۳۰۶ فراهم می کرده. حتی در «کان» در فرانسه نیز بیسکار نشسته و گذشته از ارتباط مخفی دائمی و صمیمانه ای که با مرتضی علوی در آلمان داشته است، در صف جوانان حزب سوسیالیست فرانسه علناً به مبارزه برخاسته است.

در فرانسه که بود، ایرج اسکندری را به معرفی مرتضی علوی که از آلمان با او در ارتباط بود شناخت. پایه صمیمیتی که در گوشه های دانشگاه های اروپا ریخته شد و همکاری پربرکتی که جوانان و دانشجویان آنروز ایران را در سرتاسر اروپا بر علیه رژیم منفور دیکتاتوری بیست ساله متحد ساخته بود، آنقدر متین و آنقدر پربرکت بود که با وجود همه ناکامیهای که پس از ورود این جوانان به ایران باحرص و آز تمام در انتظارشان نشسته بود، عاقبت همه ایران را به حرکت در آورد. دکتر رادمنش از هنگام تحصیل خود در تهران با کامبخش، روستا و اردشیر آشنا بود و با آنان همکاری می کرد. در بهمن ۱۳۱۴ - ۱۹۳۶ که از فرانسه به ایران بازگشت در محیطی که دکتر ارانی و دیگران مدتی بود دامنه این همکاری را وسیع تر کرده بودند آنچه را که می خواست یافت.

اورا پس از رسیدن به تهران به دانشیاری فیزیک در دانشکده فنی و دانشسرای عالی انتخاب کردند. از آن هنگام تا کنون دکتر رادمنش استاد یکی از دقیقترین و جدیدترین قسمت های برنامه دانشکده فنی است.

در آذر تابستان ۱۳۱۵، برای خدمت زیر پرچم به دانشکده افسری رفت و در فروردین ۱۳۱۶ با درجه افسری از آنجا خارج شد و در ۲۵ فروردین همان سال در لباس افسری بود که دستگیر شد و به همراه ۵۲ نفر دیگر تا ۲۸ شهریور ۱۳۲۰ در زندان بسربرد. محکومیت او به عنوان عضویت در دسته ۵۳ نفر، ۵ سال حبس بود. زندگی حزبی او که بلافاصله پس از آزاد شدن از

زندان و با شرکت در تأسیس حزب شروع می‌شود، یک زندگی پر فعالیت و پر تکاپو است.

فعالیت او در تمام رشته‌های مطبوعاتی، تشکیلاتی و تبلیغاتی بوده است. دکتر رادمش تمام ایران را برای پیش بردن صفوف حزبی مسافرت کرده است. صدای محکم و قوی او را تمام مردم ایران از شیراز گرفته تا بندر پهلوی به گوش خود شنیده‌اند.

مأموریت‌های حزبی او به ولایات، همیشه قرین موفقیت بود. او از این مأموریت‌ها درست‌ترین شرایط و دقایق نیز رویگردان نبوده است. در مأموریتی که در سال ۱۳۲۳ به یزد و کاشان رفته بود چیزی نمانده بود که در یزد از بین برود. دکتر رادمش مردی است شاد و شوخ. در زندان گذشته از اینکه سرسخت و بااستقامت بود، شوخیهای مخصوص او در مقابل دستگاههای آدمکشی و قلداری زندان، همه اولیای زندان را به عذاب می‌آورد. در حزب قبل از تشکیل کنگره مسئول تشکیلات کل بود.

زحماتی که او در این دوران سخت کشیده است مورد نظر همه رفقای حزبی است. فعالیت مطبوعاتی او مستقیماً از هنگامی شروع می‌شود که امتیازنامه مردم را به اسم خود گرفت، پیش از آن، نامه مردم به مسئولیت صفرنوعی و عباس نراقی به عنوان تنها ارگان ضد فاشیست در ایران، در محافل آزادیخواه برای خود محبوبیتی فراهم کرده بود. دکتر رادمش تصریح کننده و دنبال کننده این مبارزه بود. مبارزه‌ای که اکنون نیز بسی صریح تر ادامه دارد.

عضویت او در کمیته مرکزی، در کنگره اول حزب نیز تائید و تثبیت گردید و اکنون او، گذشته از اینکه مدیر «مردم» و استاد دانشگاه است عضو کمیته مرکزی حزب، عضو هیئت سیاسی، مسئول شورای شهرستان اتحادیه‌های کارگران و رهبر سازمان جوانان ایران است. اینها همه پاداش‌های پرازشی است در ازای زندگی پراز فعالیت و مبارزه او. در دوره چهاردهم از لاهیجان به نمایندگی انتخاب شد و در تمام دوره گذشته مجلس یکی از فعالترین افراد فراکسیون پارلمانی حزب بزرگ ما بود. معرفی حزب ما در محافل داخلی مملکت، تا اندازه زیادی وابسته به فعالیت‌ها و سخنرانیهای منطقی و کوبنده او در مجلس است. «حرف را با حرف و مشورت را با مشورت پاسخ می‌دهم!» شعاری بود که کمیته مرکزی حزب ما بوسیله دکتر رادمش در مجلس چهاردهم داد و از آن روز به بعد بود که ملت ایران، خود را در مقابل مظالم هیئت‌های حاکمه محکم‌تر و کوبنده‌تر ساخت.

بهای اشتراك

سالیانه ۲۵۰ ریال

ششماهه ۱۴۰ ریال

برای کارگران و کشاورزان و محصلان

و کارمندان جز عدواتر صدی بیست تبعه

سال اول شماره يك منظور میگرد
۱۳۲۲ خرداد

بهای آتیهها با دفتر اداره

جای اداره:

(خیابان لاله زار - پاساژ بهار)

تلفن ۹۸۱۷

آژیر روزهای یکشنبه - سه شنبه - پنجشنبه هفتشنبه بیشتر

این روزنامه عضو جبهه آزادی است

آژیر

وارنده امتیاز و مدیریت

ج. پشیوری

چه خواهیم نوشت؟

آغاز دورهٔ دکتاتوری هم اساس تشکیلات کشور خراب و فاسد بود. آنروز هم اکثریت مردم ایران میخواستند بهر وسیله و بادت هر کس باشد امور اجتماعی خود را اصلاح نموده کارهای عمومی را از دستهای لرزان زمامداران وقت که بیشتر به طبقهٔ اشراف و منتفذین نسبت داشتند بیرون کشیده بدست اهانش بسپارند. زور گوئی، بیدادگری و مظلوم کشی را که شیوهٔ دیرین عمال و طبقات زبردست بود خاتمه داده در تمام کارهای ملی از نزدیک دخالت و شرکت داشته باشند.

بدبختانه در اثر علل و پیشآمدهای زیادی که ذکر آنها از موضوع امروزی ما خارج است دکتاتوری بیست ساله آغاز گردیده بابتستن دهنها، شکستن خامهها، مسموم کردن افکار و اندیشهها و خرد و منکوب نمودن عزم و ارادهٔ عناصر صالح شروع به کار کرد. تشکیلات غلط پوسیده و فاسد دولتی را ظاهر آسرو صورتی داده روی پایههای متزلزل و تترک خوردهٔ قصر اشرافی بنای ظاهر اصلاح کاخ بیوروکراسی خشک و پلیسی باتمام معنی را بوجود

آورد. از ظاهر تمدن اروپا تقلید نمود. کور کورانه به ازدیاد مالیاتها و ساختن ادارات عریض و طویل و ایجاد مأمورین عالیرتبه بی حد و شمار پرداخت بودجه مملکت را که هم دخل و هم خرجش روی غارتگری و چپاول قرار گرفته بود به سرعت برق بالا برد. بدون هدف اجتماعی و مقصد اساسی، بدون ملاحظه و رحم و مروت مردمان زحمتکش ده و شهر را معرض تاخت و تاز قرار داد؛ در نتیجه بجای طبقه اشراف پوسیده و مهمل و بیکاره دیروز دو طبقه جدید تازه نفس و جدی بوجود آمد.

این طبقات در تمام مدت دکتانوری دست بدست هم داده روی تمام شئون کشور فرمانروائی کرده و روز بروز به دایره نفوذ مادی و معنوی خود می افزودند. یکی از این دو طبقه عمال عالیرتبه و زمامداران متنفذ دوائر دولتی بود که بواسطه قوانین و مقررات و دستور و اوامری که خودشان برای اجرای نیات خود برای همدیگر صادر می کردند دست و پایی همه را بسته با میل خود هر چه دلشان می خواست می کردند. به حقوق و دخل ظاهر آ قانونی خود ابد آنوجهی ننموده از هر راه به هر وسیله که بیش می آمد بلند می کردند. علاوه بر رشوه و اختلاس و راههای دیگر، در تجارتخانهها، در شرکتهای، در بنگاههای مالی بالاخره در همه جا ریشه دوانده از زور گوئی و فعال مایشائی خود سوء استفاده نموده جیبهای خود را پر می کردند. از هیچکس حتی از آنکه می گفتند بایک اشاره ممکن است صدها مرد عالی رتبه را به خاک سیاه بنشانند و اهمه نداشتند.

طبقه دوم از آنها خطرناکتر بودند. این طبقه از میان عناصر خشن و جاهل و ماجراجوی مقاطعه کار گاریچی الواط پشت هم انداز خیابانها و کلاه برداران بازار بوجود آمده بود. این طبقه غیر از پول هیچ چیز دیگر سرش نمی شد. پول هم با کمک طبقه نامبرده بالا برایش مانند ریگ بود. این دو طبقه دست بدست هم داده خون ملت را میکیده اکثریت مردم را به خاک سیاه نشانندند و به نان روز محتاج کردند.

اصلاً دولت و اداره امور اجتماعی مفهوم واقعی خود را از دست داده بود. کسی نمی توانست حتی تصور نکند که تشکیلات دولت برای اداره امور کشور، نه کشور و ساکنین آن برای تأمین حرص و آرزوهای کار دوائر دولتی و مقاطعه کاران و سرمایه داران تازه بدوران رسیده است.

بالاخره در چنین دوره ای شهریور در رسید. سیلی سخت حادثه تمام طبقات جامعه را تکان داد. بطور ناگهانی پرده پاره شد و سیمای نحیف و وزر

پوسیدهٔ دکتاتوری ظاهر گردید. ظالم و مظلوم هر دو یک‌باره خورده بخود آمدند. ولی مظلوم مفلوك بیچاره دست و پا بسته و اسیر بود. او را در عرض بیست سال زیر لگد خرد و پامال کرده بودند. توانائی حرف زدن و اظهار حیات کردن نداشت، بنابراین باید داشته شدن سرپوش دکتاتوری ندانست چکار بکند، از کجا آغاز نماید و کدام يك از حقوق حق خود را زودتر مطالبه کند. برای گرفتن انتقام چندین ساله خود چه وسائلی در دست دارد. بهر حال طبقه رنجکش مظلوم، كنگ خورده، مالیات داده، غارت شده گیج و مبهوت بوده بالاخره کاری هم نتوانست از پیش ببرد. ولی طبقات بیدادگران در شان روان بود، آنها قوراً لحن خود را عوض کردند دموکرات شدند، نان را به نرخ روز خوردند، سنك طرفداری آزادی و ملت پرستی را به سینه زدند. علاوه بر این آنها متشکل هم بودند، مقامات عالی دولتی را در دست داشتند. با جدیدترین اسلحهٔ عصر هم مجهز بودند، می توانستند نطق بکنند حرف بزنند روزنامه بنویسند، از کرسیهای پارلمان استفاده نمایند، تلگراف، تلفن، رادیو، سینما خانه های عالی برای اجتماع، اتومبیل برای دوندگی بالاخره همه چیز دست آنها بود و از همهٔ اینها اکثر استفاده را هم نمودند، همه را از رو بردند. خود را مظلوم و ستم دیده و آزادیخواه معرفی کردند. این البته اول کار بود. حالا می توان گفت وضعیت تازه عوض شده است. تیپ دیروز که بعد از شهریور دمکرات شده بود حالا دیگر احتیاج به آن ندارد. حالا می تواند علناً با عنوان های فریبندهٔ دورهٔ دکتاتوری کار بکند. آنها امروز با تمام معنی در روی جامعه تسلط دارند. از قحطی از گرسنگی از هو و از جنجال بالاخره از همه چیز و از هر پیش آمدی میتوانند استفاده بکنند. در باطن فاشیست طرفدار محور بوده در ظاهر دوستدار متفقین و دموکراس می باشند.

چه خواهیم نوشت؟

دیروز مقاله اولمان را به جریان و راهی که طبقات متنفذ در تولید و تکامل خود پیچیده است اختصاص دادیم. هنوز عملیات و کارهای امروزی آنها را دست نزده ایم. البته به مرور زمان در طی کارهای روزانه و پیش-آمدهای اجتماعی یکی بعد از دیگری شرح داده عملاً توده زحمتکش را از دامی که سرراهشان پیچیده اند آگاه خواهیم نمود. بعضی ها، بدبختیها و فلاکتها را نتیجه جنگ و حوادث غیر مترقبه سالهای اخیر می دانند. در صورتی که این طور نیست. ریشه همه این فلاکتها در زمینه سیاست غلط و خطرناک دوره دیکتاتوری چندین ساله می باشد که با دست طبقه نامبرده بموقع اجرا گذاشته می شد. دیروز یکی از جراید من من کرده بود که دوره سابق دولت هدفی داشته می خواسته است مملکت را از فلاحت بیرون آورده یک کشور صنعتی بکند. خنده آورتر از این ادعائی نیست. دولت سابق و دولتهای امروزی آنقدر در کارهای روزمره فرورفته بودند که نه تنها به هدف اساسی حتی به هدف روزانه هم وقتشان نمی رسید. فکر نکنند. این حرفهای مدی است که امروز آقایان طوطی واری یاد گرفته بخورد مردم می دهند. ولی در عمل سیاست دولت سابق خیلی ابتدائی و سطحی بود. اومی خواست بهر عنوان و بهر وسیله بوده باشد پول در بیاورد و آنرا برای آرایش و پیرایش خیابانها و کوچه های مرکز و چند شهر دیگر مصرف نماید.

آن بالا بالاترها هم هر قدر زورشان می رسید ده وزمین می خریدند خرده مالکین و زارع را از یاد آورده، برای گدائی دسته به دسته به شهرها می فرستادند. هیچ کشوری بدون اصلاح اوضاع زارعین و ایجاد توانائی خرید و توسعه بازار ممکن نیست صنعتی بشود.

نه خیر دولت سابق هدفش صنعتی نمودن کشور نبوده. اورا دلان و سرمایه داران آلمان و غیره بواسطه فروش ماشین آلات کهنه و ماجراجویان که بنام کارشناس و متخصص با حقوقهای گزاف در کارخانهها جامی دادند، بکار واداشته برای خود گاو شیرده قرار داده بودند. حالا در نظر سیاسی و حقه-

بازیهای دیگر آنها مادر این مقاله کار نداریم. در عرض بیست سال تمام برای عمران و آبادی ده که پایه اقتصاد کشور است کوچکترین قدمی برداشته نشده برای حفظ منافع طبقات تولیدکننده دیگر ساده‌ترین گفتگویی به میان نیامد. مثلاً محصولی که از کارخانجات کشور صنعتی بیرون می‌آید می‌خواستند که بفروشند؛ تسوده اساسی ملت ایران که به نان روز محتاج بود در خارج و همسایگانمان هم هر یک باندازه رفع احتیاج خود بلکه بیشتر صنعتی شده بودند. وانگهی صنایع ناچیز کشور ما چطور می‌توانست با صنایع عظیم و محیرالعقول دیگران آنهم در خارج رقابت نماید. خارجها را که نمی‌توانستیم بازور و ادار بکنیم گونیهای کارخانجات کازرونی را از پارچه پشمی لندن گرانتر بخرند یا چیتهای بهشهر و کتانهای شاهی را زورمان نمی‌رسید مانند داخله به هر قیمتی باشد و ادار کنیم بنگاههای دولتی و اجتماعی حتی تجارتی خارجها به زور به مصرف برسانند. این فرمایشات یعنی چه؟ هدف مقصد اساسی کدام است؟ اگر هدف و مقصد بود که کار ما به این جاها نمی‌کشید. مگر در سایر ممالک دنیا اتفاقاتی رخ نداده است؟ مگر همسایگان ما چندین سال نیست اسلحه در دست از کشور و میهن خود دفاع می‌کنند؟ چرا جلز و ولز آنها مانند ما بلند نیست؟ چرا فریاد گرسنگان و بیچارگان آنها گوش فلک را کر نمی‌کند؟ جواب پرواضح است برای اینکه آنها هدف داشتند. برای آنکه زمامداران آنها برای اداره کشور و تأمین زندگانی عموم نقشه و برنامه تهیه نموده بودند، برای اینکه دولت آنها با صداقت و صمیمیت توانسته بود اعتماد تمام طبقات ملت را جلب نمایند، برای اینکه زمامداران آنها پی‌ملک خریدن، پی‌منافع خصوصی، پی‌استفاده شخصی، پی‌ظلم و تعدی و خودنمائی نبودند و آنارشی و هرج مرج اداری، آنارشی و هرج و مرج سیاسی و اقتصادی غیر از اینکه می‌بینیم نتیجه دیگری نمی‌توانست داشته باشد.

از روزنامه آژیر - سال اول - شماره ۲ - ۲ خرداد ۱۳۲۲

سال دوم آژیر

یکسال مبارزه چه کردیم و چه نوشتیم؟

با این شماره، سال دوم انتشار روزنامه آژیر آغاز می شود و یکسال مبارزه پایان می یابد.

سال دوم را با تذکر خاطره جاویدان شهدای راه آزادی و استقلال ایران آغاز می کنیم. سلیمان محسن اسکندری آخرین نفر آنان بود که به خاک سپردیم. آرزو می کنیم توفیق یابیم و بعد از آنکه مثل او زندگی کرده باشیم بهیریم.

ما در ظرف این یکسال کوشش کردیم حداعلای فایده ممکن را با وسائل ناچیز خود به خوانندگان برسانیم. آری وسایل ما حقیر بود پول نداشتیم کاغذ نداشتیم. با ما مخالفت می شد مبارزه می شد. دسته کوچک «آژیر» و روزنامه ما به نظر بعضیها عیب بزرگی داشت. ما می خواستیم مستقل بمانیم ما می خواستیم عقیده خودمان را داشته باشیم قائم بالذات باشیم. با هر که دوستیم بجای خود به هر که تمایل داریم بجای خود ولی می خواستیم حقوق مساوی داشته باشیم. بالاتر از آن این را نه تنها برای خود بلکه برای کشور و ملت خود نیز می خواستیم و می خواهیم. این چیزها به مذاق برخی کوته نظران خوش نمی آید... نیاید. ماراه خود را رفته و می رویم. از ما خرده گیری می کردند. به زبان بی زبانی روش ما را تنقید می کردند. ولی آخر سر حرف ما آمدند. اگر ما عزت نفس استقلال رای عقیده شخصی نداشته باشیم. اگر قائم بالذات نباشیم هیچ چیز نداریم هیچ چیز نیستیم. به انکای این اصل بود که ما فقر و استقلال را ترجیح داده و می دهیم. قدری به خودمان فشار وارد می آوریم کمی بیشتر کار می کنیم. در اداره روزنامه بامیزشکسته و در زندگی با قوت لایموت و در صحایف روزنامه با قطع کوچک و حروف ریز و بعضی نواقص دیگر می سازیم. در عرض کلام حق را چنانچه باید و شاید نشر می دهیم و عقیده خود را می گوئیم. در سال پیش سعی کردیم از این خط مشی و روشی که برای خود تعیین کرده بودیم تا بتوانیم منحرف نشویم. خوشبختانه نتیجه که تحصیل

کردیم باعث پشیمانی نشد. روزنامه‌ما از روز اول انتشار به تائی ولی مرتب جای خود را باز کرد و بدون اینکه مبالغه کرده باشیم باید بگوئیم که در مبارزه با ارتجاع و در نبرد برای ترقی و آزادی رلی بازی کرده ایم. عده‌ای از زحمت کشان و روشنفکران و آزادیخواهان ایران هستند که به قول یکی از دوستان همیشه منتظرند عقیده‌ما را در مسائل جاریه بدانند. ما را بی‌غرض و بی‌طرف می‌شمارند. همین برای تشویق ما کافی است. همین تشویق يك غذای روحی است که به میزان مهمی بقای روزنامه‌ما را تأمین و ما را به کار و امی دارد و در خدمت به ایران و آزادی و دموکراسی ترغیب می‌کند.

باری ما در این مدت چه کردیم و چه نوشتیم. نبردهائی را که کردیم و رگوس مطالبی را که در صفحات آژیر طرح نمودیم فهرست وار از نظر خوانندگان می‌گذرانیم و قضاوت را به عهده خود آنان حواله می‌کنیم. در تمام مدت این يك سال، در مقالات خود بر علیه قرطاس بازی اداری که گردش چرخ امور کشور را کند کرده است و بر ضد ارتشاء و اختلاس مبارزه کردیم. دلایل زنده آوردیم. تخلصین بزرگ را معرفی کردیم. کسانی را که با اشاعه مرگ و ناخوشی و بدبختی کاخ و ثروت و جلال و دستگاه بهم زده و هنوز هم بردوش ملت سوارند شناسانیدیم و مجاکمه آنان و استرداد اموال دزدی شده را طلب کردیم.

اگر این حرفها نتیجه‌آنی نداد دلسرد نشدیم. حرف حق بالاخره راه خود را باز می‌کند. ما بر علیه آنانی که بوسیله احتکار نان و آذوقه و لباس مردم غنی شده‌اند نبرد کردیم. نقاب زهد و تقوای دروغینشان را به یکسو زدیم. منبع پر از کثافت و پلیدی حساب‌های جاسازی بانکی و میلیونها و میلیونهاى آنان را به مردم نشان دادیم. گفتیم که باید لااقل بخشی از اموال مسروقه خلق را از این دزدان بنام مالیات هم شده باز پس گرفت. اگر دزدان دیگری حرف ما را نشنودند اگر بزرگان به لباس چوپان درآمده به اظهارات ما و دیگران وقعی نگذاشتند گناه از ما نیست.

باید همت کرد تا چوپان‌ها را عوض کنیم.

در طی ۱۴۷ شماره روزنامه آژیر فقط سه سرمقاله در مباحث خارجی نوشتیم و حتی در آن سه هم قضایا را با اوضاع کشور خودمان قیاس کردیم و نتیجه گرفتیم. ۱۴۴ سرمقاله وقف اوضاع داخلی و مسائل مهمه روز بود. در يك دموکراسی پارلمانی وظیفه يك روزنامه نظیر آژیر تنقید اعمال دولت

و نقاط ضعف دستگاه حکومت است. از این حیث کم و کاستی در کار نبوده و از نظر منافع کشور و جامعه، دولت‌ها اعمال غیر قابل تنقید داشتند و دستگاه دولت کارش از «نقاط ضعف» گذشته بود و گذشته است. هر کجا را بگیرید ضعیف است.

ما بر علیه آنانی که پیرروز مردم را غارت کرده و دیروز سنک و وطن خواهی و آزادی طلبی به سینه و امروز «منجی» و «قاعد» می‌خواهند نوشتیم و نبرد کردیم. ماسک دورویی را از چهره کریه منظر آنان برداشتیم. امیال و شهوات و نفع پرستی ایشان را که بالعابی از الفاظ مردم فریبانه اندود کرده اند آشکار کردیم. آن لعاب را دور و تمام زشتی مشمئزکننده بطون انکار و اندیشه‌هایشان را باز کردیم.

زارعین ایران قوه تولیدیه اساسی کشور را تشکیل می‌دهند و وضع زندگی‌شان از تمام طبقات طاقت فرساتر است.

مرگ و زندگی‌شان در اغلب نقاط بسته به اراده اربابان است. ما اصلاح اوضاع آنان را تقاضا کردیم. نه از لحاظ ترحم بلکه فقط از این جهت که عدم توجه به این موضوع همه چیز ما را در معرض خطر اضمحلال می‌گذارد... برای آزادی و دموکراسی و به نام ایران جهادی اعلام کردیم. همه را به شرکت در آن جنگ مقدس دعوت کردیم.

رسیدگی به حساب‌های گذشته را طلبیدیم. باز هم این تقاضای خود را تکرار می‌کنیم؛ به حساب ثروت‌های هنگفتی که توسط مامورین دولت و یا در نتیجه مواضعه با آنان گرد آمده است باید رسیدگی شود. نمی‌شود به مردم گفت هر که هر چه تا بحال کرد و خورد حلالش از این لحظه چنین و چنان باشد. ما بر علیه لفاظان بی‌عمل و واعظین غیر متعظ و همچنین بر علیه کسانی که در حرف با حسین و در عمل با شمرند نوشتیم. از لایحه تعلیمات اجباری که گذرانندش یکی از مفاخر دوره سیزدهم است طرفداری کردیم.

از اولین شماره‌های آژیر بر علیه ملوک الطوائفی و بر له اصول مرکزیت دولت با حفظ امتیازات و احتیاجات محلی مبارزه کردیم. هم از آغاز روزنامه گفتیم که ترمیم اشتباهات و ستم‌گری‌های گذشته و جبران بی‌عدالتی‌هایی که نسبت به ایلات شده است مستلزم استقرار مجدد روش ملوک الطوائفی نیست و نباید باشد.

در مقالاتی که در تحت عنوان ایلات و ارتش نوشتیم سیاست غلط دوره رضاخانی را نسبت به ایلات تجزیه و تنقید کرده و لزوم تقویت يك

ارتش ملی را که از تمام ناپاکی‌ها تصفیه شده باشد برای استقرار نظم و حفظ آزادی و استقلال کشور متذکر شدیم.

ما اصولاً از همان آغاز انتشار روزنامه از تمام لوايح خوب و مفيد ميسيون امريكائى دفاع كرديم. لايقهٔ ماليات جنگ را تبريك گفتيم ولى در عين حال از اجرا شدن و بى اثرماندن لوايح و مخدوش و مغلوج شدن ماليات جنگ انتقاد كرديم و ناشيگري‌ها و آزمائش‌هاى پرخرج مستشاران را كه به هيچ وجه مناسب و ملايم با بنيهٔ مسالى و اقتصادى ما نيست مورد اعتراض قرار داديم. آن دفاع و اين تعرض هر دو از يك جا سرچشمه مى گرفت: حفظ منافع مردم ذممتكش ايران.

در آينده هم تمام كارهاى بيرويه را كه ببينيم خواهيم گفت و لو اين و آن از ما بزنند كه به بهانهٔ اخراج ۱۵ درصد كارمندان مردم و فقير و بيچاره را اخراج و در اين روزگار سخت يك مشت گدا با هم به گدايان ديگر اضافه كنند اعتراض كرديم.

راجع به شهردارى طهران و شهردارى‌ها - شرب اليهودى را كه در آن جا حكمرماست يادآورى كرديم و اين دارالجزئه بزرگ و اين ادارهٔ مريض را كه در مركز كشور از اجحافات بعضى كسيه ورسته‌هاى بى انصاف نمى تواند و يا بهتر بگوئيم نمى خواهد جلوگيرى كند معرفى كرديم و اصلاح آن را خواستيم. منتهى در اين زمينه هم مثل تمام اصلاحاتى كه جرايد آزاديخواه و مصلحين قومى طلبند گوش شنوائى وجود نداشت و فكر زمامداران به كارهاى مفيدترى (مفيدتر براى خودشان) مشغول بود. در انتخابات طهران كانديدائى جز دونفر كارگر معرفى نكرديم. مسائل انتخاباتى را از نظر اصول طرح كرديم. با خريد و فروش رأى كه يكى از مناظر شرم آور روزهاى انتخابات طهران بود به پيكار برخاستيم.

مبارزهٔ ما بر عليه سيدضياء الدين طباطبايى (مبارزهٔ كه حتى پيش از كودتاهم با وسايل ديگرى بر عليه او و فكر پلیدش مى كرديم) در آژير با مقاله‌اى كه در ۲۳ خرداد تحت عنوان «رل كهنه سيدضياء» منتشر كرديم آغاز گشت. از آن روزما اين مظهر ديكتاتورى و قلدرى و خائن نمرهٔ ۱ را كه رايحهٔ غفن زورگوئى و استبداد از هر سو بيايد بدان سو متوجه مى شود رها نكرديم. تمام جوانب و جهات طرز فكر و منشاء نير و سنخ اطرافيان و سوابق اعوان و طرز عمل و خيانت‌هاى سابق و لاحق او را تجزيه كرديم. سيدضياء را برهنه كرديم. منظر كريبه خيانت را كه لباس عوام فريبانه به تن كرده است

در معرض انظار گذاشتیم.

تاریخچه قرارداد منجوس ۱۹۱۹ را که سید ضیاء مدافع آن و حامی آن بود از منبع بیطرفی به دست آورده و منتشر کردیم. داستان دیکتاتوری و سقوط او را نوشتیم. این نبرد هنوز ادامه دارد و اطمینان داریم که با پیروزی ما و جبهه مشترک آزادیخواهان و ترقی طلبان پایان خواهد یافت.

در طی تشبثاتی که از طرف دولت‌های وقت - از طرف قوای سلطنته و سهیلی برای تحدید و تخویف مطبوعات به عمل آمد به کمک جبهه آزادی سخت ترین مبارزه را کردیم - با کوششهای مرتجعانه خواجه نوری مخالفت کردیم و مسرویریم که به یاری همقلمان و آزادی خواهان فاتح شده و از این نبردها سربلند بیرون آمدیم. با هراقدام و کوشش مرتجعانه و آزادی کش از طرف هر کابینه‌ای بوده است - اعم از قوام و سهیلی و مساعد مبارزه کرده و می‌کنیم و سعی می‌کنیم هیچگاه حفظ اصول را فدای سیاست‌های ناچیز و زمره نکنیم و این روش را به همه توصیه می‌کنیم.

ما بر علیه بدعت‌ها هستیم - یک روز با تمدید مدت مجلس سیزدهم که زمزمه‌ای در آن باره از طرف کابینه سهیلی برخاسته بود مبارزه کردیم و امروز نیز با بدعت‌های خطرناک دیگری که کابینه مساعد می‌خواهد بگذارد از قبیل مشروع کردن حق انتصاب دزدان به خدمات دولتی و مداخله در امور دادگستری به وسیله طرح ماده واحده و غیره جنگ خواهیم کرد.

آزیر اولین روزنامه‌ای بود که لزوم ایجاد روابط فرهنگی بسیطی را با همسایگان در طی سرمقاله قریب یکسال پیش متذکر شد. خوشوقتیم که این فکر امروز عملی شده و امروز انجمن‌هایی برای حفظ و توسعه این مناسبات با شوروی و انگلیس و امریکا تشکیل و به فعالیت پرداخته‌اند.

مبارزه با اشاعه سم مهلك تریاک را هدف کوشش خود قرار دادیم و این نبرد را خیلی پیشتر از تشکیل انجمن مبارزه با تریاک شروع کردیم.

ما برای نقشی که آذربایجان و گیلان در آزادی و ترقی ایران بازی کرده و می‌کنند و خواهند کرد اهمیت خاصی را قائلیم و همواره در صفحات روزنامه خود در این باب نوشته و امیدواریم در آینده بیش از پیش به این نکته مهم توجه کنیم.

روزنامه آزیر هم از آغاز تشکیل «جبهه آزادی» عضو وفادار آن بود. زیرا ما اتحاد و ائتلاف تمام عناصر ترقی طلب و آزادی خواه را شرط اول

پیروزی در نبرد با خطر روزافزون اعاده استبداد و زورگویی و فعال مایشائی می‌دانیم. ما در مبارزه که جبهه آزادی با مسعودی و کمپانی کرد شرکت کردیم. شرکت مادر این مبارزه نیز فقط از نظر اصول و ضرورت نبرد با دورویی بود و هیچ منظور و غرض شخصی و یا اجرای منویات دیگران در بین نبود. مادرین مخالفت شدید به لوائح مرتجعانه کابینه‌ها همیشه از اقدامات نادری که آن‌ها به نفع و صلاح ملت کرده و یا در آتیه بکنند پشتیبانی کرده و خواهیم کرد.

ما با دشنام و فحاشی مخالفتیم. این را در طی مقالات متعددی متذکر شدیم. در عین حال با چاپلوسی و تملق هم میانه نداریم. صحایف آژیر شاهد این مدعای مامی باشد. بعدها هم با عرد و جریان هم با فحاشی و هم با چاپلوسی مبارزه خواهیم کرد. روزی را آرزو می‌کنیم که آخرین اثرات این و آن از مطبوعات ایران محو شود و در مبارزه بین روزنامه‌ها و احزاب فقط منطق و دلیل حکمفرما گردد.

در مسائل جاریه نیز همیشه بدون ترس عقیده خود را گفتیم. من باب مثال قتل مرحوم صولت السلطنه که منصور و تدین مقصر آن می‌باشند ذکر می‌کنیم. ما به این جنایت اعتراض کردیم. متأسفانه تحقیقی در این باره به عمل نیامد و موضوع لوٹ شد و مقصرین واقعی هنوز منصب و مقام دارند. آژیر تنها روزنامه بود که جسارت کرده و از لجن مخالفی که عموم جراید نسبت به مجلس سیزدهم داشتند قدری منحرف شده و پس از پایان آن دوره ذکری هم از «مجامد آن مرحوم» کرد و کارهای خوبی را که کرده بود متذکر شد.

ما راجع به ضرورت تغییر قانون انتخابات نیز نوشتیم - لزوم مراعات «قاعدہ بازی» و بخصوص قانون اساسی را متذکر شدیم. این مقالات ما چنانکه همه میدانند در عالم مطبوعات بی تأثیر نبود. مقالاتی که درباره رهبر و رهبری نوشته و با عقاید آنارشیستی بعضی‌ها به مبارزه برخاستیم تأثیر به سزائی داد. باری پروگرام خودمان را در طی مقاله «مجلس چهاردهم مفتوح شد - ما ایران را چگونه می‌خواهیم» طرح کردیم. این پروگرام را در دو جمله می‌توان خلاصه کرد - استقلال ایران تأمین ترقی و آزادی و دموکراسی.

راجع به کارگران - ما قانون کار و بیمه اجتماعی را هدف خود قرار داده و اتحاد جنبش صنفی ایران را که باید برای این دو هدف نزدیک مبارزه کنند تبریک گفتیم. معتقدیم که نهضت صنفی ایران از تمام عناصری که باعث

اختلال و برهم زدن وحدت آن می گردند باید پاك شده و متحد و نیرومند شود.

مبارزه روزمره که در صحایف روزنامه و در خارج برای متحد کردن تمام نیروهای پراکنده طرفدار آزادی و دموکراسی کرده و می کنیم، واضح تر از آن است که نیازمند یادآوری باشد.

ما با تمام کسانی که می خواهند به وسیله دیورسیون در آن جبهه اختلال کنند نبرد کرده و خواهیم کرد و امیدواریم تمام آزادیخواهان ما را در آن زمینه یاری کنند.

صبح دوشنبه ۴ خرداد ۱۳۲۳ سال دوم - شماره ۱۴۷

تاریخچه حزب عدالت خوب بود اسم دیگر پیدا می کردند

نگارش ج - ع

حزبی که می خواهم تاریخچه مختصر آن را به نظر خوانندگان آزریر تقدیم کنم غیر از حزب عدالت امروزی است. از قراری که اساسنامه عدالت امروزی نشان می دهد که این دو حزب باهم هیچگونه وجه مشترکی ندارند و تصور هم نمی رود که رهبران این یکی خواسته باشند خود را وارث مؤسسين آن یکی معرفی بکنند. تصور می کنم آقایان هنگام انتخاب اسم حزب فکر نکرده اند که ممکن است پیش از ایشان حزب دیگری به همین عنوان وجود داشته تاریخی هم از خود به یادگار گذاشته باشد، اگرچه حزب عدالت سابق منحل شده و اغلب اعضای آن در کشمکش سیاسی از بین رفته و آنهایی که حیات دارند تا بحال به مناسبت پیدایش اسم عدالت اظهار نارضايت نکرده و به مؤسسين آن اعتراضی ننموده اند، ولی هیچ بعید نیست که روزی این اعتراض بجا به عمل بیاید و اسناد و مدارك زیادی که از دستبرد حوادث باقی مانده است انتشار پیدا کند، در این صورت آقایان عدالتچیان جدید نباید در ادامه اسم عدالت اصرار نمایند. وانگهی برای رفع سوء تفاهم و برای تعیین مقام تاریخی هم باشد بهتر است احزابی که از حیث مرام و تاکتیک و تشکیلات و نسبت طبقاتی باهم متغایر هستند از گرفتن اسم و عنوان یکدیگر پرهیز نمایند. علاوه بر اینها عدالتچیان قدیم به حزب تاریخی خود علاقه شدیدی داشته طوری که در جریان این تاریخچه معلوم خواهد شد در زیر بیرق خون آلود آن، بزرگان و رهبران خود را قربانی داده اند. اگر امروز هم به پاره ای ملاحظات سکوت نمایند. يك روز بالاخره به صدا خواهند آمد حالا اسم و عنوان که حط نیست بهتر بود آقایان برای حفظ مقام تاریخی که در آینده ممکن است اشغال نمایند اسم دیگری انتخاب می کردند. با وجود این، نگارنده نسبت به رهبران و اعضای حزب عدالت امروزی هیچگونه حب و بغضی نمی توانم داشته باشم. البته آئینه هر فرد و هر تشکیلات اعمال و کردار او

است! اگر واقعاً عدالت‌جویان امروز توانستند مرام و افکار عدالت‌جویان قدیم را با آن صمیمیت و فداکاری که آنها از خود بروز می‌دادند ادامه بدهند چه بهتر، اگر از عهده این کار بر نیامدند در مقابل قضاوت بیطرفانه و شدیدتاریخ جواب با خود آنها خواهد بود.

قطعاً از نوشتن این تاریخچه مقصد من تعرض به حزب عدالت نیست. من می‌خواستم از فرصت انتشار روزنامه آژیر استفاده کرده نام مردان رشیدی را که در راه سعادت توده و استقلال و آزادی کشور و ملت جان‌بازی نموده‌اند زنده کرده باشم.

تاریخچه حزب عدالت اسناد و مدارک ادبی نخستین تشکیلات عدالت نگارش ع - ج

اولین جلسات این حزب کارگری در کارزارهای معادن نفت آلود سیاه مرطوب و در روی نیمکت‌های خشن و کثیف کارگری تشکیل گردید و کمیته‌ها و تشکیلات مختلف آن از میان هزاران کارگر متعصب فداکار انتخاب شده است.

حزب عدالت بطور کلی بلافاصله بعد از سقوط تزار شروع به کار کرده از پیش‌قدمان آن اشخاص زیر را می‌توانم نام ببرم.

اسدالله غفارزاده رئیس. میرزا قوام منشی. معی زاده. آقایف بهرام. آقایف محرم. ملا بابا. رستم کریم زاده. محمدحسین صمدزاده. قاسم معروف به پیغمبر. مشهدی آقاوردی. قاراداداش سیف‌الله ابراهیم زاده. آقا بابا یوسف زاده. محمد فتح‌الله اوغلی. حسین خان طالب زاده.

البته تفصیل اسامی بر معلومات خواننده امروزی چیزی نخواهد افزود. اینقدر باید گفت که به محض انتشار خبر تشکیل عدالت در تمام کارخانجات دور و نزدیک، همشهری بوده که تمیزترین لباسهای خود را پوشیده و ریش سفید و سرشناس با سوادهای خود را جلو انداخته، دسته دسته به محله صابونچی (مدرسه تمدن ایرانیان) که محل مرکز حزب بود می‌شتافتند و در آن جا از طرف

مؤسسين حزب پذيرائی شده کارت عضويت می گرفتند.

راستی يادم رفته بود یکی از باسوادترين و فهميده ترين ليدهای اين حزب را جزو اسامی ميرزين بياورم. اين شخص ميرمقصود لطفی آموزگار مدرسه تمدن بود. اين مرد رشيد از ياد کوبه به حاجی طرخان فرار کرده، هنگام مراجعت در دريا به کشتی های جنگی جنرال دنیکين برمی خورد. ملاحان کشتی اسيرش کرده به شهر پتروفسکی فرستاده در آن جا تير بارانش می کنند.

لطفی، مدرسه دارالمعلمين ملی بادکوبه را تمام کرده، شغل با افتخار آموزگاری را که آن روز خود يك کار ملی و آزادیخواهی شمرده می شد پيش گرفته، در همان معادن نفت اطفال کارگران را تربيت می نمود و بدین وسیله از نزدیک به تمام جزئیات زندگی پراز رنج و محنت والمهم میهنان خود آشنا شده و قلباً و وجداناً از روی عقیده و اطلاع صحیح سوسیالیست شده از روی ایمان کامل به پیشقدمان حزب عدالت پیوسته بود.

از منورين پیشقدم عدالت قدیم محمدقلی علی خانوف را هم باید اسم برد. او اگرچه اهل اردوآباد بود ولی از آن جایی که سالها در مدرسه تمدن ایرانیان آموزگار بود در محیطی که همشهری را از برده پست تر می دانستند او فقط از روی انسانیت پروری، از روی عقیده سوسیالیستی میان ایرانی جوشیده اخلاقاً و افکاراً يك ایرانی متعصب درست و حسابی بار آمده، با وجود احزاب سوسیالیستی محلی با کمال افتخار به حزب ایرانیها وارد و جزو پیشقدمان و مؤسسين عدالت واقع شده بود.

هدف عدالت

پیشرفت سریع عدالت مدیون هدف او بود، طوری که در مقدمه گفتیم که کارگر ایرانی در خارج سخت میهن پرست بود. او می خواست به کشور خود برگردد و آن را آباد و معمور و متمدن بکند. زیرسایه يك دولت مقتدر ملی دموکراسی به زندگانی ساده دهقانی خود ادامه بدهد یا اقلاً کاری بکند که در ایران کار بکند، که در ایران کار و کارخانه وسیله معاش به وجود بیاید و او انرژی و توانائی خود را در آنجا بکار برد زیرا هرچه باشد در خاک بیگانه در مقابل آن همه تحقیر و توهین را تحمل کردن برایش مشکل بود. اینرا هم باید علاوه کرد که او از انقلاب مشروطیت طوری که بالا گفتیم مأیوس برگشته بود. به پیشقدمان داخلی دیگر اطمینان نداشت. خیانت و خودخواهی اغلب مشروطه چنان قدیم را با چشم خود دیده و فهمیده بود که از مشروطه رؤسای عشایر،

اربابان بزرگ، آخوندهای متنفذ و اشراف و اشرافزادگان برای تأمین آمال او ثمری بدست نخواهد آمد. لذا می‌خواست خودش از روی تشکیلات صحیح از روی نظم و اساس صحیح پیش برود.

او اینقدر فهمیده بود که جنگ اساس دنیای قدیم را متزلزل کرده، ریشه و بنیان دولتها سست شده و نهضت عمومی جهان آغاز گردیده است.

او می‌خواست این نهضت را به میهن خود کشانیده انتقام بکشد و این انتقام البته يك انتقام اساسی و محکمی باشد. که دشمنان آزادی و استقلال کشور او نتوانند دیگر سر بلند کرده باعوض کردن لباس و اسم و عنوان مانند مشروطه‌چی دوآتشه از آب درآمده دوباره حکومت را به اسم مشروطه بدست بگیرند. این یکی از هدفها و آرزوهای دیرین کارگر بود که پایه‌اول حزب عدالت را تشکیل داد.

سال اول - شماره ۵۵ - چهارشنبه ۲۷ مرداد ۱۳۲۲

هدف عدالت

به طوری که کارگران ایرانی مانند کارگران شهر بین‌المللی بادکوبه هزاران احتیاج صنفی و طبقاتی و کاری داشت. اگرچه وارد اتحادیه کاری هم بود این برای او کفایت نمی‌کرد، او یک سازمان خودمآبی ملی هم لازم داشت، تشکیلاتی لازم داشت که همه از همزبانان، از هم‌وطنان خودش باشد. وانگهی اتحادیه یک تشکیلات صنفی بود که بیشتر به مسائل اقتصادی می‌پرداخت. همشهری یک مجمع سیاسی هم می‌خواست که آنجا حرف‌های سیاسی خود را بتواند بزند. از این جهت عدالت را بهتر می‌پسندید. در آنجا حرف‌های خود را می‌گفت، دردهای خود را می‌شمرد. به واسطه رفقای فهمیده و باسواد خود مطلب را به هر مقامی که لازم بود می‌رساند، وانگهی وضعیت عمومی خطرناک بود؛ از زمین و آسمان خون می‌بارید، انقلاب بزرگ روسیه تازه شروع شده بود؛ هر صنف هر دسته هر طبقه خود را برای نبردهای سخت و پیروزی قطعی مجهز می‌نمود. همشهری که در انقلاب مشروطه بوی باروت به دماغش خورده بود طبعاً نمی‌توانست ساکت بنشیند. او می‌خواست اسلحه داشته باشد از حقوق خود، از هم‌میهنان خود، از صنف و طبقه رنجکش خود مدافعه نماید؛ حکومت موقتی‌ها توی کشمکش‌های سیاست داخلی سر خود را گم کرده

بود. جلو چشم او طبقه کارگر بطور رسمی و علنی مجهز می شد. گاردیه سرخ را تشکیل می داد. کارخانه ها، معادن، هر جاکه کار بود به يك قلعه و باستيون تسليحات تبديل شده بود. در این گیرودار البته هم شهری نمی توانست ساکت بنشیند ولی تنهایی هم خوب نبود. او حالا اهمیت تشکیلات و اتحاد و یگانگی را می دانست، عدالت رهبر او بود، عدالت تصمیم گرفته بود کارگر ایرانی مسلح بشود، عدالت می خواست در انقلاب داخلی روسیه هم مداخله نماید، عدالت احساس کرده بود که اگر در روسیه انقلاب فاتح بشود برای آزادی زارع و کارگر ایرانی هم راه نجاتی پیدا خواهد شد، عدالت خود را مدیون حزب سوسیال دموکرات قفقاز می دانست. عدالت چیان در همان مشروطه خواهی ایران مجاهدین، گرجیها و ارمنیها و ترکهای قفقاز را دوش به دوش خود دیده و شهدای این مجاهدین جسور را که با کمال افتخار در راه آزادی ایران جان خود را فدا کرده بودند بادست خود به خاک سپرده بود.

عدالت تصمیم گرفته بود در انقلاب طبقاتی دخالت بکند و این کار را جداً شروع کرده بود.

پس اینجا می توانیم نتیجه گرفته بگوئیم دومین هدف عدالت کمک و مساعدت عملی با انقلابیون روسیه بود.

علاوه بر همه اینها عدالت برای کارگر يك سازمان فرهنگی هم بود. شعبات متعدد آن برای کار اجتماعی خصوصاً تحصیلی و تفریحی پیوسته مهیا و آماده بود. همشهری دیگر قهوه خانه نمی رفت و وقت خود را به کارهای ناشایست و یا و سرانی تلف نمی نمود. در هر کارخانه حزب عدالت شعبه و محلی در عین حال باشگاه فرهنگی هم بود، تأسیس کرده با پشتیبانی خود کارگران همه جور وسایل فرهنگی در آن جا فراهم آورده بود. در این باشگاههای کوچک کتابخانه، قرائت خانه، طالار چای خوری و بازی و سالون تأترو همه گونه وسایل وقت گذرانی برای آنها مهیا بود. اغلب باشگاهها بین المللی هم بود کارگران ایرانی با داشتن شعبه خود از وسایل فرهنگی همه کارگران می توانستند استفاده بکنند. اینجا ملل مختلف را به هم نزدیک و رفیق و دوست می نمود. دیگر کسی نمی توانست به کارگر ایرانی همشهری بگوید. اصلاً با تشکیل عدالت همشهری سرپرست پیدا کرد، آدم شده بود، کسی حتی در خارج هم نمی توانست این کلمه را به زبان بیاورد. برعکس اغلب ناچار بودند از او تملق هم بگویند زیرا او حالا دیگر مسلح هم شده بود.

آنها که تا دیروز از سایه همشهری هم دوری می کردند امروز ناچار بودند
به او رفیق خطاب بکنند. این را همشهری از حزب عدالت می دانست.

آزیر - شماره ۵۶ - ۳۰ مرداد ۱۳۲۲

آری ما پاتریوت (میهن پرست) هستیم

آری ما پاتریوت هستیم: میهن و ملت خود را دوست می‌داریم. وطن دوستی و پاتریوتیزم را با صمیمیت و صداقت ترویج می‌کنیم. این را بعضی از دوستان ساده لوح ما که از سوسیالیزم و مارکسیزم و مسائل اجتماعی معلومات سطحی دارند يك نوع تاکتیک سیاسی تصور می‌کنند. بعقیده اینها مثلاً برای صورت ظاهر و یا خدای نکرده عوام‌فریبی است که ما می‌خواهیم خود را پاتریوت نشان بدهیم. این يك غلط و خیال‌بافی است. ما می‌دانیم آنها چرا به این خبط و خطاهای سیاسی دچار شده‌اند، می‌دانند که ما عملاً داریم از حقوق طبقه مظلوم و رنجکش مدافعه می‌کنیم و می‌خواهیم شرط طبقه متنفذ و مفت‌خور و پارازیت را از سرجامه دور بکنیم و در عین حال البته پیشرفت مبارزه عناصر رنجکش دنیا را با قلب لرزان طلب و آرزو می‌نمائیم. اشتباه دوستان جوان ما از اینجا شروع می‌شود و اینها خیال می‌کنند که سوسیالیزم با پاتریوتیزم و میهن‌پرستی جور نمی‌آید و موافقت نمی‌کند. این تصور ساده‌لوحانه و باطلی است. يك نفر پاتریوت، يك نفر میهن‌پرست حقیقی ناچار است سوسیالیست باشد، طرف اکثریت ملت را که توده و دهقان و زارع و روشن‌فکر و پیشه‌ور و سایر عناصر زحمتکش است نگه‌دارد.

آری ما ملت سالم تندرست متشکل و پاکی می‌خواهیم. مفت‌خورها، استفاده‌چیها، پارازیت‌های اجتماعی با اصول غلط، بارژیم عقب‌مانده خود مانع ترقی و تعالی میهن و ملت ما هستند و ما ناچاریم با تمام قوا با هستی خود با آنها مبارزه بکنیم.

ما ناچاریم سعی کنیم ملت، کشور را از حیث تمدن و فرهنگ عمومی، منابع، اقتصاد و سیاست به ملل دیگر برسانیم. مامی گوئیم و ثابت می‌کنیم لنین مؤسس کمینترن و رهبر انقلاب اکثر روسیه بزرگترین پاتریوت‌ها و روشنفکرترین میهن‌پرستان روسیه بود.

زیرا از روی پرنسیپ‌های بزرگ او بود که بالاخره ملل شوروی پارازیت

و انگلهای اجتماعی را از بین برده یک دولت نیرومند و یک ملت جدید و یک رژیم سالم و یک مرکز بسیار متشکل بوجود آورند.

لنین و سایر رهبران انقلاب کبیر فرقی که با پاتریوتهای دروغی داشتند این بود که آنها با دوست داشتن ملت و میهن خود با ملل و کشورهای دیگر دشمنی نمی ورزیدند و می خواستند ملل دیگر را هم در مبارزه با انگلها و پارازیت های اجتماعی خود یاری و مساعدت کرده باشند. این پاتریوتیزم مشروع البته برای دنیا نازکی داشت و هنوز هم دنیا معنی تبلیغات میهن پرستی و وطن خواهی رهبران ملل شوروی را به خوبی ندانسته و حتی بعضی اشخاص ساده لوح خیال می کنند زحمتکشان روسیه از سنگرهایی که در اثر ۲۵ سال مبارزه داخلی بدست آورده بودند صرف نظر کرده و برای همیشه عقب نشسته اند. این صحیح نیست. سران رنجبران روسی در کوران مبارزه خستگی ناپذیر خود به میهن و ملت خود علاقه و رابطه شدیدتری پیدا کرده و پرنسیپها و اساس های اجتماعی که این ملت رشید در این مدت طولانی با محرومیتها، باز دو خورد ها، با دادن قربانیهای بی حد و شمار بدست آورده است دوست می دارد و پرستش می کند و هرگز امکان ندارد آن صرف نظر و در راه آن از جانفشانی و فداکاری خود داری بکند.

زیرا هر فرد روسی می داند که کشور مال خود او است و اراده خود او است که در تعیین مقدرات کشور و ملت نقش اساسی را بازی می کند. این همه موفقیت که در جنگ کنونی بدست آوردند فقط در اثر راهنمایی پیشوایان میهن پرست بوده است.

اما بدبختانه تا امروز ما پنج نفر پاتریوت درست و حسابی نتوانسته ایم پیدا کنیم.

رهبران و پاتریوتهای ما هنوز نتوانسته اند در قلب ملت برای خود راهی پیدا کنند. این از بدبختی ما و از بیچارگی پاتریوتهای ما است. اصلاً ما پاتریوت حقیقی نداشته ایم. اشخاصی که با این اسم تظاهر کرده اند اغلب مردمان بی ایمان و متقلبی بوده اند و خواسته اند بدین وسیله از مقام دارائی و ثروت خود مدافعه نموده بدین طریق برای خود راه داخلی پیدا کرده باشند.

البته وظیفه ما است که با پاتریوتهای دروغی و ملاکین و منتفدین و پارازیتها جداً مبارزه نموده، نگذاریم بنام میهن و ملت آقائی و غارتگری خود را که خود یک نوع میهن فروشی و ضد میهن پرستی است ادامه بدهند.

در عمل هم می بینیم که میهن پرستان حقیقی از میان همان طبقه رنجکش می تواند پیدا بشود. پولداران و اربابان بغیر از حفظ منافع خود ایده آل و مسلک بلکه مذهب و عقیده ندارند.

از این جهت هر کسی که خود را میهن پرست حقیقی می داند باید بیشتر از هر کاری برای از بین بردن ظلم و بیدادگری قیام نماید. و برای ریشه کن نمودن زورگوئی که اکثر ملت را به گرسنگی و بیچارگی و خود میهن را به افلاس کشانیده است قیام بکند. این است پاتریوتیزم که ما باید آنرا ترویج نموده در راه آن جداً مبارزه بکنیم.

شماره ۴۹-۲۷ تیر ۱۳۲۲

جعفر پیشه‌وری سرگذشت من

از نقطه نظر زندگانی خصوصی سرگذشت من طنطنه و تشعشعی ندارد. در زاویه سادات خلخال آذربایجان در سنه ۱۲۷۲ متولد شدم. در اثر حوادث و زرد خوردنها در سن ۱۲ سالگی با خانواده خود به قفقاز مهاجرت کردم و از آن تاریخ در تلاش معاش قدم گذاشتم. در مدرسه ای که تحصیل می کردم وارد کار شدم. آنجا مانند یک نفر مستخدم ساده خدمت کردم. پس از خاتمه مدرسه در همانجا به معلمی پرداختم. عشق تحصیل عشق کتاب خواندن مرا وادار کرد که تا ۲۰ سالگی تمام اوقات بیکاری خود را در کتابخانه‌ها بسر ببرم. بیشتر از هر موضوعی به کتب تاریخ و ادبیات و فلسفه علاقه داشتم. در این میان جنگ بین المللی و پشت سر آن انقلاب کبیر روسیه سر رسید. اقیانوس نهضت اجتماعی مراهم مانند سایر جوانان معاصر از جای خود تکان داده به میدان مبارزه سیاسی انداخت. اول از مقاله نویسی شروع کردم و سپس وارد خدمت شدم. این درست ۳۰ سال پیش بود. از آن تاریخ فعالیت سیاسی من شروع می شود.

نظر به صمیمیت و صداقتی که در کار داشتم مرفقی ترین تشکیلات سیاسی ایرانیان مرا با آغوش باز پذیرفت، دستور داد روزنامه حریت را تأسیس و اداره نمایم. من خود ستائی نمی کنم. زندگی من با مبارزه سی ساله توده زحمتکش ایران ممزوج و آمیخته است. این برای من افتخار بزرگی است. من از آن جوانان ایرانی بودم که در آزادی ملل روسیه عملاً دخالت داشتم در این کار بزرگ و پرافتخار علاوه بر مبارزه آزادیخواهی یک نظر ملی هم مرا تحریک می کرد. من می دانستم که نجات و سعادت ملت و میهن من در پیشرفت رژیم است که انقلابیون روسیه می خواهند و اگر غیر از لوای پرافتخار لنین بیرق دیگری در روسیه در اهتزاز باشد استقلال و آزادی ملت ایران همیشه در معرض خطر خواهد بود.

نهضت آزادی جنگل مرا هم مانند همه آزادیخواهان ایرانی جلب

نمود. بدون فوت وقت به آنجا شتافتیم. طوری که اغلب دوستان آن روزیم اطلاع دارند. در آنجا هم پیوسته در صف اول بودم روزنامه می نوشتیم، سخنرانی می کردم. عملاً در پیشرفت مقاصد ملی سختترین و با مسئولیت ترین کارها را به عهده می گرفتیم. جوان بودم ولی جوانی که کار و فعالیت و ایمان مرا پیش می کشید. معرفی می نمود بدون اینکه خود قصد آن را داشته باشم و برابرم در صفوف آزادیخواهان نفوذ و اعتبار ایجاد می کرد. این موجب تشویق بود.

به اتفاق دوستان صمیمی خود که اغلب آنها توی حزب توده هم هستند در ده در شهر در فرونت زیر آتش گلوله توپ پیش می رفتیم کاری کردیم نبرد می نمودیم. غذای روحی ما ایمان و عقیده بود. هر وقت قلم بدست می گرفتیم و یا قدمی می خواستیم بردارم همیشه طبقه ای که برای منافع او مبارزه می کردم در نظر مجسم می شد و نوشته هایم بدین واسطه بدل می نشست و روح خوانندگان را تکان می داد.

وقتی در ردیف آزادیخواهان بزرگ بودم و برای اجرای وظیفه سنگین و مسئولیت بار اجتماعی انتخاب می شدم، هرگز خود را بزرگ نمی دانستم و در نظر خود همان آدم ساده و بیغرضی بودم که دستمال در دست گرفته، شیشه های مدرسه را پاک می کردم یا جلوی تخته ایستاده، بچه های هفت و هشت ساله را نوشتن و خواندن می آموختم. حال هم که پنجاه سال از عمرم می گذرد و سی سال از آن را در مبارزه سیاسی و در زندان ها بسر برده ام، در مقابل توده همان هستم که بوده ام و خود را همان مستخدم زحمتکشی که در مدرسه خدمت می کردم می دانم و برای همان طبقه هم چیز می نویسم.

در شدیدترین دوره نهضت ملی گیلان میلیون تصمیم گرفتند مرکز فعالیت خود را به تهران انتقال دهند و در آنجا بر علیه استبداد و ارتجاع و زورگوئی مبارزه کنند. پیش از هر کسی من دم نظر بودم. همه از من انتظار فعالیت و کار داشتند من هم در نوبه خود تردید به خود راه ندادم. فرونتها و جنگلها و کوهها را پیموده، خود را به طهران رسانیدم. در آنجا عده ییشمارای را پیدا کرده، دست بدست آنها داده، وارد کار شدم. هنوز جنگل داشت تازه تمام می شد در صورتی که ما در تهران علاوه بر سازمانهای جدی سیاسی شورای مرکزی اتحادیه کارگران را که اعضایش آن روز به هفت هزار نفر بالغ می شد موفق شده بودیم تشکیل بدهیم.

شورای اتحادیه کارگران ارکان خود را تأسیس کرد. این روزنامه

حقیقت بود. به استثنای چند مقاله که رفقای آزادیخواه آن روز می نوشته اند، تمام سرمقاله های روزنامه مزبور از قلم من تراوش کرده است.

این رجزخوانی نیست. اینها را من برای خودستائی نمی نویسم. من همیشه به جامعه آزادیخواهان تعلق داشته ام افکار من، قلم من، زندگانی من همیشه مال مردم بوده است. اگر اینها را ننویسم از افتخارات جمعیت روپوشی کرده ام.

بعضی ها تعجب می کنند که من چرا به کاندیدها و نمایندگان حزب توده این قدر اظهار علاقه می کنم. اینها نمی دانند که هیچ کس به اندازه من از دیدن نمایندگی آزادیخواهان جوان نمی تواند خوشوقت باشد. زیرا اینها محصول زندگانی ۳۰ ساله من و رفقای من هستند. وقتی که ۵۳ نفر را به زندان آوردند البته همه ما زندانیان قدیمی متأثر و متأسف بودیم ولی يك خوشحالی عظیم هم داشتیم و آن مشاهده زنده شدن زحمات ما بود. من می دیدم نسل جوان خوب پیش می آید. جامعه ایران نمرده و افکاری که تخم آن را در آن مزرعه کاشته بودیم از بین نرفته است. ما وقتی که «حقیقت» را مینوشتیم اشخاصی که می توانستند چیز بنویسند و در موضوعهای علمی اظهار عقیده بکنند انگشت شمار بودند. ما هم میان خود دکتر و دیلمه و لیسانس نداشتیم. امروز خوشبختانه سالمترین قسمت روشن فکران ایران با مادر فرونت آزادی هستند و بطور متشکل و یا غیر متشکل از فکر ما، از عقیده ما، از مقصود و مرام ما دفاع می کنند. مشاهده این نسل سالم و جدی به ما پربال می دهد؛ انرژی و توانائی می بخشد.

تا پیدایش رضاخان جریان نبرد ما مجرای دیگری پیدا کرد. در اثر حبسها و تبعیدها و اعدامهای بی رحمانه که شروع شده بود ما ناچار شدیم رویه خود را تغییر بدهیم. چهاربار مراکز ما را بواسطه بازداشت و توقیف منحل کردند ولی ما که خود را سربازان راه آزادی می دانستیم پست خود را ترک نکرده پنجمین مرکز را تشکیل دادیم. فعالیت مطبوعاتی خود را به اروپا منتقل کرده روزنامه و مجلات خود را توانستیم از دیوار چینی که پلیس رضاخان دور ایران کشیده بود به ایران برسانیم.

طوری که در یادداشت های زندان اشاره کرده ام در سختترین دوره ارتجاع به هروسیمله و بواسطه هر تشکیلاتی که ممکن بود چهار نفر را جلب کرده بر علیه استبداد و زورگوئی از آن استفاده می کردیم. شبنامه ها، اعلامیه های سری، کتب و رساله های این دوره مشعشعترین تاریخ زندگانی اجتماعی و

فعالیت سری ما را تشکیل می دهد.

بالاخره در سال ۱۳۰۹ بازداشت شدیم. عده مان زیاد بود. اغلب رفقای ما در زندان مجسمه استقامت و بردباری بودند. ایستادیم، جنگیدیم، هفته ها غذا نخوردیم، حرفهای خودمان را زدیم، روزهایی که مردمان معمولی و با فامیل خود نمی توانستند در ساده ترین موضوعهای سیاسی گفتگو بکنند صدای ما همیشه بلند بود. پلیس رضاخان از ما حساب می برد. هشت سال تمام در قصر به غیر از ماها زندانی سیاسی نبود. هدف ما شین آدمکشی رضاخان با آن طنطنه و دبدبه هایش فقط ما چند نفر بودیم. می خواستند ما را با مرگ تدریجی معدوم بکنند. بهترین رفقای خود را از دست دادیم. خودمان از حیث جسمانی از ما در آمدیم ولی روحمان قوی بود. نبرد را همچنان ادامه دادیم. بالاخره بعد از هشت سال پنجاه و سه نفر را آوردند. اینها همه تحصیل کرده و کتاب خوانده بودند ولی تجربه ما را نداشتند. در نبرد و مبارزه سیاسی پخته و ورزیده نبودند. با پیدایش اینها برای ما میدان جدیدی باز شد. تجربیات خود را در اختیار آنها گذاشتیم. جوانان از دیدن ماها که هشت و نه و ده سال در زندان بسر برده و روحیه خود را نپاخته بودیم تشویق شدند. ما را سرمشق خود قرار داده نیروی معنوی گرفتند. شهادت و فداکاری هائی بخرج دادند که در تاریخ ایران باید با خط طلائی نوشته شود.

دکترها و استادان که چراغ چشم روشن فکران ایران بودند مانند میرزین سیاسی ورزیده اعتصاب کردند، نبرد نمودند، شلاق خوردند، توهین و تحقیر پلیسها را با خنده استهزاء آمیز استقبال کردند. دادن قربانیهای بزرگ، آنها را عوض ترساندن جری می نمود و تحریک می کرد.

در سال ۱۳۱۹ پس از بازداشت ده ساله خود از زندان مستقیماً به کاشان تبعیدم کردند. این تبعید برای من سخت تر از زندان بود ولی هرگز روح من مأیوس نشد. تنها در یک حیاط خرابه مکانم دادند. قدغن کردند با هیچکس حرف نزنم، حتی دختر ده ساله یکی از رفقای تبعیدیم را هم اجازه ندادند با من سلام و علیک بکنند. نهایت ما را با بیست و دو نفر دیگر دوباره به زندان فرستادند. فقط بیست روز بعد از قضیه شهرریور توانستم رهائی یافته خود را به تهران برسانم.

اینک نه ماه است که با تشویق و کمک و همکاری دوستان و همقدمان دیرین خود به تأسیس روزنامه آژیر موفق شده ایم.

آژیر یک روزنامه مستقلی است ولی روزنامه مستقلی که روی پرنسیب

واساسهای جمعیتی پیش می‌رود، روزنامه مستقلی که مقصود اصلی واساسی سی‌سال به اینطرف باهمکاری آزادیخواهان حقیقی کشور هدف خود قرار داده‌ایم تعقیب می‌نماید.

هر کس چند شماره از آژیر را خوانده باشد خواهد فهمید که ما به غیر از حفظ حقوق توده زحمتکش ایران، به غیر از ایجاد يك ایران آزاد مستقل دموکرات ملی منظور دیگری نداشته و نداریم. آژیر برای دشمنان آزادی و طرفداران ارتجاع، بیرحم و مرگبار و خطرناک و نزد آزاد مردان محبوب و نوازش دهنده است.

من طوری که مکرر نوشته‌ام هرگز خودم داوطلب مقامی نشده‌ام و تمام مقامات اجتماعی در نزد ما مقصد نیست، واسطه است. از این جهت روزهای اول که دوستانم بطور انفرادی مراجعه کرده گفتند تو باید از فلانجا ویا از تهران خود را برای نمایندگی مجلس کاندید بکنی خندیده رد کردم. حتی یکبار دیگر حزب توده ایران رسماً مقرر کرده اطلاع داد که تصمیم گرفته است مرا از اردبیل نامزد بکند. چون وسایل کار را نداشتم با کمال تأسف معذرت خواستم.

ولی امروز در اثر فشار اغلب رفقای نزدیک خود این وظیفه ملی را که حزب توده صلاح دیده است افتخار آنرا به من بدهد، به عهده گرفتم و می‌روم در آذربایجان در آنجا که مشعل آزادی روشن شده و ایران را بانور مشروطیت منور کرده است خود را کاندید بکنم. این بزرگترین افتخار من است اگر حزب توده و رفقای آزادیخواه آذربایجان بتوانند تصمیم کمیته مرکزی حزب توده را عملی کرده مرا به مجلس بفرستند. من در خود آنقدر صمیمیت و ایمان سراغ دارم که بتوانم شهرت بلند آذربایجان را لکه‌دار نکنم.

سی‌سال مبارزه قلمی و فکری و عملی به تصدیق دوست و دشمن به من اجازه می‌دهد که زیر لوای ستارخان‌ها و خیابانی‌ها با همراه سایر فدائیان حقیقی آذربایجانی به تهران بیایم و در مجلس شورای ملی برای ملت ایران، برای ساکنین غیور آذربایجان کار بکنم و از منافع توده‌رنجبر ایران مدافعه نمایم.

من و رفقای من، بگذارید که يك قدری هم بخود بالیده بگویم شاگردان من! امتحانات خودمان را داده‌ایم، برای من هیچ توفیر نمی‌کند؛ ما وقتی که از زندان بیرون آمدیم در خانه سلیمان میرزا (که صلاحیت آن را داشت ما را بپذیرد) پذیرفته شدیم. آنروز به نام تشکیلات، به نام مطبوعات، به نام

جمعیت و به نام نماینده هیچ چیز نداشتیم. حتی تمرکز و جمع شدن نیز برای ما خطرناک بود. امروز مادر صمیمیت و فداکاری علاوه بر حزب و اتحادیه‌ها و روزنامه‌ها، در مجلس هم هسته‌ای بوجود آورده‌ایم. امروز عده‌ای از پیروان هدف و آمالی که ماسی سال پیش شروع کرده و آن را با سر بلندی تعقیب نموده‌ایم انتخاب شده‌اند. دکتر فریدون کشاورز - و دکتر رادمنش و امثالهم به مجلس خواهند رفت. آنها آرمان افکار ما را از کرسی‌های مجلس به گوش ملت خواهند رسانید.

ما هم اگر موفق شدیم البته به وظیفه خود عمل خواهیم کرد. دیگران مجلس و نمایندگی را جور دیگری می‌دانند. در نظر ما آنجا يك فرونت دیگری پیش نیست. در آن جا هم مبارزه و نبرد و جانبازی در انتظار ما است. اگر ما بخواهیم به آنجا خود را برسانیم مانند يك سر بازی که يك سنگر تازه دیگر را اشغال کرده باشد افتخار خواهیم کرد ولی آن سنگر مال ما نیست. برای خودمان آنرا نمی‌خواهیم بگیریم. آن مال جمعیت است، مال ملت است، مال توده است، بالاخره مال نسل آینده است، مال دنیای دموکراسی است.

ما اگر نبرد می‌کنیم و اگر رفتای ما باشند این که یکی از رفقا موفق شده است انتخاب بشود از مسرت چشمانشان اشک آلود می‌شود فقط از این نقطه نظر است. اگر دوستان من باشند این که حزب توده امر کرده است من به آذربایجان رفته آنجا خود را کاندید بکنم، کار خود را ترك کرده به تبریز می‌شتابند فقط روی این زمینه است. طوری که گفتم ما مجلس را هدف و مقصد اساسی نمی‌دانم و برای رفتای خود آنرا يك مقامی تصور نمی‌کنیم. بدین واسطه ما فقط مبرزترین سربازان خود را در يك سنگر جلوتر می‌بینیم و برای رسیدن به آرمان اساسی خود که ایجاد يك ایران آزاد دموکرات ملی است راه باز می‌کنیم و برای از بین بردن و برانداختن بنیان ظلم و اسارت و بردگی توده ایران وسیله پیدای می‌کنیم.

اگر چه خیلی دیر شده است با وجود این برای اجرای تصمیم کمیته مرکزی حزب توده ایران به آذربایجان می‌رویم و در آنجا با تمام قوای خود سعی خواهیم کرد پیشنهاد حزب توده و آرزوی رفتای خود را عملی کرده انتخاب بشوم. شاید تا آغاز انتخابات به آنجا بتوانم برسم ولی من که سر بازی بیش نیستم وظیفه خود را انجام داد.

ترقی قطعی و پیروزی نهائی بسته به همت آزادی خواهان آذربایجان است.



پیشه وری بعد از زندان



پیشه وری قبل از زندان

پیشه وری کیست؟

چنانچه در روزنامه آژیر و مردم به نظر خوانندگان رسیده است کمیته مرکزی حزب توده ایران تصمیم گرفته که رفیق و همکار محترم ما آقای جعفر پیشه وری مدیر روزنامه آژیر را به عنوان کاندید حزب توده در تبریز معرفی نماید و همچنین طبق قطعنامه منتشره، کاندید جبهه آزادی نیز می باشد. ما از این حسن انتخاب فوق العاده خرسند و برای آنکه خوانندگان تاحدی به سوابق آزادیخواهی ایشان آشنا گردند مختصری از زندگی ایشان را ذیلا شرح می دهیم .

آقای پیشه وری در سال ۱۲۷۲ در زاویه سادات خلخال متولد گردید.

در ۱۲ سالگی همراه خانواده خود به قفقاز مهاجرت نمود. در آنجا به ادامه تحصیلات پرداخته و ضمناً زندگانی خود را از کمک به مستخدمی مدرسه تأمین می‌کرد. در این هنگام انقلاب اکتبر اساس استبداد را در روسیه واژگون و نهضت تسوده‌ای عظیمی ایجاد نمود. این انقلاب در روحیه پیشه‌وری تأثیر عمیقی نمود و او را وارد جریانات آزادیخواهانه کرد.

در هنگام اولین حکومت انقلابی باکو و سپس در دوره حکومت مساواتچها پیشه‌وری در صفوف اول حزب عدالت بر علیه ارتجاع مبارزه می‌کرد و روزنامه حریت را تأسیس و اداره می‌نمود. سپس با توسعه نهضت جنگل و شروع انقلاب گیلان باجمعی از آزادیخواهان ایرانی به گیلان آمد و در تمامی مدتی که در آنجا بود نقش مهمی در جنبش انقلابی گیلان بازی نموده و بالاخره موقعی که نهضت جنگل به علت تشنگی به عدم موفقیت منجر گردید، پیشه‌وری به خراسان و سپس به تهران آمد و همراه سایر آزادیخواهان و همفکران خویش به مبارزه اجتماعی خود بر علیه ارتجاع ادامه داد و روزنامه حقیقت که ارگان اتحادیه کارگران بود بدست او اداره می‌شد. پیشه‌وری مبارزه اجتماعی خود را با ثبات قدم و فداکاری گاه مخفی و گاه آشکار تا سال ۱۳۰۹ ادامه داد و با دیکتاتوری رضاخان و پلیس‌ها و عمال او در راه آزادی در نبرد بود. بالاخره در این سال بدست مأمورین استبداد گرفتار و به زندان افتاد.

پیشه‌وری ۹ سال در زندان بلا تکلیف بود. سپس در محکمه قرامیشی محکوم به ۱۰ سال حبس گردید و تا سال ۱۳۱۹ در زندان بود و سپس به کاشان تبعید گردید.

پیشه‌وری در تمام مدتی که در زندان بود در صف زندانیان آزادیخواه مبارزه می‌کرد و همواره به تبلیغ افکار آزادیخواهانه خویش می‌پرداخت. وضع مادی وی در زندان خوب نبود و مانند اغلب محبوسین دیگر که از خانواده کمکی به آنها نمی‌شد در تحت فشار اقتصادی شدید زندگی می‌نمود. بعلاوه فشار روحی شدید نیز مانند رفتار بد مأمورین و نبودن کتاب و مطبوعات روح آزادیخواهانه و فکر باز او را سخت در عذاب می‌گذاشت.

ده سال زندان با این فشار طاقت فرسا به کلی وضع مزاجی پیشه‌وری را فرسوده نموده و او را با وجود اینکه بیش از چهل و چند سال نداشت پیر کرد. تصاویر فوق این امر را بخوبی ثابت می‌نماید.

این تغییر شدید، این شکستگی فاحش در اثر ده سال زندان متعادی جان فرسا در راه آزادی و ایمان ایجاد شده است. پیشه‌وری جوانی با نشاط به زندان رفت

وپیرمردی فرسوده بیرون آمدولی باوجود این، ایمان اورا ساختن و حس آزادی-
خواهی اوشدیدتر گردید. پیشه‌وری پس از قضایای شهر یور به تهران آمدودر
صف آزادیخواهان مبارزه اجتماعی خود را از نو شروع نمود.
صفحات روزنامه آژیر بزرگترین نمونه مبارزه آزادیخواهانه وی است.
ما امیدواریم که به نیروی اراده آزادیخواهان آذربایجان و کمک رفقای
دلیر حزبی ما به زودی پیشه‌وری وسایر کاندیدهای حزب توده را در مجلس
چهاردهم سرگرم مبارزه برای آزادی توده‌های ستمکش ایران مشاهده کنیم.
آژیر، نقل از روزنامه رزم - سال اول - شماره ۹۴ - ۱۴ آذر ۱۳۳۲

پیشه‌وری‌کاندید تبریز است

آقای جعفر پیشه‌وری صاحب امتیاز و مدیر روزنامه آذیر از طرف کمیته مرکزی حزب توده ایران وعده از آزادیخواهان برای نمایندگی تبریز در دوره چهاردهم تقنینیه نامزد شده‌اند.

کسانی که سالها در صف ملیون وارد بوده‌اند و در مبارزه‌های شدید سیاسی دخالت داشته‌اند به خوبی می‌دانند که آقای پیشه‌وری یکی از شریفترین و پاکترین عناصر صالح این کشور است و در پاکی و پاکدامنی ایشان کمتر کسی است که تردید داشته باشد.

ما این خبر را بانهایت مسرت و شادی به اطلاع خوانندگان آذر بایجانی خود رسانیده و منتخیم که يك عنصر محبوب ملی را به دوستان باختر معرفی می‌کنیم.

حزب توده ایران با این اقدام خود يك بار دیگر ثابت کرد که تنها حزب قوی و نیرومندیست که پشتیبان آزادیخواهان کشور بوده از بذل هر گونه کمک در این راه خودداری نمی‌نماید.

وظیفه قطعی تبریزی‌های رشید و دل‌آور است که سبقت جویند و نشان دهند که سرزمین مهندس‌ساز ملی و سردار ملی و وطن‌شیر محمد خیا بانی به آزادی و مشروطیت و فسادار است و به وکلای تحمیلی و کهنه فراشهای دوره وحشت رأی نمی‌دهد.

پیشه‌وری شریفترین مرد آزادیخواهی است که مورد علاقه عمومی بوده و نامزد کمیته مرکزی حزب توده ایران و جبهه آزادی است و به همه عناصر ملی آذر بایجان تقویت و پشتیبانی از او را توصیه می‌کنیم.

آذیر، نقل از روزنامه فرمان ۲۳ آذر ۱۳۲۲

ما و احزاب سیاسی

ما مایل بودیم گرد احزاب و دسته بندی های سیاسی نگردیده از بحث در اطراف آن ها خودداری کرده باشیم. متأسفانه لجن نامه دوست دیرینمان آقای ع. ح. طوری نبود که بتوانیم آن را بی جواب گذشته باخونسردی سبک خود را ادامه بدهیم، ناچار نامه ایشان را چاپ کرده از نقطه نظر اهمیت موضوع مقاله اول این شماره را به جواب آن تخصیص دادیم:

نامه ع. ح.

آقای مدیر سلام و تعارف البته بجای خود محفوظ، من از همان مقصد اصلی خود شروع می کنم. خودتان مسیوق هستید که از بیست سال به اینطرف به قلم و افکار شما آشنائی دارم. از روزنامه حریت ۱۲۸۸ تا روزنامه حقیقت و بعد از آن ها در روزنامه های دیگر تمام مقالات شما را با دقت خوانده و اغلب عبارات برجسته آن ها را تا اندازه از بردارم. بنابراین از اخطار شماره اول روزنامه آژیراگر متحیر باشم مرا مقصر نشمارید.

چطور شما به هیچیک از احزاب سیاسی بستگی ندارید؟ مگر این شدنی است: مگر اشخاصی که به روحیات شما آشنائی دارند این را قبول می کنند؟ من که به سوابق و کارهای اجتماعی شما از نزدیک بلدهستم چطور می توانم چنین ادعای از شما بپذیرم؟ مگر چه شده؟ بگوئید ما هم بفهمیم. بلکه من اشتباه می کنم. شاید بستگی به احزاب سیاسی کار غلطی است، بگوئید. بنویسید ما هم تکلیف خودمان را بفهمیم.

راستی دارم دیوانه می شوم. خواهش مندم در نزدیکترین شماره آژیر جواب بدهید.

جواب ما

آقای ع. ح. اولاً هیچ شایسته نبود شما مکاتبه خوانندگان روزنامه را با مکاتبه شخصی مخلوط بکنید. روزنامه آژیر که من نیستم. مگر در همان

اخطار ننوشته بودیم که آژیر با همکاری عده‌ای بوجود آمده و از طرف هیئت تحریریه که از اشخاص جدی و امتحان داده‌ای هستند اداره می‌شود. وقتی که می‌گوئیم روزنامه آژیر به هیچیک از دسته‌بندیها بستگی ندارد از این نباید نتیجه گرفته شود که تمام کارمندان آن اشخاص بیطرفی هستند. نه خیر آقای محترم این روزنامه از نقطه نظر مادی به هیچیک از دسته‌جات بستگی ندارد. ارگان هیچ تشکیلاتی نیست. به‌غیر از هیئت تحریریه خود از هیچ سازمانی دستور نمی‌گیرد.

البته هر یک از افراد هیئت تحریریه آن مادام که عضو جامعه هستند و از حقوق اجتماعی محروم نشده‌اند می‌توانند در احزاب عضویت داشته باشند. بطوری که گفتیم ما هرگز با احزاب آزادیخواه مخالف نیستیم بلکه ممکن است خط‌مشی و آرمان ما با اغلب آنها یکی باشد. وانگهی ما معتقدیم که بدون احزاب سیاسی آزادی و دموکراسی معنی ندارد. بدون یک تشکیلات وسیع و بزرگ ملی، ایران یک قدم هم باشد به طرف سعادت نخواهد رفت. تارنچکشیدگان و ستم‌دیدگان دست اتحاد بهم ندهند پیوسته حقوقشان از طرف متنفذین پایمال خواهد بود. البته ما بایدهایش دسته‌های نوظهور و عجیب و غریبی که فقط روی آمال و آرزوهای انفرادی بوجود می‌آیند جداً مخالف می‌باشیم. اینها عوض خدمت برای نفاق و تشستی که در فرونت آزادی بوجود می‌آورند زیان آور هم هستند.

ما می‌خواستیم تمام آزادیخواهان و فداکاران استقلال و تعالی ایران را در اطراف یک تشکیلات واحدی به‌بینیم.

قبول داریم که هر کاری اول از طرف عده معدودی شروع شده بعد ترقی می‌کند، وسعت می‌یابد و کشور را بطرف آرمان خود سوق می‌دهد. ما شاید بهتر از همه می‌دانیم که یک حزب سیاسی فقط در مبارزه روزانه، در کشمکش دامنه‌دار، در نبرد و زدو خورد قوت گرفته، بزرگ می‌شود.

ما معتقدیم که اغلب مؤسسين احزاب سیاسی مردمان خوب و میهن-پرستی هستند.

ایراد ما جای دیگر است. ما می‌گوئیم همه اشخاصی که آرمان و افکارشان به هم نزدیک است باید دور یک تشکیلات باشند یا اقلاً برای پیشرفت افکار مشترک خود بطور موقت هم باشد سازش بکنند. افسوس که اغراض شخصی، حس مرید بازی و جاه‌طلبی مانع این کار است. اما شخص من البته

نظر به اطلاع صحیحی که در دست دارید می‌دانید که ۲۵ سال مبارزه سیاسی، یازده سال زجر و مشقت زندان روح و جسمم را کاملاً خسته و فرسوده نموده است. می‌بینید جملات و عبارات را نمی‌توانم پشت سر هم بسته از نوشته خود نتیجه بگیرم. از طرف دیگر هم به خوبی می‌دانید که من در مسائل تشکیلات و انتظام حزبی بسیار جدی حتی فاناتیک هستیم. معتقدم شخص نباید به یک تشکیلات وارد بشود، وقتی که وارد شد باید کار بکند، زحمت بکشد. هر روز اقل چند ساعت وقت خود را برای پیشرفت کارهای تشکیلاتی مصرف نماید. امروز این کار دیگر از من ساخته نیست. وجود یک عضو غیر فعال سایر اعضا را هم سست و فاسد می‌کند. در نتیجه حزب بهم خورده کارها قطع می‌شود.

من فقط از این نقطه نظر نمی‌خواهم در حزبی که احساس می‌کنم تا اندازه به آرمان و عقاید من نزدیک است عضویت داشته باشم. اما شما البته باید عضو حزب باشید. هر کس باید در یک حزبی که منافع طبقاتی یا فردی او را ممکن است نگهداری بکند دخالت داشته باشد. با وجود این من از اغلب احزاب سیاسی چشمم آب نمی‌خورد. می‌ترسم با شکستی که حتماً در انتخابات آینده خواهند خورد از بین بروند. لیدرهای ما کمال افتضاح و سرشکستگی در جای خود بنشینند و یا مجبور بشوند از سر مساری افراد و اعضای حزب برای مدتی تهران را ترک نمایند. با وجود این نباید از احزاب مأیوس شد فقط باید کاری کرد که آنها در آرمان مشترک و روی پرنسیپهای اجتماعی روی یک زمینه و پلاتفرم صحیح ائتلاف کرده با ارتجاع و عناصر فاسد و رژیم فعال مایشائی مبارزه نمایند. مانیز بنویه خود با وسایل کوچکی که در دست داریم در راه این مقصود جداً مبارزه خواهیم نمود.

از خاطرات زندانیان خبر قتل دکتر ارانی

در کریدر هفت دیگر از خنده‌های بلند و شوخیهای مشغول‌کننده اثری نبود. زندانیان سیاسی کتاب و نوشت افزار قاچاقی را زمین گذاشته به هیچک از مشغله‌های روزانه نمی‌پرداختند. سکوت مرگبار تمام کریدرها، همه حجره‌ها را فرا گرفته بود.

سرهای پرشورپائین و قلبهای پراز آتش محزون و گرفته بود. هیچکس نمی‌خواست از دیگری چیزی بپرسد یا نگرانی خود را برای نزدیکترین رفقای خود به‌زبان بیاورد و یا اندیشه‌هیجان‌آمیز خود را تحقیق نمایند زیرا می‌ترسید که شایعه صحیح باشد.

حتی آن روز کسی به فکر حیاط و هوا خوری هم نیفتاده بود. در کریدر هم قدم نمی‌زدند.

حتی سردار رشید کردستانی که عادتاً يك ساعت هم نمی‌توانست از بیرون آمدن غفلت بکند آن روز دیده نمی‌شد.

گریه نمی‌کردند ولی دل‌های شکسته از کینه و حس انتقام مملو شده بود.

توی چشم همدیگر نگاه نمی‌نمودند که مبادا در آن راجع به خبری که شنیده بودند علائم و اشاره‌ای دیده، مأیوس بشوند. قلبها یکی بود، روانها فقط بایک حس ایلیکتیریزه شده و بایک حرارت تهییج گردیده بودند.

همگی يك جور فکر می‌کردند، یکجور راه می‌رفتند، یکجور انتظار می‌کشیدند، بدبختی همه را یکی کرده بود.

تا يك ساعت به‌ظاهر هیچکس به فکر غذا و نظافت نبود زیرا بغض گلوها را گرفته فشار می‌داد.

بالاخره نزدیک ظهر مردی که روزهای دیگر صدای رعد آسای خنده‌اش تمام زندان را بلرزه درمی‌آورد درهشت، پشت نرده‌های آهنین در پدیدار شد. چشمانش را پائین دوخته جلومی‌آمد، عبای مشکمی را به خود پیچیده توی

آن مجاله شده بود.

دیگر مانند هر روز با قدمهای کوتاه و چابک راه نمی‌رفت. خیلی جدی ولی زیاده از حد تصور محزون به نظر می‌آمد. این حالت به او وقار مخصوصی داده بود. موهای سرش مثل اینککه در عرض یکی دو ساعت خیلی سفیدتر شده بود.

دکتر از در وارد شد. چیزی نمی‌خواست. یک چند اشاره هم نکرد ولی ساکنین کریدر آنچه را که نمی‌خواستند باور کنند فهمیده، ناچار باور کردند. هیچکس جلو نیامد. حتی خود دکتر به اطاق خود رفت و در راه با کسی حرف نزد. پس از یک دقیقه تفصیل قتل در تمام زندان منتشر گردید. دکتر ارانی را به اطاقی که چندی پیش مریض تیفوسی در آن منزل داشت برده بودند. دکتر که هیچ گونه وسایل مبارزه بامرض را همراه نداشت به زودی مریض شده از آنجا به مریضخانه زندان منتقل گردید. با وجود اصرار اقوام و دوستانش اجازه نداده بودند برای او از خانه غذا و دواحتی میوه بیاورند. بعد درجهل درجه تب آمپول کینین تزریق نموده کارش را یکسره کرده بودند. یک ساعت دیگر در تمام کریدرها مجالس سوگواری سری تشکیل شد. من مجلس سوگواری زندان خیلی دیده بودم ولی مجلس سوگواری دکتر ارانی به هیچیک از آنها شباهت نداشت. اینجا از زمین و آسمان و در دیوار انتقام میبایرد. چشمها محزون، خشمناک، کینه‌جو و گاهی هم هراسان بود.

نطقهای باحرارت آنان را تکان می‌داد، متأثر می‌نمود. همه می‌دانستند که او را از روی عمد و نقشه به قتل رسانیده، خواسته‌اند بدینوسیله آزادیخواهان ایران را بی‌رهبر و بی‌سرپرست بگذارند.

آزیر - سال اول شماره هشتم - هشتم خرداد ۱۳۲۲

درباره رهبر و رهبری

روز یکشنبه گذشته دریکی از اتوبوس‌هایی که ما و جمعی دیگر از مشایعین جنازه مرحوم سلیمان محسن اسکندری را به سوی امامزاده عبدالله می‌برد یکی از مسافریان می‌گفت: «هر کس می‌رسد می‌گوید رئیس حزب توده مرده است.

عجب است مردم نمی‌فهمند که ما رئیس نداریم و زیر بار رئیس حاضر نیستیم برویم» این جمله را من از بسیاری دیگر هم شنیده‌ام.

مردم توی کوچه گاهی با وجود سادگی و بی‌اطلاعی خودشان بواسطه تماس مستقیمی که با زندگی و مشکلات آن دارند، بعضی قضایا را از ما با سوادها بهتر می‌فهمند می‌فهمند که یک‌دسته، یک جمعیت، یک حزب رهبر لازم دارد تا مساعی همه را تطبیق و به طرف هدف هدایت کند. من با این مورد بخصوص کاری ندارم. ولی آن مرد بازاری بی‌سواد که پیش خود برای یک حزب رهبری قائل شده بود روی هم رفته بیش از آن با سواد همسفر من حق داشت. هیچ کدام هم تقصیر ندارند. آن چیزی را که تجربه زندگی به ما می‌آموزد هیچ وقت سواد و دانش کتابی نمی‌تواند یادمان بدهد. از این حیث «مرد بازاری» و کارگر و زارع از بعضی سواد دارها پیش‌اند. یکی از مضرات دیکتاتوری گذشته رضاخان همین است که چنین عمل العکسی تولید کرده و حتی برخی از پاکترین و صمیمی‌ترین افراد کشور ما در تحت تأثیر آن عمل العکس دارای بعضی افکار و عقاید آنارشستی شده و رهبر را با دیکتاتور اشتباه می‌کنند و بالنتیجه از آن بیزارند. هادی و رهبر لازم است. هیچ کار اجتماعی را نمی‌توان بدون آن انجام داد.

منتهی رهبر یک جمعیت تقریباً بخودی خود به وسیله تقوی و فضیلت و از خود گذشته‌گی و کار و سرعت انتقال و درک مقتضیات و غیره رهبر می‌شود. این رهبر با دیکتاتور - دیکتاتوری که ما دیدیم و دیکتاتور هائی که می‌بینیم از زمین تا آسمان فرق دارد.

کیفیت رهبر در پیشرفت یک مرام و عقیده، در درجه سهولت وصول به یک

هدف نقش بزرگی بازی می کند.

مالازم نمی دانیم در این خصوص به ذکر مثالهایی متوسل شویم. این مسئله در نظر مطلعین روشن تر از آن است که نیازمند توضیح باشد.

فقط يك نکته است. جمع شدن این شرایط است که در وجود يك نفر او را به درجه رهبری می رساند - فقدان یکی از این شرایط و یا ضعف زیاد آن کافی است که شخصی را از شمار کسانی که سزاوار رهبری باشند خارج کند. مثلاً کسی که تمام شرایط را واجد ولی نادرست باشد یا کسی که مثلاً استعداد کار نداشته باشد ولی شرایط دیگر را واجد باشد و یا دارای هدف نباشد و یا بد سابقه باشد، یا نفوذ کلمه نداشته باشد و الخ طبیعتاً لیاقت رهبری را ندارد. اشخاص البته جریان عمومی تاریخ را نمی توانند عوض کنند. ولی وقتی که اوضاع و احوال را در نظر بگیرند و شایسته مقام خود باشند می توانند آنرا تسریع کنند. باز در این باره صحبت خواهیم کرد.

رهبر جمعیت، حزب یا دسته باید واجد شرایطی باشد و توازن کامل بین آن شرایط و صفات است که يك رهبر حقیقی و ایده آل را بوجود می آورد - معذک رهبران جمعیت ها ممکن نیست همیشه واجد شرایط بطور متوازن باشند و این نباید باعث شود که از این پست و شغل لازم در یک جمعیتی صرف نظر شود و یا اینکه به کلی فایده و لزوم آن انکار گردد.

اما این شرایط عقل سلیم، ایمان و عقیده، بدن سالم، جدیت و فعالیت، مترقی بودن، جرأت و جسارت برای اقدام به کارهای بزرگ، سابقه نیک، نفوذ کلمه، تجربه و از خود گذشتگی در مورد منافع عمومی؛ زیرا با گذاشتن اغراض شخصی، تواضع و فروتنی، جسارت تا آن اندازه که اشتباهات خود را اقرار کند و از آن به نفع عموم عبرت گیرد، استعداد زیاد کار کردن، محترم شمردن آراء و عقاید عمومی و اتکای به نفس، استعداد کار کردن در اجتماع، نظر باریک بین و پیش بین، شناختن اشخاص، تشخیص احتیاجات امروز و علی الخصوص فردا، روشن دیدن آینده، داشتن منطق قوی، در نظر گرفتن تجارب پیشینیان، راستی و درستی و استقلال؛ اینها تمام شرایطی است که يك رهبر را از دیگران متمایز می کند. تمام این شرایط جملی نیست.

اینهارا با کار هم می توان بدست آورد. اراده که یکی از شرایط اساسی رهبر شدن است ممکن است بتدریج با کار توأم شده و کسی را واجد تمام این شرایط و یا بیشتر آنها گرداند.

درباره بعضی مدعیان پرمدعای رهبری

مقاله پیش را خلاصه می‌کنیم: رهبری که تمام خصایص لازمه را دارا بوده و در لحظه تاریخی مناسب جمعیتی را به سوی هدف و مقصود هدایت کند گرچه جریان عمومی تاریخ را نمی‌تواند عوض کند ولی در تسریع آن کمک به‌سزائی خواهد کرد. صفاتی که برای رهبری ذکر کردیم بطور اختصار از این‌قرار بود.

رهبر یک جمعیت و یا حزب باید ایمان به صحت هدف و مقصود و مرام خود داشته باشد، وصول به آن را با اراده محکم بخواهد، آزموده باشد، جدی و با شهامت باشد، دارای بدن سالم و عقل سلیم باشد. آن قدر جسارت داشته باشد که در موقع ضرورت مانند یک جراح ماهری ببرد و بدوزد و در حین عمل دستش نلرزد، خوش‌سابقه باشد و گذشته‌اش لااقل از نقطه نظر جمعیتی که رهبری می‌کند به‌لکه ضعف و بی‌ایمانی و تشبث رأی آورده نشده باشد، نفوذ کلمه داشته باشد، بتواند احتیاج روز را تشخیص دهد، مترقی باشد و منطقی قوی داشته باشد و درستکار باشد. اینها صفاتی بود که بطور خلاصه ما برای رهبر یک حزب و یا جمعیت ذکر کردیم. بدیهی است کسی که بخواهد بالاتر رفته و رهبری و یا «منجیگری» کشوری را مدعی شود اضافه بر این صفات، مقبولیت عامه و قوت اراده و مملکت‌داری و تواضع و از خود گذشتگی در مورد منافع عمومی و خیلی چیزهای دیگر را باید حایز باشد و علی‌الخصوص باید گذشته‌ای داشته باشد که مانند آئینه صاف بوده و از گرد بدنامی پاک و منزّه باشد. ما می‌خواهیم در طی یک سلسله مقالات چندتایی را که مدعی رهبری و حتی «منجیگری» کشور ما بوده و هستند از نظر گذرانده و ببینیم تمام صفات و خصایص فوق (که تصور نمی‌کنیم قابل بحث و مشاجره باشد) در آنان وجود دارد یا نه، زیرا پیش از این تذکر دادیم که فقط جمع شدن تمام صفات مزبور در وجود واحد است که شخصی را واجد شرایط و سزاوار رهبری حقیقی می‌نماید. میان این اشخاص ابتدا از زنده‌ها آغاز می‌کنیم و بین زنده‌ها هم، آن کسی را که ادعایش از همه بیشتر است و از خر شیطان میل ندارد فرود آید یعنی آقای سیدضیاءالدین طباطبائی را انتخاب می‌کنیم و بدون این که کوچکترین شائبه و فرضی را در قضاوت خود مداخله دهیم، شخصیت و گذشته و حال ایشان را با این میزانی که برای رهبری وجود دارد اندازه گرفته و قیاس می‌کنیم، تا ببینیم چگونه از زیر این آزمایش خواهد درآمد. گرفتن نتیجه

راهم به خوانندگان خودمان واگذار می‌کنیم. و حالا برویم سر مطلب. هدف «آقا» چیست؟ آیا اصلاً هدفی دارد؟ در کتاب «شعائر ملی» که به منزله پروگرام ایشان است، اضافه بر کلاه پوست و طرفداری از چادر و آزادی تجارت و خانه‌های تحت الارضی - از لوله کشی آب طهران خیلی صحبت داشته‌اند. اساساً موضوع لوله کشی آب طهران که فی حد ذاته یک فکر خوبی است برای ایشان یک قسم «مونومانی» یعنی «جنون اختصاصی» شده است. در جلسه اخیر نمایندگان مجلس هم در این خصوص گویا حرارت بسیاری نشان داده‌اند. این البته هدفی است. ولی برای کسی که ادعای «منجی گری» می‌کند کوچک است. این باید مثلاً هدف شهردار طهران باشد. راجع به آزادی تجارت ما نمی‌دانیم ایشان آزادی چه کسانی را می‌خواهند. پریروز جمعه به موجب اطلاعی که به ما رسیده سیدمهمان یکی از بازرگانان مقیم شمال شهر بود. در آن محفل شمع و گل و پروانه و بلبل همه جمع بودند - تمام قاچاقچی‌هایی که با اشاعه فساد و رشوه در مؤسسات دولتی و بانکی در گذشته میلیونها اندوخته‌اند گرد آمده بودند. و گویا «آقا» موضوع تشکیل حزبی را هم با ایشان به میان گذاشت. آیا آزادی و افسار گسستگی اینان هدف ایشان است، آیا منظور آقاسید ضیاءالدین از آزادی تجارت آزادی قاچاقچیها، آزادی اسپکولاسیون‌های نامشروع، آزادی اشاعه فساد و رشوه‌خوار کردن مأمورین است. نمی‌دانیم به این پرسشها چه جواب بدهیم؟

فقط می‌دانیم که از این حیث مهمانی روز جمعه خیلی پرمعنی است. در حال «آقا» یا هدف خود را بطور وضوح نمی‌گویند و مردم ایران را برای درک آن قابل نمی‌دانند و یا آن هدف «گفتنی» نیست. ما از پروگرام و هدف ایشان تا کنون چیزی نفهمیدیم و این شرط اساسی رهبر بودن را که داشتن هدف روشن است، به دلایل فوق نمی‌توانیم درباره ایشان قائل شویم. علی‌الخصوص که هدف و مقصود ایشان به مقضای زمان و مکان و اشخاص و هزار چیز دیگر هر آن تغییر می‌کند. به مهندس می‌گوید مهندسین باید زمام کشور را در دست گیرند و مساحی در ایران باستان مقام ارجمنندی داشته. به اطباء می‌گوید من خودم «طیبیم» و پزشکان از همه لایق‌تر برای اداره کشور هستند. با تاجر از لزوم آزادی تجارت صحبت می‌کند و می‌گوید باید حکومت را در دست گیرند. در گمته‌گوی با قاچاقچی‌ها طوری مذاکره می‌کند که آنها را نرنجانند. یک جا از این تعریف می‌کند - جای دیگر مخالفش را به عرش اعلی می‌برد. کسی که هدفی داشته باشد، کسی که به عقیده ایمان داشته باشد

چنین نیست.

این کردار ایشان فقط شایسته دلال‌های خرده‌پای بازار سیاست است، نه کسی که بایک چنتهٔ پراز ادعا به میدان آمده باشد.

راجع به آزموده بودن ایشان حرفی نیست. تجارب بسیاری دارند. گرچه این آزمودگی مربوط به بیست سال پیش است و با ایران از بیست سال پیش باین طرف آشنائی ندارند. در حال آزمودگی ایشان نیز جنبهٔ مخصوصی دارد و همین قطع رابطه با ایران در عرض بیست و دو سال اخیر اثر تجارب قبلی ایشان را هم از بین می‌برد. شعارهایی که بعد از ورود علم کردند و هیاهویی که راه انداخته، شاهد است که با ایران امروز و طرز فکر و احتیاجات و نیرو و نواقص آن بهیچوجه آشنائی ندارند.

راجع به داشتن بدن سالم و عقل سلیم و عادی تا اندازه که از عکسها و اطلاعات مکتسبه از نزدیکانشان برمی‌آید اولی را دارا هستند و از باطن امر هم خبری نداریم.

راجع به عقل سلیم هم جز این که همیشه کج رفته‌اند ایرادی نیست. ظاهراً به نظر می‌رسد که دارای عقل سلیم باشند، ولی در عین حال از بعضی آثار و امارات چنین برمی‌آید که گرفتار مکالومانی و جنون بزرگی و شهرت هستند و بر پزشکان روحی پوشیده نیست که این یک نوع مرض روحی است. عدم حضور ایشان در جلسات نمایندگان و این که نمی‌خواستند پیاده شده و با دیگران راه بروند خود دلیل و علامت این مرض است.

راجع به حدیث و شهامت - در حدیث و پشت کار سید حرفی نیست ولی فرارش پس از حکومت صدروزه از شهامت و شجاعتش نقل نمی‌کند. سید در مقابل توپ سردار سپه بطوری از میدان در رفت که بیست سال تمام حتی صدائی هم از او بر نیامد و فقط بعد از آنکه مانع مفتود و منتضی موجود گشت، یاد وطن کرد در صورتی که هزاران نفر آزادی خواهان گمنام که صدیک ادعاهای او را نداشته و ندارند با ارتجاع مبارزه کرده و سختی زندان و تبعید و حتی مرگ را هم بر خود هموار کرده و نبرد را ادامه دادند و سلاح مقاومت را به زمین نگذاشتند.

گفتیم که رهبر آنقدر باید جسارت داشته باشد که هنگام ضرورت مانند جراح متبحری ببرد و بدوزد. سید می‌خواهد چنین تظاهر کند که این صفت را دارا می‌باشد و هواخواهانش حبس عدهٔ را در روزهای کودتا شاهد می‌آورند. این سابقه به تنهایی حجت نیست. زندانی کردن آن عده تظاهر خنکی بیش نبود.

راجع به خوشی سابقه ونیک نام بودن که یکی از شرایط مهمه رهبر وقائد شدن است - ما درباره سید هیچ چیز نمی گوئیم وقضاوت این قسمت را به عهده خوانندگان می گذاریم. زیرا گمان می کنیم در این موضوع اتفاق آراء موجود است وسابقه ایشان بر همه مشهود است. رهبر باید نیازمندیهای عصر را تشخیص دهد و مترقی باشد. سید يك عنصر مترقی نیست. مبارزه او برله چادر وبرای کلاه پوست و غیره خود دلیل قاطعی بر این است. ما ترقی واقعی را با بعضی تظاهرات عصر پهلوی اشتباه نمی کنیم. ولی این مسئله باعث برائت ذمه سید نمی شود. راجع به تشخیص نیازمندیهای عصر- آنچه که سید گفته و می گوید خیلی مبهم است.

راجع به نفوذ کلمه سید هم حرفی نمی زنم. زیرا نفوذ کلمه را سابقه نیک تأمین می کند ودر این زمینه سید چیزی که از آن برخوردار بیابد ندارد.

راجع به در ستکاری که يك صفت لازم دیگر رهبر است ما درباره سید اطلاعات میسوطی نداریم. درباره بیست و پنج هزار تومانی که در مواقع فرار از صندوق بلدیة وقت برداشته شده چیزهایی گفته ونوشته اند واز طرف سید هم تکذیب نشده. مقبولیت عامه هم چیزی است که باعث تصد رای سپوره های یزد نمی توان بدست آورد. ما از صفات دیگر صحبت نمی کنیم زیرا جواب اغلب پرسش های فوق به ضرر سید بود، استنتاج باخود خوانندگان است. در بین تمام مدعیان رهبری مردم ایران که امروز زنده ویا جان سپرده اند سید از حیث واجد بودن شرایط از همه عقب تر است. منظور ما البته شرایط رهبری اجتماعی است والادر زندگی و برای منافع خودش البته سید ممکن است شخصی آزموده و زرنگ باشد وموسسه کشاورزی پرمفعتی که در فلسطین ایجاد کرده است شاهد این مدعا می باشد.

ما چه می‌گوئیم - ملت چه می‌خواهد؟

شش ماه مبارزه انتخاباتی خواهی نخواهی مرا به‌درون جامعه کشانید. کاشانه اربابان، کلبه دهقانان، منزل کارگران، به‌همه جا رفته، بسا تمام طبقات مردم تبریز آشنائی به‌هم‌زدم.

در این کار محرك من احساسات نبود. دوره‌ای را که يك شخص سیاسی روی احساسات کار کرده، خود را برای تأمین هوس و اشتها به آب و آتش می‌زند من گذرانده بودم، می‌خواستم بشنوم، ببینم و بفهمم، راه و چاره علاج پیداکنم، بادلیل ومدرك و علت‌سروکار داشته باشم.

پیوسته درخصوص مشاهدات خود کلاه خود را قاضی قرار داده، از روی وجدان قضاوت می‌کردم.

حقایق تلخ ناگوار بود ولی من از دیدن، شناختن و فهمیدن آن بیم نداشتم، وهم‌وخیال و تصورات واهی را سعی می‌کردم کنار بگذارم، ملت خود را طوری که هست بشناسم، راهی را که یا از روی تعمد یا بطور غیر ارادی می‌پیمایم تشخیص بدهم.

نتیجه برایم تاسف‌آور و ناگوار بود.

ناچار اعتراف می‌کنم ماها که مدعی هدایت و رهبری جامعه هستیم، آن‌را به‌خوبی نشناخته به‌احتیاجات و آمال و آرزوهای اوپی نبرده‌ایم، اصلاً مطبوعات هم مانند دولت و مجلس با ملت رابطه صحیحی ندارد.

آری از اوضاع خارج از تهران اطلاع نداریم، ساکنین خارج از تهران نیز ما را نمی‌توانند بشناسند، مثل این که ما در یک کره مخصوص زندگی می‌کنیم و مردم واقعی ایران هم در کره مخصوص دیگر. نه‌ناله‌ئی که از دل آنان بیرون می‌آید به‌ما می‌رسد و نه‌ما می‌توانیم حرفهای خود را به گوش آنها برسانیم. بازیهای گوناگون، دسته بندیهای مختلف، داد و قال‌گرکننده تهران فقط در محوطه خود تهران خفه شده از بین میرود. شهرستانها نمی‌توانند به کشمکش‌های سیاسی که امروز جلوه گراست پی‌برند. توده حقیقی ایران حتی روزنامه هم نمی‌تواند بخواند چه برسد به تشخیص سیاست عمومی کشور.

می گویند اقلیت روشن است که باید ملت را رهبری بکند. این يك فکر غلط و مضری است. اقلیت روشنی که با ملت، با توده واقعی، مربوط نباشد هیچ کاری از دستش برنخواهد آمد. این فکر مضحک و مسموم کننده است که اغلب جوانان تحصیل کرده و روشن فکر را گمراه می کند. نه خیر اقلیت روشن نباید کشور را اداره بکند؛ خود ملت است که باید حاکم و اداره کننده واقعی کشور باشد.

این که می بینیم در ممالک شرقی اسامی اشخاص منور شهرت پیدا می کند، برای این است که منورین از توی جامعه از قعر توده برمی خیزند. احتیاجات جامعه است که آنها را پیش می کشد.

بدبختانه روی مشاهدات سطحی است که این راه خطرناک را پیش گرفته، می خواهیم عده معدودی از منورین که بدبختانه رشد سیاسی کافی هم ندارند زمام امور را در دست بگیرند، پیشوا ورهبر و راهنما باشند. این بدبختی و بیچارگی است که به تربیت سیاسی ملت توجهی نمی شود؛ می خواهند بدون زحمت، بدون کوشش، از بالای سمرلت سردر آورده، مقام منجی گری و پیشوائی ورهبری قوم را اشغال نماییم.

مردم ایران گوششان به این حرفها بدهکار نیست، اونه برنامه می خواند نه از پروگرامهای عریض و طویل دسته جات سردر می آورد. او در احتیاجات و زندگی روزمره خود گم شده است.

او از طبقه منور به غیر از فشار، به غیر از بیدادگری، به غیر از چپاول و غارتگری چیز دیگری ندیده است. قانون هنوز به ده نرفته. سر نوشت همه دست ژاندارم و بخشدار و دهمدار و کدخدا است. توده شهری هم نمی تواند از حمایت قانون استفاده بکند. هنوز شخصیت های پست و کوچک است که بالای همه حکمفرمائی می کند.

آری گفته و نوشته های ما همه بی مورد است، همه بی ربط می نویسیم. همه مصنوعی و غیر طبیعی سخن می گوئیم. ملت را در تاریکی نگه داشته، خود را پیشوای آن معرفی کردن شیبادی و کلاه برداری است.

اول باید ملت را تربیت کرده به حقوق خود آشنا ساخت، آن وقت او خودش راهنما و پیشوای خود را پیدا خواهد کرد.

در شهرستان ها خبری نیست. آنجا مردم گرفتاری زیاد دارند. از تهران هم همیشه ظلم و تعدی و مالیات و مأمورین دزد و نالایق دیده، از آن کاملاً مأیوس و نسبت به هر شهرتی که از آنجا آغاز شده و می شود بدبین بوده و

هستند.

از این صدوچند روزنامه‌ای که در تهران منتشر می‌شود شاید بیشتر از چند نسخه به دست توده حقیقی ملت نمی‌رسد. آن راهم عادتاً نمی‌فهمند. گفتگوی مجلس بگوش ملت نمی‌رسد.

از قوانین در خارجه مالیات‌های سنگین است که بیش از هر چیز عملی شده، به فوریت اثرات شوم خود را ظاهر می‌سازد.

ایران مریض است. مداوا و معالجه جدی لازم دارد. بدبختانه مرض او هنوز تشخیص داده نشده است. این داروها که بدست طبیبهای دروغی می‌خواهند بگلوی او بریزند از سم مهلکتر است.

باز هم می‌گوئیم تا خود ملت تربیت نشود، تا خود مردم رشد سیاسی پیدا نکند، هر چه بگوئیم و هر چه بنویسیم بی‌تأثیر خواهد بود.

من خیلی دلم می‌خواست راجع به فرهنگ و تربیت ملت بنویسم. ولی چه فائده که اساس فرهنگ خراب است، اصلاً کدام سازمان دولتی است که روی احتیاجات واقعی ملت قرار گرفته باشد.

همه از مغز محدود خود حرف می‌زنیم. تمام قوانین حاصل افکار نادرسای ما است.

ما در آسمانهای خیالات و تصورات خود زندگی می‌کنیم و بیش آمدهای اجتماعی را مطابق دانش و فهم و اخلاق و آرزوی خود استقبال می‌نمائیم. این از بدبختی‌های مزمن و بزرگ ما است. هرگز حاضر نیستیم رشد سیاسی و بنیه فرهنگی و اقتصادی مردم را در نظر بگیریم.

از این جهت است که قوانین ما اجرا نمی‌شود. تدابیر ماسرووی کاغذ می‌ماند. حرف‌ها و تبلیغات مابه‌غیر از در دسر و وقت تلف کردن حاصلی بار نمی‌آورد. و همیشه به قول نظامی‌ها درجا می‌زنیم. یا بدون درک موقعیت خود به قهقرا برمی‌گردیم. عوام‌فریبی، ماجراجوئی را پیشه خود ساخته می‌خواهیم با اغفال مردم معلوم نیست برای چه منظوری زمام امور را بدست بیاوریم.

راستی آقایان سهیلی و قوام و ساعد و امثالهم چه می‌گویند، چه می‌خواهند، سید ضیاء الدین با این التهاب و حرارت که دوندگی می‌کند کجا می‌خواهد برود.

ریاست یک ملت جاهل بدبخت، اداره یک کشور خراب، اداره یک ماشین پوسیده و فاسد شده چه فایده و چه لذتی دارد.

اگر قدمی برای اصلاح می‌توانستند بردارند بازحرفی بود. بدبختانه اگر هم آقایان نیت خوب داشته باشند کساری ممکن نیست صورت بدهند. زیرا با ملت رابطه معنوی ندارند. ملت را نمی‌شناسند، باروحیه او آشنائی ندارند.

گفتن و نوشتن زیاد است، ولی چه سود از این گفتن‌ها و نوشتن‌ها، به‌غیر از دردسر حاصلی نخواهد بود. باوجود این ما بدین نیستیم، علت آن را در شماره‌های دیگر شرح خواهیم داد.

روزنامه‌آزیر - شماره ۱۵۰ (۲۳ خرداد ۱۳۲۳)

ما چه می‌گوئیم - ملت چه می‌خواهد؟

از ره‌آورد مسافرت تبریز

خودمان نیز نمی‌دانیم چه می‌گوئیم. جریان حوادث روزانه ما را به - هرطرف که پیش می‌آید می‌راند.

با همه ادعاهای بزرگ و کوچک خود نمی‌دانیم چه کاری کنیم و چرا به‌جان هم افتاده‌ایم. اساس نبرد ما به‌سوی چیست. هرروز مانند روزهای پیش از خواب برخاسته، بدون اراده، بدون تشخیص هدف قطعی می‌گوئیم، می‌نویسیم، فریاد می‌کشیم، ناسزا می‌گوئیم، حرفهای زننده و کلمات رکیک استعمال نموده، تمام توانائی خود را برای اظهار حرارت به‌کار می‌بریم، معلوم نیست برای چه!

من نمی‌گویم همه ماها در ادعای خود صمیمی نیستیم. البته میان ما مردمان درستی که کارهای اجتماعی را به‌وسیله معاش یا به‌قول آن دوست متلك گوی تبریزی مادکان قرار نداده باشند یافت می‌شود. و توی هزاران حرف مفت و ادعای بی‌پایه چندکلمه هم حرف حسابی می‌توان یافت که روی احتیاجات توده حقیقی به‌زبان آمده باشد.

البته همه ما دروغ‌گو نیستیم و نمی‌خواهیم از بازار آشفته سوءاستفاده نموده، کلاه مردم را برداریم. شاید محرك اصلی بیشتر از ما قوه ایمان و عقیده هم باشد. این قابل انکار نیست. ولی بدبختانه بطور کلی از مرحله بسیار پرت هستیم. گفته و نوشته‌های ما با حقایق زندگی مردم وفق نمی‌دهد. اگر مردمان

منصفی باشیم باید به جهل و نادانی خود اعتراف کرده، بگوئیم از فهم اوضاع حقیقی و احتیاجات واقعی مردم عاجز می‌باشیم. اصول کار ما، طرز تفکر ما، روش مبارزه روزانه ما، پایه و اساس محکمی ندارد، بایک جمله ساده باید اعتراف کرد که دریک محیط بسیار تنگ بی‌ربطی گیر کرده‌ایم. در یک محوطه باریک و خفه کننده، که بادیای آزاد هیچگونه رابطه ندارد بیهوده دست و پا می‌زنیم.

این یک تعبیر بود. ولی تعبیری بود که مقصود را روشن نمی‌کرد. ما در واقع بالای جامعه قرار گرفته و از مردم حقیقی طوری مجزا شده‌ایم که نمی‌توانیم از آن‌قله بلند چند قدم پائینتر آمده، به حقیقت نزدیک بشویم. ما باید با جامعه مردمی که ادعای راهنمایی او را داریم روی هم بریزیم، با شادکامی و محرومیت‌های آنها شریک باشیم. مابین ما و مردم واقعی فاصله و دیوارهای غیر قابل عبوری پیدا شده است. مثل این که کار جامعه عبارت از مالیات در آوردن درست کردن، و جابجا نمودن مأمورین دولت است.

وقتی که از اصلاحات حرف به میان می‌آید، هنگامی که می‌خواهیم کابینه‌ای رایبندازیم و کابینه تازه روی کار بیاوریم، عادتاً این چیزها را در نظر می‌گیریم و روی پایه‌های لرزان و پوسیده آن قضاوت می‌کنیم.

بدبختانه، ۹ درصد انتشارات جراید فقط و فقط در اطراف این قبیل مسائل فرعی نوشته می‌شود. بامردم، با توده حقیقی، با خلقی که جان می‌کند، ثروت تولید می‌کند، و مسائل آسایش عمومی را فراهم می‌آورد تقریباً هیچ گونه تماسی نداریم. اگر بعضی از ماها گاهی اسم آنها را به زبان می‌آوریم قطعاً با تصادفی است، یا برای تأمین منظور نظر شخصی خودمان است.

طوری که در مقاله گذشته خود نوشتیم، روح ملت از گفته و نوشته و ادعاهای ما خبر ندارد. ما چیز دیگر می‌گوئیم آنها چیز دیگر می‌خواهند. اصلاً اکثریت افراد ملت نمی‌تواند از گفته و نوشته‌های ما استفاده بکند.

طرز تفکر عمومی با معلوماتی که ما پیش خود تصور می‌کنیم توفیر فاحشی دارد.

ملت حقیقی خود را نسبت به ما بیگانه تصور می‌کند. زیرا زندگی او، کار او، اوضاع اقتصادی و اجتماعی، حتی خانه و آشیانه او، جور دیگر است. افکار او زاده این محیط است. او از وقتی که خود را شناخته، ما را نسبت به خود تجاوز کننده، بیدادگر و ظالم دانسته و هرگز تصور نکرده است که می‌تواند وضعیت خود را تغییر بدهد. او همه اینها را تقدیر آسمانی می‌داند.

او خیال می‌کند که آسمان او را محکوم، ما را حاکم و بزرگ و صاحب‌اوقالی کرده است. به نظر او اگر بخواهد برای تغییر این وضعیت اقدام بکند کار بیهوده‌ای کرده است. او باید زحمت بکشد، کار بکند، و ما باید بدون زحمت و کار و کوشش آقا و زمامدار و حاکم و مالک او باشیم.

دخالت در امور سیاسی، شرکت در سرنوشت ملت، برای توده حقیقی افسانه است.

ما در خصوص این حق خیلی ادعاها داریم ولی عملاً هرگز اجازه نخواهیم داد او یا از گلیم خود بیرون گذاشته، به این حق مشروع خود نزدیک بشود. شاید در این کار از طرف ما تعمد هم خیلی دخالت نداشته باشد. نه تنها ما به طور غیرارادی هم باشد از این کار جلوگیری می‌کنیم، خود او هم این طوری عادت کرده و خو گرفته است.

من در دهات آذربایجان راجع به موضوع دخالت در سیاست و شرکت در تعیین سرنوشت کشور با دهاتیها خیلی حرف زدیم. آنها حرفهایمان را البته با دقت گوش می‌دادند. من سعی می‌کردم افکار خود را با دلائل و مثالهای عوام فهم ساده به کله آنها فرو برم. از لحن گفتارشان پیدا بود که حرفهای مرا می‌فهمند، دلائل مرا قبول دارند، با وجود این هیچکدام از آنها را عملی نمی‌دانستند. خیال می‌کردند من دارم برای آنها نقل می‌گویم. مثلاً در موضوع انتخابات من خواستم ثابت بکنم که اگر آنها از روی دقت و درستی رأی بدهند در تعیین سرنوشت خود دخالت کرده‌اند. آنها پس از تأمل زیاد می‌گفتند، همه گفته‌های شما صحیح است. ولی هیچوقت عمال دولت ممکن نیست به فکر رعیت باشند. نمایندگان چیزی به بار ما اضافه نکنند، ما از آنها هیچ چیز دیگر نمی‌خواهیم.

در یک جای دیگر پس از مذاکره زیاد که من عمداً طول دادم گفتند، شنیده‌ایم شما آدم خوبی هستید، پیش از آمدن شما هم تصمیم گرفته بودیم اسمتان را بنویسیم، ولی هر چه می‌خواهید بگوئید؛ ما چشممان از دولت، از مجلس، هرگز آب نخورده و نخواهد خورد. حضرت عباس را ما بین خود و شما شاهد می‌گیریم به حرف هیچکس هم اعتماد نکرده بشما رأی داده، به مجلس می‌فرستیم و حضرت عباس بدانند و شما. این طرز تفکر دهاتی است. این مستی است که خروارها را در نظر ما مجسم می‌کند.

از شخصی که چشمش را باز کرده از کدخدایان، از ژاندارم، از دهدار، از تحصیلدار مالیه، از مأمور نظام و وظیفه گرفته تا کارمند عالی رتبه دولت

همیشه ظلم و جور و تعدی زور و فشار دیده است، انتظار دیگری نمی‌شد داشته باشیم.

آری ملت ایران این طور فکر می‌کند. به دولت و عمال آن اعتماد نمی‌تواند داشته باشد. او نماینده خود را بدست بریده ابوالفضل می‌سپارد. او می‌گوید:

مرا به خیر تو امید نیست شرمسان.

این البته تیپ نسبتاً مرفقی است. دهاتیان دیگری می‌گفتند اصلاً ما نمی‌دانیم به که رأی دادیم. آدم ارباب آمد کاغذهای نوشته شده را دست‌ماداد و گفت بپرید بیندازید توی صندوق.

یک دهاتی دیگر هم آمده گفته بود، به من گفتند برای رأی پول می‌دهند من آمده‌ام رأی خود را بدهم به آن کسی که پول می‌دهد. دهقانان دیگر حرفهایشان حسابی تر بود می‌گفتند تا بحال و کلا برای ما چه کرده‌اند، که ما به خود زحمت داده از کار دست کشیده، برای انتخاب آن‌ها وقت صرف کنیم.

شماها که به مجلس رفتید اقلّ کاری بکنید به ما ظلم نکنند، نان ما را از دستمان نگیرند، به بهانه نظام و وظیفه و سرباز گیری دار و ندار ما را غارت نکنند، با گاو و گوسفندمان کاری نداشته باشند، از بی‌آبی زراعت ما تلف شده، از بین می‌رود از دست ژاندارم‌ها دیگر طاقتمان طاق است الخ...

با وجود این باور نمی‌کردند که دولت ممکن است به حرفهای آنها ترتیب اثر بدهد. در یک آبادی دیگر آب آشامیدنی پیدا نشد، صبر کردیم زن‌های دهاتی از نیم فرسخی آب آوردند.

تمام قنات‌ها و چشمه‌ها خراب شده بود. دهقانان حتی جرئت نکردند راجع به این موضوع صحبت بکنند، خیال میکردند ما جاسوس ارباب هستیم اگر شکایت بکنند ممکن است به گوش ارباب برسد بدباشد. شاید با خود ارباب در این موضوع مذاکره هم کرده بودند ولی به ما که در نظرشان مأمور دولت جلوه کرده بودیم اعتماد نمی‌کردند.

از نوشتن این جزئیات نظرم توهین و تحقیر نبوده و خودنیز می‌دانم که با این حرفها درد مردم چاره نخواهد شد. فقط می‌خواستم از طرز تفکر مردم نمونه بدست خوانندگان داده باشم.

در شماره آینده از افکار توده شهری مثالهای کوچکی بیان خواهیم کرد و ثابت خواهیم نمود که گفته‌ما با خواش مردم یکی نیست، ما باید خود را عوض

بکنیم بعد به مردم بپردازیم.

روزنامه آژیر (۱۸ خرداد ۱۳۲۳)

ماچه می گوئیم - مردم چه می خواهند

ازره آورد مسافرت تبریز

مبارزه انتخاباتی شروع شده بود. نامزدها باتمام وسایل مادی و معنوی خود در تکاپو بودند، بهای رأی هر دقیقه بالا میرفت. درودیارهای شهر از اعلانات انتخاباتی پر شده بود. هر کسی به نحوی خود را به جامعه عرضه کرده، می خواست افکار عمومی را جلب کند. اگرچه در تبریز به تقلید تهران نامزد هائی که شریک حضرت عباس یا مؤتلف با خدا باشد پیدا نشد، با وجود این اشخاصی یافت می شدند که می خواستند از احساسات مذهبی و معتقدات دینانی مردم استفاده بکنند. حتی بعضی از کاندیدهای حریص پای علما و روحانیون را به میان کشیده، از اسم آنها اعلانی هم توانسته بودند به دیوارها انصاق بکنند. ولی گوش مردم به این حرفها بدهکار نبود. بازار دخالت در امر انتخابات را حرام می دانست. بازاریها می گفتند دولت جایز است، مجلس به غیر از بدعت کار دیگری صورت نمی دهد، ما صلاحمان نیست بطور غیر مستقیم در عملی که خلاف شرع و بدعت است دخالت داشته باشیم. حتی روحانیون نیز برخلاف اعلامیه رسمی خود پنهانی این نظریه را تقویت می کردند. بنابراین بازار برخلاف دوندگی و جدیت بعضی از نمایندگان ساکت و بی قید به نظر می آمد. آفایانی که از طریق مذهب و دیانت داخل شده بودند تیرشان به سنگ خورده، رفته رفته داشتند مایوس می شدند، در عوض میان توده مردم و کارگران جدیت هر آن محسوس تر می شود. جلسات و میتینگها و اجتماعات رواج کامل داشت. احساسات مردم حقیقتاً غلو کرده بود. در چنین روزی از طرف نمایندگان تمام کارخانجات دعوت شده بودیم، در موضوع وظيفه نمایندگان ملت و اوضاع حاضر در حضور جمعی از کارگران توضیحات بدهیم، پیش از من چند نفر دیگر حرفهای باحرارتی زده، احساسات حاضرین را کاملاً به هیجان آورده بودند. من در گفتار خود تقاضا کردم خود کارگران نظریه خود را بگویند و مارا به احتیاجات خود آشنا بکنند. نطق کارگران

جوان باحرارت وجدی بود: یکی از فشار و سختی معیشت، دیگری از بیرحمی صاحب کاران، آن یکی از قانون کار و بیمه اجتماعی، خلاصه هر کدام یکی از احتیاجات صنف خود را به زبان آورده می خواست بگوید، اگر نمایندگان این احتیاجات را بتوانند رفع بکنند وظایف خود را انجام داده اند و ما هم با تمام قوای مادی و معنوی خود در پشتیبانی و حمایت آنان پایدار خواهیم بود.

این حرفها که از روی کمال صمیمیت و صداقت از عمق دل‌های شکسته و مظلوم بیرون می آمد به دل می نشست. شنوندگان را تکان می داد. در این میان پیرمرد افسرده ای از جای خود برخاست، مجلس ساکت بود، اجازه گرفت سخن آغاز گردد، لکه های درشتی که روی پالتوی کهنه این ناطق پیردیده می شد، نشان می داد که به سخت ترین کارهای شیمیائی کارخانه چرم سازی اشتغال دارد. پسر بچه ۱۲ ساله ای پهلویش قرار گرفته بود. می گفتند این پسر او است و در یکی از کارخانه های نساجی کار می کند. تأثر مرد شدید بود. با وجود این از عهده بیان افکار خود برمی آمد، بازبان ساده کارگری حرفهای معنی دار می زد:

«رفقا تمام گفته های شما صحیح است احتیاجات ما حصر وحد ندارد. ولی فراموش نکنید امروز در اثر هر پیش آمدی باشد ما ظاهراً آزاد هستیم، می توانیم دور هم جمع شده حرف های خود را بزینم و احتیاجات خود را به زبان بیاوریم و رفع آن را از نمایندگان خود بخواهیم. ولی گول نخورید. پنبه غفلت را از گوش خود بیرون بیاورید. من از این آزادی ها خیلی دیده ام، ما آمدیم زیر بیرق ستارخان قیام کردیم چند نفر بیشتر نبودیم حتی مرحوم سالار هم سازش کرده بود. از طرف مستبدین نمایندگان می پیش سردار ملی آمده گفتند شما ده نفر بیشتر نیستید، بیخود مردم را به کشتن ندهید هر چه می خواهید هر شغل و مقامی را که درخور خود می دانید به شما می دهیم اگر به ما اعتماد ندارید می توانید از کمک یکی از دول همجوار استفاده بکنید، ممکن است يك بیرقی هم برای شما فرستاده بشود و شما تحت حمایت قرار بگیرید. ما تنمان می لرزید آتش کینه درونمان را می سوزاند. تعصب آزادیخواهی روحمان را طوری به هیجان آورده بود که اگر تمام مردم عالم، با تمام قوای مسلح خود، به روی ما حمله می کردند محو و نابود کردن آنها در نظر ما از آب خوردن سهلتر بود. سردارمان که خود زیر این احساسات بود ایلچی را با کمال احترام پذیرفت. ولی جوابش قطعی و کوتاه بود، گفت:

همین بیرقی که اینجا بلند شده است، بیرق آزادی است، هفتاد و دو ملت دنیا باید به زیر این بیرق پناهنده شوند. ما تسلیم نمی شویم بروید هرچه از دستتان برمی آید مضایقه نکنید. ما جان گرفتیم، حمله کردیم، خون ریختیم، یونجه خوردیم، مشروطه و آزادی گرفتیم، ولی طولی نکشید ارتجاع در لباس دیگر، در زیر عنوان دیگر، سردر آورد. سردارمان را کشتند، خودمان را با ترکه چوب سنجید آنقدر کوبیدند که ناخنهایمان ریخت. ناچار شدیم برای مدت طولانی وطن خود را ترک بکنیم. من نخراستم شمارا بدبین و مایوس بکنم، می بینید این فرزند من هم وارد تشکیلات صنفی شما است.

خود من هم با این سن و سال با شما هستم و باشما هم خواهم بود. مرگ دربسترا نامردی می دانم ولی غفلت نکنید، فراموش ننمائید، که اگر این بار ارتجاع غلبه کند، اگر این دفعه نیز استبداد پیشی بگیرد از آزادی و آزادیخواهی ریشه‌ای در روی زمین نخواهد ماند.»

مرد در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود دست فرزند خود را گرفته از سالون خارج گردید حضار همگی گریه کرده بودند.

مرد دیگری چند روز پیش از اعلان انتخابات کار دیگری کرد که من با شاهده آمی می خواستم از دخالت در انتخابات استعفا بدهم. این از سپورهای شهرداری بود. می گفتند وقتی از تنگ چیان ستارخان بوده است، این روزی بود که آزادی خواهان می خواستند برای تسریع انتخابات تلگراف دست جمعی به امضاء برسانند، کارگران و طبقات متوسط دسته دسته آمده، زیر کاغذ بزرگی را که متن تلگراف در آن نوشته شده بود در زیر آن امضاء کرده، رد می شدند. من بایکی از نامزدهای آزادیخواهان در گوشه ای ایستاده احساسات و هیجان شدید این مردمان باحمیت و متعصب را تماشا می کردیم. سپور وارد شد. جازوب دسته دار خود را در گوشه ای طاق به دیوار تکیه داده نزدیک میز آمده مهر برنجی خود را در آورد کاغذ را مهر کرده برگشت. جاروب را برداشته، می خواست بیرون برود ناگهان نظرش به ما تصادف کرده، بی اختیار جاروب را کنار گذاشته، پیش دوید بدون گفتگو بازوان خود گشود، ما را به آغوش کشید، پس از بوسیدن پیشانی ما بدون اینکه چیزی بگوید بیرون رفت. من متأثر شده، به خود گفتم «آیا تو می توانی آرزوی این قلب ساده و این روح بی آرایش را عملی بکنی، آیا قادر هستی قدمی برای سعادت او برداری.»

جواب وجدانم منفی بود.

آن روز من با اغلب از رفقای نزدیک خود جدا صحبت نموده، تشویش

واضطراب وجدانی خود را بدون پیرایه برای آن‌ها بیان کردم. جواب و دلایل آنها قانع کننده نبود. باز به وجدان خود مراجعه کرده، کاندیدهای دیگر را یکی یکی با خود مقایسه نموده، بالاخره به این عقیده آمدم که اگر من پای خود را از میان بکشم، ممکن است یکی از دشمنان واقعی این سپور بیچاره انتخاب بشود، من اگر کاری از دستم بر نیاید، اقلاً باری روی بار سنگینش نخواهم گذاشت. کارگر اولی طوری که دیدیم، برای حفظ آزادیش می لرزید. سپور خدا می داند چه می خواست، شاید او می دانست که من مانند سایرین به تأمین سعادت او قادر نخواهم بود ولی شنیده بودم به آزادی علاقه دارم، برای تأمین آن جان کنده، زحمت کشیده، امتحان داده‌ام. دوست مرا هم خوب می شناخت، در حق او هم همین نظریه را می توانست داشته باشد. لذا خیال می کرد که ما اگر هیچ کاری از دستمان نیاید اقلماً به ارتجاع و برگشتن استبداد کمک نخواهیم کرد. از این برخوردها زیاد بود. من فقط این دو را برای نمونه ذکر کردم، می خواستم از روحیه و افکار عمومی رشته‌ای بدست خوانندگان داده باشم.

طوری که گفتیم بازار تکان نخورد، برای این که بازاریان دولت و دولتیان را بدعت گذار و جابر می دانستند. آخوند بیخ گوشی دخالت در امور سیاسی را حرام کرد، برای این که می خواست مردم را در زیر تسلط خود نگاه دارد. کارگر را دیدیم که از ارتجاع بیم دارد، می ترسد که مبدا استبداد به شکل دیگری سر در آورد، با چوب سنجید ناخنهایش را بریزد، به جلای وطن و ادارش بکند.

حتی اگر درست حساب بشود و کسی بتواند درون تجار و اربابان را که برای انتخاب شدن میلیونها پول روی دایره ریخته بودند بشکافد، خواهیم دیده که آنها نیز نسبت به دولت و طبقه‌ای که مدعی هدایت جامعه هستند ظنین و بدبین می باشند. آنها هم آرزوهایشان با گفته‌های ما وفق نمی دهد. پس باید پرسید ما که هستیم؟ و برای منافع کدام طبقه سنگ بسینه می زنیم؟ ریشه این همه جار و جنجال در کجاست؟ و محصولی که از این زحمات و مشقتها بدست خواهد آمد چه خواهد بود؟

بالاخره معلوم نیست مردم چه می خواهند و ما چه می گوئیم؟

روزنامه آذیر - شماره ۱۵۵ (۲۱ خرداد ۱۳۲۳).

کریم کشاورز

انجمن‌های ایالتی و ولایتی برنده‌ترین سلاح مبارزه با افکار تجزیه طلبی

روزنامه‌های جنوب را بخوانید. رفت و آمدهای رؤسای قبایل، بندو بست‌های متنفذین محلی، تحریکات خائنانه را که برعلیه استقلال و تمامیت کشور ما میشود در نظر بگیرید، آن وقت درک خواهید کرد ما چه می‌گوئیم. نیروهای تأخر و عقب‌ماندگی در این ایام به فعالیت خود افزوده‌اند. از شهرها و نواحی کشور حتی از بعضی نقاط شمالی که قاعدتاً نظر به سوابق پیشقدمی در امر آزادی و ترقی می‌بایستی باشدیدترین طرزى بانظواهرات گوناگون عقب‌ماندگی و ارتجاع مبارزه کنند، خیرهای نامطلوب می‌رسد. این اخبار می‌رساند که در نواحی و نقاط مترقی کشور ما نیز مبارزه با جریان‌ات ارتجاعی آن شدت وحدتی را که منطقاً و حقاً بایستی انتظار می‌رفت دارا نمی‌باشد.

بیدادگران دارند متحد می‌شوند. حتی آنانی که چند صباحی مانند کبوتران آموخته برای فریفتن افراد تپ‌آزادی خواه و ترقی طلب نسبت به جبهه ترقی و آزادی تمایل دروغین نشان می‌دادند امروز ماسک‌ها را برداشته‌اند و به تدریج برمیدارند. زیرا کار بجائی باریک کشیده. باید وارد گود شد، در هر حال اگر خود برندارند برمی‌دارند.

این جابه‌سرزنش و ملامت‌آزادیخواهان منفرد و پراکنده، که به بهانه‌های کوچک و کودکانه از دستگیری باهم و اتحاد گریزانند مبادرت نمی‌ورزیم. در این باره بارها گفته‌ایم و گفته‌اند.

اخیراً عده زیادی از دموکرات‌های سابق، اعضاء اجتماعین سابق، جمعیت‌های آزادی‌خواه دیگر سابق و خلاصه جمع کثیری از «آزادیخواهان سابق» و لاحق از افکار تجزیه‌طلبی که از طرف سیدضیاء و اعوانش در میان عقب‌مانده ترین عناصر کشور تبلیغ میشود نگرانند.

مانتصور می‌کنیم که اگر آقایان در ابراز این نگرانی صادقند و تظاهر محض نیست - زمینه خوبی برای یک آزمایش موجود می‌باشد. تمامیت

ولایتجری بودن ایران را همه دستجات و احزاب در سرلوحهٔ مراسمها و برنامه‌های خویش نوشته‌اند. کاری نداریم که بعضی از اینها حاضرند بصورت تمامیت واستقلال اکتفا کنند... در این جا روی سخن ما با کسانی است که حقیقت را طالبند نه مجاز. برای مقابله بانبروهائی که ارتجاع وطنی وسرکردهٔ مجنون آن سیدضیاء دارد تجهیز میکنند - برای مقابله با این دیوانگانی که از ترور و تخویف وتهدیداشخاص نیز مضایقه ندارند - وهم از اکنون نمونه‌هائی از رژیم ترس و وحشتی را که خیال دارند در ایران حکم فرما کنند ارائه میدهند - برای مقابله با اینان باید مجهز شد، با سلاح اتحاد وتشکیلات مسلح گشت... استدلالی را که خصم برای تبلیغ افکار تجزیه طلبی به کار می برد باید از کفش ربود - برویش پرتاب کرد.

اجرای قانون اساسی، اجرای عدل ونصفت - حکمفرما کردن قانون نشر فرهنگ ومعرفت، بهبودبخشیدن اوضاع مادی مردم وسهم کردن ایشان در اداره ونظارت امور محلی - اینها وسایلی هستند که بایه کاربردن آن نه تنها از نشر افکار تجزیه طلبی سید وشركاء میتوان جلوگیری کرد بلکه با اجرا و مراعات مرتب و متداوم آن می توان ایرانی واقعاً مستقل ولایتجری و آزاد ونیرومند ودمکرات بنانمود.

... دیروز یکی از دوستان می گفت خواستم معنی میهن ودفاع از آن را برای کودک هفت ساله ام شرح دهم. به وی گفتم: این خانه ما را اگر دزد بخواهد آتش بزند ویا خراب کند آیا نباید از آن دفاع کنیم ونگذاریم. کودک پاسخ داد ما که صاحب خانه نیستیم. یادت رفت دیروز ارباب آمده بود که اگر اجاره زیاد نکنید بیرونشان می کنم. گور پدرش کرده، به ما چه که نگذاریم دزدخانه را آتش نزند.

این استدلال ساده رابعضی از زمامداران وسران قوم ونمایندگان پارلمان ما نمی فهمند. از مردم نمی توان انتظار داشت که به یک جهنم غیر قابل زندگی که هیچ حق وعلاقه در آن جز جان کندن ومردن ندارند دل بستگی داشته باشند... از مطلب دور افتادیم - گرچه زیاد هم دور نرفتیم - روشن فکران ترقی طلب وآزادیخواهان وبازرگانان وطن پرستی را که در شهرها متمرکزند، باید در ادارهٔ امور کشور دخالت داد. مجلس رامالکین بزرگ تیول خود کرده اند. عناصر دمومکرات خلق باید راه دیگری برای ابراز عقیده پیدا کنند. انجمن های ایالتی وولایتی. وقتی که به خوبی انتخاب شود، یکی از وسایلی است که این منظور را تأمین ودرعین حال بواسطهٔ توسیع اختیارات محلی، ونظارت دادن

اهل محل در اداره امور، سلاح طرفداران افکار تجزیه طلبی را از کفشان می ربایند، و مبارزه ای را که متأسفانه باید با عوامل تقهتر و عقب ماندگی کشور یعنی ملوک الطوائفی از سر گرفته شود تسهیل می نماید. امیدواریم در این باب باز فرصت یافته و صحبت کنیم. در هر حال این زمینه ایست که تمام شیفتگان ترقی و آزادی می توانند در آن تشریک مساعی نمایند.

روزنامه آژیر - شماره ۲۵۰ (۲۹ بهمن ۱۳۲۳)

فوت اسف آور فرانکلن روزولت رئیس جمهور اتازونی

رئیس جمهور متحده آمریکا روز پنجشنبه ۱۲ آوریل «۲۳ فروردین» ساعت هشت و ۳۵ دقیقه بعد از ظهر در اورم اسپرینگ فوت نمود. بنا به گفته پزشکان علت این فوت نابهنگام ریزش خون در مغز فمید بوده است.

امروز بعد از ظهر مراسم تدفین او بعمل خواهد آمد. بانوی فقیده وسیله تلگراف فرزندان او را که در ارتش بودند اطلاع داده است. فرانکلن روزولت در سال ۱۸۸۲ متولد شده در ۶۳ سالگی در گذشت. چهل سال تمام از عمر خود را در سیاست صرف کرد. در سال ۱۹۰۷ به عضویت رسمی حزب دموکرات درآمد. در این رشته به زودی استعداد و قریحه سیاسی خود را بروز داد و از جمله لیدرهای جدی و فعال این حزب بزرگ محسوب شد. در جنگ بین المللی گذشته فرانکلن از همکاران فعال و نزدیک رئیس جمهور (ویلسن) بود. مدت مدیدی شغل معاون وزیر در یاداری را داشت. بعد به استانداری ایالت نیویورک انتخاب شد. تا ۱۹۳۳ در این شغل باقی ماند. بالاخره در تاریخ نامبرده برای اولین بار از طرف حزب دموکرات برای ریاست جمهور نامزد و با موفقیت تمام انتخاب گردید. تا آخرین دقیقه عمر و وظیفه ملی خود را از روی میل و رغبت و ایمان انجام داد.

روزولت محققاً از سیماهای بزرگ عصر ما است. اسم او در تاریخ جنگ کنونی با احترام یاد خواهد شد. می گویند روزولت با وجود مشقات و گرفتاریهای سیاسی هرگز از کارهای خیریه و دستگیری مردم پاعقب نمی گذاشت.

یک مرد بشردوست و انسانیت پرور بود. در عین حال ملت خود را دوست می داشت و برای اوفداکاری می کرد، پیوسته در روزهای سخت و بحران آمیز سعی می کرد ملت آمریکا را از سختی و هلاکت نجات بدهد.

امریکائیان رئیس جمهور خود را به اندازه پرستش دوست می داشتند. دلیلش هم این است که برخلاف ترادسیون (سنن و رسوم) او را برای سومین بار

به ریاست جمهور برگزیدند. در دشوارترین دوره جنگ‌زمام امور را در دست او باقی گذاشتند.

مطلعین می‌گویند اگر نفوذ و اعتبار روزولت نبود، امریکا به این زودی غیر ممکن بود وارد جنگ بشود و یا با سرعت عجبی که مشاهده شد بتواند به متفقین مخصوصاً به قشون سرخ کمک برساند.

نفوذ و اعتبار روزولت در دنیا نقش بزرگی بازی کرد.

او به دوستی اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان علاقه شدید داشت. رابطه صحیح و محکم امریکا و شوروی از سنه ۱۹۳۳ یعنی با انتخاب روزولت آغاز گردیده روز بروز محکمتر و صمیمی‌تر شده است.

در منشور آنلانتیک که پایه آزادی ملل روی آن قرار گرفته، رأی و اراده روزولت دخالت عظیم داشته است.

فرانکلن روزولت نخستین رئیس جمهور امریکائی است که به کشور ما قدم گذاشته، ضمن حل مسائل جهانی روزی چند در پایتخت میهن ما بسر برده است.

او مانند سایر مردان بزرگ تاریخ معاصر جهان - مارشال استالین و مستر - چرچیل نسبت به ملت و میهن ما علاقه خاصی نشان داده و با امضای اعلامیه کنفرانس تهران، تبلیغات شوم دشمنان دموکراسی را عقیم گذاشته، تاملت ایران را به حسن نیت متفقین امیدوار کرده است.

نقش روزولت مخصوصاً در تجهیز نیروهای ملل شیفته آزادی بسیار بزرگ بوده است.

روزولت با کمال میل و افتخار مدعی بود که امریکارا موفق شده است به زراد خانه ملل شیفته آزادی تبدیل بکند. روزولت بالاخره در حال حیات ثمره فعالیت و نقشه عظیم خود را مشاهده کرد.

او هنگامی از دنیا رفت که در اروپا پیروزی متفقین کاملاً تأمین شده و نیروهای فاشیست درهم شکسته و تارومار گردیده بود. در آسیا سربازان رشید امریکای به‌های محکم و قطعی خود را به نیروی متجاوز ژاپون وارد می‌آوردند. ملت بزرگ و ستمدیده چین طبق آرزوی روزولت جان تازه پیدا کرده، به آزادی میهن تاریخی خود اطمینان حاصل نموده، اتحاد جماهیر شوروی و تمام ممالک آزادی خواه دنیا از شر دیکتاتورهای غاصب نجات یافته بود. فرانسه از نو به جرگه و ردیف دول بزرگ در آمده اطریش و چکوسلواکی و یوگسلاوی و لهستان و سایر کشورهای اروپا استقلال و حاکمیت ملی خود را به

دست آورده بودند.

حتی روزولت هنگام ترك زندگی نسبت به صلح و آرامش جهان بعد از جنگ هم نگرانی نداشت. او در کنفرانس تاریخی کریمه با همکاری سران دول نیرومند جهان زمینه يك صلح طولانی و آرامش محتملی را تهیه کرده بود. از این رو می توان گفت فقید بزرگ در کمال سعادت فوت نمود.

با وجود این دنیا از فقدان او متأثر است. قطعاً فعالیت شدید و نگرانی ها و مسئولیت های فکری در صحت او تأثیر داشته فوت او را تسریع نموده است. حقیقت بود او در جهان آرامی که در پیدایش آن کوشیده بود مدت مدیدی زندگی کرده از لذت زندگانی آرام بعد از جنگ بهره مند شود. این بیشتر موجب تأسف دنیا است.

به مناسبت فوت رئیس جمهور تلگرافات تسلیت آمیز بسیاری به مقام او و رئیس جمهور جدید مخابره شده است.

مخصوصاً مارشال استالین و چرچیل از فوت همکار نزدیک خود اظهار تأسف نموده، با تلگرافات بازماندگان او و ملت امریکارا تسلیت گفته اند. بنابر اخبار رادیوها مستر ایدن وزیر خارجه انگلستان برای حضور در مراسم تدفین او به طرف امریکا پرواز کرده است.

طبق قانون جماهیر متحده امریکا معاون رئیس جمهور آقای ترومن جانشین او خواهد بود.

روزولت اولین کسی است که سه بار در امریکا به ریاست جمهوری انتخاب شده، بیشتر از ده سال زمام امور را در دست داشته است.

کارهای این مرد دموکرات آزادی طلب را در يك مقاله نمی شود شرح داد. مردان سیاسی ما اگر به خواهند به ملت و میهن خود خدمت بکنند، باید تاریخ زندگانی این مرد بزرگ را با دقت بخوانند و آن را سرمشق فعالیت خود قرار بدهند.

ما از فوت این مرد تاریخی متأثر بوده، به تمام ملل شیفته آزادی مخصوصاً ملت دموکرات امریکا به مناسبت آن تسلیت می گوئیم.

* * *

تسلیمت از طرف جبهه آزادی به بازماندگان رئیس جمهور

شب گذشته جلسه فوق العاده جبهه آزادی در دفتر روزنامه ظفر تشکیل گردید، مقرر گردید دو نفر از آقایان مدیران جراید عضو جبهه آزادی به نمایندگی از طرف شورای عالی جبهه آزادی در عمارت سفارت کبرای ممالک متحد امریکای شمالی حاضر شده شرح زیر را تقدیم دارند:

جناب آقای سفیر کبیر ممالک متحد امریکای شمالی، شورای عالی جبهه آزادی ایران بدین وسیله در گذشت قهرمان مبارزه طریق آزادی و عدالت و دموکراسی فرانکلن روزولت را به وسیله جناب عالی به ملت و مطبوعات امریکا و خانواده آن فقید تسلیم می گوید و خود را در آن فقدان و مصیبت عظیم سهیم می داند.

شورای عالی جبهه آزادی، تهران ۲۶ فروردین ۱۳۲۴

روزنامه آژیر- شماره ۲۶۸-۲۳ فروردین ۱۳۲۳

یزد

ارکان کیستہ ولایتی حزب تووہ ایران - یزد

تحت نظر هیئت تحریریه سال اول - شماره ۴

هزار و سیصد و بیست و ... حضرت امیر (ع)
یکسال دیگر از شهادت علی گذشت
همیشه آنچه علی برای آن مبارزه می کرد یعنی «حق» زنده
خواهد ماند.

شهادت علی - چرا علی شبیه شد زندگان علی - آنچه علی می خواست چه بود و او به چه
منظور مبارزه می کرد - ما دستورات علی - هدف مبارزه ما - تا آخر به پیکار ادامه خواهیم داد.

«دلی سپاس و قدردانی، دادی و آزادگی ویژه آنان است که در اولین
لحظه، در نخستین مرتبه که ستمکار پست فطرت دست دداز می کند و ظلم آغاز
می نماید دستهای نیرومند و کاری خود را سوی شمشیر دداز کرده داد مردی و
مردانگی را به حد کامل و کافی می دهند و مدار از روزگار آن سنگدلان ناپاک
دین برمی آورند. آری اینها در حقیقت مجاهدین فی سبیل الله و بندگان ناب
نهادوند، که حق و عدالت را هدف خویش قرار داده و از آن کوششهای

خستگی ناپذیر جزوهای پروردگار و دفاع از مظلومین منظوری ندادند. حتماً این جماعت در فعالیت خویش پیروز و در نزد پروردگار محبوب و نازنین خواهند بود.»

«از سخنان علی-نجم البلاغه»

شهادت علی: (ع)

هزار و سیصد و بیست و شش سال پیش روز بیست و یکم ماه رمضان يك ضایعه عظیمی در جامعه اسلام اتفاق افتاد و علی پیشوای بزرگ مسلمین، راد مرد بزرگ راه آزادی بشر پس از ۳۰ سال عمر که همه آن را در راه آزادی و نجات مردم صرف کرده بود، در مسجد کوفه بدست ابن ملجم مرادی شهید شد. شهادت علی که به مثابه يك ضربه سنگین و سخت روی روح دهها هزار نفر مسلمان تأثیر کرد و همه آنها را تکان داد، ساده صورت نگرفت و علل و موجباتی داشت که در نتیجه وجود عواملی که همین علل و موجبات را ایجاد کرده بودند، نه فقط علی بلکه همه پیشوایان، مذهب مقدس اسلام در تمام مدت عمر مشقت و زحمت تحمل کردند و اغلب آنها بالاخره نیز شهید شدند. به بینیم اینها چگونه عواملی بودند و چطور باعث شهادت حضرت امیر شدند؟

چرا علی (ع) شهید شد؟

شهادت حضرت امیر در نتیجه توطئه کسانی صورت گرفت که از نخستین روز طلوع آفتاب درخشان اسلام در محیط ظلمانی عربستان، با پیدایش این نهضت بزرگ مخالف بودند. آنها که برصدها هزار نفر مظلوم آقائی و پادشاهی می کردند متوحش شدند و تصمیم گرفتند برای اینکه باز هم بتوانند هزار نفر هزار نفر برده زر خرید داشته باشند و بدون يك ذره زحمت و کار در آسایش و راحت کامل زندگی کنند، خواستند این ندارا خاموش نمایند. آن چه که اسلام می خواست با آن چه که آنها می خواستند خیلی تفاوت داشت. موفقیت اسلام محکومیت قطعی آنها محسوب میشد.

برعوردد عقاید و آراء...

حزب توده چه می گفت و چه می کرد؟ جبهه ملی چه کرد و چه باید بکند؟

مقدمه نویسنده بر مجموعه مقالات:

پس از یکصدسال شبخ دیگری اروپا و دنیا را فرا گرفته

اکنون که این مجموعه مقالات که برای درج در روزنامه یومیه شاهد تدوین شده بود، منتشر می شود و نیمی از آن در روزنامه طبع و نشر شده، خواننده تا حد کافی به طرز تفکر نگارنده مقالات آشناست.

اکنون باید در این مقدمه نگارنده با کمال صراحت، وبدون سعی و کوشش برای توجیه کردن و قشنگ جلوه دادن اعتراف کنم، که هرآنچه در این مقالات از قوت و ضعف از ترس و تشویش و اضطراب و شجاعت و ایمان و فداکاری و حس زبونی ناشی از ترس و لرز و دلهره به رهبران و کادر حزبی توده نسبت داده ام، خود من نیز به نوبت خود دچار آن بوده ام با این فرق که عده تسلیم به آن ضعفها و عده دیگر بر آنها غلبه کرده اند. زندان مخصوصاً در زندانیان سیاسی دونوع تأثیر متضاد می بخشد و آن چنان را آنچنان ترمی کند. ضعیف را ضعیف تر و قوی را قوی تر می کند. ولی تعقیب و شکنجه حتی در آنهایی که شخصیت و نیروی مقاومت کافی دارند معذک تأثیری می گذارد، که لااقل در شرایط کنونی کشور ما و در حدود تجربه ای که در عده نسبتاً زیادی از زندانیان سیاسی مشاهده کرده ام، تأثیر نامطلوبی است. شاید این تأثیر نامطلوب تنها مختص زندانیان سیاسی کشور ما نباشد، ولی در اوضاع و احوال کشورهای به خصوص این تأثیر نامطلوب یعنی حس ترس و لرز و حس زبونی ناشی از آن به این شکل جبران پذیر می گردد که آن زندانیان سیاسی در صورت رسیدن به قدرت و موقعیت اجتماعی بازدن و بستن و نابود کردن مخالفین خود به آن ترس و لرز و حس زبونی خود غلبه می کنند. ولی در شرایطی که زندانیان سیاسی

سابق ورهبران نهضت توده لاحق قرار گرفته بودند، در نتیجه تماس مستقیم که آنها به مناسبت موقعیت اجتماعی خود با هیئت حاکمه مبتلا به حس زبونی در مقابل بیگانگان به ظاهر قادر مطلق داشته‌اند، خود در نتیجه سرایت مرض و استعداد مزاج دچار حس زبونی گردیده‌اند. شرائط موقع جنگ و نیرو و قدرت آنها این اجازه را نمی‌داد که آنها با قهر و غلبه به دشمنان خود بتوانند به آن حس زبونی غلبه کنند. به همین مناسب آنها تکیه گاهی بین‌المللی (بخیال خود) برای جبران حس زبونی خود و برای غلبه بر دشمنان اجتماعی خود انتخاب کرده‌اند.

روزی یکی از روشن‌فکرانی که بامن در یک مکتب درس فلسفه خوانده بودیم، به من ایراد کرد، که چرا مقالات فلسفی نمی‌نویسی. من یک کتاب فلسفی را که روی میز من بود و تاریخچه مفصل و قابل توجهی برای من داشت به او نشان دادم و گفتم من هر وقت این کتاب فلسفه را می‌خوانم و یامی‌خواهم مقاله فلسفی بنویسم می‌ترسم و مادامی که در نتیجه مبارزات اجتماعی، محیطی خالی از ترس نتوانیم ایجاد کنیم نخواهیم توانست با فراغت خیال مقالات صرفاً فلسفی بنویسم و یا خود را تسلیم آن گونه افکار سازم. به آن رفیق خود حکایت کردم روزی بعد از صرف نهار تارفتن سر اشتغال روزانه مشغول مطالعه همین کتاب فلسفی بودم که یک مأمور آگاهی معروف بین زندانیان سیاسی وارد اطاق شد. پس از سالها من با کمک و همکاری عده‌ای در زندان و عده‌ای از زنان و خواهران نترس و فداکار خودمان در خارج از زندان موفق شدیم چندین کتاب از جمله این کتاب فلسفی را در زندان تهیه کنیم. من به این کتاب علاقه داشتم و با دقت آن را می‌خواندم، ولی در آن سلول زندان پاسبان مراقب گاه گاهی از سوراخی که در در سلول به همین منظور تعبیه شده بود، به داخل زندان نگاه می‌کرد. خواندن کتاب، آنهم کتاب فلسفی بزرگترین جرم در زندان تلقی میشد. در حین خواندن سطر به سطر و صفحه به صفحه این کتاب فلسفی من دائماً می‌ترسیدم پاسبان ببینند. نه تنها ترس از مجازات انضباطی زندان برای این کتاب فلسفی و یا هر کتاب فلسفی مشابه، آن ترس کذائی که یک حالت نفسانی و عادت ثانوی نداشتی و نفهمیده برای من شده به موجب تداعی معانی در من عود می‌کند.

ولی حقیقت این است که در زندان تنها از خواندن کتاب نیست که باید ترسید. از خیلی چیزها و اصولاً از زنده بودن و زنده زندگی کردن باید ترسید.

ترسوها در زندان لزومی ندارد بترسند، زیرا آنها تسلیم انطباق زندان می‌شوند. و زندگی خود را مطابق میل پاسبان تنظیم می‌کنند. علتی برای ترسیدن ندارند و ترس عادت ثانوی برای آنها نمی‌شود ولی شخصیت‌هایی که شخصیت خود را حفظ می‌کنند باید در مبارزه دائمی باشند. خلاصه زندگی من نوعی پیش‌آمده که به فلسفه رنج و الم پی برده‌ام. رنج و الم محیط نگرانی و تشویق و اضطراب عادت ثانوی برای من شده، به نوعی که از رنج در رنج نیستم و از نگرانی و اضطراب، نگرانی و اضطرابی ندارم. من در مجالس جشن و سرور خودم را اجنبی حس می‌کنم. و در این گونه محافل ناراحت هستم. مجالس عیش و سرور در من بیشتر نگرانی و تشویش تولید می‌کند، تا نگرانی و تشویش واقعی. در محیط نگرانی و تشویش واقعی من خود را در خانه خود و راحت و آرام حس می‌کنم. در این گونه موارد در انتظار آن کار آگاه سابق الذکر هستم. من مانند هزار امثال خودم در نهضت توده ایران تکیه گاهی برای مبارزه با ترس برای ایجاد محیط خالی از ترس و فقر و جهل پیدا کردم. ولی متدرجاً حس کردم که در آن جا نیز دچار ترس‌های جدیدی، ترس‌هایی از نوع دیگری شوم. من با مأموریت از طرف نهضت توده ایران در آذربایجان عده‌ای رشوه‌خوار، عده‌ای دزد و عده‌ای بی‌ناموس را از حزب راندم، مورد تهدید قرار گرفتیم. آنها که می‌بایست مرا حمایت و نگهداری کنند معلوم شد با تهدیدکنندگان بندوبست ندارند. خواستم منشاء فساد را از آنجا دور کنم. به زودی آنها من و امثال مرا از آنجا دور کردند. و نهضت دموکراتیک آذربایجان را بوجود آوردند. بی‌سوادترین آدم را که من می‌خواستم از آنجا دور کنم وزیر فرهنگ و بی‌ناموس‌ترین کسی را که اخراج شده بود، شنیدم مأمور حفظ نواهیس کردند. و کسی که به مناسبت تصفیه شدن و طرد شدن از نهضت شخصاً مرا تهدید به قتل کرده بود، شنیدم پست حساسی در شهر بانی فرقه بدست آورده است. من در عین دوست داشتن زبان مادری خود یعنی ترکی آذربایجانی به زبان ملی فارسی و تمدن ایرانی که با آن زبان تدوین شده علاقه ابراز کردم و مورد تنفر و تهدید قرار گرفتیم. پس از پیدایش جریان موسوم به نهضت دموکراتیک آذربایجان تمام علائم و آثار و حتی ادله بدستم آمد، که من دیگر از زیارت آن خاکی که حتی خاک و رنگ کوهها و دشتهای آن دوست دارم محروم گردیده‌ام. به مناسبت طرح موضوع نهضت آذربایجان و موضوعهای شبیه آن که در این مجموعه مقالات مختصر اشاره به آنها شده، من و امثال من متهم به داشتن انحرافات ملی و انحرافات پتی بورژوازی و

امثال آن گردیدیم. نهضت توده ایران که من هم به سهم خود در آن حرکت ناچیزی داشتم، به جرم این که من مطابق دستور فکر نکرده و مطابق منطق مکتب فکر می کردم و به جرم این که به قول یکی از روشنفکران واحد مقیاس خود را در قضاوت های اجتماعی اعمال و دستورات يك دولت بیگانه قرار نمی دادم، بلکه با واحد مقیاس تاریخی مکتب، همه چیز حتی آن دولت بیگانه ولی دوست را اندازه می گرفتم، مورد تهمت انحراف و غیره و غیره قرار گرفتم. مکتب نهضت توده به ما یاد داده بود که فکر و نحوه قضاوت انسان جبری است. و کسی را به جرم این که این طور یا آن طور فکر می کند، نمی توان و نباید مجازات کرد. تنفر ما از رژیم منتهی که با آن مبارزه می کردیم، از جمله برای این بود که آزادی فکری برای مردم قائل نبوده و به مسابست داشتن عقیده و فکر مخالف ما را محکوم می کرد.

من این طور فکر می کردم و در این نحوه فکر کردن مجبور بودم و همان مکتب به من یاد داده بود که این طور فکر کنم که رشوه خوار و بی ناموس و بی سواد را هر قدر هم از لحاظ سیاسی مطیع و فرمانبر باشد نباید به سر نوشت مردم مسلط کرد. من فکر می کردم که همکاری و همدردی بین المللی زحمت کشان جهان غیر از اطاعت صرف کور کورانه از يك مرکز است. من این طور فکر می کردم و این فکر من جبری بود و نتیجه منطقی پیروی از همان مکتب بود. به مناسبت داشتن این روش فکری مورد تنفر و سوءظن آنهایی واقع شدم که مطابق تقاضای مکتب در ته دلشان مثل من فکر می کردند ولی در مقابل زور و قدرت و جریان قضا و قدر مانند نهضت تسلیم محض و بلا اراده بودند. من از جریان نهضت کناره گیری کردم که همان هدفهارا باروشی که به نظر من منطقیتر و بهتر می آمد تعقیب کنم ولی اول مورد اتهامات، انحراف ملی و غیره و غیره و متدرجاً مورد اتهامات و افتراهای خیانت و جاسوسی پست استعمار و غیره و بالاخره مورد تهدید به قتل کتبا و شفاهاً گردیدم. چندین روزنامه محلی و جهانی حتی چندین فرستنده محلی و جهانی من و عده ای از امثال مرا به باد فحش و ناسزا و تهمت ها و افتراهای نامتناسب گرفتند. این طرز تبلیغات و اتهامات نشان می داد که مسئله از حدود يك امر شخصی و محلی خارج است و منظور تنبیه و مجازات کردن و ترساندن و مرعوب کردن هر فرد یا افراد نافرمان است. آن بی عدالتی که من در نهضت توده ایران و از طرف مراکز صلاحیت دار جهانی آن دچار آن شده بودم يك مسئله به تمام معنی بی سابقه بود. من و امثال من در نهضت توده ملجأ و پناه گاهی از بی عدالتی های

جامعه منحل متکی به گذشته جستجو می کرد. ولی در مکتبی که می بایست تجسم و تظاهر عدالت اجتماعی آینده برای بشریت باشد، سخت ترین و شدیدترین و غیر منصفانه ترین بی عدالتی را در تن و جان و فکر خود می چشیدیم. من و امثال من عمری در مجاهده و مبارزه و در پست های مسئولیت دار رهبری گذرانده بودیم و تمام امیدها و آرزوهای اجتماعی ما در آن مکتب متبلور و مجسم گردیده بود. اینک در جایی که یک عمر مشغول جستجوی عدالت بودم دچار بی عدالتی شده بودم. جایی که آزادی و آزادگی جستجو می کردم دچار سخت ترین و بی انصاف ترین استبداد گردیده بودم. آن هدف عالی که من و دهها هزار و صد هাজার عمری در جستجوی آن بودیم نمی توانست و نمی بایست به این روشهای پست و غیر شرافتمندانه یعنی پست ترین تهمتها و افتراها توسل جوید و احتیاج به توسل جستن به این روشها داشته باشد.

آزمایش سختی که در آن روزها من و امثال من، وعده دیگری در عصر کنونی دچار آن آزمایش شده اند بی شک در تاریخ بشریت از لحاظ شدت و وحدت آزمایش فکری و روحی بی سابقه است.

در آن روزهای بحرانی در فکر من هنوز از افکازی که در این مجموعه مقالات به شکل کنونی تعبیر و تفسیر شده خبری نبود: هنوز من یک جریان نهضت اجتماعی را بدون پشتیبانی شوروی غیر ممکن دانستم. بطور کلی و مبهم در نتیجه تجربیات انکارناپذیر حس کرده بودم که در این رژیم نقاط ضعف و سستی وجود دارد. ولی هنوز ایمان من به مصداق خارجی ادعائی مکتبی که به پیروی از آن هنوز هم هدف من است پابرجا بود. به همین مناسبت تمام آن تهمتها و افتراها و تهدیدات ناجوانمردانه را با سکوت مطلق و با تحمل مخصوص مکتب رواقیون گذراندم.

ولی کناره گیری از جریانات عملی و سعی و کوشش در قضاوت صحیح و خونسردی بی سابقه و بی مانند من در تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی که اخیراً بدست آورده بودم، اجازه داد که از تجربیات گذشته خود و از آزمایش های بعدی که در یوگسلاوی و تمام کشورهای بالکان و احزاب چپ کشورهای غربی به وجود آمد، استنتاج صحیح بکنم. من امروز پس از یک عمر مطالعه و تجربه و آزمایش به این واقعیت تلخ پی برده ام که هارثین انقلاب اکتبر از هدف بانیانی که ادامه دهنده نهضت جهانی زحمت کشان بودند منحرف گردیده و هدف ملی خود را بنام هدف بین المللی و سوء استفاده از افکار و احساسات بین المللی تعقیب می کنند.

با وجود اینکه من پس از کناره‌گیری از جریانهای سیاسی گوشه‌گیری اختیار کردم، باز هم مرا آسوده نگذاشتند. توهین‌ها و تهمت‌ها و پست‌ترین افتراها، اخلال در زندگی شخصی و موقعیت اجتماعی و اداری و حتی تهدید به انواع و اقسام ادامه‌داشت. سابقاً که من از زندان مختاری آزاد شده بودم حس می‌کردم که عده‌ای از روشنفکران و آشنایان سابق من از نزدیک شدن به من می‌ترسیدند. و آن ترس را به عنوان تنفر از اتهام و یا محکومیت من جلوه می‌دادند، زیرا در اوائل پیدایش دوره بعد از شهریور هنوز طرز تفکر قبل از شهریور ادامه داشت و روشنفکران و آشنایان از ترس مراکز قدرت در ظاهر از من و امثال من کناره‌گیری و در خفا تملق و یا تقدیر به عمل می‌آوردند. پس از کناره‌گیری از نهضت به همان احساس دچار بودم. عده‌ای از آشنایان روشنفکر سابق که به مناسبت ایرادات منطقی و به‌مورد آنان من نهضت‌کذائی را ترک کرده بودم و مورد نفرت و تهمت پیش‌تازان خلق‌های ادعائی وسیع قرار گرفته بودم، همان روشنفکران این بار از ترس طرف مقابل و مراکز قدرت دیگر از من کناره‌گیری می‌کردند و در خفا مرا تمجید و گاهی تشویق ولی همانطور که خودشان می‌ترسیدند مرا نیز می‌ترساندند و امثله تاریخ معاصر را به رخ من می‌کشیدند. من معاینه می‌دیدم که ایمان و عقیده آزادخواهانه خیلی از روشنفکران روی محور ترس از آینده، از آینده نزدیک یادور چرخ می‌زند. متدرجاً ایمان و عقیده تبدیل به یک محاسبه و پیش‌بینی آینده گردیده. یعنی این طور تلقی می‌شود، که هر کس در آینده شانس موفقیت دارد او حق دارد و خواهد داشت. همان‌طور که در صدر این مقاله اعتراف کردم، این ترس‌ها و ترساندن‌ها در من بی‌اثر نبود، بلکه تأثیر فراوان داشت. سابقاً در مواقع تشویش و نگرانی کار آگاهی که اولین بار مرا بازداشت کرده بود در نظرم مجسم می‌شد، ولی حالا علاوه بر او؛ آن شخص بدھیکل و مخوف و خنازیری که در اطاق کمیته ایالتی حزب توده تبریز به مناسبت مشمول تصفیه شدن، مرا تهدید به قتل کرده بود و بعدها مقامات حساسی در فرقه اشغال کرده بود در نظرم مجسم می‌شد.

من در تن و جان خود اضطراب‌ها و تشویش‌ها و نگرانی و دلهره را که از مختصات دور رژیم استبدادی و مطلقه است حس کرده‌ام. اولاً رژیم منحنی که آخرین تشبثات بی‌هوده را برای ابدی کردن و یا ادامه حیات خود می‌کند، ثانیاً رژیم مدعی مترقی بودن و انقلابی که در حقیقت تجسم و تحقق تاریخی تاریخ ایوان مخوف است. من در جایی که عالیترین هدف‌های بشری را جستجو

می‌کردم، انسوس و هزاران افسوس که پس از صرف گرانبهاترین قسمت با ارزشترین سرمایه بشری، متوجه شدم که با مخوفترین اصولی که برای بشر مواجه شدن با آن امکان‌پذیر است مواجه می‌باشم. من از مخالفت دورژیم می‌ترسیدم و می‌ترسم ولی هرگز تسلیم ترس نگردیدم و نخواهم گردید. سعی و کوشش صحیح و سالم مختص انسانهای سالم را برای غلبه بر ترس و آزادی از ترس به عمل آورده‌ام و پس از یک آزمایش تلخ و بحرانی و تلف کردن وقت و انرژی هنوز خود را مانند ملبونها مردم دیگر برای مبارزه با ترس و برای آزادی از ترس مهیا و آماده می‌بینم.

من آنچه‌را که برای مبارزه با رژیم منحط و تکی به گذشته جستجو می‌کردم و آن را در نهضت توده ایران جستجو کرده و بالاخره با کمال تأسف ایمان و عقیده خود یعنی مصداق خارجی ایمان و عقیده خود را در آنجا گم کرده بودم؛ آن ایمان و عقیده و آن آرزوها و امیدها را در جبهه ملی دوباره بدست آوردم. وقتی من از جبهه ملی حرف می‌زنم به آن صدها هزار در تهران و میلیونها در اطراف و اکناف کشور فکر می‌کنم که پشتیبانی خود را به جبهه ملی ابراز می‌دارند. به آن توده مردم، به آن ذخیره تاریخی و فناپذیر نبوغ ملت ایران فکر می‌کنم که در خلال قرون و عصور شخصیت تاریخی خود را ظاهر ساخته، و مطابق مقتضیات عصر و زمان وظیفه تاریخی و ملی خود را در خانواده بشر انجام داده است. جبهه ملی اخیراً از طرف توده‌ایها سخت مورد تهمت و افترا قرار گرفته بود. یکی از علاقمندان به جبهه ملی و ازاداره کنندگان روزنامه شاهد از من خواست که علت تهمت‌ها و افتراها را نسبت به جبهه ملی روشن سازم. اگر مجموعه این مقالات کم و بیش این وظیفه را انجام داده باشد سعی و کوشش من به‌هدر نرفته است.

می‌دانم عده‌ای هستند که از تهمت و افترا زدن به شخصیت‌ها خوشوقت‌اند ولی من حتی از مبارزه منطقی با آنهائی که روزی حتی اشتباهاً با آنها در یک صف بودم قلباً خوشحال نیستم. ادای این وظیفه نامطبوع‌ترین قسمت آن مبارزه اجتماعی ضروری است که برای من و امثال من ادامه آن اگر حالت مرضی نشده باشد، یک طبیعت ثانوی گردیده است.

نود و چند درصد آنهائی که هنوز در حزب توده باقی مانده‌اند، برای من کوچکترین شکی نیست که یا مانده‌اند و امثال من فکر می‌کنند و شاید هنوز بعضی تصورات واهی را بخود راه می‌دهند، که من و امثال من نیز مدتها دچار آن گونه توهمات اصلاح‌طلبانه غیرممکن در آن حزب بودیم. و یا

آنهائی هستند که پس از آن که کار از کار گذشت توجه به بعضی حقایق، مضمهر مرمز زیادی نخواهد بود. آن چند درصد از کادر حزبی و رهبرانی که در ضمن مقالات عنوان بیگانه پرست در باره آنها به کار رفته، البته اینها نیز مانند بیگانه - پرستان هیئت حاکمه نمی باشند. گرچه ارزش آنها از جنبه اخلاقی بیشتر از افراد هیئت حاکمه است. ولی ضرر اجتماعی آنها بسی شك بیشتر است. در مقالات سعی شده اختلاف آنها صریح تشریح شود. ولی شاید بهتر بود که عوض بیگانه پرست اصطلاح دیگری انتخاب می شد، ولی به این نکته اساسی باید در این جا جلب توجه شود که به نظر نگارنده سطور در کشورهای بیگانه طبقات وسیعی از مردم آبادکننده و زحمتکش وجود دارند که با ملت زحمتکش و آبادکننده ما بیشتر وجه مشترك دارند تا بعضی افراد و یا جماعات قلیلی که منافع کشور ما را به بهانه‌هایی از نوع عدم ظرفیت صنعتی و غیره به متنفذین بیگانه می فروشند. منظور در این مقالات از بیگانه آن طبقات وسیع ملل و یا نمایندگان آنها که تناقضی با منافع ملت ایران ندارند نمی باشند. و همینطور آنهائی را که در کشور ما منافع متنفذین غربی یا شرقی را مدافعه می کنند نمی توان به حساب ملت ایران گذاشت.

موفقیت عظیمی که جبهه ملی در این مدت علی رغم نواقص خود از قبیل نداشتن احزاب و تشکیلات متکی به اصول اجتماعی محکم بدست آورده، تنها مرهون این است که جبهه ملی به نیروی ملت ایران ایمان داشته، و با تکیه به آن خواسته است استیفای حقوق ملت را بکند. همین موقعیت، مسئولیت تاریخی عظیمی را که به عهده رهبران حزب توده متوجه است که در مغتنم ترین فرصت و با داشتن تشکیلات نسبتاً منظم و مکتب اجتماعی لازم کاری انجام ندادند، مسئولیت آنها را خیلی شدیدتر می کند. اگر حزب توده حسن نیت جبهه ملی یعنی تکیه به نیروی ملت داشت، و با دست خود در ایران می خواست کار بکند، پرواضح است که يك موفقیت عظیم تاریخی نصیب ملت ایران می گردید. همین غفلت عظمت گناه آنها و در عین حال عظمت و سنگینی وظیفه که فعلاً به عهده جبهه ملی و مخصوصاً به عهده عناصر مترقی جبهه ملی واگذار شده است، نشان می دهد. عناصر مترقی جبهه ملی در صورتیکه بخواهند نواقص خود را تکمیل سازند و نیروهای عظیم ملت را که به آنها رو آورده، تنظیم کنند؛ باید میراث مبارزات اجتماعی مفید طبقات زحمتکش ایران را بدون سبقی ذهنی غلط فرا گیرند، و خود را ادامه دهندگان صحیح مبارزات اجتماعی نشان دهند. اوضاع و احوال کنونی دنیا نیز مقتضی و

مساعد با این نظر است. اگر حزب توده وظیفه تاریخی خود را انجام می‌داد و یا خود را لایق و مستعد آن نشان می‌داد، وظیفه متوجه دیگران نبود، ولی آنها مانند اغلب همقطاران خود در خارج از ایران خود را شایسته وظیفه تاریخی کنونی نشان ندادند.

در یکصد سال پیش مارکس و انگلس مانیفست معروف را با این جمله شروع کردند: شبی اروپا را فرا گرفته است. شبی که آن روز در اروپا اول می‌زد و در رفت و آمد بود، امروز به یک واقعیتی لااقل در قسمتی از دنیا تبدیل شده. امروز شبی تمام دنیا را فرا گرفته یعنی شب کمونیسم.

ولی پس از یکصد سال یک شب دیگر اروپا را، اروپای شرقی و غربی را فرا گرفته است. این بار شب تیتیسیم بر شب کمونیسم و یا بهتر است بگوئیم بر بلشویسم مستولی شده است. من با جزئیات و حتی با بعضی از کلیاتی که تیتو تعقیب می‌کند و ممکن است مورد انتقاد قرار گیرد کار ندارم و اطلاع دقیق و صحیحی هم از آنها ندارم ولی آنچه برای تمام مردم آشنا با جریانهای امروز روشن و آشکار است، این است که تیتیسیم در همه جا بعنوان تظاهر ملیت‌آنهائی که با بین‌الملل صحیح و سالم مخالفتی ندارند ظاهر شده است.

ابتدائی‌ترین اصل مسلم حقوق بشر یعنی حق حاکمیت ملل بر سر نوشت خودشان اصلی نیست که در قرن بیستم بتواند مسخره این و آن گردد، ملت ایران مانند کلیه ملل دیگر باید مطابق این اصل و با استفاده از میراث و ذخیره تمدن بشری و تطبیق اصول و قوانین کلی تاریخ با مقتضیات مدنی و تاریخی و اجتماعی ملت کهنسال خود راه خود را طی کند. این اراده ملت ایران به شکل نهضت جبهه ملی برای مبارزه با استعمار ظاهر گردیده، و راهنمایی این نهضت برای هدفهای وسیع اجتماعی ملت و وظیفه تاریخی است که به عهده عناصر مترقی جبهه ملی محول گردیده.

«دانشجوی علوم اجتماعی»

«دانشجویی که اشخاصی که باید او را بشناسند و آنهائی که نباید بشناسند هردو او را می‌شناسند و برای توده مردم یک سرباز گمنام و یک مجاهد عادی راه آزادی پیش نیست.»

چرا سران توده مبالغه در نیرومندی بودن استعمار کرده‌اند؟

این مبالغه و تقویت بدبینی وی‌اس امروز به نفع بریتانیا و فردا به نفع شوروی و هیچ وقت به نفع ایران نیست

برای عده‌ای که مانند اصحاب کهف هنوز در خواب ترون گذشته چرت می‌زنند، دنیای امروز با دنیای قرن نوزده فرقی ندارد. برای آنها بریتانیای فعلی با امپراطوری قرن گذشته که نیروی مسلح و کشتیهای جنگی بریتانیا در پشت سر کمپانیهای تجارتي رهسپار مشرق زمین بودند، فرقی ندارد. این اصحاب کهف سیاست باف سکه نیمه دوم قرن بیستم را از سکه قرن نوزده تشخیص نمی‌دهند. اینها از بیداری ملل مشرق و آسیا و از تأثیر افکار عمومی دنیا در افکار عمومی بریتانیا، از پیدایش و نمو و تکامل حزب کارگر انگلیس در قرن بیستم و از تغییراتی که خواهی نخواهی بریتانیا مجبور بوده و هست که در سیاست خود بدهد بی‌خبرند. اینها نمی‌توانند درک کنند که فعال-مایشائی شرکت نفت جنوب در حوزه اقتدار خود، مطلق العنان بودن سیاستمداران بریتانیا و مزدوران آنها در ایران دیگر متکی بپایه و اساس محکم نیروی مسلح نیست. این اقتدار تنها متکی به بی‌اطلاعی ایرانیان از نیروی ملی خود و اوضاع جهان و متکی به رعب و وحشت موهومی است، که از قرون گذشته هنوز در قلوب ایرانیان باقیمانده است. ما در چند مقاله گذشته تا حدی از مبالغه‌ای که درباره نیرومندی بودن سیاست استعماری بریتانیا در ایران و غیر آن شده، بحث نمودیم. و نشان دادیم که این شیخ مولناك يك كابوس خیالی پیش نیست. آنچه از این نیرو واقعیت دارد بان نیروی ملت ایران و استفاده از وضع بین‌المللی ممکن است و باید خفه و نابود شود. ما نشان دادیم که مبالغه در نیروی استعمار و محیط بدبینی وی‌اس و سوءظن که مولود آن است بهترین متفق غلبه سیاست استعماری است. حس حقارت و زبونی که ده‌ها سال است در هیئت حاکمه نفوذ کرده به عده‌ای از روشنفکران نیز سرایت نموده، عده‌ای از سران حزب توده که در نتیجه حبس و شکنجه دچار حس زبونی گردیده‌اند، دانسته یا ندانسته به نیروی استعمار اهمیتی بیش از

آنچه دارد قائل‌اند. و بنا بر این خود را بدون چرا در دامان شوروی انداخته و «کالمیت بین یدی الفسال» تسلیم گردیده و مبارزه با استعمار را تنها پس از برقراری حاکمیت ملی، یعنی حاکمیت شوروی امکان‌پذیر می‌دانند. این مسئله که تسلیم شدن سران ضعیف توده به سیاست نیرومند شوروی وجهه شباهتی باهم مسلکی و حزب مساوی الحقوق ندارد، فعلاً مورد بحث نیست. بلکه منظور نشان دادن این حقیقت است که سران توده علی‌رغم ادعای پر آب و تاب خودشان مبارزه با استعمار نکرده، بلکه اکتفا به ترساندن مردم از بریتانیا کرده‌اند، تا بتوانند تمام ملت ایران را مانند خود در دامان شوروی بیاندازند. محیط بدبینی و یأس و سوعظن و ترس و بیم از انگلیس را سران توده به بهانه مبارزه با استعمار خیلی تقویت نموده‌اند. آنها به خیلی از مردم شرافتمند ولی بی‌خبر از سیاست روز جهان این‌طور تلقین کرده‌اند که برای رهایی از نیروی انگلوسا کسون هیچ چاره جز تسلیم شدن به شوروی نداریم. مردمی که بیگانه در نظر آنها بی تفاوت بود، مأیوس و بیچاره شدن را در نتیجه تبلیغات سران توده، لازم دیده، و از تسلیم شدن در مقابل بیگانگان بهتر دانسته‌اند. در نتیجه تهمت‌ها و افتراهای فراوان و ارزان که سران توده به هر شخصیت که تسلیم اربابان آنها نبوده، زده‌اند محیط یأس و بدبینی ده‌ها برابر و در مواردی هزاران برابر تقویت شده است. مخصوصاً تهمت و افترای توده‌ایها بیشتر متوجه آنهائی بوده است که یا دارای تدابیر چپ، ولی مستقل از مسکو بوده‌اند و یا میلیون پاک و بی‌غرضی بوده که شانس موفقیت مابین توده مردم را بیشتر داشته‌اند.

سعی و کوشش سران توده برای لجن‌مال کردن این شخصیت‌های ملی و مترقی، عده‌ای از مردم را از همه چیز مأیوس و به‌همه چیز مظنون نموده است. وقتی عده‌ای از مردم مثلاً مطابق ادعای سران توده، دکتر مصدق و اقلیت مجلس و بهترین مبارزان را عامل بریتانیا تصور کنند و یا لاقط در این مسئله مردد باشند، آیا حق ندارند تسلیم توده‌ایها شوند؟ و اگر به قبح این تسلیم آشنا بودند آیا حق ندارند مأیوس شوند و خود را تسلیم تریاک یا عرق و سایر مخدرات نمایند؟ البته مادر مقالات آینده بحث خواهیم کرد که خوشبختانه عده زیادی از مردم پیشرو این مطالب سخیف را باور نمی‌کنند، ولی این گونه تبلیغات مضر عده‌ای از مردم را فریفته بیگانه‌پرستان و عده بیشتری را مأیوس و نومید می‌کند و در هر حال هر دو دسته را از نیروی واقعی ملت ایران مأیوس و نومید می‌نماید و امروز به نفع بریتانیا تمام می‌شود، ولی

سران توده امیدوارند در موقع جنگی که قریب الوقوع باشد به نفع اربابان آنها خواهد بود. امید است که آرزوی جنگ قریب الوقوع بدلشان بماند و ما ایمان داریم که استقلال ایران در هر حال برای همیشه محفوظ خواهد ماند.

در هر حال سران توده حساب کرده اند که نیروهای اجتماعی اگر تسلیم بلاشرط در مقابل آنها نشدند از لحاظ آنها و اربابان آنها بهتر است فلج گردند و مایوس و نومید شوند.

سعی و کوشش بی مانند آنها برای مایوس ساختن مردم از جنبه ملی و اقلیت از همین جا آب میخورد. در مقاله آینده با یادآوری وقایعی که هیچکس فراموش نکرده است، نشان خواهیم داد که سران توده هرگز مبارزه مؤثر با شرکت نفت جنوب نکرده و آن را برای روز برقراری حاکمیت خودشان ذخیره کرده اند.

چرا سران توده در زمان اقتدار خود برای الغای امتیاز نفت اقدام نکردند

آن قسمت از نیروهای اجتماعی ایران اعم از اینکه به طور مؤثر و یا حتی مضر وارد میدان مبارزه اند، در مقایسه با قسمت عظیمی از نیروهای اجتماعی که بلااثر و تنبل و بیهوده مانده اند، قسمت اول خیلی کوچک است. محیط بدبینی و یأس و مخصوصاً مبالغه در قدرت انگلیس که غیر قابل مقاومت از طرف خود ملت ایران قلمداد شده و ناچیز شمردن نیروی ملت در مقابل آنها باعث شده است که نیروی عظیمی از ملت عاطل و باطل بماند. نه فقط سیاست انگلیس این یأس و بدبینی را در ایران رواج داده، بلکه سران توده گاهی به مناسبت سیاست غلطی که پیش گرفته اند و گاهی به مناسبت اصولی که به نفع خود و شورویها تعقیب می نموده اند، باعث نفعی برای سیاست بریطانیا شده اند. در صورتی که اندک توجهی به نیروهای ضد استعماری آسیا بکنیم، معلوم می شود که اغلب آنها درست در موقع جنگ و بعضی مستقیماً پس از جنگ مبارزه جدی را با استعمار شروع کرده و با تفاوتهای کم و بیش خود را از سلطه امپراطوریهها نجات داده اند. حزب توده در ایران انتقاد از هیئت حاکمه را به وجه احسن انجام داد و به همین مناسبت مدتها مورد توجه

عامه قرار گرفت وعده زیادی از افراد با ایمان، به آن حزب رو آوردند. عدای از مردم با ایمان در آن حزب يك مکتب اجتماعی متناسب با اوضاع زمان ایجاد نمودند که وضع اجتماعی را به بهترین وجه عملی تشریح می نمود. اینها به طور خیلی خلاصه جنبه های مثبت حزب توده بود که ناشی از افراد با ایمان و افکار عمومی آن حزب بود که اغلب آنها در نتیجه اعمال سران حزب توده بالاخره آنجا را ترك کردند ولی سران حزب توده مطابق اصولی که پیروی می کردند مرام و مکتب نوشته شده را کنار گذارده، و تمام مرام و خود حزب را فدای بندوبست سیاسی که با شوروی ها داشتند ساختند. سران حزب توده درست به خلاف ادعای خودشان هیچ مبارزه موثر با استعمار و بزرگترین پایگاه آن یعنی نفت جنوب به عمل نیاوردند. اینک دلایل و اسناد و مدارک زنده که تمام نسل معاصر شاهد آن بوده اند. سران توده در موقع جنگ به مناسبت و بهانه اینکه اینجا پشت جبهه شوروی است نه فقط مبارزه عملی با استعمار نکردند بلکه حتی اغلب از انتقاد سیاست بریتانیا در ایران نیز جلوگیری می کردند.

«گاندی» و «نهر» و «پراساد» که در حساسترین موقع لازم و مفید در زندانهای بریتانیا به جرم مبارزه بر علیه استعمار جان می کردند، امروز این آقایان توده آنها را متهم به عامل امپریالیسم بودن می کنند. در ایتالیا و کشورهای اشغال شده و کشورهای آسیائی درست در موقع جنگ هر وقت فرصتی بدست آمد، مبارزه با هیئت های حاکمه و نفوذ بیگانه عملی گردید ولی سران توده که بدون تسلط کامل شوروی بر ایران حاکمیت ملی را غیر ممکن می دانند، در مناسب ترین موقع نه بر علیه هیئت حاکمه مزدور و نه بر علیه استعمار يك مبارزه جدی و عملی نکردند.

کمیته مرکزی حزب توده هرگز اجازه تشکیل حزب در نواحی نفت خیز نداد. تنها با تأسیس اتحادیه های صنفی شورای متحده موافقت شده بود. و بطور کلی تشکیل اتحادیه ها به خصوص در نواحی جنوب کاملاً از روی ابتکار کارگران و رهبران محلی بود که به مناسبت مقتضی بودن اوضاع انتظاراتی از رهبری حزب توده داشتند و اغلب آن انتظارات نقش بر آب بود و کلیه موفقیت های شورای متحده در جنوب و بعضی نواحی دیگر مرهون اقدامات خود کارگران بود. نه فقط اجازه تأسیس حزب توده در جنوب در موقع جنگ و حتی پس از جنگ داده نشده بود، بلکه هر وقت کارگران و یا شورای متحده محلی با ابتکار خود کلمه حزب توده را در اوراقی چاپ می کرد مورد

بازخواست کمیته مرکزی قرار می گرفت. اینها مطالبی نیست که ادعا باشد بلکه در روزنامه رهبر و ارگان شورای متحده اسناد و مدارک بی شمار برای این موضوع وجود دارد. حتی اعتصاب معروف آبادان تنها با ابتکار کارگران محل بود و از طرف کمیته مرکزی و شورای متحده مرکزی از این عمل جلوگیری شد. دکتر رادمنش و دکتر جودت به نمایندگی از مرکز به آبادان رفته و اعتصاب را خاتمه دادند.

آقای لوثی سایان رئیس آن سندیکای بین المللی که تحت ممیزی کمونیست هاست در موقع مسافرت به ایران با اشاره مقامات مربوطه از مسافرت به نواحی نفت جنوب خودداری کرد، تا باعث سوءظن بریطانیای کبیر در ایران نباشد. بطور خلاصه در داخل حزب توده و شورای متحده همیشه این طور استدلال می شد، که نیروی حزب و شورای متحده و ملت ایران به تنهایی قادر به مبارزه عملی و جدی با شرکت نفت جنوب و سیاست بریطانیا نیست و اوضاع بین المللی (یعنی وضع شوروی) هم اجازه اقدام مستقیم بر علیه انگلستان را نمی دهد.

رهبری حزب توده که دائماً از توده های وسیع و از نیروی انقلابی ملت ایران دم می زد ولی در عمل تنها امید و تکیه گاهش دولت شوروی بود و هرگز از نیروی ملت ایران که به خوبی قادر به مبارزه با هیئت حاکمه مزدور و اربابان او بود استفاده نکرد و بهترین فرصت تاریخی را از دست داد.

منظور ما در اینجا تنها روشن کردن این نکته است که سران حزب توده، مبارزه با نیروی نفت جنوب و بریطانیا را - فوق قدرت ملت ایران دانسته و هرگز مبارزه جدی و عملی با آن ننموده بلکه این مبارزه را بدون دخالت مستقیم شوروی غیرممکن دانسته اند.

رهبری حزب توده چرا مبارزه برای الغاء امتیاز نفت جنوب نکرد و مبارزه برای دادن امتیاز به شوروی کرد؟

زیرا رهبران روشنفکر حزب توده مانند هیئت حاکمه دچار حس حقارت و زبونی بودند - آنها حتی بر علیه افکار عمومی، حزب توده آذربایجان را از لحاظ حزبی تجزیه نمودند.

مرض پست و حقیر حس کردن خود که در نتیجه تسلط سیاست مستعمراتی بریطانیا به هیئت حاکمه مستولی گردیده، گفتیم متدرجاً به قسمتی از طبقات بالای اجتماع ما از جمله به عده‌ای از روشنفکران و کارمندان نیز سرایت نموده. این حس پستی و حقیر حس کردن خود در روحیه رهبران روشنفکر حزب توده به این شکل ظاهر گردیده که آنها غلبه بر نیروی استعماری بریطانیا را پیش از تسلط کامل شوروی بر ایران غیر ممکن دانسته‌اند. و بنابراین با مبالغه در قدرت نیروی بریطانیا و با افراط در حقیر جلوه دادن نیروی ملت ایران به آن محیط یأس و بدبینی که مانند کابوسی برسینه ملت ما فشار می‌آورد کمک فراوان کرده‌اند. در مقاله گذشته تاحدی که گنجایش این ستون اجازه می‌داد، نشان دادیم که رهبری حزب توده به مناسبت یأس و نومیدی از نیروی ملت ایران در عمل هرگز اقدام جدی و عملی برای الغاء امتیاز نفت جنوب نکرد، و بهترین فرصت تاریخی را از دست داد و تنها به یک سلسله مقاله نویسی و سخن پراکنی غیر مؤثر پرداخت، و تقاضاهای خود را به چندریال اضافه مزد منحصر ساخت ولی در این مدت رهبری بی‌کار ننشسته بود. اگر اقدام جدی برای الغاء امتیاز نفت جنوب نکرد جدی‌ترین اقدامات خود را برای بدست آوردن امتیاز کم و بیش مشابهی در شمال برای شوروی صورت داد. رهبری این حزب درست به خلاف فورمول معروف «موازنه منفی» آقای دکتر مصدق به یک فورمول موازنه مثبت برای دوسیاست حریف عمل کرده زیرا از طرفی مبارزه جدی و قطعی برای الغاء امتیاز نفت جنوب نکرد و از طرف دیگر مبارزه جدی برای دادن امتیاز نفت شمال به شوروی به عمل آورد تا کفه سیاست شوروی آنطوری که خودشان تشریح می‌کردند با کفه سیاست بریطانیا در ایران معادل گردد. عدم مبارزه جدی برای الغاء امتیازی که مستحکمترین پایگاه نفوذ و سلطه بیگانه بود و مبارزه برای ایجاد چنین پایگاه مشابهی برای بیگانه دیگر نتیجه مستقیم و معادل همان حس زبونی و حقارتی است که از هیئت حاکمه به روشنفکران و رهبران حزب توده سرایت کرده است. این حس حقارت و زبونی و طرز تفکر ناشی از آن که در اغلب

رهبران حزب توده وجود داشت درست با سیاست شوروی مطابقت داشت. زیرا سیاست شوروی درست احتیاج به عواملی داشت که از هیئت حاکمه ایران که مزدور انگلوساکسونها باشد ناراضی باشند و از طرف دیگر احتیاج به یک تکیه گاه خارجی داشته و در مقابل آن آلتی برای اجرای مقاصد شوروی در ایران باشند. بنابراین شورویها مابین رهبران حزب توده درست وبدون کم کاست آنهایی را که بیشتر از همه دچار حس حقارت و بستی بودند اخلاقاً و غیر اخلاقاً تشویق می نمودند وعده دیگری که به قدر کافی از این حس حقارت و تسلیم برخوردار نبودند متدرجاً به این عنوان تربیت و پرورش می یافتند. به عکس آنهایی که تسلیم این گونه پرورش نمی گردیدند به پست های غیر حساس پرت شده و بالاخره در نتیجه پی بردن به اصول عملی حزب توده که درمرامنامه و روزنامه نوشته نمی شد ولی در جریان به آن عمل میشد آن حزب را ترك می کردند و دچار یأس و بدبینی گردیده و آن محیط یأس و بدبینی و سوءظن را که مورد بحث ماست تقویت می کردند.

رهبران حزب توده از طرفی در نتیجه حس حقارت خودشان و از طرف دیگر در نتیجه انتقام جوئی هیئت حاکمه مزدور و سوء سیاست آنها متدرجاً سرنوشت خود را با سرنوشت سیاست شوروی در ایران توأم می دیدند، و برای نجات خودشان ولی به خلاف میل ملت ایران و حتی به خلاف افکار عمومی خود حزب توده از تهدید به تجزیه آذربایجان برای بدست آوردن مقاله نامه معروف پشتیبانی نمودند. خیلی قابل توجه است این حزب که خود را حزب توده ایران می نامید، درست در دو نقطه شمال و جنوب ایران که از بهترین مراکز حیاتی ایرانند اخیراً تشکیلات حزبی نداشت. گرچه نداشتن سازمان حزبی در نواحی نفت خیز و اکتفا به سازمان شورای منجده تاکتیکی و برای عده ای تحریک بریطانیا بود، ولی تسلیم شدن به انحلال و یا پیوستن تمام تشکیلات حزب توده آذربایجان به دموکرات های آذربایجان مسئله ساده ای نبود. فراموش نکرده ایم که موقع تشکیل حزب دموکرات آذربایجان تمام سازمان ایالتی حزب توده به آنها ملحق شدند و کمیته مرکزی نه فقط اقدامی بر علیه آن نکرد بلکه آنرا کاملاً تأیید کرد. یعنی حزب توده «ایران» ایالت آذربایجان را از لحاظ حزبی از خود تجزیه کرد و اگر اقتداری بیشتر از سازمان حزبی داشت لابد این تجزیه را از لحاظ آن نیز تأیید می کرد. به طور خلاصه تمام این عملیات نه فقط ناشی از محیط بدبینی و یأس و سوءظن و حس حقارت ناشی از آن محیط بود، بلکه خود این عملیات حس یأس و سوءظن را در مردم بیشتر

تقویت کرده و صدها بار این محیط مششوم را تقویت کرده زیرا مردم منتظر بودند هیئت حاکمه گندیده بانمک ضد عفونی شود ولی حالا دچار آن روزی شده بودند که نمک می گندد.

رهبران حزب توده آن چه را که برای دیگران جبر تاریخی است برای ماسر نوشت جبری تلقی می کنند.

رهبری حزب توده در مقابل پیروان خود این طور ادعا می کند که گویا آنها نهضت توده ایران را مطابق اصول مکتب جبر تاریخی علمی رهبری می کنند. در صورتی که يك دقت به جریان اعمال آنها و تضاد و تضادهای آنها در مسائل عملی، نه فرضی نشان می دهد که رهبران توده مطابق اصول «سر نوشت تغییر ناپذیر» و یا بالاخره «مطابق اصول «جبر تاریخی مطلق» نه علمی رفتار می کنند. برای این که فرق این دو نظریه واضح شود بازه مختصر اشاره می کنیم. مکتب «جبر تاریخی علمی» انسان اجتماعی را با شرایطی که در مقالات گذشته شرح دادیم تنها عامل مؤثر در تاریخ بشر می داند. در صورتی که مکتب «جبر تاریخی مطلق» تأثیر مهمترین عامل محرك تاریخ را که انسان اجتماعی است فراموش می کند. مطابق اصول مکتبی که توده ای ها مدعی پیروی از آنهاند تحول در جامعه ملی ایران مانند تمام جوامع بشری دیگر باید با ابتکار و نیروی خود همان طبقات محروم جامعه جاهله عمل بباشد. تحول اجتماعی، يك کودتا و یا يك عمل فتح و پیروزی نیست که از طرف عده معدود باحسن نیت و یا از يك کشور خارجی به ملت ایران یا هر ملت دیگر تحمیل شود، مادامی که شرایط تحول در داخله خود ایران موجود نشده باشد تکوین و پیدایش و ظهور آن غیر ممکن است و یکی از آن شرایط رشد و نشوونما و تکامل نیروئی است که نقشه تحول اجتماعی را مطابق مکتب اجتماعی طبقات نامبرده از قوه به فعل آرد. ولی رهبران توده در عمل به امید فتح و پیروزی يك نیروی خارج از نیروی ملت ایران، از تنظیم نیروی داخلی و مخصوصاً از به کار بردن آن در موقع مناسب برای تحول اجتماعی خوداری کردند. آنها همیشه این طور استدلال کرده اند که بدون «اجازه دادن» اوضاع «بین المللی» يك تحول اجتماعی در ایران غیر ممکن است، و ما نمی توانیم بدون اجازه اوضاع بین المللی يك «نقشه برای خود» داشته باشیم. اخلال آنها در ملی

کردن صنعت نفت از همین جا سرچشمه می‌گیرد.

منظور آن‌ها از «بین‌الملل» و «اجازه دادن» اوضاع آن حقیقت بین‌المللی نیست بلکه دولت شوروی است که برای آن‌ها تجسم «بین‌الملل» است. این که آیا دولت شوروی و یا کمینفرم تجسم صحیح نهضت بین‌المللی کارگران هست یا نیست؛ در مقالات دیگر مورد بحث قرار گرفته است. ولی آنچه را که در این سطور مورد بحث قرار داده‌ایم این است: به فرض این که کمینفرم و یا دولت شوروی یعنی خلاق و کارگردان کمینفرم تجسم بین‌الملل نهضت کارگران باشد در این صورت نیز مطابق مکتبی که توده‌ای‌ها مدعی پیروی از آنند عمل آن‌ها با فرضیه‌شان تطبیق نمی‌کند. زیرا مطابق اصول مکتب ادعائی خود آن‌ها بین‌الملل نمی‌تواند جانشین نیروی ملی گردد. بالعکس بین‌الملل از نیروهای ملی بوجود می‌آید. در صورتی که تمام نیروهای ملی در ایجاد تحول اجتماعی در مناسبترین مواقع تاریخی غفلت کنند و به امید فتح و فیروزی ملتی که او را تجسم موهوم بین‌الملل نامیده‌اند، فقط به مدیحه‌سرایی و سخن‌رانی و بیانیه پراکنی برای مقاصد آن ملت بیگانه اکتفا ورزند در آن صورت اصلاً بین‌الملل بوجود نمی‌آید. بلکه یک دولت مقتدری که به نام بین‌الملل قدرت خود را توسعه می‌دهد ممکن است بوجود بیاید. بین‌الملل وقتی بوجود می‌آید که نهضت‌های اجتماعی محلی موجود باشد و هر کدام از آن‌ها علاوه بر برنامه حداکثر، یک برنامه حداقل متناسب با اوضاع اجتماعی محلی و نیروی خود ترتیب داده و عملاً مبارزه روزانه خود را برای عملی ساختن آن برنامه بکار برده و در عین حال برای برنامه حداکثر مطابق نقشه طویل‌مدته نیز مبارزه را رهبری کنند. نمایندگان نهضت‌های محلی که وظیفه اجتماعی خود را هر کدام مستقلاً ولی البته با در نظر گرفتن جنبه‌های عمومی عملی می‌سازند با هم و در روی اصول تساوی حقوق یک بین‌المللی را بوجود می‌آورند.

در صورتی که رهبران سازمانهای محلی مانند رهبران حزب توده احتیاجات و مقتضیات محلی را دور انداخته و تنها مطابق احتیاجات و مقتضیات مرکزی که آن‌ها را تجسم بین‌الملل نامیده‌اند، برنامه و نقشه خود را تنظیم کنند و نیروی محلی خود و امکانات و منافع نهضت داخلی را فدای آن مرکز سازند، این طرز عمل کوچکترین شباهت با بین‌الملل ندارد. این طرز عمل که رهبران حزب توده آن‌ها را به نام همکاری بین‌المللی به پیروان فریب خورده و با ایمان خود تلقین می‌کنند به تمام معنی طرز عمل یک شعبه اجرائیه مرکزی است، که برای هدفهای خاص خود شعبی در نقاط مختلف دنیا بوجود آورده است و از

احساسات ملی و بین‌المللی آنها سوء استفاده می‌کند. در مقالات آینده نیز تشریح خواهیم کرد که رهبران حزب توده از «جبر تاریخی» فقط نیروی دولت شوروی را در نظر دارند که برای تمام ملل «سرنوشت تغییر ناپذیری» تنظیم کرده است و سازمانهای محلی از نوع سازمان حزب توده فقط آلت و ابزاری برای اجرای نقشه‌ای است که برای شوروی جبر تاریخی و برای سران توده سرنوشت جبری است.

خدمت حزب توده و خیانت سران آن هم‌به‌ملت و هم به حزب توده

جامعه ایران پس از شهریور چه چیز در دستور روز داشت - حزب توده نجم و نظار کدام انکار بود - جنبه مترقی حزب توده و جنبه منحط رهبری آن - بزرگترین خیانت در مناسبتین فرصت تاریخی - مناسبتین موقع برای تحول کی بود - تحول در ایران فدای چه شد - جبر تاریخی در ایران چه تقاضا می‌کرد و کدام سر نوشت آن را محکوم کرد.

بعد از تغییرات شهریور تاریخی و پس از بر طرف شدن دیکتاتوری، آنچه در دستور روز مسائل اجتماعی ایران قرار داشت لزوم يك تحول اجتماعی بود. حتی خیلی پیش از شروع دوره دیکتاتوری، پیدایش اوضاع و احوال جدید لزوم يك فورم جدی اجتماعی یا تحولی را ایجاب می‌کرد. پیدایش دیکتاتوری خود یکی از وسائل خفه کردن آن ضرورت اجتماعی بود. عملیات عمران و آبادی زمان دیکتاتوری یعنی توسعه صنعت با وسائل نسبتاً مدرن اعم از دولتی و یا خصوصی، ساختن راه آهن، پیدایش طبقه کارگر نسبتاً وسیع، خرابی وضع دهقانان؛ تمام اینها در زمان دیکتاتوری لزوم يك تحول اجتماعی را شدیدتر و ضروری تر کرده بود.

پس از شهریور جامعه ایران تشنه پیدایش يك نهضت اجتماعی بود که مطابق يك فرضیه علمی صحیح و اجتماعی بتواند احتیاجات طبقات محروم ملت را با تنظیم نقشه‌ها و اقدامات متناسب بر طرف سازد. پیدایش حزب توده جوابی به این احتیاجات بود. بزودی عده دائماً متزایدی از بهترین نیروهای اجتماعی به حزب توده رو آوردند، حزب توده با کمک روشنفکران زیادی که از طبقات مختلف جامعه حتی از کارگران پیدا شده بودند توانست لا اقل نیمی از انتظارات انکار عمومی یعنی عرضه داشتن يك فرضیه اجتماعی یایک مکتب

اجتماعی را عملی سازد.

حزب توده علاوه بر عرضه داشتن فرضیه اجتماعی مبارزه، روش مبارزه را نیز به طبقات محروم اجتماع در ضمن عمل یاد داد ولی متأسفانه آن نیمی از انتظارات افکار عمومی که به کمک کارگران و دهقانان و روشنفکران مترقی حزب توده عملی شده بود در نتیجه رهبری مغرضانه و غلط رهبران حزب توده خنثی شد. نه فقط از بهترین فرصت مناسب تاریخی استفاده نشد بلکه از طرفی نیروهای اجتماعی بموقع خود برای ایجاد یک تحول متناسب با وضع ایران بکار نرفت و از طرف دیگر با سعی و کوشش بیهوده برای تحصیل امتیاز نفت برای شوروی و با سعی و کوشش برای درست کردن حریم امنیت در آذربایجان برای شوروی نه فقط به حزب توده ضربات مهلک زدند بلکه افکار آزادیخواهانه و هرنهضت اجتماعی وسیع و دامنه دار را برای مدت‌ها غیر عملی ساختند زیرا یأس و نومیدی و بدبینی که به افکار ایرانیان حکومت می کرد و پس از شهریور داشت تازه جای خود را به ایمان و خوش بینی می داد، در نتیجه اقتضاحات غیر قابل انکار رهبران توده با شدت وحدت بیشتری دوباره بر مردم مستولی شد. پس از شهریور رهبران حزب توده متأسفانه برنامه عمل روزانه خود را عوض اینکه مطابق احتیاجات و مقتضیات محلی ایران و با در نظر گرفتن نیروی خودشان تنظیم کنند، برنامه ساخته و پرداخته مرکز مستغنی از توصیف را که برای احتیاجات آن مرکز و متناسب با نیروی همان مرکز بود دریافت داشته و به افکار عمومی عرضه می داشتند و در حقیقت سنگهای بزرگی بر می داشتند که علامت نزدن بود.

اگر رهبران حزب توده همانطور که هم افکار عمومی حزب و هم افکار عمومی ملت انتظار داشت، خودشان را آلت بلا اراده شورویها نشان نمی دادند ولی دوست صمیمی شورویها نشان می دادند و مطابق اصولی که مکتب نوشته شده آنها تقاضا می کرد، مطابق یک برنامه حداقل و نقشه کوتاه مدت تغییرات اصولی را تقاضا و عملی می ساختند چندین قدم عملی برای برنامه حداقل و نقشه طویل‌المدت نزدیکتر می شدند. پس از شهریور، در مدت جنگ افکار عمومی و حتی نیروهای متفقین دل‌خوشی از هیئت حاکمه نداشتند و هیئت حاکمه فاسد نیروی اخلاقی خود را بخصوص در اوایل بکلی از دست داده و روحیه خود را باخته بود. مناسبترین موقع برای ایجاد یک تحول اجتماعی متناسب با اوضاع ایران اواخر جنگ و اوان خاتمه جنگ بود که هم سازمان حزبی به اندازه کافی قوی شده بود و اگر رهبری همانطور که

اشاره شد و بیشتر تشریح خواهد شد مطابق احتیاجات ملت ایران رفتار می-کرد، خیلی قویتر و محکمتر نیز می شد و هم هیئت حاکمه آنطوریکه بعدها قوای خود را جمع کرد روحیه خود را تجدید نکرده بود و اگر اشتباهات عمدی و غیر عمدی سران توده که همه از خدمت به بیگانه ناشی می شد، وجود نداشت هیئت حاکمه به این زودی نمی توانست نیروی خود را جمع کند و جرأت اظهار وجود کند. خلاصه اگر حزب توده در عین اهمیت دادن به دوستی و منافع اساسی شوروی در ایران نظریات مذکور در بالا را مطابق منافع ملت ایران پیروی می کرد و از اشتباهات ممکن (نه جبری) اجتناب می کرد، در اواخر جنگ نه فقط خودش خیلی قویتر بود بلکه هیئت حاکمه نیز خیلی ضعیفتر بود و بنابراین بوجود آمدن يك تحول اجتماعی کاملاً امکان پذیر بود. وضعاً باید توجه داشت که تحول اجتماعی لازمه اش حتماً این نبود که در يك روز معین و یکدفعه انجام شود. زمینه يك تغییر اساسی ممکن بود با بدست آوردن امتیازاتی از اول جنگ تا اواخر آن برای آزادیخواهانی که خود را بیشتر ایرانی دوست نشان می دادند تا بیگانه دوست، تهیه گردد و پس از تهیه شدن این زمینه، يك تغییر و تحول اساسی منطبق با مقتضیات نیروهای اجتماعی محلی نیز در موقع مناسب عملی بشود.

رهبری حزب توده عوض همه اینها چه کار کرد؟ آنچه را جبر تاریخی در ایران تقاضا می کرد و عبارت از منافع اساسی طبقه کارگر و دهقان و تمام طبقات متوسط ملت ایران بود فدای منافع آبی و بی اساس و گاهی موهومی شوروی کرد. در اوان جنگ بخصوص تا حدود گشایش جبهه درم که شورویها از متفقین ملاحظاتی داشتند سران حزب توده که با فاسدترین عناصر هیئت حاکمه در عمل سازش می کردند برای ساکت و آرام بودن پشت جبهه شوروی از هر تقاضا تاچه رسد به عمل از هیئت حاکمه خودداری کردند، در صورتی که تحصیل امتیازات اساسی برای آزادی خواهان و ایجاد زمینه تحول و بالاخره خود تحول با آرامش پشت جبهه منافات اساسی نداشت ولی با منافع ملت ایران تطابق اساسی داشت. در اغلبی از کشورها نیروهای اجتماعی و ملی درست در موقع جنگ از هیئت های حاکمه و از استعمار امتیازات اجتماعی دریافت داشتند ولی رهبران حزب توده تمام آنها را فدای آن چیزی کردند که آن را سر نوشت جبری ایران تلقی می کردند؛ ولی مقتضیات منافع يك کشور بیگانه بود که در مناسبترین فرصت تاریخی افکار عمومی ایران را از دست زدن به يك تحول ضروری بازداشت.

تحول اجتماعی ضروری ایران را در مناسبترین تاریخ، رهبران توده فدای امنیت پشت جبهه وسایر منافع فرعی بیگانگان کردند

نهضت مشروطه ایران يك تحول به تمام معنی ناقص بوده يك سلسله امتیازات سیاسی که برای طبقات سوم و دهقانان مطابق قانون اساسی تأمین شده بود آنها در نتیجه اینکه سازمانهای اجتماعی لازم از طرف دهقانان و یا کارگران وجود نداشت مورد استفاده قرار نگرفته بود؛ تنها فائده شکل پارلمانی ایران این بود که آنچه فئودالها و هیئت حاکمه سابقاً به خلاف قانون و بشکل حکومت استبدادی عمل می کردند حالا شکل قانونی به آن داده بودند. يك اصلاح کشاورزی برای ایجاد يك رابطه نوین اقتصادی بین دهقانان و مالک بوجود نیامده بود. در دوره دیکتاتوری گفتیم که پیدایش صنعت نوین يك عامل مهم دیگر یعنی طبقه کارگر و لزوم تجدید نظر در روابط کارگر و کارفرما را نیز ایجاد کرده بود. بطور خلاصه پس از برداشته شدن فشار دیکتاتوری پیش از شهریور، جریان تاریخ اخیر ایران بطور جدی ضرورت يك تغییرات و تحولات اساسی را ایجاد می کرد. در مقاله گذشته شرح دادیم که توسعه حزب توده و پیدایش مکتب اجتماعی حزب توده تعبیر و تفسیر و تظاهر و تجسم این ضرورت اجتماعی و تاریخی بود و همینطور شرح دادیم که رهبران حزب توده این ضرورت تاریخی را فدای آرامش پشت جبهه شوروی کردند. رهبران حزب توده برای توجیه این عمل خودشان که در موقع ضعف هیئت حاکمه يك اقدام جدی نکردند دودلیل می آورند. مهمترین دلیلشان اینست که سرنوشته بزرگترین دموکراسی جهان در معرض هجوم و حمله فاشیسم خونخوار قرار گرفته بود. ما بدون اینکه ضرورت آرامش پشت جبهه شوروی یعنی ایران را منکر باشیم در عین حال برای مبارزه با فاشیسم هم نهایت ارزش را قائلیم ولی ایرادی که در اینجا به استدلال سران توده وارد است اینست که آرامش پشت جبهه ابداً لزومی برای سازش با هیئت حاکمه و دستگاه فاسد ایجاد نمی کرد. البته طرز تفکر شورویها همیشه يك طرفه است. وقتی که آنها با انگلیس و امریکا کنار آمده بودند و به آنها احتیاج داشتند تصور می کردند که حزب توده هم مانند آنها باید از تمام عمال و مزدوران انگلیس در ایران پشتیبانی کند تا باعث سوءظن متفقین بریطانیائی نگردد؛ در صورتیکه خود انگلیسها همچو انتظاری نداشتند. در کشورهای غربی و در

مستعمرات آنها امتیازات زیادی در زمان جنگ برای مردم قائل شدند. در خود انگلستان بهداشت عمومی طبقات سوم در موقع جنگ مطابق احصائیه بهتر از پیش از جنگ شد. به مفاد اذار کیوقسی الفلك دعواته مخلصین له الدین امپراطوری بریتانیا و هیئت‌های حاکمه کشورهای مختلف در زمان جنگ خیلی امتیازات برای مردم قائل شدند که بعد از جنگ می‌خواستند آنها را دو باره لغو کنند. شکست عجیب چرچیل و حزب محافظه کار درست پس از جنگ نتیجه همین بود که مردم بریتانیا نه فقط نخواستند از امتیازاتی که هیئت حاکمه خواهی نخواهی به آنها داده بود دست بکشند بلکه خواستند آنها را به حد کمال برسانند. خلاصه ضرورتی که اصلاحات اجتماعی در ایران پیدا کرده بود بهترین فرصت مطالبه و بدست آوردن آن همان موقع جنگ مخصوصاً اواخر بود که تا آنوقت نیروی اجتماعی را می‌شد بقدر کافی متشکل ساخته و تقاضاهای مردم را به کرسی نشاند. تنها طرز تفکر مخصوص شورویها و ترس آنها از سوء ظن متفقین خود و تسلیم شدن بلا اراده رهبران توده به دیکته سیاست شوروی، ضرورت اجتماعی را محکوم به تأخیر کرد و پرواضح بود که پس از خاتمه جنگ با اوضاع و احوالی که بوجود می‌آمد ایجاد تحول خیلی مشکل و در صورت امکان سطحی می‌شد. تازه وقتی که آرامش پشت جبهه دیگر معنی نداشت و نیروهای شوروی مشغول پیشرفت بودند باز هم ضرورت اجتماعی و یا جبر تاریخی ایران محکوم ضرورت‌های دیگر دموکراسی بزرگ جهانی گردید. یعنی سران توده در موقعی که هنوز فرصت کافی برای مبارزه برای الغاء بدون قید و شرط امتیاز نفت جنوب داشتند، در زمانی که هنوز می‌توانستند جداً یک تحول اساسی در امور اجتماعی را تقاضا و بدست آرند مشاغل دیگری از قبیل تحصیل امتیاز و تجزیه آذربایجان داشتند که درباره هر کدام علیحده بحث خواهد شد. در اینجا فقط به همین اشاره می‌شود که این واقعیات به خوبی نشان می‌دهد که بهبود وضع طبقه سوم هدف اساسی و مستقیم سران توده نبود، آنها این حرفها را می‌زدند تا مردم را جلب کرده و از نیروی آنها برای هدفهای شوروی گاهی به نام آرامش پشت جبهه و گاهی به نام تأمین امنیت شوروی استفاده کنند. درباره دلیل دوم آنها برای توجیه عدم موفقیت برای ایجاد تحول در زمان جنگ و مستقیماً پس از آن در مقاله دیگر بحث خواهیم کرد.

آنچه رهبران حزب توده می‌توانستند بکنند و نکردند و آنچه کردند

برای ایجاد دانسته و فهمیده یک تحول اجتماعی رهبران ذی صلاحیت نهضت‌های اجتماعی شرائطی ذکر کرده‌اند که مهمترین آن اوضاع و احوال ناشی از تکامل مسائل تولید صنعتی و عقب ماندن روابط مربوطه اجتماعی است. مادرباره این اوضاع و احوال خاص ایران تا حدی که کفایت ستونها و کیفیت یک روزنامه یومیه اجازه می‌داد صحبت کردیم که در ایران آن شرائط بوجود آمده است، ولی از جمله شرایط دیگر یکی انتخاب موقع مناسب است یعنی موقعی که دستگاه حکومتی فاسد به اندازه‌ای دچار ضعف شده باشد که نتواند آنطوری که باید ادامه حکومت را تضمین کند. در موقع جنگ هیئت حاکمه دچار همین وضعیت بود، در مقاله پیش توضیح دادیم آنهایی که تصور می‌شد برای ایجاد این تحول با صلاحیت‌ترین اشخاص هستند یعنی رهبران حزب توده در زمان جنگ این ضرورت اجتماعی بی‌اندازه مهم برای جامعه ایرانی را فدای یک نفع خیالی و یا فدای اجتناب از یک ضرر خیالی برای شوروی کردند و به مناسبت تضمین امنیت پشت جبهه و بعدها برای تأمین نفت شمال برای شوروی فعالیت بخرج داده از توجه مستقیم به سرنوشته طبقه سوم ایران در عمل غفلت ورزیدند. رهبران توده خودشان مسئله فدا کردن سرنوشته طبقه سوم را به مقتضیات جامعه شوروی توجیه کرده و مخصوصاً در نزد پیروان خود این مسئله را سری نگه نمی‌دارند. دلیل دومی که آنها برای عدم موفقیت در ایجاد تحول اجتماعی ذکر می‌کنند اینست که حزب ما جوان بود، تجربیات کافی نداشت، جامعه ایران عقب مانده بود، معایب و عقب ماندگی جامعه خواهی نخواهی در حزب تظاهر کرده بود و از همه بالاتر این که کادر کافی برای اداره این همه نیروئی که به حزب رو آورده بودند، موجود نبود و بنابراین با موجود نبودن حزب منظم با رهبری با تجربه، ایجاد تحول غیر ممکن بود. توسل به این دلیل، استفاده ناصحیح از یک مطلب کاملاً صحیح است. اگر منظور ما از ایجاد تحول، مثلاً یک تحول به تمام معنی سوسیالیستی در شرائط کنونی باشد واقعاً لازم‌اش رشد و تکامل بیشتر یک حزب متشکل است. ولی وقتی صحبت از یک تحولی است که در کادر همین جامعه کنونی از مدت‌ها پیش می‌بایست عملی می‌شده باشد، برای ایجاد یک همچو تحولی یک حزب با آن همه شرائط لازم نیست. حتی در اغلب موارد تنها فشار افکار عمومی

تحول کم و بیش عمیقی از این نوع بوجود آورده است. مثلاً تقسیم اراضی بین زارعین و به طور کلی يك برنامه اصلاح کشاورزی در زمان تزارهای روسیه در تحت فشار افکار عمومی بدون يك انقلاب خونین عملی شد. پس از جنگ گذشته در اغلب کشورهای بالکان که حتی عقب مانده تر از وضع کنونی ایران بودند، اصلاحات کشاورزی و تقسیم اراضی بین زارعین عملی شد. به طور خلاصه در موقع جنگ که هیئت حاکمه دچار تزلزل روحی کامل شده بود، ایجاد يك تحول اجتماعی که شامل يك اصلاح زراعتی نسبتاً عمیق و تجدید روابط بین کارگر و کارفرما متکی به اصول عدالت اجتماعی، بدست آوردن حقوق اساسی که آزادی اجتماعات و احزاب و سندیکاها را تأمین کند، خلاصه تأمین حداقل نان و فرهنگ و بهداشت برای تمام طبقات اجتماع تنها به فشار افکار عمومی و رهبری صحیح عده‌ای محدود امکان پذیر بود و يك قسمت از این برنامه نیز تساحدی تأمین شده بود. تنها مسئله‌ای که تمام موقعیت‌ها را خنثی کرد اشتباهات عمده رهبران حزب توده در همین برنامه سیاسی خود بود. آنها عوض این که يك برنامه محلی متناسب با نیروی ملی خود تهیه و به جامعه عرضه بدارند و تمام فعالیت خود را متوجه تحکیم تشکیلات خویش سازند، تا ضامن بقای خود حزب و ضامن موفقیت‌هایی باشند که با نیروی افکار عمومی بدست آمده، آنها برنامه سنگین سیاست شوروی در ایران را که با نیروی خود آنها هیچ تناسب نداشت قبول کردند و طبیعی بود که در این صورت می‌بایست برای اجرای برنامه سنگین شوروی در ایران متکی به نیروی آن کشور باشند. سران توده این عمل تسلیم شدن بی‌چون و چرا به سیاست شوروی در ایران را با توسل به لزوم همکاری بین الملل زحمتکشانشان توجیه می‌سازند. در مقالات دیگر از این که دولت شوروی تا چه حد نماینده فکر بین الملل زحمتکشانشان است بحث کرده‌ایم، ولی در اینجا به این نکته جلب توجه می‌کنیم در صورتی که واقعاً دولت شوروی نماینده و تجسم فکر بین المللی بود، نمی‌بایست از حزب توده ایران و از احزاب مشابه آن در همه جا و همه وقت تقاضای این همه فداکاری کرد، و هیچگونه خدمتی در عوض انجام ندهند. حالاً از شوروی گذشته این گونه اعمال سران حزب توده اساساً سازشی با اصول بین المللی مارکسیسم یا سوسیالیسم ندارد که آنها مدعی پیروی از آن اصولند. زیرا فدا کردن افکار بین المللی به فکر ملیت اگر اشتباه است، فدا کردن فکر ملیت به بین الملل نیز به همان اندازه بی‌معنی است. زیرا پسر واضح است که بدون وجود ملیت‌ها بین الملل بوجود نمی‌آید. چون در این باره در

مقالات آینده بحث خواهد شد فعلاً به همین اکتفا کرده، و روی این نکته تکیه می‌کنیم که عدم موفقیت حزب توده به نگهداری آنچه با کمک افکار عمومی بدست آمده بود و عدم امکان ادامه حیات حزب با آن قدرت و قوتی که تحصیل شده بود، برای این بود که افکار عمومی نه فقط با سیاست آنها در مسئله نفت و آذربایجان موافق نبود بلکه از رفتار آنها به خصوص در مسئله آذربایجان بکلی منزجر گردید. رهبران حزب توده اگر به یک برنامه اجتماعی متناسب با اوضاع اکتفا کرده و سعی و کوشش خود را عوض نفت شوروی و مسئله آذربایجان مصروف آن می‌کردند و اگر از کادر موجود حداکثر استفاده را می‌کردند و اشخاص جاسوس مآب را که دیروز برای حزب توده، و شوروی و امروز برای شهربانی خدمت می‌کنند در رأس امور حساس مانند مسئولیت تشکیلات تهران مثلاً قرار نمی‌دادند و فکر و انرژی خود را کاملاً مصروف به بندوبست‌های سیاسی بی‌پایه و بی‌مایه نمی‌کردند و در عین حال دوستی و همکاری بین المللی با شوروی را تا حدی که مجاز است و افکار عمومی را منزجر نمی‌کند ادامه می‌دادند، بی‌شک تشکیلاتی به وجود آمده بود که هیئت حاکمه فاسد هر قدر هم که می‌خواست نمی‌توانست آنرا غیر قانونی اعلام کند. تنها اشتباهات عمده و تظاهر به بیگانگی پرستی به هیئت حاکمه فرصت داد که حداکثر استفاده را از نقاط ضعف حزب توده بکنند و رهبران حزب توده این قدرت را بدست هیئت حاکمه فاسد و بیگانگی پرست دادند که به بهانه نقاط ضعف آزادیخواهان اصلاً آزادی و هرنوع ده‌و کراسی را لگدمال کند.

فدا کردن منافع اساسی ایران از طرف رهبران حزب توده برای منافع جزئی و گاهی خیالی بیگانگان پس از جنگ نیز ادامه پیدا کرد.

دولت جوان شوروی که پس از انقلاب از کلیه امتیازات دوره تزاری صرف نظر کرد، یک تغییر انقلابی در روابط خود با ایران و به خصوص با ایرانیان ساده و عادی ایجاد کرد. دولت فاتح و پیروزمند شوروی پس از جنگ اخیر با تقاضای امتیاز نفت شمال بازم یک تغییر انقلابی در روابط خود با ایران و به خصوص با ایرانیان ساده و عادی ایجاد کرد. آن علاقمندی قلبی و آن حس فداکاری مادی و معنوی که در حین صرف نظر کردن از امتیازات دوره تزاری در ایرانیان نسبت به شوروی بوجود آمده بود، با پیدایش دوره جدید سیاست

شوروی که دوره تحصیل امتیاز نفت باید نامید نه فقط خنثی شد، بلکه تبدیل به یاس و نومیدی و بدبینی و سوءظن نسبت به همسایه مقتدر گردید. منظور ما فعلاً بحث در اشتباهات سیاست شوروی در ایران نیست. بلکه منظور این است موضوعی را که در مقالات گذشته مورد بحث و قضاوت قرار دادیم در ضمن چند مثال از جریانهای سیاسی که تمام مردم شاهد و ناظر بوده اند و اسناد و مدارک زنده آن؛ مشهودات مردم، و محتویات روزنامه‌ها و اسناد و مدارک رسمی است روشن کرده باشیم. در مقالات گذشته شرح دادیم که رهبران حزب توده مقتضیات ضروری و واجب تحولات اجتماعی جامعه ایران را فدای مقتضیات درجه دوم و سوم جامعه شوروی کردند. در موقع جنگ این طور استدلال می‌شد که مسئله جنگ یک مسئله حیاتی و ممانتی برای شوروی و تمام طبقات ضد فاشیست است. بنابراین رهبران توده امنیت پشت جبهه شوروی را مافوق تمام منافع ملت ایران از جمله تحول اجتماعی قرار دادند. ولی آن وقت‌ها گفته می‌شد که پس از جنگ این همه فداکاری مادی و معنوی از طرف شوروی جبران خواهد شد. و ما با کم شوروی موفق خواهیم شد که تمام امتیازات اقتصادی و سیاسی نیروهای بیگانه را در ایران لغو کنیم و در روی همین تصورات و فرضیه‌ها بود که آقای دکتر رادش یکی از هشت نماینده حزب توده در پارلمان با تمام تشریفات لازم از پشت تریبون مجلس به نام حزب توده به تمام ایرانیان و جهانیان اعلام کرد که ما «باهر گونه امتیاز اقتصادی به هر دولت بیگانه مخالفیم.» هنوز طنین این صدای حزب ترده از آفاق و انفسی که آن را با ذوق و شوق شنیده و به حافظه سپرده بودند محو نشده بود که صدای دیگری باز هم از طرف بلندگوهای متحرک حزب توده در هر کوچه و برزن شنیده شد. این بار تقاضای امتیاز نفت شمال برای شوروی می‌شد. نه فقط افکار عمومی از این مسئله عصبانی بودند، آثار این عصبانیت در صفوف خود حزب توده حتی تا آستانه کمیته مرکزی به شکل اعتراض و گاهی سؤال و بحث و حیرت نیز دیده و شنیده می‌شد. اعضاء فهمیده حزب توده از خود سؤال می‌کردند و آنگاه می‌گفتند که جرأت داشتند در حوزة خود و در مجامع دیگر حزبی سؤال می‌کردند، که آیا فدا کردن تحول اجتماعی ایران و فداکاری مادی و معنوی برای جامعه شوروی پس از جنگ نیز باید ادامه پیدا کند؟ ادامه این سیاست از طرف کمیته مرکزی، حزب توده را در مقابل افکار عمومی ملت به چه وضعی دچار خواهد کرد؟ همان تحولی که در افکار عمومی نسبت به شوروی پس از سعی برای تحصیل امتیاز پیدا شد، نسبت به حزب توده هم که در عمل خود را دنباله

پلاراده سیاست شوروی نشان می‌داد پیدا گردید. و این عصبانیت وقتی به حد کمال رسید که یکی از میتینگهای حزب توده که به مناسبت مخالفت کابینه ساعد با تقاضاهای کافتارادزه تشکیل گردیده بود و ممکن بود این میتینگ از طرف دولت قدغن گردد، نمایشات حزب توده در آن روز در زیر حمایت دسته جاتی از ارتش سرخ انجام یافت.

از آن روز به بعد افراد حزب توده به خوبی حس می‌کردند که از امروز آنها نه فقط مورد نفرت هیئت حاکمه‌ای هستند که مزدور استعمارند، بلکه در عین حال مورد نفرت ملت ایران و افکار عمومی نیز می‌باشند که حزب توده را مزدور شوروی تلقی می‌کنند. آنهائی که تصور می‌کنند مردمی که در صفوف حزب توده نمایش می‌دادند همه بیگانه پرستند البته اشتباه بزرگی می‌کنند. آنها در حین دادن نمایشها و میتینگها تصور می‌کردند برای آزادی و برضد ارتجاع و استعمار اقدام می‌کنند. تنها عده معدودی از رهبران می‌دانستند که چه کار می‌کنند. افراد ساده حزب توده و کادر حزبی تصور می‌کردند که آنها برضد ساعد مرتجع و مزدور قیام کرده‌اند. آنها تصور می‌کردند که مسئله نفت و امثال آن بایست و سؤال و جواب در حوزه‌ها حل خواهد شد. ایراداتی که آنها به سیاست کمیته مرکزی و سیاست شوروی داشتند تصور می‌کردند از راه جریان حزبی قابل حل می‌باشد. آنها تصور می‌کردند که اگر رهبران و اعضاء کمیته مرکزی اشتباه و یا خیانته کرده‌اند، از راه انتخابات حزبی قابل جبران خواهد بود. آنها تصور می‌کردند برای این که بتوانند از راه تشکیلاتی از اشتباهات رهبری جلوگیری کنند باید خود را افراد حزبی با انضباط پرورش دهند. در هر حال منظور این است آنچه را که افکار عمومی ملت قبیح تلقی می‌کرد، افکار عمومی حزب هم از آن بی‌زار بود و در صدد جبران آن بود. ولی تا عملی شدن اصلاحات حزبی، پیروی از انضباط را وظیفه خود می‌دانست. تنها رهبران حزب توده به غیر از توجیه آنچه شورویها اراده می‌کردند برای خود در عمل و وظیفه‌ای قائل نبودند.

بزرگترین عیب رهبران حزب توده

عیب رهبران توده در این نبود که قبح سعی و کوشش برای تحصیل امتیاز اقتصادی و سیاسی را برای بیگانه تشخیص نمی‌دادند و یا لاقبل این عیب،

عیب اکثریت رهبران توده نبود، عیب آنها در این نبود که قبح نمایشات در زیر حمایت سرنیزه اجنبی رادر کوجه و بازار تشخیص نمی دادند و از مضراتی که این عملیات برای تشکیلات، جوان آنها داشت آگاه نبودند. خیلی از رهبران حزب توده از پیدا شدن دستجات ارتش سرخ برای حمایت آنها نگران بودند و حتی بعضی عصبانی نیز بودند. بعضی از رهبران حزب با افکار عمومی حزب موافق بودند که قدغن شدن نمایش و عدم موفقیت در دادن میتینگ گرچه به قیمت خون عده ای از افراد حزبی تمام می شد، خیلی بهتر از این بود که در زیر حمایت سرنیزه بیگانه عملی گردد. عیب عمده رهبران توده در این بود که با علم و آگاهی تمام و کمال به غیر مشروع بودن این تقاضاهای سیاست شوروی از لحاظ حزب توده معذالك تسلیم آن می شدند و فدا کردن حزب توده و تمام منافع ملت ایران را در مقابل محراب و معبد دموکراسی جهانی! توجیه می کردند. این توجیه آنها از راه يك بحث و قضاوت منطقی مطابق اصول سوسیالیسم عالمی نبود. این توجیه تنها از يك کمپلکس روحی از يك مرض پیچیده روانی ناشی است. یعنی از حس حقارت و زبونی که از هیئت حاکمه به اغلی از روشنفکران ما سرایت کرده است و حبس و زجر و شکنجه و عدم آزادی و ترس از پلیس این حس حقارت و زبونی را در رهبران و بعضی از روشنفکران حزب توده بحد کمال رسانده است. آنها خود را کوچکتر و ضعیفتر از آن تصور می کنند که بتوانند با تکیه به افکار عمومی ملت به هیئت حاکمه فاسد و پشیمانان خارجی آنها در سیاست کشور خودشان غلبه کنند. به همین مناسبت آنها در مقابل هیئت حاکمه مجهز و در مقابل استعماری که آن را بحد مبالغه نیرومند فرض می کنند، تکیه گاهی برای خود جستجو می کنند. از طرف دیگر تجربه متدرجاً به آنها یاد داده است که شورویها با سیاست خشک و خشن و بدون الاستیسیته خود يك اطاعت کورکورانه و بدون چون و چرا از دوستان خود می خواهند. در نتیجه این ضعف و زبونی آنها مجبور می شوند سیاست شوروی را که عملاً غیر قابل انعطاف است و برای آنها هم لااقل در عالم خیال راهی غیر از تبعیت از آن نیست توجیه کنند. آنها برای راضی نگه داشتن وجدان خود و برای جبران ضعف و زبونی، سعی و کوشش برای مخفی کردن و توجیه آن می کنند. برای توجیه خود لازم است که نیروی ملت ایران را کمتر از آنچه در واقع هست، نیروی هیئت حاکمه و استعمار را خیلی بیشتر از آنچه هست نمایش دهند. و غیر از تسلیم و رضا در مقابل شوروی چاره نبینند. متدرجاً لازم می آید يك ایمان و عقیده متکی به

احساسات و الهام (نه آنطوری که اصول مکتب تقاضا دارد ایمان متکی به منطق علمی) به شوروی پیدا کرد و هرچه را آنها پیش پا گذاشتند، چون واضح است، غیر قابل تغییر است، مانند سرنوشتی جبری که از مقام مقدسی نازل می شود توجیه و تبعیت کرد. در هر کدام از رهبران که این کمپلکس روحی به این اندازه قوی نباشد که بتواند لا اقل تدریجاً از او يك آلت و ابزار بلا اراده اجرای سرنوشت جبری را بسازد؛ یا باید مایوس شده، کنار برود و یا پرت شود. رهبران توجیه کننده سرنوشت جبری الهام شده از طرف قبله گاه که دچار حس زبونی و حقارت اند متدرجاً به موجب انتخاب انساب (سله کسیون) انتخابی از هم جنسان مطیع و متعصب خود در حزب کرده و اگر آثار هر گونه شخصیت را در افراد نتوانستند بکشند، خود آن شخصیت یا شخصیت ها را فدا می کنند، از خود می رانند.

خلاصه رهبران حزب توده اگر می خواستند مطابق منطق علمی مکتب خود مسئله نفت و سایر مسائلی را که شورویها پیش پای آنها گذارده بودند، تجزیه و تحلیل کنند، به خوبی مضرات آنها را از لحاظ جامعه ملی ایران که در بین الملل واقع است تشخیص می دادند و حتی می توانستند به خوبی تباین اغلب این تقاضاها را با جنبه بین المللی نیز کشف کنند و لسی حس حقارت و زبونی و طرز تفکر ناشی از آن از دموکراسی بزرگ جهانی که تجسم در پوست و گوشت فکر بین المللی بود، برای آنها قبله گاهی را ساخته بود که این قبله گاه برای سران متعصب توده همان معنی را دارد که متافیزیک برای يك ایده آلیست موهوم پرست. فرامینی که از طرف قبله گاه دموکراسی جهانی صادر می شود، برای سران توده به منزله مسائل ناشی از ماتریالیسم هیستوریک مارکس نیست که مطابق مقتضیات زمان و مکان مورد تحلیل و تجزیه علم اجتماع قرار گیرد؛ تبعیت از این قوانین به منزله (امپراتیف کاتگوریک Imperatif Catagorique) کانت است که پیروی از آنها قانون تغییر ناپذیر اخلاقی بدون توجیه علمی و اجتماعی تلقی می شود. قضاوت رهبران توده درباره امتیاز نفت ناشی از این طرز تفکر بود و لسی اعضای حزب توده و روشنفکران آن حزب از خود و از رهبران خود سئوالاتی در این باره می کردند و رهبران مطابق معمول خود را موظف به توجیه می دیدند.

تقاضای امتیاز نفت شمال مطابق تعریف لنین يك عمل استعماری است

تحصیل امتیاز اقتصادی که مطابق تشریح مکتب توده‌ایها نفوذ سیاسی را نیز در دنبال دارد يك عمل امپریالیستی است. به فرض این که مطابق میل شورویها و سعی و کوشش توده‌ایها امتیازی یا شرکتی در ایران برای استخراج نفت برای شورویها تحصیل می‌شد و آنها سرمایه وارد کرده و عده‌ای کارگر ایرانی به استخراج نفت مشغول می‌شدند، این عمل را در وهله اول در مذهب سوسیالیسم که شورویها مدعی پیروی از آنند يك عمل کاپیتالیستی می‌گویند. زیرا مطابق توضیحی که خود توده‌ایها از قول مارکس به مردم ایران می‌دادند سرمایه هر چه و هر قدر و بهر نحوی از انحاء باشد هرگز ارزش تولید نمی‌کند. تنها کار کارگر است که ارزش تولید می‌کند بنابراین شورویها چون فقط سرمایه می‌آوردند، تمام نفع اقتصادی حاصله از این شرکت نتیجه زحمت کارگران ایرانی بود. نفع اقتصادی که پس از پرداخت مزد کارگران برای اداره یا شرکت شوروی باقی می‌ماند مطابق فرضیه مارکس عبارت از ارزش اضافی بود که اداره فرضی نفت شوروی از کارگران ایرانی می‌دزدید و این همان است که استثمار نامیده‌اند. اگر در مذهب توده‌ایها استثمار فرد ایرانی از یک فرد یا افراد ایرانی دیگر مجاز نیست، استثمار دولت شوروی از افراد ایرانی نیز مجاز نمی‌باشد. در خود شوروی مثلاً فرض این است که اگر دولت شوروی صنایع را اداره می‌کند و نفعی باقی می‌ماند، آن نفع از راه بهداشت و فرهنگ و غیره باز به نفع جامعه مصرف می‌شود. به فرض اینکه واقعاً دولت شوروی نماینده دموکراتیک طبقات شوروی باشد آن وقت مسئله به این شکل درمی‌آید که طبقات جامعه شوروی از طبقه کارگران ایران استثمار می‌کند. استثمار يك طبقه از طبقه دیگر اعم از این که این دو طبقه در يك جامعه ملی و یا در دو جامعه قرار گرفته باشند مجاز نیست. اگر این نکات را در نظر بگیریم که اولاً انحصار هر گونه رقابت تولیدی در حوزه انحصار را از بین می‌برد و منافع سرشار برای صاحب امتیاز تولید می‌کند، ثانیاً در کشور عقب مانده‌ای مثل ایران دست مزد ارزانتراز کشورهای صنعتی در دسترس صاحب امتیاز قرار می‌گیرد، ثالثاً صاحب امتیاز در دنباله نفوذ اقتصادی نفوذ سیاسی بدست می‌آورد؛ در این صورت معلوم می‌شود که دولت شوروی با تحصیل امتیاز نفت نه فقط استثمار ساده از کارگران ایران می‌کرد، بلکه يك عمل انجام می‌داد که در مکتب

سوسیالیسم علمی آنرا استعمار می‌نامند. یکی از اعضاء حزب توده از یکی از رهبران خود سؤال کرده بود، این همه وقت و زحمت و انرژی که ما برای تحصیل امتیاز نفت برای شوروی مصرف کردیم، بهتر نبود برای الغاء امتیاز نفت جنوب مصرف می‌کردیم. رهبر حزب توده جواب داده بود که با وجود سعی و کوشش ما امتیاز نفت جنوب لغو نمی‌شد. عضو ساده حزب توده جواب داده بود امتیاز برای شوروی هم تحصیل نشد و از قرار معلوم نخواهد شد و تنها بی‌آبرویی برای ماذخیره ماند. در صورتی که مرا مانده ما الغاء امتیازات را برای سرمایه‌های خارجی به‌خصوص پیش‌بینی کرده است نه تحصیل امتیاز برای سرمایه‌های خارجی یا داخلی و یا هر نوع سرمایه دیگر. امروز می‌بینیم که جبهه ملی با استفاده از اوضاع بین‌المللی و بدون تسلیم شدن به یک دولت بیگانه مبارزه مؤثری برای استیفاء حقوق ملت و لغو امتیازات می‌کند. رهبران حزب توده حق دارند خیلی عصبانی باشند زیرا آنها این عمل را غیر ممکن توصیف کرده بودند. و وقت خود را صرف تحصیل امتیاز مشابه در شمال برای شوروی کرده بودند. چرا شورویها توده‌ایها را وادار کردند که عوض مبارزه با استعمار بریطانیا فعالیت برای یک عمل استعماری شوروی انجام دهند؟ زیرا بالغوشدن امتیاز نفت جنوب تحصیل امتیاز برای شوروی در صورت استقلال ایران غیر ممکن بنظر می‌رسید، بنابراین شورویها به تقسیم استعماری ایران بیشتر اهمیت می‌دادند و تکیه می‌کردند، تا به مبارزه ضد استعماری نهضت توده‌ای ایران. وقتی که ما سکوت توده‌ایها را در موقع قدرتشان در مقابل امتیاز نفت جنوب می‌بینیم و تشکیل ندادن رسمی حزب را در آن حوزه ملاحظه می‌کنیم و مسافرت نکردن لوئی سایان را به آن نقاط و جلوگیری رهبران حزب توده را از اعتصاب خود بخود کارگران در نظر گرفته، و از طرف دیگر تحصیل امتیاز نفت شمال و پیدایش حزب دموکرات آذربایجان و انحلال کمیته ایالتی حزب توده در آذربایجان را خوب مطالعه می‌کنیم؛ بیاد همان تقسیم ویا تجدید تقسیم اقتصادی و سیاسی کشورهای آسیائی می‌افتیم که لنین آنرا مشروحاً در کتاب امپریالیسم تحلیل کرده است. اینها شمه از سئوالات و تفکراتی است که اعضاء فهمیده و با ایمان حزب توده با خود و گاهی با رهبران خود در میان می‌گذاشتند. ولی رهبران حزب توده اگر به این فکرها می‌افتادند تنها برای توجیه آنها بود، نه برای فهمیدن و درست قضاوت کردن.

روش مطالبه نفت شمال ایران روش سوسیالیستی یا روش استعماری بود؟

دولت شوروی انقلابی و جوان که از دشمنان احاطه شده بود، کلیه امتیازات دوره تزاری را لغو کرده بود. دولت شوروی فاتح و مغرور بعد از جنگ اخیر که برای حفظ و حراست موقعیتی که به دست آورده است، محافظه کار نیز گردیده، تحصیل امتیازات اقتصادی در ایران را از شرایط روابط دوستانه خود با ایران قرار می دهد.

سران حزب توده در مقابل ایراداتی که از طرف افراد فهمیده حزب در مورد تحصیل امتیاز نفت برای شوروی می شد، این عمل را که تطابق کامل با روش استعماری داشت این طور تفسیر می کردند که میهن کارگران دنیا شوروی، احتیاج مبرم از طرفی به نفت دارد و از طرف دیگر احتیاج به امنیت سرحدات خود در مجاورت ایران دارد و بنابراین دولت شوروی از لحاظ تأمین این دو هدف نه فقط حق بلکه این وظیفه را دارد که امتیاز نفت شمال را بهر قیمتی بدست آورد.

البته این نظریه که دولت شوروی احتیاج به نفت و امنیت سرحدات خود دارد کاملاً منطقی و سعی و کوشش برای رسیدن به این دو هدف کاملاً مشروع به نظر می رسد. ولی موضوع سرروشی است که شوروی را باید به این دو هدف برساند. برای رسیدن به این دو هدف یک روش معمولی دولتهای استعماری بود. و روش دیگر از دنیای فرض و تئوری هنوز پا به دنیای واقعیت و عمل نگذارده است. ولی جوانان پرشور و با ایمان ولی متأسفانه خیال پرست تصور می کردند که دولت سوسیالیستی شوروی باید این روش دوم را به کار ببرد. اگر دولت شوروی از لحاظ فنی به نفت احتیاج داشت و برای تهیه آن سعی و کوشش می کرد لازمه آن این نبود که از استخراج نفت ایران نفع اقتصادی و به اصطلاح سوسیالیستی شوروی لازم اش این نبود که کارگران ایرانی را استثمار کند و مقداری ارزش اضافی کار کارگران ایران را به اصطلاح مکتب سوسیالیسم بدزدد و البته در صورتی که نفت جنوب ایران صنایع بریتانیا و نیروی موتوریزه و دریاداری و هواپیمائی آنها را به حرکت می آورد، شوروی و دوستان آنها در ایران حق داشتند با تکیه به اصول دوستی و همسایگی حق خرید نفت شمال ایران را که وجوه آن را به عنوان سرمایه استخراج بپردازند از دولت ایران تقاضا کنند. آقای دکتر مصدق و سیاستمدارانی

از نوع ایشان با این نظر موافق بودند که دولت نفت را به شوروی پیش فروش کرده و با آن سرمایه نفت استخراج کند، دولت شوروی در خرید نفت به قیمت عادلانه حق تقدم داشته باشد.

ولی وکلای مدافع شوروی یعنی سران حزب توده مانند استدلال امروزی جناب تیمسار رزم آرا می گفتند ما «قدرت فنی» برای استخراج نفت نداریم و ثانیاً دولت ایران و هیئت حاکمه مورد اعتماد دولت شوروی نیست که در آینده مطابق قرارداد نفت به شوروی بفروشد. بنابراین لازم است که منابع نفت در تحت اختیار مستقیم شوروی باشد و البته تقوه به این نمی کردند ولی منظور این بود که با ایجاد ستون پنجم در نواحی شمال به عنوان سازمانهای اجتماعی آن نواحی کاملاً تحت سلطه شرکت نفت شمال قرار گیرد، به همان ترتیب که جنوب در تحت سلطه شرکت نفت جنوب قرار گرفته. در جواب این آقایان باید توجه کرد؛ در صورتی که واقعاً دولت شوروی مطابق مسلك سوسیالیستی ادعائی خود از استعمار کارگران ایران یعنی از بردن نفع اقتصادی از نفت صرف نظر می کرد و با کمک کرد مالی و فنی وسائل استخراج نفت را بدست خود دولت ایران تهیه می کرد و سربازان سرخ را پیشاپیش صفوف حزب توده به عنوان تهدید ملت ایران به خیابانها روانه نمی کرد و آبروی حزب توده را نمی برد و اگر حزب توده علاوه بر این که وظائف و کیل مدافع شوروی را ادا می کرد، لاقبل فرصتی پیدا می کرد و تحول اجتماعی ایران را که در مقالات گذشته لزوم و امکان آنرا نشان دادیم کم و بیش به وجود می آورد و سازمان خود را تکمیل می کرد و عوض استفاده از اپورتونیست هائی که حالا در شهر بانی جاسوسی می کنند حداکثر استفاده را از کادر اجتماعی خود می کرد و عوض مدانعه از تجزیه آذربایجان و نهضت قلابی آن که بالاخره وجه المصالحه مقابله نامۀ موهوم گردید، سعی و کوشش خود را برای پرورش و تربیت کادر حزبی مصروف می داشت؛ اگر حزب توده مرکز ثقل فعالیت خود را متوجه ضرورت های اجتماعی ایران می کرد و واجب ترین و حیاتی ترین ضرورت های اجتماعی ایران را دائماً فدای منافع جزئی و گاهی خیالی و غیر عملی شوروی نمی کرد و شوروی ها هم در عالم هم مسلکی و تساوی حقوق دو حزب یا دو دولت و ملت مساوی الحقوق این اجازه را به سران توده می دادند، در این صورت هیئت حاکمه ای که در موارد حساس و تاریخی با پشتیبانی شوروی و سکوت سران توده در حکومت باقی مانده باقی نمی ماند و اگر حزب توده در شرایط نامبرده تمام قدرت حکومت را در دست نمی گرفت لاقبل با شرکت در

حکومت و تصفیۀ صحیح و کامل از دستگاه حکومتی هم قدرت فنی موجود را برای استخراج نفت و فروش آن به شوروی را تأمین می کرد و هم با تحولات اساسی در هیئت حاکمه دولتهای دوست با شوروی که آلت دست هیچکدام از دو بلوک واقع نشوند به وجود می آمدند. در این صورت حزب توده می توانست الغاء بی قید و شرط امتیاز نفت جنوب و ملی شدن آن را از مدتها پیش عملی ساخته باشد. هر کس خللی از سوابق ذهنی غلط و با فکری آزاد از محیط یأس و بدبینی و سوءظن بی مورد که در مقالات اول تشریح کردیم و با یک عینی بودن (اوبژکتیویته) علمی اوضاع دنیا و ایران را مورد مطالعه قرار دهد تصدیق خواهد کرد که فرضیات بالا تصورات و توهمات بی پایه نیست بلکه امکانهای کاملاً متکی به شرائط و اوضاع احوال واقعی اجتماعی است که مسئولیت عدم اجرای آنها متوجه سیاست غلطی است که سران توده مطابق میل سیاست شوروی اجرا کردند و بزرگترین ضربه مهلك را به آزادی و آزادیخواهی و در عین حال به سیاست شوروی در ایران زدند. مطابق فرضهای بالائی اگر دولت شوروی واقعاً در روی اصول سوسیالیستی عمل می کرد و اگر حزب توده واقعاً نماینده و وکیل مدافع طبقات سوم بود و در عمل منافع اساسی آنها را مورد توجه قرار می داد، واقعاً امکان مذکور از قوه به عمل می آمد و دول استعماری غربی علی رغم سعی و کوشش خود قادر به خنثی کردن آن نبودند. ولی اگر این فرضیه ها به خیال و خواب شباهت دارد، نه برای این است که در صورت پیروی دولت شوروی و سران توده از مسلك ادعائی خود اینها ممکن نبوده بلکه خواب و خیال بودن این فرضیه ها تنها از اینجا ناشی است که دولت شوروی فاتح ستالین گراد و برلین و تقاضا کننده امتیازات اقتصادی، دولت جوان و انقلابی و لغو کننده امتیازات تزاری را معدوم کرده و از بین برده است و انقلابیون و آزادیخواهان با ایمان و عقیده سابق ایران جای خود را به سران توده ای دادند که دچار حس زبونی و حقارت گردیده و غلبه بر هیئت حاکمه فاسد و استعمار را بدون تسلیم شدن به استعمار نوینی غیر ممکن می دانند.

بزرگترین خدمت و خیانت: خدمت به بیگانگان، خیانت به ملت ایران

آنهائی که از ماتریالیسم هیستوریک دم می زنند و تنها هدف مبارزات اجتماعی را بهبود وضعیت مادی طبقات وسیع ملت معرفی می کنند، در عمل

به جایی رسیده‌اند که سرنوشت زندگی مادی و معنوی ملت خود را فدای يك ملت دیگر و در حقیقت فدای نقشه‌های زمامداران آن ملت می‌کنند. ما در مقالات گذشته نشان دادیم که سران حزب توده در موقع جنگ‌عوض مبارزه با هیئت حاکمه که بزرگترین امتیازات مالی را برای متفقین غربی قائل می‌شدند و در حقیقت ملت ایران را به معنی تحت‌اللفظی کلمه به نفع آنها غارت می‌کردند و برای ایجاد توازن حاضر می‌شدند عین آن امتیازات مالی را برای شورویها نیز بدهند، این گونه افراد وطن فروش از طرف رهبران توده «عناصر ملی» و رجال «ضد فاشیست» نامیده می‌شدند و به نام مصالح عالیة ضد فاشیستی نه فقط با آنها در موقعی که امکان داشت مبارزه نکردند بلکه آنها را تشویق و تقویت کردند تا وقتی که کار از کار گذشت. هیئت حاکمه فاسد ایران نیز در موقع جنگ با سران توده کاملاً هم آهنگ بوده که سکوت و آرامش و حفظ حالت کنونی پشت جبهه یعنی ایران به نام مصالح عالیه حفظ شود. گرچه در روزنامه‌های توده و افکار عمومی حزب این «مصالح عالیة» متفقین و یا مصالح هیئت حاکمه مورد تمسخر و استهزاء قرار گرفته و مبارزه مطبوعاتی با این مصالح عالیه به عمل می‌آمد ولی نباید فراموش کرد که در حزب توده همیشه دو فکر و دو جریان وجود داشت. جریان ناشی از هدفها و افکار عمومی حزب و جریان ناشی از دستوراتی که سران حزب موظف به اجرای آن دستورات بودند. جریان ناشی از افکار عمومی حزب و روشن فکران با ایمان از حدود مبارزات مطبوعاتی تجاوز نمی‌کرد و اگر بعضی از رهبران توده در سخنرانیها و غیره برای پوشاندن سازشکاری خویش با هیئت حاکمه شعارهای تند و نیز و غیر منطقی می‌دادند، این تظاهرات مانع از این نمی‌شد که سازش با فاسدترین افراد هیئت حاکمه برای تأمین منافع جزئی و گاهی فرضی و خیالی شوروی ادامه نداشته باشد. هیچ‌شکی نیست که مقداری از شریفترین و بهترین عناصر و افکار ایران در حزب توده تظاهر می‌کرد. ولی اولاً این افراد و افکار امکانی غیر از تظاهر ساده نداشتند، ثانیاً رهبران توده از این تظاهرات ملی درست استفاده غیر ملی می‌کردند. زیرا تکلیف رهبری عملی سیاست حزب در دست آن افراد و افکار آنها نبوده حزب در عمل از روش کمیته مرکزی پیروی می‌کرد و بنابراین از بهترین و شریفترین افراد و افکار این استفاده می‌شد که منافع ملت ایران در موقع جنگ به جیب متفقین غربی و شرقی بریزد و پس از جنگ نیز همان طور که در مقالات گذشته دیدیم نیروی عده‌ای از بهترین فرزندان ایران عوض اصلاح اوضاع اجتماعی و الغاء امتیاز نفت جنوب مصروف تحصیل

امتیاز برای شوروی گردد. بنابراین باید توجه کرد که ارزش اجتماعی حزب توده را برای ملت ایران نباید از روی این مقیاس اندازه گرفت که آیا عده‌ای از بهترین افراد آنجا جمع شده بودند یا نه بلکه واحد مقیاس تعیین ارزش باید این باشد که با وجود عده‌ای از بهترین نیروها در حزب از وجود آنها برای مصالح ملت ایران استفاده شد یا سوء استفاده، آن نیروهائی که در مناسبترین موقعیت تاریخی ممکن بود برای تحولات اساسی و اجتماعی مصرف شود به مصلحت ایران به کار رفتند یا به خلاف میل خودشان و در عمل برای خدمت بیگانه‌گان مورد سوء استفاده قرار گرفتند. وقتی رهبران حزب توده هنوز به وجود نیامده بودند، دولت شوروی قرضه‌هائی را که حکومت تزاری به بهانه آن ایران را تحت نفوذ خود قرار می‌داد به ایران بخشید. ولی از برکت رهبران حزب توده شوروی با گروکشی طلاهای ایران که تجسم و تبلور خونهای کارگران و پیرزنان ایران است ملت ایران را می‌خواهند تحت نفوذ قرار دهند. فرق زمان حکومت تزار با حکومت شوروی بالاخره باین نتیجه منجر گردیده، که در زمان تزار با دادن قرضه به ایران و در زمان شوروی (از برکت وجود سران توده) با گرفتن طلاهای ایران نفوذ شمال باید در ایران اعمال گردد. و از همه خطرناکتر و در عین حال خوشمزه‌تر این است که فدا کردن بزرگترین مصالح اجتماعی و مادی ایران به مصالح جزئی شوروی به نام یکی از بزرگترین ایده‌الهای بشری انجام می‌گیرد و این است بزرگترین خدمت سران توده به بیگانگان که در حین حال بزرگترین خیانت به ملت است. جوانان خوش‌باور و خوش‌نیت، در سایه فساد هیئت حاکمه که بزرگترین متفق سران حقیر و زبون حزب توده است در موقعی که مصالح و منافع ملت خود را قربانی عده‌ای از کشورگشایان نوع جدید می‌کنند، بیهوده تصور می‌کنند که برای ایده‌ال بزرگ بشریت فداکاری می‌کنند. هیچ‌شکمی نیست که آنها روزی به اشتباه خود پی خواهند برد ولی تا کار از کار نگذشته باید این اشتباه از آن‌ها رفع شود.

اخلاق فرقه‌دموکرات آذربایجان به سیاست منطقه نفوذ رجعت کرده بود.

تقسیم ایران به مناطق نفوذ و منطقه اسماء بی‌طرف و معاهداتی شبیه معاهده ۱۹۰۷ در نتیجه جنگ اول جهانی و نتایج حاصله از آن از بین رفته

بود. در نتیجه این جنگ و انقلاب اکتبر کشورهای همسایه حکومت تزاری سابق از قبیل لهستان و غیره آزاد شده بودند و سیاست اعمال نفوذ در کشورهای همسایه از بین رفته بود و ایران از قید قروض و امتیازات حکومت روسیه در ایران و از شر اعمال نفوذ و سیاست منطقه نفوذ در نتیجه اقدام انقلابی حکومت شوروی جوان آزاد شده بود. ولی جنگ دوم جهانی برای فاتحین برلین نه فقط تصرف و ضمیمه کردن میراث از دست رفته تزارها از قبیل قسمت‌هایی از لهستان و کارولی فنلاند و مولداوی و تمام لیتوانی و لتونی و استونی و تصحیح سرحداتی با رومانی با ضمیمه کردن بسارابی و حتی چک اسلواکی را همراه آورده بود، بلکه تمام قسمت اروپای شرقی تحت سلطه مستقیم شوروی درآمد. اعمال نفوذ شوروی فرق اساسی از لحاظ روش که با اعمال نفوذ تزاری داشت این بود که این دفعه اعمال نفوذ در زمان صلح فقط به دست لیاخوف‌ها و بریگادهای تزااق عمل نمی‌شد. بلکه پیشاپیش و گاهی در پس آنها ستون‌های پنجم شوروی به عنوان حاملین پرچم و فکر انقلابی، در داخل کشورها زمینه را برای سلطه شوروی مهیامی کردند.

سعی و کوشش برای تحصیل امتیاز نفت و پیدایش حزب دموکرات آذربایجان و ایجاد حکومت پیشه‌وری در آنجا علامت واضح و آشکار بود که رجعت دولت شوروی را به سیاست منطقه نفوذ در ایران نشان می‌داد. یعنی از زمان جنگ تقسیم ایران به منطقه نفوذ نیروهای اشغالی با کمال وضوح عملی شده بود ولی بعدها که در نتیجه شکایت ایران به شورای امنیت و فشار امریکا و سایر اعضای سازمان ملل متحد شوروی مجبور به تخلیه ایران می‌گردید، لازم دیدند جانشینی مستقیم در قسمت آذربایجان برای حفظ و نگاهداری نفوذ ایجاد شده تولید کنند. انگلیس‌ها برای حفظ و اعمال نفوذ خودشان احتیاج به نگاهداشتن نیروی خود در ایران نداشتند. زیرا عده‌ای از متنفذین هیئت حاکمه ایران یا عامل آنها و یا اقل عمال آنها را در جنوب به خوبی تحمل و نگاهداری می‌کردند، انتظار افکار عمومی ملت ایران و حتی انتظار افکار عمومی حزب توده از رهبران توده و از سیاست شوروی این بود که با ایرانیان در مبارزه و نابود کردن اعمال نفوذ استعماری در ایران و خصوصاً در جنوب کمک کنند ولی متأسفانه پیدایش حزب دموکرات آذربایجان و حکومت اتونوم پیشه‌وری آب‌پاکی بدست تمام آزادی خواهان ایران ریخت و نشان داد که عوض سیاست سوسیالیستی و مبارزه با محو و نابود اعمال نفوذ بیگانه در جنوب، سیاست اعمال نفوذ بیگانه دیگر در شمال مورد بحث است.

تاریخ تجدید می‌شد. ولی باشکل دیگری. انگلیسها که برای حفظ آن چه بدست آورده بودند قانع بودند، يك مخالفت جدی ویلا اقل تظاهر زیادی برای مخالفت با این سیاست منطقه نفوذ نداشتند. گرچه اصولاً از این جریانات ناراضی بودند ولی اعمال نفوذ مستقیم عمل سیاست شوروی را در قسمت شمال ایران زیاد با منافع خود منافی نمی‌دیدند و اگر آنها به قیمت از دست رفتن آذربایجان می‌توانستند امتیازات خود را در جنوب تثبیت و تسجیل کنند ضرری نکرده بودند. این سیاست نوین شوروی که از تقویت حزب توده تا حدودی صرف نظر کرده، و حزب دموکرات آذربایجان را عامل مستقیم سیاست خود معرفی می‌کرد، در عین حال اطمینان دادن به انگلیسها بود که در حوزه منافع آنها دست اندازی نخواهند کرد. اگر به این نکته نکات سابق الذکر را اضافه کنیم که رهبران توده از تشکیل سازمان حزبی و اعمال تحریک کننده در حوزه اقتدار نفت جنوب صرف نظر کرده بودند، کاملاً واضح می‌شود که سعی می‌شد به انگلیسها اطمینان داده شود که قصد و غرضی درباره منطقه نفوذ آنها ندارند ولی یکی از مقتضیات روش نوین شوروی این است که این گونه تقسیم به منطقه نفوذ بدون انعقاد پیمان و بازور و قدرت نیروهای ستون پنجم عملی می‌گردد.

منظور ما از یادآوری این جریانات تلخ نشان دادن این حقیقت است که روش سوسیالیستی، استفاده از نهضت‌های طبیعی برای محور اعمال نفوذ بیگانه در داخل هر کشوری است نه ایجاد نهضت‌های مصنوعی برای اعمال نفوذ نامشروع در سرنوشت ملل دیگر.

اعتبارنامه پیشه‌وری

يك بار از طرف کنگره اول حزب توده و بار دیگر از طرف مجلس شورای ملی رد شده بود. او هم این بار اعتبارنامه خود را از مقامی تهیه کرد که نه آنها و نه اینها الا که تا يك سال نتوانند اعتبارنامه او را رد کنند.

موقعی که حزب دموکرات آذربایجان به وجود آمد، رهبران حزب توده مانند تمام ملت ایران در مقابل امر انجام شده‌ای بودند و تمام اوضاع و احوال حکایت می‌کرد که سیاست شوروی از تقویت حزب توده و از این‌که آن را آلت اجرای سیاست خود قرار دهد صرف نظر کرده است. اگر واقعاً این سیاست

تا آخر اجرا می‌شد گرچه به‌ضرر رهبران حزب توده بود ولی به نفع حزب توده تمام می‌شد زیرا جناح مترقی و باایمان حزب می‌توانست آنرا به یک نهضت زحمت‌کشان ایران تبدیل کند که درعین داشتن هم‌دردی بین‌المللی منافع اساسی زحمت‌کشان ایران را فدای منافع بیگانگان نکند، ولی همانطوری که در مقالات بعدی تشریح شده عدم تقویت حزب توده عملی نشد و ضرورت آن در ضمن عمل برای مقاصد حس‌گردید.

اعتبارنامه پیشه‌وری نه فقط در مجلس شورای ملی ایران بلکه درعین حال در اولین کنگره حزب توده ایران نیز رد شده بود. این بار پیشه‌وری اعتبارنامه خود را از مقامی دریافت کرد که نه‌هیئت حاکمه ایران و نه رهبران توده نتوانند اعتبارنامه او را رد کنند. یکی از اعضاء انجمن نظارت انتخابات تبریز وقتی حکایت می‌کرد که چگونه قنصل شوروی در جلسه انجمن نظارت حاضر شده و برای گرفتن اعتبارنامه پیشه‌وری پافشاری می‌کرد از شدت تأثر گریه می‌کرد. این شخص نه‌داعیه و کالت داشت و نه آنتی‌سویت بود. سوابق آزادی‌خواهی از چند نسل داشت و نزدیکان صمیمی خود را برای همکاری با امور فرهنگی مربوط به شوروی تشویق می‌کرد. اومی گفت گرچه ردکنندگان اعتبارنامه پیشه‌وری خودشان هم از ملت حقیقی ایران اعتبارنامه نگرفته‌اند ولی پیش‌آمد رد کردن اعتبارنامه پیشه‌وری باعث خوش‌حالی من شد.

انتخاب شدن پیشه‌وری نه فقط خطاری به‌هیئت حاکمه ایران بود؛ درعین حال خطاری به حزب توده نیز بود. صرف نظر از این که پیشه‌وری شخصاً، به‌مناسبت رد شدن اعتبارنامه او در کنگره اول حزب توده از طرف کمیسیون رسیدگی به اعتبارنامه‌ها با رهبران توده روابط سرد و گاهی دشمنانه داشت. در دور پیشه‌وری اشخاصی جمع شدند که افکار عمومی حزب و خواهی‌نخواهی رهبران حزب هم ایمان و عقیده زیاد و رابطه خوبی با آنها نداشتند. از همان روزهای اول پیدایش خلق الساعه فرقه دموکرات، بی‌ریا از برجسته‌ترین عناصر و ارکان فرقه بود. این شخص که به نام محبوبیت در نزد افکار عمومی، ریاست عالی شورای متحده را بلاانقطاع در کف قدرت و لیاقت خود داشت؛ از ترس مردم و افکار عمومی مدتها در تحت حمایت سرنیزه دونفر از افراد ارتش سرخ از خانه خارج می‌شد و با آنها پیاده و یا سواره به حزب و یا شورای متحده رفته و در کوچه و بازار گردش می‌کرد. به ملاقات تجار و اشخاص دیگر نیز در معیت دوسر باز سرخ می‌رفت و در بالای میز ریاست شورای متحده او عکس بزرگ قاب‌کرده یکی از رهبران کشورهای بزرگ دیده‌می‌شد ولی کوچکترین

اثری از آثار و علائم ایرانیت و نهضت زحمت کشان ایران در اطاق او وجود نداشت، کارهایی که این شخص در تبریز انجام داده بود نه فقط مردم تبریز را نسبت به او بدبین کرده بود، بلکه افکار عمومی حزب توده در تبریز و در تهران جداً مخالف اعمال ناشایست این شخص بود، و در تحت تأثیر این افکار و صدمات مهمی که عملیات بی‌ریا به حزب می‌زد کمیته مرکزی در صدد بود به بهانه او را از تبریز دور کند. ولی بی‌ریا در عمل کمیته مرکزی و نمایندگان او را از تبریز دور کرد. بی‌ریا توسط یکی از اعضاء با ایمان حزب توده به کمیته مرکزی در ظاهر به عنوان شوخی سفارش داده بود که شما به همان طهران کفایت کنید، تبریز را ما خودمان اداره می‌کنیم. چند روزی نگذشته بود که این شوخی خیلی جدی از کار درآمد و اعلام تغییر اسم و تعمیم حزب توده به فرقه دموکرات در آذربایجان پرده را از روی صحنه برکنار کرد. ولی این تعول حزب توده آذربایجان به فرقه دموکرات تنها تغییر اسمی نبود به زودی عده‌ای از افراد جنایت کار و دزد و رشوه خوار و بی‌ناموس که اخیراً از حزب توده اخراج شده بودند، در فرقه مقامات حساسی بدست آوردند. این هامبالغه و تهمت واقتران نیست. روزنامه‌های ارگان کمیته ایالتی توده اسامی اشخاصی را به عنوان تصفیه شده اعلام کرده‌اند و پس از چند ماه آنها مهم‌ترین پست‌ها را در فرقه به دست آورده‌اند. به عنوان نمونه جوانی که با اتهام عمل منافی عفت در مجلس شورای متحده تهران و سایر بنده‌یست‌ها از حزب و شورای متحده طرد شده بود، منشی مخصوص پیشه‌وری اعلام شد و بعدها فرماندار رضائیه گردید. اختلاف نظر دو عنصر متشکله حزب توده یعنی عنصر رهبری و عنصر مترقی حزب با فرقه دموکرات از دو نقطه نظر مختلف بود که در مقالات آینده تشریح می‌شود.

دشمنی فرقه با عناصر روشنفکر و مترقی حزب توده

دو عنصر متشکله برای حزب توده در یکی از مقالات گذشته قائل شدیم که کم‌وبیش درباره فرقه دموکرات هم لااقل در اوایل صادق بود. عنصر اول رهبران فرقه دموکرات و عده بیشتری فرصت طلبان و سوء استفاده کننده‌گان که دور آنها جمع شده بودند. عنصر دوم عنصر مترقی که یا فریب عنصر اولی را خورده و یا این خیال واهی از دماغ آنها هنوز بیرون نرفته بود که می‌توان

از راه دموکراسی حزبی و انتقاد از روشهای غلط رهبران جلوگیری کرد. ولی ماهیت بیگانه پرست فرقه از اول خیلی آشکارتر از ماهیت رهبران توده بوده و علاوه بر این رهبران فرقه دموکرات که يك کار مثبت در پیش داشتند با سعی و کوشش بیشتری عنصر مترقی دوم را که از آن بحث شده از فرقه رانده و خود را از شر آنها نجات می دادند. از بدو پیدایش فرقه دموکرات رهبران آن فرقه مخصوصاً از آن عناصر حزب توده که لازمه نهضت زحمتکشانش را فدا کردن منافع آنها به منافع بیگانه گان نمی شمردند متنفر و عصبانسی بودند.

رهبران فرقه اغلب از پرورش یافته گان محیط سیاسی باکوبوده و با روشن فکران ایرانی يك لجباجت سختی داشتند و در بدو کار عده ای از روشن فکران حزب توده را از آذربایجان راندند. از آزادی خواهان پرشور ایران که دستی از دور بر آتش داشتند درباره نهضت دموکرات آذربایجان؛ تخیلات و تصورات شاعرانه و انسان منشانه به خود راه می دادند. به عنوان نمونه جوان هنرمند و آزادی خواهی را در اینجا ذکر می کنیم. این جوان در تخیلات نپیخته و شاعرانه خود مانند لرد بایرون که برای آزادی یونان رهسپار آن سرزمین شده بود که با خون خود از آزادی دفاع کند خواست به نهضت آذربایجان بیبندد و خدمت کند. این شخص که عضو حزب توده بود پس از تحصیل سفارش نامه رهسپار سرزمین آزادگی و نهضت آزادی می شود. در اولین حوزه هائی که شرکت می کند؛ از سادگی و تعصب، جاهلانۀ اعضاء نهضت و از دشمنی آنها با فارسی زبانان مطلع می گردد. این جوان خود ترك زبان بود ولی مدتها در تهران تحصیل کرده و کار کرده بود. روزی در حوزه حزبی معنی تحت اللفظی دموکراسی و تعریف آنرا مطابق آنچه در حزب توده یاد گرفته بود در مقابل توضیح عوامانه و مضحك و بی معنی که مسئول حوزه می داد تشریح می کند. فوراً متهم به توده ای روشنفکر بودن شده و مورد تعقیب پلیس فرقه قرار می گیرد. پس از تکرار شدن چند صحنه شبیه صحنۀ اول از طرف مسئولین فرقه احضار می شود و دستور می یابد که به طرف تهران مراجعت کند. به او می گویند به رفقای خودت بگو این جا نیابند برای این که هر يك نفر از شما دونفر ما را از کاربری کار می کنید. ما داریم کار مفید انجام می دهیم. ولی وقتی یکی از شماها پیدا شدید دونفر ما باید همان يك نفر را بیابند که اخلاص نکند.

حتماً این مسئله برای خیلی ها تازگی دارد که فرقه با عناصری از حزب

توده مخالف بوده، ولی این يك حقيقت مسلمی است مخصوصاً در اوائل كار كاملاً واضح و آشكار بوده ولی مخالفت از طرف حزب توده و مخصوصاً رهبران هرگز تظاهر نمی كرد. در هر حال خیلی از افراد دور از فرقه دموكرات پس از تماس گرفتن و نزديك شدن به آنها نه فقط می فهميدند كه مصداق خارجی آزادی خواهی و سوسیالیسم و یا ایده های شبیه آن در آنها تحقق نیافته، بلکه متأسفانه آنطوری كه خود می گفتند از مرض آزادی خواهی و سوسیالیسم و غیره شفا می یافتند.

منظور ما در این سطور نه نوشتن تاریخچه حزب توده و نه منظور شمردن خلاف کاریهای فرقه دموكرات است. تنها منظور ما با اشاره به کلیات و نشان دادن این حقيقت است كه هر دو اینها به عنوان دنباله سیاست شوروی با توسل به عالیترین افكار نوع دوستانه و بشر خواهانه و كارگرمایانه منافع زحمت-كشترین طبقات ایران را فدای هوس خود و منافع پیگانگان كردند. رهبران حزب توده با هاله ای از فرصت طلبان كه دورشان جمع بود از طرفی و جناح مترقی حزب از طرف دیگر هیچكدام نسبت به فرقه دموكرات خوش بین نبودند ولی نقطه نظر آن دو متفاوت بود. رهبران حزب در رهبران فرقه رقبای خود را می دیدند كه با زار آنها را كساد خواهد كرد. وظیفه تحصیل امتیاز نفت شمال و اعمال نفوذ شوروی به فرقه محول خواهد شد و لابد با محول شدن این وظیفه به آنها وجود اینها از لحاظ اربابان بلا استفاده و یا كمتر مورد استفاده قرار خواهد گرفت. ولی برای جناح مترقی حزب توده البته تا اندازه ای كه آگاه بودند اختلاف نظر با فرقه از روی اصولی بود كه در آن اصول بارهبران خود نیز مخالف بودند ولی این اختلاف اصولی با دموكراتهای فرقه بارزتر و آشكارتر بود تا بارهبران خود حزب توده. رهبران حزب توده علاوه بر رقابت كه با رهبران فرقه داشتند به این حقيقت كاملاً آشنا بودند كه پشیمانی آنها از فرقه بزرگترین ضربه به وجهه ملی آنها (اگر داشتند) خواهد زد.

مكانیسمی كه از مؤمن، مزدور می سازد.

پیش از ورود در تجزیه و تحلیل روشی كه رهبری حزب توده در مقابل فرقه دموكرات گرفت، باید درباره آنهائی كه دستی از دور بر آتش داشتند قدری بیشتر بحث شود. افراد جمعیت هائی كه نسبت به فرقه دموكرات و یا

آنطوری که معروف بود به نهضت آذربایجان علاقه نشان می دادند، هرچه زودتر از آذربایجان و فرقه دورتر و بی خبرتر بودند علاقه مندی شان بیشتر بود. گرچه در ظاهر آتش حزب توده نسبت به نهضت آذربایجان از همه تیزتر می نمود ولی هر کس از باطن امر مطلع بود می دانست که خیلی از اعضاء مطلع حزب که عده شان کم هم نبود، از جمعیت های دیگری که با حزب توده و دموکرات های آذربایجان مؤتلف بودند بیشتر انتقادات جدی و اساسی و عیب گیری و ایرادات درباره فرقه داشتند.

از لحاظ مسئولیت اخلاقی افراد مطلع حزب توده بیشتر مسئولیت دارند تا اعضاء جمعیت های دیگری که ندانسته از فرقه پشتیبانی کردند. زیرا آن ها در پشتیبانی از فرقه تصور می کردند که از بهترین افکار اجتماعی مترقی پشتیبانی می کنند. آنها عملیات و جنایاتی را که به فرقه نسبت می دادند باور نمی کردند و مخصوصاً مبالغاتی که مرتجعین درباره پیش آمدها می کردند، باعث می شد که هسته صحیح هم مشكوك جلوه کند، مخصوصاً نیم پرده آهنی هم که دموکراتها مابین ملت خودشان؛ و ملت ایران به وجود آورده بودند ابهام را بیشتر می کرد. آنهایی که دستی از دور بر آتش داشتند تکیه فرقه و یا حزب توده را به سیاست شوروی تا حدی توجیه کرده و تاحدی مردود می دانستند، و تصور می کردند که این اشتباه تاکتیکی است و برای رسیدن به هدف بزرگتری قابل عفو و بخشایش است. برای این که این حقیقت واضح و روشن شود که آن هدف عالی و بزرگ یعنی عدالت اجتماعی و سوسیالیسم و غیره که اعلام می شد در حقیقت هدف نبودند، بلکه بالعکس وسایل و اسباب و ابزاری بودند که برای هدف خدمت به منافع شوروی بکار برده می شدند وقت لازم بود. هنوز عده زیادی در این اشتباه باقی هستند. چیزی که باعث می شود این اشتباه به وجود بیاید و به زودی روشن نشود، يك نکته ای است که درباره آن در گذشته اشاره کرده ایم ولی هرچه به آن تکیه شود و بیشتر تشریح شود مسئله روشن تر شده و علل این خطای باصره اجتماعی بیشتر روشن می شود.

آن نکته این است که فرق اساسی بین مزدوران استعمار غربی و سیاست اعمال نفوذ شوروی در اینست که مزدوران دول غربی تمام افرادی هستند که نسبت بخیالشان عالم و عامدند ولی اعمال شوروی که به عنوان رهبران احزاب و نهضت ها خدمت می کنند، اغلب از خیانتی که به ملل خود و نسبت به نهضت زحمت کشان می کنند آگاه نیستند. لاقلاً در بدوام اغلب آنها با حسن نیت وارد می شوند و همانطوری که سابقاً گفتیم در يك مکانیسم درهم و

برهم ظریف و دقیق حزبی و ایدئولوژیک داخل می‌شوند. بزرگ‌ترین اعجازی که حزب بالشویک روسیه انجام داده وجود آوردن این مکانیسم حزبی است. این مکانیسم قادر است با ایمان‌ترین رهبران نهضت‌کارگران جهان را تا مدت‌ها آلت بلا اراده منافع رهبران حزب بالشویک و سیاست قدرت شوروی بکند. این رهبران بالاخره در نتیجه مشاهدات و تجربیات شخصی واقف می‌شوند که معایب و اشتباهات تاکتیکی نیست، بلکه هدف فدا کردن منافع تمام زحمت‌کشان جهان به منافع عده‌ای از رهبران شوروی است که سیاست اعمال قدرت جهانی‌پیش گرفته‌اند. آنها پس از وقوف در مکانیسم نامبرده به عنوان انحراف و تروتسکسیم و تیتوئیسم و ناسیونالیسم و غیره و نابود می‌شوند. تا برای رهبران دیگری که بیدار می‌شوند مایه عبرت باشند. در هر حال رهبران حزب توده و فرقه دموکرات نیز از این وضع کم‌وبیش برخوردارند. استثنا البته هست. در بین رهبران توده کم‌وبیش و رهبران فرقه بیشتر یعنی عده‌آنهائی که از اول به عنوان مزدوری شوروی وارد سازمان شده باشند استثنائی است. بلکه در اول اغلب با ایمان بودند، متدرجاً از اشخاص با ایمان افراد مزدور ساخته شد. بعضی از اینها فعلاً به طور عالم و عامده مزدورند ولی این قدر ورزیده شده‌اند که روحیه مزدور بودن خود را در پشت پرده ایمان و عقیده مستور می‌دارند، و عده دیگر هنوز هم ندانسته و نفهمیده مزدوری بیگانه را به عهده گرفته‌اند. در هر حال ارزش این ایمان و عقیده اولی و ایمان و عقیده ساختگی آخری از لحاظ شخصی آنها هر جا باشد، از لحاظ تأثیر آن در جامعه از هر مزدوری دانسته و فهمیده مضرت‌تر است و وجود این گونه رهبران وعده بیشتری از پیروان که دارای همین روحیه‌اند باعث اشتباه عده دیگری شده که از حزب توده و فرقه پیروی کرده و یا علاقه به آنها نشان می‌دادند و بعضی هنوز هم این علاقه را نشان می‌دهند.

یکی از همکاران نزدیک پیشه‌وری

یکی از روشن‌فکران حزب توده مدت کمی پیش از پیدایش فرقه دموکرات به آذربایجان رسیده بود و چون دارای شخصیت و عنوانی بود رهبران فرقه برای استفاده از او روی خوشی نشان داده بودند. این شخص حتی به مقام مسئولیت‌دار خیلی مهم نیز رسیده بود. او نه فقط از تماشاچیان بلکه از بازی-

گران دو صحنه تاریخی و پرافتخار! ۲۱ آذر بود و تجربیات فاصله این دو صحنه را نیز از نزدیک دیده بود. این شخصی که در موقع ورود آرتش به آذربایجان فرار نکرده بود و گرفتار و محکوم و زندانی شد. پس از خاتمه زندان اتفاق ملاقات افتاد. من از روی سابقه آشنائی که به روحیه او داشتم گفتم خیلی‌ها مانند خود من از دور خواهی نخواهی از نهضت! پشتیبانی کردند. ولی من پیوسته به مناسبت آشنائی به روحیه شما تعجب می‌کردم که شما چگونه می‌توانستید از نزدیک با آنها همکاری کنید.

این همکار سابق پیشه‌وری مدتی با سکوت و تفکر آمیخته با تبسم به روی من نگاه کرد و بالاخره گفت شما با آشنائی که به مکانیسم حزبی دارید می‌بایست جواب این سؤال را بدون مراجعه به من پیدا کنید. معذالک من خوش حالم که اقلًا در مقابل شما به خوبی از عهده جواب سؤال برمی‌آیم برای خیلی از اشخاص غیر وارد جواب این سؤال قابل فهم نیست شما خودتان به خوبی آگاهید که با عوامل: خط‌مشی حزبی - دموکراسی متمرکز - انضباط حزبی - تمایلات ملی - دموکراسی جهانی - اصول بین‌المللی - تروتسکیسم - آلت استعمار یاهیتت حاکمه - فشار هیئت حاکمه - چگونه انسان را گرفتار می‌کنند و دست آدم را تا مرفق خون‌آلود می‌کنند که آدم نهره‌ها پیش دارد و نه راه پس.

مطالعه طرز تفکر این رهبر نهضت آذربایجان پس از آزمایش و تجربه که در این مدت پیدا کرده بود خیلی قابل دقت بود و می‌شد استنتاجات از آن کرد. این شخص حکایت کرد: اولین جریان زنده و غیر منتظر که من با آن مواجه شدم این بود که روزی پیشدوری موقع خدا حافظی به من گفتم بروم و باده دیگر در یک دادگاه شرکت کنم. من به پیشه‌وری گفتم که من نه قاضی خوبی هستم و نه از اصول قضائی اطلاع دارم، معذالک با اصرار مرا نگاه داشتند. شخصی را آوردند که با جوانی عمل منافی عفت انجام داده است و بعد جوان را حاضر کردند. از آقای دکتر جهان‌شاهلو که یکی از قضات دادگاه بود من تقاضا کردم که جوان را معاینه کند و معلوم شود که آیا اصلاً عمل منافی عفت انجام یافته و یا خیر. او اظهار نظر کرد که عملی انجام نیافته ولی فردا صبح من در روزنامه‌ها خواندم که آن شخص اعدام شده، تا عبرت للنظرین گردد. من با کمال عصبانیت و اوقات تلخی پیش پیشه‌وری رفتم و اعتراض به این گونه دادگاه و دادخواهی کردم که بدون محاکمه صحیح، بدون تجدید نظر و غیره کسی اعدام می‌شود؟ بالاخره پیشه‌وری بایک لحن قاطع که نشان می‌داد مایل

نیست بیشتر از این در این باره بحث شود و نشان می‌داد که «خطمشی فرقه» چنان تقاضا کرده بود گفت: «اوغول خلیقین منافی بیله تقاضا ایلردی» یعنی پسر جان نفع مردم این طور تقاضا می‌کرد. من به یک نجوی خودم را راضی کردم که هدف بزرگ و عالی در مواقع خطر ناک راه و روش را توجیه می‌کند. ولی در باطن مثل این که خود را مجرم و گناهکار حس می‌کردم ولی در ظاهر کم‌کم عادت کردم که بدون اعتراض، این گونه پیش آمدهای قضائی یا سیاسی را تحمل کنم و به نام تبعیت از «خطمشی فرقه» خودم خواهی نخواهی در آن شرکت کنم و اعتراض و انتظار مطابق اصل دموکراسی متمرکز برای روزی حفظ کنم که با تشکیل کنگره و غیره تجدیدنظری در باره خطمشی فرقه به عمل می‌آید. از این پیش آمدها زیاد دیدم اما از تجدیدنظر در خطمشی فرقه و از انتقاد آن خبری نبود و همانطور که خود شما تجربه دارید این وعده تجدید نظر داده می‌شود ولی موقعیت تجدیدنظر هرگز پیدا نمی‌شود. در هر حال هر چه من در ظاهر خودم را با عوامل و شعارهای نامبرده در فرقه راضی می‌کردم در باطن فشار اخلاقی که البته از لحاظ خطمشی حزبی مردود بود، در من تقویت می‌شد و شاید همان فشار اخلاقی باطنی و مردود بود که مانع از فرار من شد و اگر من فرار کرده بودم حتماً مجبور بودم متدرجاً به آن فشار باطنی غلبه کنم ولی حالا که فرصت کافی برای فکر و مطالعه پیدا کردم آن فشار باطنی به من غلبه کرد و به جنایاتی که به نام آزادی به عمل آمده است، و به عظمت جنایت و گناهی که واقع شده است از همه بهتر آشنا هستم.

ژنرال مارکوس و پیشه‌وری و رهبران توده و مقدونیه و آذربایجان

در مقالات گذشته بطور مختصر اشاره کردیم که اخلاق فرقه دموکرات آذربایجان به سیاست قدیم تقسیم ایران به منطقه نفوذ رجعت کرده بود. پیش از تجزیه و تحلیل موقعیت رهبری حزب توده نسبت به پیش آمد حادثه آذربایجان در چند مقاله گذشته شمه از تربیت حزبی و وضعیت روان‌شناسی روشنفکران و رهبران حزب توده تاحدی که صفحات روزنامه اجازه می‌داد بیان داشتیم تا معلوم شود که عده‌ای از افراد و کادر حزبی و رهبران توده لاقول در اوائل در موقع پیروی از دستورات کمیته مرکزی تصور می‌کنند که برای ایده‌آلهای

بزرگ ملی و بین‌المللی مبارزه می‌کنند.

آنها در نتیجه پیش آمدها و تجربیات عملی متدرجاً آشنا بساین حقیقت می‌شوند که در بیراهه راه می‌روند.

مسئله تقاضای امتیاز نفت شمال و ظهور و پیدایش خلق الساعه فرقه دموکرات آذربایجان و مجبور بودن تمام افراد حزب توده که در آن راه مبارزه کنند، تجربه از آن آزمایشهای سختی بود که انسانهای اجتماعی منسلك در حزب توده را دچار هیجانات و بحرانهای فکری می‌کرد. مسئله نفت پس از مسکوت گذاشته شدن آن از طرف مجلس تاحدی حل شده بود، یعنی اگر مسئله از طرف شورویها مسکوت می‌ماند حزب توده توانسته بود در داخل حزب به نحوی و در خارج نوع دیگر آن را حل کند و ضربه‌ای را که از این راه به او وارد آمده بود جبران کند و مخصوصاً فساد دستگاه حاکمه به حس فراموشکاری مردم کمک زیادی می‌کرد. اما پیدایش فرقه دموکرات آذربایجان يك گره تازه تر و مشکل تری بر مشکل تحصیل امتیاز نفت افزود. رهبران حزب توده با کمال وضوح حس می‌کردند که غلبه بر این مشکل جدید تقریباً امکان ناپذیر است. همانطور که سابقاً اشاره کردیم عیب رهبران توده این نبود که غلط بودن سیاست ایجاد اتونومی آذربایجان را حس نمی‌کردند، تمام آنها بدون استثناء مانند اغلب از کادر حزبی و افراد بخوبی حس می‌کردند که مسئله اتونومی آذربایجان و مخصوصاً وجه المصلحه قرارداد آن برای تحصیل امتیاز نفت شمال يك خط بطلان کشیدن بروی حزب توده است و در عین حال يك ضربه مهلك دیگر بر محبوبیت سیاست شوروی در ایران است که جبران آن ضربه غیر ممکن خواهد بود.

عهده از رهبران حزب توده علاوه بر فهمیدن این مطالب از لحاظ منافع حزبی و مسلکی به مناسبت مخالفت شخصی که بایشه‌وری داشتند نیز مایل نبودند که اوقسمتی از مهم‌ترین تشکیلات حزب توده ایران را تجزیه کرده و نقشی را که از طرف نهضت جهانی تا حالا به عهده رهبران حزب توده واگذار شده بود شخصاً عهده‌دار شود. آری بزرگترین عیب رهبران حزب توده عدم تشخیص اینها نبود؛ بزرگترین عیب آنها این بود که با علم و اطلاع تمام به غلط بودن این سیاست، با وجود اینکه می‌دانستند این عمل بزرگترین ضربه به نهضت زحمتکشان ایران است، با وجود اینکه می‌دانستند این عمل فدا کردن منافع اساسی زحمتکشان ایران به نفع جزئی يك دولت بیگانه است، با وجود اینکه عده‌ای حس می‌کردند که حتی در عمل آن منافع جزئی هم عاید آن دولت

نخواهد شد و با وجود اینکه عده‌ای می‌دانستند که برای به‌هدف رسیدن، مقاصد آن دولت خارجی می‌توان روش‌های کمتر مضر و زننده اتخاذ کرد، با وجود تمام اینها قدرت اظهار وجود و شخصیت نداشتند و مانند متعصبین کور کورانه خود را در جریان نیرومند و تغییرناپذیر سیاسی قضا و قدر مانند که غیر از تسلیم و رضا چاره در مقابل آن نباشد می‌دیدند. ژنرال مارکوس رهبر کمونیست‌های یونان در یک وضعیت مشابه رفتاری درست مخالف رهبران حزب توده و پیشه‌وری از خود نشان داد. پس از مرتد اعلام شدن تیتو از طرف مرکزی که تجسم بین‌الملل است، نقشه‌ای شبیه نقشه اتونومی آذربایجان برای مقدونیه بزرگ تهیه شد. قسمت اعظم مقدونیه که خاک یوگسلاوی را تشکیل می‌دهد باضافه قسمت یونانی آن می‌بایست ضمیمه مقدونیه بلغارستان شود و پس از تصفیه‌ای که در حزب و حکومت بلغارستان بعمل می‌آمد و افراد مطیع و منقاد سوارکار بودند؛ تحت نظارت آنها مقدونیه اتونوم بزرگ بوجود می‌آمد. در نتیجه اولاً گوشمالی از تیتو بعمل می‌آمد و دائره محاصره از دشمنان بزرگتر می‌شد. ثانیاً حالا که نشد تمام یونان را در حوزه قدرت وارد کرد لازم بود که با قطع اعضاء آن با امریکا و انگلیس کنار آمد و به آنها حالی کرد که ما به مقدونیه قانع هستیم. ولی مارکوس که مسلک و قدرت را به عنوان کالای وارداتی یک نیروی اجنبی بدست نیآورده بود و میهن خود را دوست داشت حاضر نشد در سخت‌ترین موقعیت باریک که در کوه‌های کراموس مقاومت می‌کرد تمامیت کشور و میهن خود یونان را به قیمت ریاست حکومت اسمی مقدونیه بفروشد. و به همین مناسبت مطابق دموکراسی متمرکز بدون دموکراسی در سازمان حزب کمونیست یونان و در کمیته مرکزی آن تغییراتی داده شد و ژنرال مارکوس معزول به عنوان عبرت برای سایر رهبران به سر نوشت نامعلومی دچار گردید، ولی رهبران توده در تقرب به پیشه‌وری به هم‌دیگر پیش‌دستی می‌کردند.

فرقة خلق الساعة دموکرات و پیدایش آن، به ضرر نهضت زحمتکشان ایران و برای منافع یک دولت بیگانه بود

که بالاخره آن دولت هم از آن ضرر برد

عده‌ای از رهبران و کادر حزبی توده مسئله آذربایجان را که سخت‌ترین آزمایش برای افراد توده با ایمان بود به نوعی تعبیر و تفسیر می‌کردند که باید

آن را توجیه آنچه واقع می‌شود نامید نه تجزیه و تحلیل وسیعی و کوشش برای آنچه باید باشد. به این معنی که همان رهبران و تفسیر کنندگان توجیه کنند که اگر واقعاً جریان آذربایجان پیش نیامده بود و آنها در مقابل امر انجام یافته قرار نگرفته بودند، آن طوری که پس از وقوع قضیه تحلیل می‌کردند، قضاوت نمی‌نمودند. یکی از نمایندگان حزب توده در پارلمان چون نمی‌دانست روزی شوروی تقاضای نفت خواهد کرد همانطور که می‌دانیم اعلام کرد که مبادادن هرگونه امتیاز به دولت‌های بیگانه مخالفیم. البته تقاضای حزب و مسلك آنها هم همین بود و لسی وقتی شوروی نفت را خواست این آقایان رهبران بعکس پیروان خود، اصلاً این زحمت را بخود ندادند که از خود سؤال کنند که گرفتن امتیاز نفت شمال مگر غیر از يك عمل استعماری است. اتونومی آذربایجان‌ته در مرامنامه حزب توده وجود داشت و نه در اطراف آن تا آن روزيك کلمه بحث و اظهار عقیده مثبت شده بود. توجیه کنندگان فرقه دمکرات تجزیه خواه يك باره خود را موظف به توجیه آن می‌دیدند و اسم این سرنوشت قضا و قدر ماندند که برای آنها دیکته می‌شد به غلط جبر تاریخی می‌گذاشتند. رهبران توده پیش از پیدایش فرقه دموکرات بارها درباره آذربایجان اظهار نظرهایی کرده اند که کاملاً مخالف پشتیبانی بعدی آنها از فرقه است. اگر واقعاً پیش از ظهور فرقه کسی این مسئله را طرح می‌کرد، مطابق اصول و تاکتیک حزبی می‌بایست اینطور قضاوت شود: اینکه آیا مردم آذربایجان ملتی هستند یا نه و اینکه آیا آنها باید اتونومی داشته باشند یا نه مسئله روز نیست. نهضت زحمتکشان ایران مسائل خیلی مقدم‌تر و ضروری‌تر در دستور روز دارد. این مسائل بهانه دست دشمن می‌دهد که تهمت بیگانه پرستی را بادلایل و برهان به حزب پشپسباند. اینگونه مسائل مربوط به سرحدات که آیا ترکی زبانان قفقاز و ایران باید حکومت واحدی تشکیل دهند یا نه مربوط به این روز نیست، مربوط به روزی است که شکل حکومت‌های کره زمین نوعی تغییر کرده باشد که فرق بین مسکو و تهران و لندن و غیره از بین رفته باشد و آنروز اگر يك آذربایجان بزرگ تشکیل شود می‌بایست مطالعه شود که از لحاظ تاریخی و جغرافیائی و مدنی لازمست که این حکومت واحد جزو يك فدراسیون ایرانی و یاروسی باشد. خلاصه منافع نهضت توده ایران آن روز، هر گز طرح شدن مسئله اتونومی آذربایجان را تقاضا نمی‌کرد. طرح این مسئله غیر از تقسیم نیروهای اجتماعی و اختلاف انداختن در بین افکار عمومی که جداً تقاضای يك تحول اجتماعی برای تمام ایران می‌کرد فائده نداشت. اگر در آذربایجان يك نهضت

به تمام معنی ایرانی باشعارهای کلی مربوط به همه جای ایران و با اجتناب از توسل به روشها و شعارهایی که موجب سوءظن تجزیه خواهی می شد بوجود می آمد، تمام ایرانیان از آن استقبال می کردند و آذربایجان را بار دیگر مانند صدر مشروطه کعبه آمال ملت تلقی می کردند و حتی این نهضت بفرص به تمام معنی ایرانی بودن، اگر از اوضاع بین المللی استفاده و از پشتیبانی يك سیاست شوروی با حسن نیت برخوردار بود باز هم مردم استقبال می کردند. چطور که خیلی ها دائماً کتباً و شفاهاً در تلگرافات از ولایات اظهار تعجب می کردند که چرا تقاضاها را مختص آذربایجان کرده اند که چرا اصلاً اصلاحات ایران را قابل تجزیه دانسته اند. اگر منظور انجمن های ایالتی و ولایتی است که همه جا باید تشکیل شود ولی گوش فرقه دموکرات نسبت به این تقاضاها کر بود. پیشه وری با تمام سازمان فرقه خودش تاموقع مقاوله نامه نفت که بعدها از آن صحبت می کنیم از استقلال ایران بحث می کرد ولی کلمه تمامیت را اصلاً بر زبان نمی راند. همانطور که توده ایها امروز از تفوه به ملی شدن سراسر نفت ایران یعنی به قسمت شمال آن مخصوصاً خودداری می کنند. اما اغلب روشنفکران اعم از کارگران و یاکارمندان عضو حزب توده در مدافعه از فرقه دموکرات شفاهاً و کتباً از تمامیت ایران بحث می کردند و می خواستند ثابت کنند که پیشه وری تجزیه خواه نیست ولی این تفسیر در عمل همانطور که گفتیم از طرف پیشه وری تاموقع امضا شدن مقاوله نامه نفت با شوروی قبول نبود و تمام اعمال و افعال و اقوال نشان می داد که قدمهای اولیه برای تجزیه آذربایجان از ایران برداشته می شود و سرحدات گمرکی و اقتصادی درست می شود. آیا پیشه وری و رهبران توده و گردانندگان صحنه های سیاسی که پیشه وریها اکثر آن بودند می فهمیدند که پیش کشیدن مسئله اتونومی آذربایجان ملت ایران و افکار عمومی را از آنها متنفر می کند؟ چرا می دانستند و خوب هم می دانستند ولی آنها به قدرت بریتانیا و امریکا و به هیئت حاکمه ایران خیلی بیشتر از افکار عمومی ایران اهمیت می دادند و می خواستند صریح و روشن به آنها حالی کنند که ما به نفت شمال و نفوذ در آذربایجان قناعت می کنیم و با نفت جنوب و حکومت بقیه ایران فعلاً کاری نداریم، مسئله مسئله نهضت و آزادی و سرنوشت طبقه سوم نبود، مسئله عبارت از تقسیم غنائم بعد از جنگ بود. رهبران توده و فرقه، طوطی صفتان پس پرده بودند.

رهبران توده در قسمتی از شمال و جنوب سازمان حزبی نداشتند

وبه وجود شورای متحده که جنبه بین‌المللی داشت قناعت ورزیده
و از لحاظ حزبی تقسیم ایران به منطقه نفوذ را شناخته بودند.

در مقالات سابق نشان دادیم که رهبری حزب توده از بدو تشکیل حزب
دائماً احتیاجات و مقتضیات اجتماعی و منافع حزب و زحمتکشان را فدای
مقتضیات سیاست روزمره شوروی میکرد. پشتیبانی از فرقه دموکرات و نتایج
حاصله از آن تاج افتخار تمام آنها و ضربه‌ای بود که پس از آن حزب توده
بعنوان يك حزب ملت ایران و نماینده زحمتکشان ایران هرگز قد علم نکرد.
و اگر پس از اقتضاح آذربایجان در ظاهر باز حزب توده مطابق روش سابق رونقی
پیدا کرده بود تنها نتیجه تقویت عمده یکی از جناحهای هیئت حاکمه بر علیه
جناح دیگر بود که بطور موقت آن رونق ظاهری را به آن بخشید.

سابقاً گفتیم که با پیدایش فرقه در آذربایجان نقش رهبران حزب توده
اگر بکلی از بین هم نمی‌رفت به عوامل درجه دوم تبدیل می‌شدند. در ضمن عمل
هم معلوم شد که حزب توده برای تبلیغ و ترویج فرقه در نقاط دیگر ایران لازم
و ضروری است. با وجود اینکه حتی رهبران حزب توده به‌عده زیادی از
رهبران فرقه ایمان و عقیده نداشتند و حتی در زمان عضو بودن آنها در حزب
یا آنها را اخراج کرده بودند و یا در خیال بر طرف کردن مفتضح‌ترین آنها
بودند، معذک روزنامه‌های ارگان حزب و اتحادیه و غیره با پیروی از سیاست
قضا و قدر مانند، عکس سران فرقه را می‌بایست با تجلیل و احترام منتشر کنند
و از اتونومی آذربایجان و از وزراء آنها پشتیبانی کنند.

رهبری حزب توده به خلاف عقاید افکار عمومی حزب اجازه کوچکترین
انتقاد دوستانه را از فرقه نمی‌داد و با وجود اینکه رهبران فرقه دائماً از رهبران
حزب توده انتقاد می‌کردند و با سوءظن به توده‌ایها نگاه می‌کردند معذک
رهبری حزب توده اگر انتقاد از خودش را در مواردی تحمل می‌کرد انتقاد
از فرقه را غیر قابل بخشایش دانسته و در تقرب به‌عمل درجه دوم فرقه به
همدیگر پیش‌دستی می‌کردند. رهبری حزب توده در تمام مدت حتی يك سعی
و کوشش برای حکمت ما بین حکومت مرکزی و فرقه دموکرات نکرد و تا
دقیقه‌ای که سفیر شوروی از نخست‌وزیر وقت مقاوله‌نامه نفت را دریافت
نکرده بود و از اتونومی آذربایجان در ظاهر صرف‌نظر نکرده بود، رهبران حزب

توده همچنان مانند کاسه گرمتر از آش از اتونومی تام و تمام فرقه دموکرات پشتیبانی می کردند.

تنها پس از آنکه «خواستهای خلاق‌های وسیع و پیشنازملت! آذربایجان» یعنی خودمختاری آذربایجان از طرف دیپلمات بیگانه به قیمت مقابله نامه نفت فروخته شده بود، رهبران توده این پیش‌آمد را مانند همیشه تبریک گفته و به فال نیک گرفتند. این آقایان دیگر توضیح ندادند که اگر اتونومی آذربایجان صحیح بود چرا یکدفعه پس از صرف نظر کردن یک سفیر آنها هم صرف نظر کردند و اگر غلط بود چرا از اول از آن پشتیبانی می کردند. این آقایان متأسفانه حتی اینقدر شخصیت و لیاقت نداشتند که اقلاً واسطه و یا حکم و یا دلال این معامله قرار بگیرند. یعنی اگر اینها واسطه می شدند که اقلاً صرف نظر کردن فرقه از اتونومی به وساطت حزب توده و به نفع حزب تمام شود، باز هم چیزی بود. سیاستمداران و سفرای بیگانه این افتخار را برای هیئت حاکمه قائل شده ولی برای سران توده تنها عنوان تحریک کننده درجه دوم برای اجرای معامله را قائل بودند. بطور خلاصه در زمانی که ما از آن بحث می کنیم وضعیت ایران و موقعیت هیئت حاکمه از طرفی و رهبران حزب توده از طرف دیگر اینطور بود: هیئت حاکمه به نمایندگی از طرف دول استعماری غربی وظیفه‌ای غیر از حفظ حالت حاضر نداشت و به همین مناسبت حفظ حالت حاضر رامی توانست به نام میهن دوستی قالب بزند. از طرف دیگر رهبری حزب توده در عمل برای الغاء امتیازات بیگانگان و استعمار یک عمل جدی انجام نمی داد و اگر تحریک و تهدیدی بر علیه استعمار غربی می کرد برای این بود که در عمل بایند و بست با هیئت حاکمه امتیازات مشابه برای شوروی تحصیل کند ولی عملاً در حوزه شرکت نفت انگلیس سازمان حزبی تشکیل نمی داد و از منحل شدن کمیته ایالتی حزب توده آذربایجان نه فقط اظهار تأسف نمی کرد بلکه از منحل کنندگان آن تعریف و تمجید می کرد و تنها بوجود شورای متحده در جنوب و شمال قناعت می کرد. رهبری حزب توده از لحاظ سازمان حزبی، تقسیم ایران را به منطقه نفوذ در ضمن سازمان خود عمل کرده و به قسمی از ایران کشف کرده بود که مورد منازعه دو نیروی مقتدری که برای خود منافعی در ایران قائل بودند نباشد: موقعی که در هندوستان و پاکستان و بیرومانی و اندونزی و غیره نیروهای ضد استعماری مشغول نبرد و تحصیل استقلال بودند این سران توده که رهبران کشورهای نامبرده را هنوز هم عامل استعمار معرفی می کنند به چه کاری مشغول بودند؟ ما از پیروان فریب خورده ولی با ایمان اینها تقاضای کنیم

از رهبران خودسؤال کنند شما که به جبهه ملی ایراد می‌گیرید که برای چند شیلنگ با شرکت چانه می‌زنند، شما چکار کردید؟ اگر گفتند که ما سازمان دادیم، دروغ می‌گویند. آنها از دادن سازمان حزبی طرفداری نکردند. غیر از جلوگیری از اعتصاب از طرف رهبران حزب توده ابتکاری بعمل نمی‌آمد. وانگهی از آنها پرسید تشکیلات به آن نیرومندی که وجود داشت چرا در موقع مناسب برای الغاء بی‌قید و شرط امتیاز اقدامی نکردید؟ غیر از این جواب نمی‌توانند جواب دیگری بدهند؛ که آنوقت ما مشغول دادن نمایشات برای تحصیل امتیاز نفت برای شوروی و تأمین خودمختاری آذربایجان بودیم و امکان مبارزه با استعمار دیگر وجود نداشت.

فکر بین‌المللی در خدمت یک ملت

پس از انقلاب اکتبر، لنین بین‌الملل سوم و یا کمینترن را که مخفف کمونیست و انترناسیونال است، بمنظور ایجاد و تسریع انقلاب جهانی تأسیس کرد. باید متوجه بود که اصطلاح کمونیسم در زمان معاصر و در نتیجه انحلال بین‌الملل دوم پیدا شد. پس از مارکس، احزاب مارکسیست اغلب بنام حزب سوسیال دموکرات بودند و احزاب کمونیست کنونی حتی حزب بالشویک شوروی انشعابی از احزاب سوسیال دموکرات می‌باشند.

مانیفست حزب کمونیست نیز که تقریباً در یکصدسال پیش تدوین شده با کلمه جدید کمونیست متفاوت است. منظور ما از اصطلاح کمونیست در کلیه این سلسله مقالات همان کمونیست مسکوئی است. انتقاد متوجه جنبه فلسفی و ایدئولوژیک کمونیسم که مورد بحث این مقالات نیست، نمی‌باشد. در حال در زمان لنین بانیان انقلاب اکتبر انقلابات جهانی را غیر قابل اجتناب تلقی می‌کردند و کمینترن نیز می‌بایست این عمل غیر قابل اجتناب را تسریع کند. سعی و کوشش برای تسهیل زاییده شدن این انقلابات در هنرگری و آلمان و فنلاند و چین با موفقیت توأم نشد. پس از مرگ لنین که از ظاهر شدن انقلاب جهانی خبری نشد و آنچه با حرارت و تعصب، غیر قابل اجتناب تلقی می‌شد؛ قابل اجتناب از کار درآمد؛ وظیفه کمینترن نیز از ایجاد انقلاب جهانی، به وظیفه حفظ اتحاد جماهیر شوروی که تأسیس سوسیالیسم در یک کشور را شعار و هدف قرار داده بود تبدیل گردید. از همین جا یک بحران یا تحولی برای

تمام آزادبخواهان و احزاب کمونیست دنیا پیش آمد. زیرا پس از انقلاب طبیعی بود که دولت شوروی محافظه کار شده بود و این لازمه هر رژیم است که برای حفظ قدرت و هر آنچه بدست آورده است باید محافظه کار باشد، ولسی مسئله مهم برای کمونیست‌ها وعده دیگر از آزادبخواهان جهان این بود که برای حفظ و نگاهداری دولت اتحاد جماهیر شوروی که وطن کارگران جهان اعلام شده بودمی بایست فداکاری کنند و درموارد لازم، جنبه انقلابی نهضت ملی یا محلی خود را فدای حفظ هدف ملی روس و نگاهداری و یا محافظه کاری دولت شوروی سازند. البته درمواردی که منافع دولت شوروی بامقتضیات انقلابی محلی وفق می داد، اشکالی پیش نمی آمد و مخصوصاً در اول کار تناقضات اصلاً چندان محسوس نبود ولی رفته رفته در مواقع تاریخی یعنی درموقع جنگ اخیر و مخصوصاً به مناسبت وقایع پس از جنگ درموارد متعددی احزاب کمونیست کشورهای غیر شوروی درست درین بست گیر کردند و مجبور شدند خینی از منافع اساسی حزب و ملت خود و حتی شئون حزب و جنبه انقلابی آنرا فدای محافظه دولت شوروی سازند. در بعضی موارد مضراتی که احزاب کمونیست ملی از این حیث می بردند خیلی بزرگ و اساسی و از طرف دیگر منافع مربوط به حفظ دولت شوروی جزئی و گاهی فرضی و خیالی بود. بن بست که احزاب کمونیست دربدو امر در آن گیر کرده بودند رفته رفته تکامل پیدا کرده و مخصوصاً پس از جنگ و در حال حاضر به یک بحران حاد در تمام احزاب کمونیست دنیا تبدیل گردیده است.

دو عامل، ظهور و یا تکامل این بحران را در طول زمان آشکارتر کردند. اولاً اینکه با طول زمان موارد متعدد پیش می آید که فدا کردن منافع ملی از طرف احزاب کمونیست به منافع دولت شوروی لازم می آمد و از طرف دیگر تحولی که در میراث انقلاب اکتبر پیش آمده بود تکامل می یافت، یعنی همانطور که در یکی از مقالات سابق اشاره کردیم عنصر حس ملیت برای پیشوائی رسالت نژاد اسلاو در حزب بالشویک تقویت می یافت و عنصر متشکله دیگر انقلاب یعنی جنبه ایدئولوژیک و بین المللی را تحت الشعاع قرار داده و عنصر اول از عنصر دوم به عنوان آلت و ابزاری برای رسیدن به هدف و یا رسالت ملی روس استفاده می کرد.

کمیتن در تحت تأثیر کامل حزب نیرومند و پیرومند بلشویک خط مشی‌های ساخته و پرداخته برای احزاب کمونیست ملی ندوین می کرد که هدف اصلی آنها حفظ وطن کارگران جهان یعنی شوروی و در اغلب موارد

به ضرر و وطن‌ملی سایر کارگران جهان بود. این خط‌مشی‌های مدرن و بیخ‌شنامه ماند و خشک که حتی مقتضیات ملی را در نظر نمی‌گرفت احزاب کمونیست را تبدیل به آلات و ابزار جامد و بی‌روحی می‌کرد که روش آنها با منطق دیالکتیک کوچکترین سازشی نداشت.

در اینجا خوب است یک موضوع مهم و مفصل را به‌طور مختصر ذکر کنیم. گفتیم که با انشعاب احزاب کمونیست از احزاب سوسیال دموکرات، نهضت‌های کارگری کشورهای جهان ضعیف شدند، اگر احزاب کمونیست حاضر می‌شدند که لااقل در حدودی همکاری با احزاب سوسیالیست بکنند اقلاً این ضعف جبران می‌شد و شاید از بعضی لحاظ بهتر هم می‌شد ولی کمونیست‌ها با تکیه به اصولی که از کمینترن دیکته می‌شد، احزاب سوسیالیست را «دشمن اصلی» خود می‌نامیدند. مثلاً در موارد مهم حزب کمونیست آلمان با ناسیونال سوسیالیست‌های هیتلری بر علیه جمهوری وایمار یعنی بر علیه دولت و حزب سوسیال دموکرات آلمان همکاری کرد. موقعی که در انتخابات هیتلری‌ها موفقیت پیدا کردند کمونیست‌ها با پیروی از مسکو و کمینترن این پیش‌آمد را با حسن استقبال بر علیه سوسیال دموکرات‌ها تفسیر کردند. حتی پس از این که هیتلر به قدرت رسید و حزب کمونیست آلمان تحت فشار قرار گرفت باز هم کمینترن یا بین‌الملل سوم مسکو در اعلامیه اول مه ۱۹۳۳ حزب سوسیالیست آلمان را «دشمن اصلی» و یا دشمن شماره یک طبقه کارگر معرفی کرد. تنها در سال ۱۹۳۵ کنگره هفتم بین‌الملل کمونیست با فرمان کرملین از خواب بیدار شد و دشمن شماره یک را تشخیص داد که هیتلری‌ها هستند. زیرا تنها در این تاریخ بود که کرملین متوجه شده بود که هیتلر مصمم به جنگیدن است. و در همین کنگره بود که سیاست جبهه مشترک توده تصویب شد و در تمام کشورهای اروپائی عوض مبارزه با احزاب سوسیالیست همکاری با آنها خط‌مشی جدید قرار گرفت، ولی این خط‌مشی صحیح پس از یک تجربه تلخ که بالاخره منجر به جنگ جهانی اخیر شد و در موقعی که کار از کار گذشته بود اتخاذ گردید، یعنی پس از آنکه در نتیجه مبارزه با سوسیال دموکرات‌های آلمان زمام حکومت بدست هیتلر افتاده بود، کمونیست‌های فرانسه و کشورهای دیگر از مبارزه با سوسیالیست‌ها دست برداشتند. پیش از این کمونیست‌ها مثلاً در فرانسه با رادیکال‌های محافظه کار بر علیه سوسیالیست‌های فرانسه، در اسپانیا نیز کمونیست‌ها با دست راستی‌ها بر علیه سوسیالیست‌ها و آنارشیست‌ها که جدّاً یک رفورم اجتماعی را می‌خواستند عملی سازند، همکاری کردند؛ خلاصه فعلاً پس از جنگ اخیر

باز هم دشمن شماره يك را کمونیست‌ها نه در جبهه ارتجاع بلکه در صفوف کارگران و سوسیالیست‌ها جستجو می‌کنند. پیش از جنگ نتیجه این سیاست استفاده موسولینی و هیتلر از ضعف و نفاق در نهضت کارگری بود که کمونیست‌ها آنرا دامن می‌زدند. يك فرق اساسی که دوره بعد از جنگ دوم با دوره مابین دو جنگ اخیر از لحاظ نهضت کارگری دارد این است که پس از پیروزی استالین گراد و برلن و اتخاذ سیاست «نفوذ به طرف غرب» که شوروی‌ها در مقابل «نفوذ به طرف شرق» نژاد ژرمن گرفته‌اند، کم‌کم چشم و گوش کمونیست‌های دنیا نیز باز می‌شود.

این تغییر و تحولی که در اغلب احزاب کمونیست کشورهای صنعتی پیدا می‌شود نوید يك دوره جدیدی برای نهضت کارگری جهان می‌دهد. این نوید عبارت از این است که نهضت کارگران با اتحاد نسبتاً وسیع بتوانند سیاست آبادکننده و مثبت اتخاذ کنند و يك سیاست بین‌المللی به وجود آرند که با منافع اکثریت ملت‌ها که زحمتکش‌اند منافات نداشته باشد بلکه پیشرو و مؤید و مشوق آن باشد.

موفقیت جبهه ملی

نگارنده این‌سطور بدون این که عضو رسمی و یا ثبت‌شده جبهه ملی باشم، بدون این که به مترقی بودن و یا عقب‌مانده بودن تمام توده‌های منسوب به جبهه ملی نظر داشته باشم و بدون این که نقشه‌ها و مقاصد بالفعل موجود جبهه ملی را برای رسیدن به هدف اصلاحات اجتماعی مکنی بدانم، با وجود تمام اینها جبهه ملی را مترقی‌ترین نیروی موجود جامعه کنونی ایران می‌دانم مخصوصاً از این لحاظ که جبهه ملی استعداد و لیاقت این را دارد که نیروی بالقوه را که در نهاد ملت ما موجود است از قوه بعمل آورد.

عده‌ای از افراد با حسن نیت ولی دچار به‌مرض مهلك بدبینی و یأس انتقاداتی از جبهه ملی دارند. آنها اغلب فراموش می‌کنند که جبهه ملی همان‌طور که از اسعش پیداست جبهه است نه حزب. آنها هم به این خاصیت و ارزش جبهه ملی ایمان آورده‌اند که این جبهه متکی به نیروی ملت ایران است ولی از اتهامات و سوءظن‌های به‌مورد و یا بیموردی که در بازار سیاست‌بافی تهران فراوان و ارزان به‌معرض بیع و شری گذاشته شده نگرانی‌هایی دارند. رجوع

به تاریخ نهضت‌های اجتماعی نشان می‌دهد که شخصیت تمام رهبران و اعضاء يك نهضت آن قدر اهمیت ندارد که روحیه حاکم براكثريت آن رهبران و مخصوصاً روحیه توده‌های ملتی که این رهبران از آنها الهام می‌گیرند، در صورتی که در ضمن عمل رهبران نهضتی اگر از توده مردم جدا نشوند و از آنها فاصله نگیرند افکار عمومی توده حتی نواقص آنها را تکمیل می‌کند و سجایای آنها را پخته‌تر و نقاط ضعف آنها را محو و نابود می‌کند. بزرگترین حسن جبهه ملی در این است که آنها نیرو و قدرت خود را از افکار عامه می‌گیرند. موفقیت آنها و ملاءك تشخیص صحت و سقم قضاوت‌های آنها درباره مسائل عمومی نفع و ضرری است که توده مردم از آن قضاوت‌ها و سیاست‌های متعاقب آنها می‌برند. بفرض این که جبهه ملی از لحاظ بعضی شخصیت‌ها و در برخی موارد معین احتمالاً از جهاتی قابل انتقاد و خرده‌گیری باشد، همین انکاء به نفع و ضرر توده مردمی که الهام‌کننده و نیرو دهنده جبهه ملی بوده‌اند و هستند آن جبهه را يك مؤسسه اجتماعی مفیدی به حال مردم ساخته است.

موفقیت‌های جبهه ملی تنها مربوط به رهبری رهبران آن جبهه نبوده، بلکه بیشتر از این لحاظ بوده که رهبران آن جبهه خواسته‌های مردم و احتیاجات و جلب اعتماد آنها را هادی راه و ملاءك قضاوت سیاسی خود قرار داده‌اند. موفقیت‌های جبهه ملی موفقیت افکار عامه است. وجود عده‌ای از رهبران برجسته که آزمایش خود را بارها در مقابل ملت ایران داده‌اند و یادرسخت‌ترین اوضاع و احوال دلیری و شجاعت از خود بروز داده‌اند، یکی از بهترین ضمانت‌هایی است که می‌تواند اعتماد تمام علاقه‌مندان به تحول اجتماعی را جلب کند. جبهه ملی بارهبری همین رهبران و با انکاء به افکار عمومی و استفاده از آن توانسته است در یکی از مواقعی که چندان متناسب هم نبوده، آزادی سیاسی باالنسبه وسیعی را تحصیل و نگاهداری کند. از مجلس ۱۵ به بعد و مخصوصاً پس از ۱۵ بهمن سوء قصد معروف، جبهه ملی بامبارزه پیوسته و دائم بازور و قلدری بالاخره موفق شده است آزادی قلم را عملاً بدست آورد و تا حدی حفظ کند و قوانین منحوس مطبوعات را لغو کند. گرچه رجعت به قانون صدر مشروطه يك عمل ارتجاعی و منحط است و حالا باید شرایط مناسبتر از آنوقت بدست آورد ولی می‌دانیم که از ۲۱ آذر به بعد قوانین منحط‌تر و مرتجعانه‌تر از صدر مشروطه تصویب شده بود. تحصن جبهه ملی در مجلس که منجر به الغاء قوانین ضد مطبوعات و آزادی جراند توفیف شده گردید از قدم‌های مهمی است که به کمک افکار عمومی و عده‌ای از نمایندگان لیبرال از طرف

جبهه ملی برداشته شده. سایر آزادیهای اجتماعی و الغاء حکومت‌های نظامی و تعدیل قانون حکومت نظامی باز یکی دیگر از قدمهای برجسته جبهه ملی است که تاحدی آزادی سخن و اجتماعات و میتینگها را برقرار ساخته. احتیاج به شرح و بسط ندارد که این حقوق ملی در نتیجه مبارزه و مقاومت عملی و مثبت و با استفاده از نیروی ملت بر علیه هیئت حاکمه بدست آمده است منتها اشاره و یادآوری مبارزاتی که در محاکمات گذشته و محاصره‌های محل روزنامه شاهد بیش آمده، کافی است نشان دهد که این نتایج راجبهه ملی بدست آورده است و دولت بامیل و رغبت این حقوق را برای ملت قائل نشده است. یکی از موفقیت‌های بزرگ جبهه ملی تلقین روح امیدواری و ایمان در مردم است. می‌دانیم که پس از ۱۵ بهمن یأس و نومیدی و شکست‌هایی که مدعیان آزادی خواهی خورده بودند، حمایت از آزادی و سرپرستی از طبقات زحمتکش و سعی و کوشش برای بهبود وضع زندگی آنها و جلوگیری از اعمال نفوذ دولت در انتخابات و غیره به اصطلاح معروف به کرام‌الکاتبین واگذار شده بود. مدعیان پیشتازی خلق‌های وسیع به مناسبت ناامیدی از نیروی مردم و امید بستن به مراجع دیگر انتخابات را تحریم می‌کردند و مبارزه و موفقیت در این امر را محال می‌شمردند. یکی از علائم امید و ایمانی که جبهه ملی در مردم ایجاد کرده بود سعی و کوشش آنها در مبارزه انتخاباتی تهران و موفقیت آنها علی‌رغم محسوسها و شکنجه‌ها و محاکمات شبانه و غیره بود. موفقیت در انتخابات تهران و بعضی از ولایات دیگر برای خیلی‌ها علامت و نشانه خوبی شد. در انتخابات دوم عده‌ای که اول مایوس بودند و شرکت نکرده بودند، بعداً شرکت و مبارزه کرده و موفق شدند. بدخواهان و بدبینان از موفقیت جبهه ملی برای تولید ایمان در مردم به جنب و جوش افتاده و تیرهای تهمت و افترا را فراوان تر کرده و اسلحه ایجاد یأس و بدبینی را تیزتر کردند ولی این مساعی بیهوده بود. دوره نوینی شروع شده بود و مردمی که سواد زیاد ندارند ولی بازوی توانا و فکر ساده و سالمی دارند تشخیص دادند که برای اولین بار در دوره اخیر نیروئی به تمام معنی ناشی از ملت بدون تسلیم شدن به این و یا آن بیگانه می‌تواند در مقابل هیئت حاکمه فاسد مبارزه کرده و موفق شود. موفقیت درخشان در انتخابات تهران يك معنای خیلی وسیع تر از يك موفقیت انتخاباتی داشت. افرادی که پیش از ۱۵ بهمن در تهران شانس موفقیتی نداشتند در نتیجه شجاعت و سنجیه و کردار و شخصیت که از خود بروز داده موفقیت به تمام معنی بی نظیر بدست آورده علی‌رغم اعمال نفوذهای دولت، افکار عمومی پیروز شد. این موفقیت نوید موفقیت‌های بزرگتری را می‌داد و

نور امید و ایمان را که به وجود آمده بود شدیدتر و نیرومندتر و فراوانتر می‌کرد. خلاصه جبهه ملی نه فقط هدف اصلاحات را به ملت عرضه داشت، بلکه راه وصول بدان را نیز نشان داده و هموار کرده بود.

مبارزه جبهه ملی منحصر به مبارزه سیاسی و پارلمانی نبود. مساعی پارلمانی جزئی از مساعی عظیمی بود که در خارج برای تنظیم نیرو و مبارزه بعمل آمد. مبارزه اقتصادی برای بهبود وضع طبقات سوم شروع شده بود ولی در وهله اول مرکز ثقل مبارزه برای بهبود وضع اقتصادی مردم و آزادیهای سیاسی به شکل مبارزه با استعمار، اولاً يك جبهه وسیع مرکب از تمام افراد مترقی و با ایمان طبقات مختلف جامعه را به وجود آورده و موفقیت را تأمین می‌کرد، ثانیاً علاوه بر يك نفع اقتصادی مهم که با استیفای حقوق ملی از نفت بدست می‌آمد يك تحول سیاسی مهم‌تر بوجود می‌آورد، که فوائد و اثرات آن کمک مؤثری به آزادی‌های سیاسی و اجتماعی می‌کند. زیرا پشتیبانی سیاست‌های استعماری از حکومت‌های فاسد و رژیم منحط برای حفظ منافع اقتصادی است که از منابع ما می‌برند. در صورتی که ما این منابع اقتصادی را از چنگ آنها بیرون بیاوریم آنها دیگر نفعی در تحمیل رژیم منحط به ایران نخواهند داشت و بالا اقل با این همه جدیت از آزادیهای سیاسی و اجتماعی جلوگیری نخواهند کرد. سران توده يك اشتباه دانسته و فهمیده می‌کنند و مبارزه با استعمار را موکول به وجود آزادیهای سیاسی و اجتماعی تمام و کمال می‌کنند. در صورتی که مطابق فرضیه‌هایی که خود آنها مدعی پیروی‌آنند، ولی در عمل فراموش می‌کنند، آزادیهای سیاسی تمام و کمال قبل از منهدم شدن اصول استعماری غیر ممکن است. جبهه ملی با استفاده از آزادی نسبی سیاسی و اجتماعی مبارزه عملی را با استعمار حتی پیش از وقوع يك جنگ جهانی نه فقط امکان پذیر بلکه لازم و ضروری دانسته و عمل کرده است و انهدام اصول استعماری در ایران را شرط مقدماتی آزادیهای کامل می‌داند، نه بالعکس. نتیجه که جبهه ملی تا حالا از مبارزه خود با استعمار برده، در مقایسه با مبارزات گذشته کاملاً رضایت بخش است، چنانچه عملاً ملاحظه شد که امروز ثمره مبارزه ممتد و تعطیل‌ناپذیر جبهه ملی با تکیه افکار عمومی به صورت تصویب اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور توسط مجلسین تحقق یافت. اگر موفقیت‌های جبهه ملی را با موفقیت‌ها و یا عدم موفقیت‌های حزب توده مقایسه کنیم و از روی انصاف قضاوت کنیم باید گفت که حزب توده در مناسبترین فرصت تاریخی و مدت بیشتر نتوانست به اندازه جبهه ملی موفقیت

بدست آرد، در صورتی که فرصت تاریخی جبهه ملی اگر مناسب هم باشد، به اندازه زمان رهبری حزب توده مناسب نمی باشد و فرصت نیز از آن وقت کمتر بوده، ولی نتیجه حاصله و امید و شانس نگهداری آن چه بدست آمده، برای جبهه ملی خیلی بیشتر است. این موفقیت جبهه ملی تنها مرهون این اصل است که این جبهه برنامه خود را متناسب با مقتضیات محلی و ملی انتخاب کرده و از نیروی ملت الهام و قدرت گرفته است. تئوری اجتماعی و روش مبارزه حزب توده گرچه اصولی تر و مجرب تر از جبهه ملی بوده معذالك به مناسبت هدف منحرف و غلطی که رهبری آن حزب پیش گرفت، نتوانست به اندازه جبهه ملی نتیجه بدست آرد. حالا جبهه ملی و درحقیقت عناصری از آن جبهه پس از این موفقیت های عملی درمقابل این وظیفه تاریخی قرار گرفته اند که تئوری اجتماعی و مکتب و روش مبارزه متناسب با زمان اختیار کنند.

از شرائط بقاء و موفقیت بیشتر جبهه ملی

آنچه را جبهه ملی و اقلیت دو دوره اخیر مجلس شورای ملی تا حالا بدست آورده البته جزء کوچک از آن چیزی است که ملت ایران و علاقمندان به جبهه ملی منتظر آند. از این گذشته نتایجی که تا حالا بدست آمده اعم از قسمت منفی یا مثبت از لحاظ این که کلی بوده بدون داشتن يك برنامه مدون و نقشه دقیق امکان پذیر بوده. اما در صورتی که جبهه ملی بخواهد وظائف و مسائلی را که جریان و تکامل تاریخی اوضاع ایران در دستور روز قرارداد است حل کند و انتظارات افکار عمومی را بر آورد، ادامه کار با وضعی که تا حالا وجود داشته قابل ادامه نخواهد بود.

زیرا انتقاد از هیئت حاکمه و سعی و کوشش در تحصیل آزادیهای نسبی و مبارزه با دیکتاتوری و مبارزه با استعمار و تقاضای استیفای حقوق ملی از نفت و موفقیت در ملی کردن صنعت نفت، لغو قوانین مضر، وضع چند قانون مفید که تا حالا مورد توجه جبهه ملی بوده و هست گرچه شروط لازم برای رسیدن به هدف است؛ ولی کافی نمی باشد. انجام وظائف مثبت و سنگینی که به عهده جبهه ملی است اگر متکی به برنامه و نقشه و اصول محکمی نباشد باید گفت که انتظارات افکار عمومی بر آورده نخواهد شد. ولی در عین حال محقق است که در جبهه ملی عناصر و عواملی وجود دارند که کاملاً مستعد از قوه به فعل آوردن

مقتضیات می‌باشند. جای تردید نیست که طبق اصول و اوضاع واحوال هم‌از یک‌جبهه سیاسی مشترک جبهه‌ای که به‌محل و مشکلات کلی توجه داشته و دارد انتظار بیشتری نمی‌توان داشت. زیرا جبهه ملی یک حزب نیست بلکه مرکب از احزاب مختلف و جمعیت‌ها و افراد و جرائد و غیره است که در حدودی که رفته رفته باید آن حدود معینتر و مشخص‌تر شوند، هدف مشترک تمام اعضاء جبهه را تعقیب می‌کنند. برای این که مبارزه جبهه ملی مؤثرتر و بارورتر گردد، باید عناصر تشکیل‌دهنده جبهه یعنی احزاب و جمعیت‌های موجود و آ‌نهایی که در شرف تشکیل‌اند و آ‌نهایی که باید با اقدام و تشویق و رهبری عناصر مترقی جبهه ملی تشکیل شوند و وظائف اجتماعی خود را آنطوری که باید و شاید تشخیص داده و نقشه و برنامه و نیروی لازم برای انجام آن وظائف را تهیه کنند. و در هر حال امروز در تهران و شهرستانها عده بی‌شماری مردم علاقه‌مند به جبهه ملی و عناصر جبهه ملی وجود دارند که متشکل نمی‌باشند. انتخابات تهران و میتینگ‌های چند ده‌هزار نفری و تلگرافات و اجتماعات شهرستانها با دعوت جبهه ملی یا برای تشویق جبهه ملی علائم وجود این این نیروهای غیرمتشکل است. به‌قول یکی از جامعه‌شناسان سیاست آنجا شروع می‌شود که صدها هزار و میلیونها وجود دارند. اگر عناصر متشکله جبهه ملی برای متشکل کردن این صدها هزار و میلیونها موفقیت پیدا نکنند، وظیفه تاریخی خود را آنطوری که باید نخواهند توانست انجام دهند. ولی ضمناً باید توجه شود که در وهله اول منظور متشکل کردن میلیونها نفر در یک حزب یا سازمان نمی‌باشد، زیرا متشکل شدن عده‌ای از مترقی‌ترین و مبارزترین افراد که مابین میلیونها و صدها هزار زندگی می‌کنند و به‌احتیاجات و خواسته‌ها و روانشناسی میلیونها آشنا می‌باشند کافی می‌باشد. ولی آن‌چه که حتمی و ضروری است این است که جبهه ملی یا عناصر مترقی از آن باماموریت از جبهه ملی که موفق شده‌اند اعتماد این میلیونها را جلب کنند حالا باید یک مکانیسم یا دستگاهی بوجود آورند که این دستگاه قادر باشد از نیروی مادی و معنوی و اجتماعی این میلیونها نفر که با میل و رغبت حاضرند قسمتی از وقت و انرژی مادی و معنوی خود را در اختیار جبهه ملی بگذارند استفاده کند. و تمام آن نیروها را متوجه هدفی واحد کند. بدون شك امروز ده‌ها هزار نفر در تهران و اطراف و اکناف کشور وجود دارند که میل دارند مستقیماً به‌نحوی از انحاء کمک به جبهه ملی و یا عناصر متشکله آن بکنند، ولی آنها و جبهه فاقد آن وسیله هستند. همین‌دهه‌ها و صدها هزار که مستقیماً میل به شرکت در مبارزه مؤثر دارند قادرند که با میلیونها

تماس داشته و از نیروی آنها برای هدفهای اجتماعی استفاده کنند. پرا واضح است که جبهه ملی وجه مشترک طبقات مختلف ملت ایران را در مبارزه با استعمار و فساد و رشوه خواری و غیره هدف خود قرار داده است ولی عناصر مترقی متشکله جبهه ملی می توانند و باید هدفهای خاص تری را علاوه بر هدف کلی مشترک جبهه، هدف اجتماعی خود قرار دهند. به طور خلاصه بوجود آمدن حزب یا سازمان متکی به اصول که بهبودی سرنوشت میلیونها نامبرده را وجه همت خود سازد هم برای آن طبقات و هم برای جبهه ملی که هدف طبقات بیشتری را منظور دارد لازم و مفید است. رهبران و اداره کنندگان این حزب یا نهضت در مرحله کنونی تاریخ ایران باید اصولی را در نظر بگیرند که ما ذیلاً به مهم ترین آنها اشاره می کنیم:

درد قرن هیجده در فرانسه و کشورهای دیگر کم و بیش صنعتی عده ای از روشنفکران و مردان خیر و باحسن نیت پیدا شده بودند. آنها برای اصلاح جامعه تخیلات انسان منشانه داشتند و تصور می کردند که باحسن نیت عده ای معدود که خیر و صلاح جامعه را می خواهند می توان به هدف عالی اجتماعی نائل شد. ولی تجربیات چند قرن و مخصوصاً تجربیات انقلاب کبیر فرانسه نشان داد که دوره این گونه تخیلات اصلاح طلبانه گذشته است و برقراری یک نظام اجتماعی متناسب با مقتضیات قرون حاضر یک مطالعات علمی و دقیق لازم دارد و باتخیلات شاعرانه و خیرخواهانه به تنهایی اصلاح اوضاع امکان ناپذیر نیست. اولاً معلوم شد که اقدامات خیریه وسیعی و کوشش برای دستگیری از بینوایان و بدبختان نه فقط درد را دوا نمی کند بلکه به قول یک متفکر اجتماعی درد را دائمی می کند. دوائی که مردمان خیر برای فقرا و بینوایان تجویز می کنند خود جزئی از درد است، انسانی که به ارزش انسانی خود پی برده باشد نه احتیاج دارد نه حاضر می شود صدقه از دیگران قبول کند. عوض این که وسایل کار را از دست آنها بگیریم و یادسترنج آنها را از دستشان خارج کنیم و بعد قسمتی از آن را به عنوان صدقه به آنها ببخشیم باید کاری کرد که اساس و بنیان آن چه فقرا را ایجاد می کند از بین برده شود.

علاوه بر این نکته یک مطلب اساسی درست پس از تجربه انقلاب فرانسه ظاهر و آشکار شد و غلط بودن فرضیه روشن فکران خیال پرست را به طور واضح تکذیب کرد. و آن این بود که حسن نیت عده معدود و نقشه های خیال پرستانه آنها سرنوشت «فقیرترین و کثیرترین» طبقه ملت را نتوانست نجات دهد. صحیح است که در نتیجه انقلاب فرانسه طبقه حاکمه عوض شده بود و ترقی و تکاملی

بوجود آمده بود، امام‌عزالدک طبقه سوم که خود عامل غیرمتشکل در ایجاد آن انقلاب بودند نفعی از آن نبرده بودند و تمام نقشه‌های اصلاح طلبانه و خیر خواهانه روشن‌فکران خیال‌پرست اغراق‌های شاعرانه از کار درآمده بود. پس از آن جامعه‌شناسان باروش مطالعه علمی به این اصل رسیدند که حسن نیت چند نفر و حتی چند صد نفر روشن فکر و دانشمند مستقلاً نمی‌تواند نقشه اصلاحی را به حکومت تحمیل کند. تنها فائده‌ای که حسن نیت آنها می‌تواند داشته باشد این است که آنها فکر و نیروی خود را در اختیار «فقیرترین و کثیرترین» طبقه ملت و یا در خدمت آنهایی که در صدر مقاله آنها را میلیون‌ها نامیدیم بگذارند.

جریان تاریخ نشان داد که بهبود سرنوشت میلیون‌ها نه تنها با حسن نیت عده معدود بلکه با شرکت و اراده خود همان میلیون‌ها امکان پذیر است. به وجود آمدن احزاب متکی به فقیرترین و کثیرترین افراد ملت علامت و نشانه اراده آنها برای بهبود سرنوشت ملت است.

«نه سال حرف»

مرحله‌ای که در آن اختلاف تحول و انقلاب از بین می‌رود

از شرایط بقاء و موفقیت بیشتر جبهه ملی یکی این را دانستیم که مبارزترین و مجاهدترین افراد طبقاتی که منظور بهبودی دادن به سرنوشت آنهاست دور هم گرد آیند و دستگاهی به وجود آرند که آن دستگاه بتواند افکار و آراء طبقات نامبرده را به بهترین و علمی‌ترین وضع تشریح و تدوین کند و در عین حال با استمداد از نیروی همان طبقات به آن افکار جامعه عمل ببوشاند. والا با حرف و مقاله و سخنرانی و میتینگ و امثال آن به تنهایی کاری پیشرفت نمی‌کند. اعلی حضرت همایونی در آخرین سخنرانی خود در مقابل نمایندگان اظهار تعجب و تأسف فرمودند که با داشتن «حسن نیت» مدت «نه سال حرف» زده‌اند و اثری بر آن مترقب نشده. اگر خوانندگان اشارات مختصر به وقایع تاریخی قرن هیجده را که در مقاله پیش یادآوری کردیم دوباره بخاطر آورند، متوجه خواهند شد که عدم «تأثیر نه سال حرف» گرچه با حد اکثر حسن نیت نیز زده شده باشد تعجبی ندارد. ما از بعضی لحاظ درست در قرن هیجده فرانسه

زندگی می‌کنیم. حسن نیت روشنفکران ماکه از حدود تخیلات قرن هیجده تجاوز نمی‌کند نمی‌تواند منشاء اثری باشد.

اگر اقلاً اشخاص با حسن نیتی به اعلیحضرت راه یابند باید ایشان را متوجه کنند که علت اینکه نه سال حرف از حدود حرف تجاوز نکرده، برای این است آنهائی که مخاطب حرفهای آن اعلیحضرت بودند و می‌بایست ضامن اجرای آن حرفها باشند درست آنهائی هستند که مسبب دردند و نمی‌توانند معالج آن باشند، حتی با کمال حسن نیت نیز که داشته باشند چون دردستگاهی قرار گرفته‌اند که هدف آن دستگاه حفظ و نگاهداری و حتی ابدی ساختن وضع کنونی است. بنابراین نمی‌توانند تحول ایجاد کنند. تحول برای آنان یعنی خودکشی. اگر افرادی پیدامی‌شوند که خودکشی بکنند طبقات یا هیئت‌های منتخب از طبقات در طی تاریخ هرگز خودکشی نکرده‌اند.

تصمیم اعلیحضرت به تقسیم اراضی موقوفه بین دهقانان اولین قدم در پیدایش امید برای حل مشکل کشاورزی است. ولی متأسفانه قدم دوم یعنی تشکیل کمیسیون مخصوص آن و شرائطی که اعلام شده آن امید را خنثی می‌کند. ما مسئله تقسیم اراضی و اصول کلی را که در آن مورد باید مورد توجه قرار داد در مقالات آینده مورد بحث قرار داده‌ایم ولی آنچه را که در این جا می‌توان گفت این است بدون این که ما پیغمبر باشیم اطمینان می‌دهیم که تصمیم تقسیم اراضی موقوفه اگر با همین وضع که شروع شده ادامه یابد مانند تصفیة ادارات دولتی و تأمین عدالت اجتماعی و تحول و غیره جزء همان نه سال حرف شده و تنها دکانسی برای سوء استفاده آنهائی خواهد بود که از این حرفهای نه ساله بهره‌برداری می‌کرده‌اند. ما در مرحله‌ای از تکامل جریان تاریخی قرار گرفته‌ایم که فرق بین تحول اجتماعی و انقلاب به معنی علمی آن از بین رفته است. یعنی تکامل اوضاع صنعتی و اجتماعی دنیا و تأثیر آن در کشور ما از طرفی و منقطع ماندن روابط طبقات اجتماعی در ایران از طرف دیگر به اندازه اختلاف و تناقض ایجاد کرده است، که هرگونه تحول و ایجاد تعادل نوین برای برطرف کردن اختلاف موجود طبقاتی باید انقلابی باشد. پرواضح است که منظور ما از تحول انقلابی خونریزی و هرج و مرج نیست بلکه ایجاد کردن همان حالتی است که آن را از حالی به حالی شدن و یا منقلب گشتن مراحل تکامل می‌نامند. وقتی اعلیحضرت از نمایندگان سؤال می‌فرمایند که آیا شما انقلاب می‌خواهید یا نه همه با هم و یکدفعه و هم آهنگ جواب می‌دهند: نه خیر، در حقیقت آنها عدم تمایل خود را به ایجاد تحول ابراز کرده‌اند

ودلائل غیر قابل انکار آن را بارها رسماً در مجلس بدست داده‌اند. مخالفت ملاکین بزرگ مجلسین و حواشی آنها درباره تقسیم و یا تحدید املاک و حتی وادار شدن اعلیحضرت همایونی به انکار آنچه راجع به اصلاح ارضی و تقسیم املاک در امریکا اعلام فرموده بودند، و همین طور خنثی کردن قانون تصفیة ادارات از همان دلائل غیر قابل انکار است که آقایان با اظهار تنفر از انقلاب همان افکار و تنفر از تحول را در نظر دارند. اگر اعلیحضرت همایونی به فرض در جلسه با عده کثیر یا قلیلی از مردمی که نمایندگان کنونی مجلس به نام نمایندگی آنان شرفیاب شده بودند ملاقات می فرمودند و همان سؤالی را که از نمایندگان فرضی مردم کردند از خود مردم سؤال می فرمودند آنها هم یکدل و یک زبان و هم آهنگ جوابی به آن اعلیحضرت می دادند. تناقض صریح این دو جواب مثبت و منفی بهترین علامت و نشانه تناقضی است که در جامعه وجود دارد و در عین حال علت و موجب «نه سال حرف» و باز هم توضیح دهنده علت بی اثر بودن نه سال حرف می باشد. مردمی که جواب مثبت به سؤال اعلیحضرت می دادند انقلاب به معنی خونریزی و ایجاد هرج و مرج نمی خواستند. بلکه همان تحولی را می خواهند که اجازه دهد از دسترنج خود استفاده کنند. ولی موضوع قابل توجه این است که هیچ تحولی بدون مقاومت و درهم شکستن مقاومت امکان پذیر نیست. تاریخ، تحول بی دردسری که مثلاً مانند یک جشن عروسی باشد بیاد ندارد. البته درجات مقاومت و روشهای درهم شکستن مقاومت متفاوت است و بستگی به رشد ملت و زمامداران و سیاستمداران دارد. آنچه محقق و انکار ناپذیر است این است که هر تحول لازمه اش یک نیروی مقاومت کننده با تحول و یک نیروی درهم شکننده آن مقاومت و ایجاد کننده تحول است.

آنها می که دارای «حسن نیت» اند و یا تمایل و اظهار «حسن نیت» دارند در عمل باید نشان بدهند که یا تنها به مواعظ و نصیحت بلا اثر اکتفا می کنند و یا درصاف درهم شکنندگان مقاومت قرار گرفته و در ایجاد تحول عملاً کمک می کنند.

در هر حال اگر برای این صداها در طبقات بالای اجتماع گوش شنوایی پیدا نشود مجاهدین و مبارزین و رهبران جبهه ملی باید به این حقیقت تاریخی ایمان بیاورند که تنها سازمانهای متشکل از مبارزان و مجاهدانی که با میلیونها و پیاپیترین و کثیرترین طبقات ملت تماس نزدیک دارند و با آنها وحدتی تشکیل می دهند می توانند ابداع کننده تحول اجتماعی و ضامن بقای آن باشند.

حسن نیت و کاردانی چند سیاستمدار هر قدر هم بزرگ و فداکار باشند تنها در موردی قابل استفاده است که فکر و نیروی آنها در ضمن دستگاه این سازمانها جا گرفته باشد.

مرحله تاریخ کنونی

در ارتباط با گذشته و در انتظار آینده

تکیه کردن به نیروی ملت و سعی و کوشش برای نظم و نسق دادن به نیروهای میلیونهای که در نتیجه کار و زحمت و کوشش دائمی خود تولید می کنند و آباد می سازند نه تنها عامل مشخص کننده واقع بینان از خیال پرستان است، بلکه در عین حال عامل مشخص کننده عوامل مترقی جبهه ملی از بیگانه پرستان و یا آنهایی است که گول آنها را خورده اند. تحول اجتماعی ایران یا هر کشور دیگری باید از نیروی میلیونها مردم ابداع کننده و خلاق آن ملت سرچشمه بگیرد. اوضاع بین المللی و یا نهضت جهانی هر قدر هم قوی و نیرومند باشد یک تحول اجتماعی به معنی صحیح آن نمی تواند و نباید از نیروی خلاق ملت و از بکار بردن آن نیرو برای تأمین منافع میلیونها صرف نظر کند و یا نهضت محلی و مطالب مربوط به مقتضیات محلی را پیوسته تحت الشعاع مقتضیات و منافع یک یا چند ملت دیگر قرار دهد. در دو مقاله اخیر این اصل را تشریح کردیم که نیروی ملت باید به کمک حزب یا سازمان متناسب مستقیماً برای بهبود سرنوشت خود تنظیم و به کار برده شود. اصل دوم که برای ثمربخش بودن مبارزات اجتماعی پیروی از آن لازم است انتخاب یک تئوری مبارزه است. طبقاتی که منظور، بهبودی بخشیدن به زندگی آنهاست دارای افکار و آرائی مسی باشند یعنی احتیاجات مادی و معنوی آنها و طرز کار و کوشش و زحمت آنها، افکار و آرائی در آن طبقات بوجود می آرد که معمولاً آنها را ایدئولوژی می نامند. اگر در قرون گذشته طبقاتی بدون داشتن یک مکتب اجتماعی مدرن می توانسته اند به هدفهای خود برسند در عصر حاضر بدون پیروی از یک مکتب اجتماعی، بدون ایجاد یک دکترین یا یک مکتب اجتماعی نمی توان دست به یک تحول و یا مبارزه ثمربخش اجتماعی زد. البته بدون مطالعه مکاتب اجتماعی و تحولات تاریخی دنیای کنونی نمی توان یک مکتب اجتماعی

برای مرحله کنونی تکامل اجتماعی ایران انتخاب کرد ولی انتخاب يك مکتب و تقلید کورکورانه از آن نیز ما را دچار اشتباهاتی می کند که عده ای دچار آن گردیدند. ابتدا با در نظر گرفتن کلیات مشترک جامعه ما با جوامع بشری دیگر باید اصولی را که رهروان مسالك اجتماعی قبول کرده اند قبول کرد و در عین حال در شرح و بسط آن و تدوین برنامه تفصیلی آن مقتضیات محلی و ملی و سوايق تاریخی کشور و روانشناسی خاص طبقات ایران و افکار و آراء آنها را در نظر گرفته و بالاخره در نتیجه سعی و کوشش و تحقیق و تتبع اوضاع و احوال خاص ایران از جنبه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و مذهبی و غیره با کمک صدها هزارها دانشمند و روشنفکر از طبقات ابداع و آباد کننده کشور يك مکتب اجتماعی خاص مرحله کنونی تکامل ایران بوجود آورد. اصل اولی که ما در دو مقاله گذشته تشریح کردیم در حقیقت باید یکی از اصول همین مکتب اجتماعی تلقی شود.

یکی دیگر از اصول این مکتب باید پیروی از يك منطق عملی باشد. یکی از اشتباهات روشنفکران خیالپرست قرن هیجده که در مقالات گذشته به آنها اشاره کردیم این است که منطق تحقیق و تتبع آنها جامد بود یعنی برای آنها خوب مطلق و بد مطلق وجود داشت. برای آنها دنیا پراز موجودات ساخته و پرداخته و تغییرناپذیر بود. موجودات زنده انواع و جنسهائی بودند که مانند تمام اشیا و موجودات دیگر تعریف معین و مشخص و تغییرناپذیر داشتند. اگر حقیقت يك بار کشف شده بود و یا کشف می شد برای همیشه و ابد پیروی از آن ما را به صلاح و نجات نزدیک می کرد.

ولی دانشمندان واقع بین و جامعه شناسانی که به تاریخ رجوع کردند و تحولات را مورد مطالعه دقیق قرار دادند به يك منطق دیگری رسیدند که می توان آن را عملی و یا تاریخی نامید. مطالعه تحول و تکامل علوم طبیعی و فیزیکی و شیمی نشان داده بود که يك فزومنی یا نمود طبیعی، حلقه متصل به سلسله نمودهای گذشته و مبداء و منشاء سلسله نمودهای آینده است. مطالعه تاریخ طبیعی نشان داده بود موجودات زنده از انواع غیر قابل تغییر بوجود نیامده اند که يك جفت از هر کدام آنها از کشتی نوح خارج شده باشند و از آن تاریخ تغییر و تحولی در آنها راه نیافته باشد و نمونه مطابق اصلی از آن سرمشق اولی باشند که در بدو آفرینش خلق شده باشند. مطالعه عملی نشان داده بود که تمام موجودات در تغییر و تحول دائمی بوده و از هم مستقل نبوده و ارتباط و تأثیر متقابل در هم دیگر دارند. صرف نظر از جریان تاریخ بشر، همان

تاریخ انقلاب فرانسه و نتایج حاصله از آن برای نسل معاصر نشان داد که خوب مطلق و بد مطلق وجود ندارد. بورژوازی فرانسه در مبارزه برعلیه ملوک الطوائفی مترقی و خوب بود ولی با ازبین رفتن ملوک الطوائفی امتیازاتی در مقابل اکثریت بزرگ ملت برای طبقه خود قائل شد و مردمی را که خلاق انقلاب فرانسه بودند با روشهای جدیدی که بعضاً خیلی بدتر از سابق بودند تحت فشار قرارداد، بنابراین آنچه دیروز خوب و مترقی و انقلابی بود امروز بد و منحط و ارتجاعی شده بود. بورژوازی در حل مسئله یا وظیفه تاریخی «تولید صنعتی» خوب و مترقی ولی در حل مسئله «توزیع» عقب مانده و ارتجاعی بود. دانشمندان و جامعه‌شناسان واقع بین به تحولات تاریخی در تمام موارد اهمیت زیاد دادند و وظیفه عقل انسانی را تحقیق و تتبع اوضاع و احوال موجودات واقع در خارج از عالم عقل یعنی مطالعه دنیای عینی (اوپژکتیف) قراردادند. همان دنیای عینی یا واقعی که در تغییر و تبدل دائمی است و طبیعتاً انعکاس آنها در ذهن نیز که حقائق ذهنی هستند باید در تغییر و تبدل باشند. وظیفه تعقل و تفکر و قضاوت صحیح سعی و کوشش برای درک تغییرات و تبدلات و درجه و میزان آن تغییرات و تحولات است. عقل سالم و صحیح آن نیست که با کشف حقائق مطلق قوانینی برای جامعه کشف و تحمیل کند بلکه دارنده عقل سلیم و دانشمند واقع بین کسی است که به کمک عقل با واقعیات دنیای خارج اعم از دنیای طبیعت و یا جامعه بشری تماس بگیرد. به کمک عقل قوانین تغییر و تحول را پیدا کرده و برای مشکلاتی که جریان امر در دست‌روزی قرار می‌دهد از همان تجربیات دنیای واقع راه حل پیدا کند. بطور خلاصه انسان اجتماعی باید تمام فعل و انفعالات و نمودهای اجتماعی را در «حالت تاریخی بودن» آنها یعنی در حال جریان و تغییر و تحولش مورد مطالعه قرار دهد. باید سیر تکامل و نشوونمایی که منجر به حالت کنونی شده و شانس و پیش‌بینی‌هایی که برای تکامل آینده وجود دارد و یا با تغییر دادن اوضاع و احوال برای آینده می‌توان انتظاراتی داشت مورد بحث و مطالعه قرار گیرد، انسان اجتماعی و یا بهتر بگوئیم مجموعه انسانهای اجتماعی متشکل در یک نهضت اجتماعی، با مطالعه تاریخ گذشته، با تطبیق اوضاع و احوال حاضر با قوانین کلی که از تغییرات تاریخی بدست آمده، بیشتر از هر دوره می‌تواند تکامل و تحول جامعه را در جهت مطلوب تسریع کند. باید کلیه شئون اجتماعی از اقتصادیات و اجتماعیات و امور سیاسی و فرهنگی و هنری و غیره با میزان و ابزار منطق تاریخی مورد مطالعه و دقت قرار گیرد.

تاریخ گذشته مسائل و مشکلات اجتماعی و تاریخ تکامل مسائل شبیه در جوامع مترقی تر در نظر گرفته شده و انتظاراتی که برای آینده منظور است مورد دقت علمی قرار گیرد. تنها با اینگونه منطقی عملی می توان به وظایفی که تاریخ آنها را به عهده ما محول داشته عمل کرد.

اهمیت نهضت کارگری در سیر تکاملی تاریخ بشر

قرن نوزده و بیست عصر صنعت است. پیدایش صنعت تمام شئون اجتماعی و طرز تفکر و تفحص و تمدن مادی و معنوی بشر را نه فقط تحت تأثیر قرار داده بلکه در آخرین تحلیل تنها متغیری است که تغییرات دیگر تابعی از آن می باشند.

عنصر زنده و نیروی محرک صنعت، طبقه کارگر است که تکامل و نشو و نمای آن با تکامل صنعت پیش رفته است. نهضت طبقه کارگر علامت و نشانه عصر حاضر است. آنهایی که نهضت کارگری را يك مسئله اتفاقی یا تحریک این و یا آن عنصر ماجراجو و بیگانه پرست و یا مولود فلان کشور بیگانه می دانند و تصور می کنند که با وسائل زور و قلدری بتوان از آن جلوگیری کرد به تمام معنی و بدون کوچکترین اغراق دچار يك اشتباه احمقانه اند. سعی و کوشش برای درهم شکستن نهضت کارگری مانند سعی و کوشش برای شکستن ماشین و یا جلوگیری از ورود آن در زندگی بشر و یا بدتر و عقب مانده تر از آن است. اگر ماشین و صنعت وارد زندگی بشر شد و جلوگیری از آن امکان ناپذیر است، جلوگیری از نهضت کارگری نیز امکان ناپذیر است. همانطور که صنعت عالیترین نمود اجتماعی تاریخ بشر است، نهضت کارگری مرکب از مردم زحمتکش باضافه مهندسين و تکنیسین ها و کارگران معلم که رویهمرفته متشکل گردیده باشند، از عالی ترین مظاهر تمدن عصر کنونی اند. به همین جهت اهمیت نهضت کارگری را تنها بطور کمی از شماره افرادی که در آن شرکت می کنند نمی توان اندازه گرفت، بلکه از لحاظ کیفی یعنی از روی اندازه تأثیری که ماداً و معنأً در جامعه می کند باید اندازه گرفت. تأثیر معنوی این نهضت به این معنی است که مکتب اجتماعی ناشی از انقلاب صنعتی که بین طبقه کارگر و از طرف ایدئولوگ های آن طبقه تدوین شده، کاملترین فرضیه

اجتماعی برای اداره امور نه فقط نهضت کارگری بلکه تمام شئون اجتماعی است. به همین مناسبت نهضت کارگری در تمام کشورهای جهان بدون استثنا اعم از آنهایی که در روی اصول پارلمانی کار می کنند یا غیر آن بیشتر مردم دیگر را در دنبال خود برای هدفهای بزرگ اجتماعی جلب می کند. مثلاً در کشورهای انگلستان و آلمان و فرانسه و غیره در انتخابات عمومی عده آراء نهضت کارگری دهها برابر کمیتی است که شماره افراد منتسب به آن نهضت نشان می دهد. مثلاً طبقه دهقانان و یا احزاب مربوط به آنها هرگز نتوانسته اند يك فرضیه اجتماعی مؤثر و کامل برای اصلاحات ارضی نشان بدهند. بهترین فرضیه های اجتماعی که کلید حل مشکل کشاورزی هستند از فرضیه های ناشی می شود که مابین نهضت کارگری و از طرف ایدئولوگ های آنها عرضه شده است. نه تنها می توان ادعا کرد که هیچ مکتب اجتماعی مهم نمی تواند نسبت به نهضت کارگری بی اعتنا بماند بلکه در عصر کنونی هر مکتب اجتماعی که ناشی از پیدایش صنعت مترقی و بالتبع از نهضت کارگری نباشد شانس موفقیت ندارد.

يك مکتب اجتماعی مترقی که منطبق با شرایط مرحله کنونی تکامل ایران باشد و امور صنعت موجود را بخواهد مطابق موازین عصر حاضر تنظیم و برای توسعه صنعت نیز نقشه های داشته باشد باید در درجه اول پیدایش نهضت کارگری و توسعه و تنظیم مبارزه آن را و جهت همت خود سازد.

پیدایش يك عدالت اجتماعی منطبق با شرایط عصر حاضر در کشوری مانند ایران که روانشناسی عمومی توده های آن از افکار مذهبی اسلام اشباع شده است خیلی آسان می باشد. مذهب اسلام در دوره جاهلیت و ظلمت از بین مردم عادی و بانیروی مردم عادی يك نهضت جهانی بوجود آورد که مشعلدار عدالت اجتماعی بوده است. برای مردمی که هزاران سال است تساوی سید قرشی و غلام حبشی را در مقابل قانون و عدالت از محراب و منبر شنیده اند آسان است که تعدیل اوضاع اجتماعی و حتی تنظیم اوضاع اجتماعی را روی اصول عدالت و مساوات قبول کنند.

بعضی ها با سوء استفاده از بعضی تجربیات تلخ گذشته می خواهند به نهضت کارگری ایران علامت بیگانه پرستی بزنند. اینگونه اشخاص با استثناء کم دارای سوء نیت اند. آنها نهضت کارگری ایران را دشمن این فساد و رشوه خواری و بهترین مبارز بر علیه این رژیم منحط اجتماعی می بینند. آنهایی که

خود در خدمت بیگانگان غارتگری هستند که قرنهاست مواد غذایی و منابعی را که می‌بایست خون در عروق میلیون‌ها مردم ستم‌دیده ایران باشند به یقما می‌برند، چگونه حس وطن پرستی پیدا کرده‌اند.

در هر کجای دنیا که نهضت کارگری آزادانه سیر تکاملی خود را پیموده است و هر چه صنعت مترقی‌تر و نهضت کارگری با سابقه‌تر و مجرب‌تر است به همان اندازه نیز آنها از آلت دست شدن بهتر اجتناب ورزیده‌اند، مثلاً از کشورهای اروپائی انگلستان و آلمان از لحاظ صنعتی و سوابق نهضت کارگری مترقی‌تر از فرانسه و ایتالیا بوده‌اند و به همین مناسبت در انگلستان و آلمان نهضت کارگری حاضر نشده‌اند منافع نهضت خود را پیوسته فدای ملت یا دولت دیگری بکنند یعنی در این دو کشور لا اقل يك طبقه وسیعی از کارگران نهضت بین‌المللی را با هدف ملی نیروی بیگانه اشتباه نکرده‌اند ولی در فرانسه و در ایتالیا بیشتر سوء تفاهات ایجاد شده است زیرا این دو کشور هم بیشتر جنبه فلاحتی داشته‌اند و هم بیشتر از جاهای دیگر در معرض تغییرات و بی‌ثباتی قرار گرفته‌اند. در هر حال تجربیات غیر قابل انکار زمان معاصر نشان می‌دهد که نهضت کارگری در نتیجه مبارزات خود هر قدر مجرب‌تر و مرفه‌تر شده باشد به همان اندازه به منافع نهضت کارگری و زحمتکشان و ملت خود علاقه‌مند بوده و در عین علاقه‌مندی به افکار بین‌المللی آلت دست يك دولت بیگانه نمی‌شود، ولی در صورتی که در تحت فشار زور و قلندری قرار بگیرد ممکن است مفری غیر از همکاری با بیگانه پرستانی که ماسک کارگری بروی خود زده باشند پیدا نکنند ولی در صورتی که آنها امکان فعالیت آزاد در نهضت زحمتکشان داشته باشند و بتوانند ساعات کار و مزد روزانه و قوانین کار و بیمه حوادث و بیکاری و سایر متعلقات نهضت کارگری را مطابق مقتضیات عصر حاضر بدست آرند و در تکامل اوضاع اجتماعی عنصر و عامل مؤثری باشند بی‌شک آلت دست این و آن نخواهند شد.

در هر حال روشنفکران و سیاستمداران و دانشمندی که حاضر به فداکاری در راه اصلاحات اجتماعی شده‌اند باید سرنوشت خود را با سرنوشت طبقات زحمتکش توأم کنند و مابین آنها و بسا آنها برای رسیدن به هدفهای اجتماعی تلاش و مبارزه کنند. دانشمندان و روشنفکران نباید فقط بعنوان معلم با کارگران و زحمتکشان تماس بگیرند. در صورت بوجود آمدن این تماس آنها درک خواهند کرد که اگر می‌توانند چیزهایی به کارگران و دهقانان یاد دهند چیزهایی نیز می‌توانند از آنها یاد بگیرند. خلاصه نیروی محرکه مکتب اجتماعی

مترقی باید ترکیبی از زحمتکشان و روشنفکران و دانشمندان باشد.

دو راه حل برای مشکل کشاورزی

نهیضت کارگری در ایران با وجود نبودن صنایع عظیم و کمی نسبی عده کارگران از لحاظ کیفیت گفتیم دارای اهمیت زبده و درجه اول است. ولی مسئله کشاورزی و حل مشکل دهقانان و بهبودی بخشیدن به وضع دهقانان ایران از لحاظ کمیت دارای اهمیت درجه اول است. حل مشکل دهقانان تقریباً مساویست با حل مشکل اجتماعی ایران. هر نهیضت اجتماعی و مکتب اجتماعی متناسب با آن حل این مشکل را به مناسبت اهمیت کمی آن برای سرنوشت طبقات زحمتکش و ملت ایران باید در صدر برنامه روز خود قرار دهد.

گفتیم که احزاب دهقانی هرگز نتوانسته اند یک تئوری کامل و صحیح برای حل مشکل اجتماعی کشاورزی پیشنهاد کنند. پیشنهاد آنها تقسیم اراضی زراعتی بین دهقانان با و یا بدون پرداخت قیمت از طرف کشاورزان بوده و هست زیرا در بعضی موارد قیمت زمین را دولت و یا خود زارع به صاحبان اصلی پرداخته و یا در موارد دیگر آنطوریکه می دانیم اصلاً پرداخت نشده. ولی در عمل معلوم شده که این راه حل نیست زیرا زارعینی که مالک زمین شده اند در نتیجه اشکالاتی از قبیل تادیه قیمت زمین و یا سایر اشکالات از قبیل خشکسالی و غیره باز مجبور به فروختن زمین به پولداران و ثروتمندان شده اند و متدرجاً تمرکز زمین در دست عده ای سرمایه دار مجدداً همان مشکل اولی را ایجاد کرده و یا در بهترین حالات وقتی دهقانی می میرد ملک او تقسیم می شود و هر یکی از ورثه فاقد وسیله است که مال دیگران را بخرد و چون ملک یک دهقان که ما بین چند ورثه تقسیم می شود قابل زراعت از طرف همه آنها نیست، مسئله فروختن زمین و اجبار برای اینگونه فروش بمیان می آید و باز هم حداکثر پس از یک نسل مشکل قدیم از نو ظاهر می شود مضافاً به این مسئله خیلی مهم که زراعت انفرادی مطابق اصول نوین ماشین غیر ممکن است زیرا لازمه زراعت مکانیزه و مدرن، تمرکز تولید کشاورزی و لازمه یک برنامه اجتماعی منطبق با عدالت اجتماعی عدم تمرکز منافع حاصله از تولید متمرکز است. یعنی باید راه حلی پیدا کرد که در عین تمرکز و توسعه تولید

کشاورزی، تقسیم تمام منافع حاصله به کشاورزانی که تولیدکننده هستند بعمل بیاید و از فروخته شدن و تمرکز یافتن مقادیر هنگفت زمین در دست يك فرد، يك عمل اجباری و غیر قابل اجتناب نگردد. با ورود ماشین به کشاورزی، تولید بطرز بی سابقه توسعه می یابد و همان فوائد و درعین حال مشکلاتی که در کارخانه پیدا می شد اینجا هم پیدا می شود. متدرجاً در شرکت های کشاورزی مهم موسوم به فیرم یا سایر انواع کشاورزی فرق بین ده و شهر با تولید صنعتی از بین می رود، طرز تولید بشکل بی سابقه تمرکز و توسعه می یابد و جنبه اجتماعی و ملی پیدا می کند و لسی طریقه استفاده از منابع آن بعکس جنبه اجتماعی و ملی آن، خصوصی یا شخصی باقی می ماند و از همین جا تقسیم جامعه به دو قطب که یکی تمرکز بی حد و حصر ثروت و دیگری تمرکز بی حد و حصر فقر و تنگدستی است پیدا می شود.

منطقی ترین راه حل در این مورد همان راه حلی است که درباره صنایع بزرگ پیش آمده یعنی درعین تشویق خرده مالکین و حمایت و سرپرستی از آنها، سعی و کوشش شود که توسعه کشاورزی در روی اصول ملی باشد. خالصه جات دولت و زمین های وقفی نباید به دهقانان بنوعی فروخته شود که آنها دچار اشکالات شده و اجبار داشته باشند آنها را به سایر مالکین بفروشند، املاک خالصه و زمین های وقف ممکن است از لحاظ مالکیت در دست دولت باقی بمانند ولی حق استفاده و زراعت مادام العمر از آنها به دهقانانی که حاضر باشند شخصاً آنها را زراعت کنند انتقال یابد. ممکن است به یکی از وراث همان دهقان حق اولویت برای زراعت آن زمین قائل شد. البته نقشه عمومی باید نوعی باشد که برای سایر وراث دهقان نیز موقعیت زراعت یساکار در صنعت یا غیر آن داده شود. در هر حال فروختن املاک ملی خالصه و یا وقف به افرادی که دوباره مجبور به فروختن و از دست دادن و تمرکز زمین در دست مالکین بزرگ خصوصی خواهند شد نه فقط يك عمل مترقی نیست بلکه يك سیر قهقرائی است.

استفاده از وسائل موتوری برای زارعینی که مساحت محدودی از زمین برای زراعت مادام العمر دارند ممکن است بوسیله تشکیل شرکت های تعاونی تولید کشاورزی بعمل آید، چون زمین های دولتی از طرفی مادام العمر برای زارعین قابل استفاده است و از طرف دیگر غیر قابل فروش و غیر قابل انتقال بوسیله توارث به افرادی است که نتوانند شخصاً در شرکت تعاونی کار و شرکت کنند و باید تشکیل اینگونه شرکت ها عملی شود و الا دچار اشکالات غیر

قابل حل می‌گردد.

اینگونه شرکت‌های تعاونی تولید باید از کشاورزانی که شخصاً مشغول زراعت و همه آن‌ها سهم مساوی در شرکت دارند، تشکیل شود. مساعدت‌های مالی در بعضی موارد و در شروع کار البته لازم می‌باشد. در این نوع شرکت اگر کشاورزی بخواهد شغل خود را تغییر دهد نباید حقی به شرکت داشته باشد ولی شرکت تعاونی نباید موظف باشد که در عوض کشاورز دیگری را بدون سرمایه ولی با سهم مساوی در آن شرکت قبول کند. در صورت فوت یکی از اعضا، شرکت تعاونی در صورتیکه ظرفیت شرکت اجازه دهد ممکن است دو، سه یا بیشتر از اولاد کشاورز فوت کرده در آن شرکت بعنوان عضویت پذیرفته شود والا اقلای یکی از اولادان کشاورز حق تقدم بر دیگر کشاورزان داوطلب خواهد داشت. معمولاً پس از مدتی وضع مالی اینگونه شرکت‌های تعاونی تولید خیلی خوب می‌شود، در اینصورت ممکن است بیمه برای فرزندان صغیر کشاورز فوت شده تا مدت اشتغال بکار در اسانامه پیش‌بینی کرد. در حال در کشور جدید التأسيس اسرائیل از طرف عده از سرمایه‌داران یهود برای کشاورزان فقیر، این نوع شرکت‌های تعاونی تولید کشاورزی تأسیس شده که نتایج خیلی خوبی داده است. این شرکت‌ها پس از مدتی از عوائد زائد بر مصرف می‌توانند وسعت میدان عملیات خود را توسعه دهند و باید مطابق اسانامه شرکت موظف باشد بازاء مساحت معینی از زمین نوع متوسط و معلوم که در تحت اختیار بگیرند اعضا تازه قبول کنند که هم در اراضی جدید کارکنند و هم سهم مساوی از شرکت ببرند.

پرواضح است که يك نقشه عمومی و کلی برای اصلاح ارضی در ایران وقتی می‌توان تهیه کرد که اوضاع فعلی مورد يك بررسی و تحقیق و تتبع دقیق در کلیه اطراف و اکناف کشاورزی ایران قرار گرفته باشد و نقشه متکی به آن مطالعات باشد. خلاصه باحل مشکل دهقانان و تأمین حداقل نان و فرهنگ و بهداشت برای آنان و علاقه مند کردن آنها به زمین که بطور انفرادی یا دسته جمعی زراعت و اداره می‌کنند بزرگترین عامل در حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ایران خواهد بود.

وظیفه تاریخی جبهه ملت

تمدن قرون اخیر اساس و پایه اش روی فرد و مکتب اجتماعی آن اندیوید و آلیسم و یا اصالت فرد بر جامعه بود. قرن نوزده آخرین درجه تکامل اصالت فرد ولی در عین حال دوره تکوین و تکامل تناقضاتی بود که ضرورت اجتماعی غیر قابل اجتناب اصالت جامعه را در مقابل فرد نشان می داد. قرن بیستم را می توان قرن اصالت جامعه و یا قرن وجود آمدن «مدنیت توده ای» در مقابل «مدنیت فردی» نامید.

تکامل وسائل تولید صنعتی و فلاحتی و بطور خلاصه ترقی علم و صنعت به جائی رسیده است که استفاده از آن از لحاظ فنی و اجتماعی از حوصله ابدتکارات فردی تجاوز کرده و یک خاصیت و طبیعت اجتماعی و یاملی پیدا کرده است. اداره کردن یک جامعه ملی امروز از عهده معدودی افراد هر قدر برجسته هم باشند خارج شده است. هیئت مدیره یک جامعه و یا طبقه ممتاز یک جامعه آنهایی نیستند که بتوانند مستقیماً تمام وظائف جامعه را انجام دهند که در شرائط کنونی غیر ممکن گردیده است. بهترین افراد منتخب و رهبری برای اداره جامعه آنهایی هستند که قادر باشند تقریباً تمام افراد جامعه را در حکومت شرکت دهند، استعدادها و لیاقت های آنها را پرورش دهند و با نیروی تشکیلاتی عظیم هنر و استعداد های فنی و اجتماعی و علمی و ذوقی و هنری آنها را در نقشه عمومی ملی جا دهند و برای رسیدن به هدف اجتماعی، مورد حداکثر استفاده قرار دهند. بسیج عمومی تمام نیروهای مکنون در اعضای جامعه امروز هدف هرملتی است که استعداد زندگی و بقا دارند.

جبهه ملی وظیفه تاریخی خود را در انتقاد جامعه کنونی و در مبارزه با استعمار کشور ایران انجام داده است. موفقیت هایی که تا هم اکنون بدست آمده به اندازه رضایت بخش و امید دهنده است که پیدایش عصر نوینی را در تاریخ معاصر ایران نوید میدهد. پس از ملی اعلام شدن صنعت نفت سرتاسر ایران وانعکاس آن در دنیا و حاضر شدن بریطانیا برای حل این قضیه معلوم شد که نیروی ملت در واقع مافوق آن چیزی است که مدعیان رهبری فعلی یسا آینده ملت ادعا می کردند. جبهه ملی در این باره وظیفه انجام داد که سایر رهبران نیروهای اجتماعی نتوانسته بودند آنرا انجام دهند. موفقیت تاحدی که حتمی است به تنهایی از کلیه موفقیت های دوره بعد از شهریور درخشان تر است. ولی وظیفه جبهه ملی در اینجا خاتمه نمی یابد، پس از غلبه بر یأس و نومیدی

و پیروزی بر استعمار باید هدف اجتماعی اصلاحات مشخص و معین شود، باید نیروهای ملی نوعی تنظیم شود که حکومت حزبی پارلمانی به معنی حقیقی و واقعی آن بوجود بیاید، باید مردم بتوانند واقعاً بوسیله نمایندگان خود بر خود حکومت کنند. در مرحله کنونی ملت سلطه حقیقی خود را تنها بوسیله حزب و یا احزاب متکی به اصول و مکاتب اجتماعی مشخص و معین می تواند انجام دهد. این یکی از وظائف مهم عناصر جبهه ملی است و موفقیت در ادای این وظیفه تاریخی مربوط باینست که رهبران و عناصر مترقی آن جبهه تاجچه اندازه به مقتضیات جریان کلی تاریخ معاصر ما آشنا باشند. جبهه ملی و عناصر مترقی آن نباید در دنبال جریانهای محلی یا جهانی بروند، باید ابتکار رادر دست بگیرند، باید برای تمام شئون کشوری و اجتماعی نه فقط مطابق مکتب اجتماعی معین اصولی را پیروی کنند بلکه نقشه منظم و مشروح داشته باشند. این نقشه ها نباید از تصورات و توهمات اشخاص یا فقط از حسن نیت ناشی باشد بلکه افراد و کارشناسان با حسن نیت باید نقشه ها را از روی مطالعه دقیق و تجربی احتیاجات روزانه و احتیاجات اساسی آینده مردم تهیه کرد. باشند. باید مردم را مجهز با تربیت و دانشی کرد که بتوانند نان و آزادی را بدست آورده و از آن دفاع کنند. باید بقول آن جامعه شناس کاری کرد که هر آسپز نیز بتواند هنر حکومت و شرکت در حکومت را یاد بگیرد. باید هر فرد نوعی اجتماعی بار آید که ارزش خود را بالا ببرد و ارزش اجتماعی خود و دیگران را آنطوریکه هست تشخیص دهد. بنظر من مهمترین وظیفه تاریخی جبهه ملی بوجود آوردن يك «مدنیت توده ای» است که تمام افراد ملت در آن بتوانند جا داشته باشند و مطابق لیاقت و استعداد خود به جامعه خدمت و از نتیجه زحمت خود برخوردار باشند. جامعه و مدنیتی که در آن ترکیب صحیح و منطقی از فرد و جامعه بعمل آمده باشد، مدنیتی که در آن جامعه فدای افراد نشود و ضمناً فراموش نشود که جامعه فی حد ذاته وجود ندارد و از کلیه افراد بوجود آمده است.

پایان

نیروی محرکه تاریخ

۲ - ساختمان طبقاتی جامعه ملی
و بین‌المللی

۳ - استعمار پستی مرحله تعامل بازنه
جامعه سرمایه‌داری

نشریه شماره (۴)

کلاس‌کادر حزب زحمتکشان ملت ایران
پیاپی ۶ ریال

ساختمان طبقاتی جامعه ملی و بین‌المللی

کلیه مبارزات سیاسی و مناقشات حقوقی مربوط به مبارزه نفت آنچه در داخله ایران واقع شد و یا آنچه در لاهه و شورای امنیت و غیره، همه آنها مولود و محصول تضاد منافع طبقاتی است که بین طبقه حاکمه انگلستان که از نفت ایران سود سرشاری می‌بردند از طرفی و طبقات مختلف ملت ایران از طرف دیگر وجود داشت و دارد.

اگر تمام طبقات ایران به منافع طبقاتی خود، آنطوریکه باید و شاید آشنا بودند در این صورت حتی طبقات حاکمه ایران می‌بایست در مبارزه بر علیه غارت منابع زیرزمینی ایران شرکت کنند، ولی آزمایش‌های تاریخی مکرر نشان داده و مانیز امروز با وضوح می‌بینیم که عده‌ای از طبقه حاکمه ملل عقب مانده عوض اینکه منافع طبقاتی خود را در مقابل طبقه حاکمه بیگانه مدافعه کنند مزدوری آنها را قبول کرده و دلال مظلوم گردیده و ملت خود را بنبغ طبقه حاکمه بیگانه غارت میکنند. هر چه آگاهی طبقاتی بیشتر شود، طبقه حاکمه ملت عقب مانده با طبقات محروم ملت خود بر علیه طبقه حاکمه بیگانه هم‌آواز می‌شود. آنطوری که مشهود است در این مبارزه برای آزادی اقتصادی و سیاسی، جبهه ملی نهضتی بوجود آورد که حتی در صفوف طبقه حاکمه ایران نفوذ کرده، آگاه

ترین و باسجیه‌ترین آنها را به منافع طبقاتی و ملی خودشان آگاه ساخت و آنها را از صف خدمتگزاران به سودپرستان بیگانه به صف خدمتگزاران ایران جلب کرد. این هم آهنگی مترقی‌ترین عناصر طبقه حاکمه در مبارزه ضد استعماری با طبقات محروم علامت و نشانه یک وحدت نظر محدود به مبارزه ضد استعماری است.

خلاصه آزمایش تاریخی نشان داد که خود هژیرها و رزم آراها و پیروان وفادار سیاست آنان از نوع سیدضیاء و غیره گرچه از ملت ایران هستند ولی این گروه از طبقه حاکمه در مبارزه ضد استعماری جانب شرکت سابق و طبقه پشتیبان او را نگاه داشته و منافع طبقات محروم ایران را نادیده میگیرند. همین یک واقعیت مسلم و روشن که دردستگاه اجرائیه و قانونگذاری و قضائی ایران خرابکاری‌های مشهودی بر علیه مبارزه ضد استعماری ملت وجود داشته و دارد بهترین دلیل این حقیقت است که حتی درباره مسلم‌ترین هدف‌های ملی طبقات مختلف جامعه کنونی ایران اختلاف فاحش دارند. این تضاد منافع در حیطه جامعه ملی و تضاد واضحتر در قلمرو بین‌المللی با خداوندان نفت علامت و نشانه اینست که ساختمان جامعه ملی و بین‌المللی یک ساختمان طبقاتی است و بارزترین معرف این ساختمان طبقاتی جامعه، تضاد منافع اقتصادی وسیعی و کوشش طبقات حاکمه برای حفظ امتیازات حاصله و نگاهداشتن وضع موجود و یا تغییر دادن آن بنفع بیشتر خود، و منظور طبقات محکوم پشت‌پازدن به وضع حاضر که غیر قابل تحمل گردیده است می‌باشد. وحدت ملی در مرحله کنونی مانند وحدت جامعه بشری یک افسانه زیبا و قشنگی است ولی متأسفانه هنوز از جدود افسانه تجاوز نمی‌کند. دردنیای تخیلات شاعرانه و خیالپرستی نمیتوان وحدت ملی درست کرده‌مانطور که نمیتوان به آسانی و در شرایط کنونی حکومت واحد جهانی بین‌المللی بوجود آورد. برای ایجاد وحدت ملی به معنی واقعی باید ساختمان طبقاتی جامعه از بین برود. برای معدوم کردن ساختمان طبقاتی جامعه موجب و محرک ایجاد طبقه حاکمه و محکوم و محروم باید از بین برود یعنی اختلافات فاحش و تضاد اقتصادی باید با مناسبات نوین اقتصادی جانشین شود که هر کس امکان و وسیله کار داشته باشد و بتواند از مالکیت دسترنج خود برخوردار شود.

همینطور برای اینکه افسانه دولت جهانی و افکار بین‌المللی از قوه بفعل آید اول باید عناصر حکومت‌های ملی به معنی واقعی آن بوجود آید و ثانیاً ساختمان طبقاتی جامعه بین‌المللی از بین رود، مناسبات دول بزرگ و کوچک

بروری مناسبات نوین تساوی واقعی حقوق طرفین و اشتراك منافع طبقاتی ملل مختلف باشد که حکومت واقعا ملی را در دست دارند. این افسانه که گاه گاهی رواج پیدا می کند که در مقابل بیگانه همه ایرانیها باهم متحدند يك افسانه مبتدلی بیشتر نیست. حتی بعضی اشخاص باحسن نیت فوراً خوشحال شده و این آهنگ مطبوع و خواب آور را نیز می نوازند ولی معروف است که راه جهنم از حسن نیت ها فرش شده است. مادر بحرانی ترین موارد دیدیم که تمام ایرانیها در مقابل بیگانه متحد نیستند و بعضی ها بابی شرمانه ترین وضع حاضرند منافع بیگانه را بر علیه منافع ملت خود مدافعه کنند. اگر بمناسبت نداشتن شانس موفقیت يك آهنگ خواب آور می نوازند ما نباید به خواب غفلت فروروییم. البته مابین دو اقلیتی که باد کتر مصدق و مبارزه ضد استعماری که مصدق علامت و نشانه این معرفی شده و مخصوصاً باجنبه قاطعیت او مبارزه می کردند ممکن است بعضی ها واقعا پشیمان شوند ولی می دانیم که عده ای در مجلس وعده بیشتری در خارج از مجلس همیشه می دانسته اند چه می کنند و هر وقت فرصت پیدا کنند کار خود را انجام خواهند داد. برای اینکه تمام ایرانیها در مقابل بیگانه متجاوز متحد باشند باید وحدت ملی مطلق یا نسبی وجود داشته باشد و این وقتی امکان پذیر است که وحدت شرائط زندگی مابین طبقات جامعه در دنیای خارج و واقعی نه در حرف و روی کاغذ و شعروادبیات بوجود آید، یعنی اختلاف طبقات بطور مطلق و نسبی از بین برود و ساختمان طبقاتی جامعه به ساختمان وحدت ملی جامعه تبدیل شود.

برای اینکه منشاء تقسیم جامعه را به طبقات پیدا کنیم می توان هر مبارزه یا مناقشه و اختلاف و تضاد و خلاصه هر نمود اجتماعی را که ملاحظه می کنیم تجزیه و تحلیل کرد و آخرین عامل را در نظر گرفت.

هر روز مشاهده می کنیم که بین کارگران و کارفرمایان، بین دهقانان و مالکین مناقشات و منازعات و مبارزاتی وجود دارد. تمام این مبارزات در آخرین تحلیل مربوط به تقسیم محصولی است که در کارخانه یا کارگاه یا مزرعه بدست می آید. این محصول که کالای قابل مصرف تولید شده است در نتیجه چه عواملی بوجود آمده است؟

در کارخانه از طرفی محل کار و ماشین آلات و سایر وسائل تولید کالا وجود دارد که بعضی افراد کم و بیش معدود در جامعه مالک آنند و از طرف دیگر عده زیادی کارگران که نیروی بازوی خود را در خدمت به کار انداختن آن ماشینها برای تغییر شکل دادن مواد خامی که در طبیعت وجود دارد بکار

می‌برند. کالای تولید شده در کارخانه از سه عنصر بوجود می‌آید.

۱- مواد خامی که در طبیعت وجود دارد ۲- آلات و وسائل تولید ۳- نیروی بازوی کارگر. محصول تولید شده ترکیبی از این سه عنصر است. افرادی که در جامعه طبقاتی بشری وجود دارند که مالک یک یا دو عنصر می‌باشند و یا مالک عنصر سوم هستند، در سر تقسیم محصول در کشمکش دائمی کم و بیش می‌باشند، یعنی عده معدودی مالکین آلات و ابزار تولید که مواد خام طبیعت را نیز می‌توانند در تحت اختیار در آورند از طرفی و مالکین نیروی بازوی خودشان که عده فراوانی هستند از طرف دیگر در سر تقسیم محصول اختلاف دارند. مالک یک کارخانه می‌خواهد حتی الامکان سهم بیشتری از محصول بردارد، کارگرانی که نیروی بازوی خود را می‌فروشند نیز سعی و کوشش دائمی برای برداشتن سهم بیشتری بعنوان مزد دارند.

اگر رئیس کارخانه آدم خوبی بود و حق واقعی کارگران را ادا کرد نمیتواند بادیگر صاحبان کارخانه رقابت کند و ورشکست می‌شود. اگر بخواهد مالکیت و وسائل تولید را ادامه دهد مجبور و محکوم است که مانند دیگر هم قطاران خود سهم بیشتر برای خود و سهم کمتر برای کارگر قائل شود. این قانون لایتغیر سرمایه‌داری است که تابع خوبی و یا بدی سرمایه‌دار نیست. کارگر نیز در مقابل این سعی و کوشش مالک ابزار تولید مقاومت می‌کند ولی هر کارگر به تنهایی قادر به مبارزه با کارفرما نیست. سایر افراد مشابه این کارگر با او منافع مشترک و افکار مشترک دارند و باهم طبقه تشکیل میدهند. سایر کارفرمایان در قسمت پائین نگاه داشتن سهم کارگران از محصول کار با هم نفع و فکر مشترک دارند و باهم طبقه تشکیل می‌دهند. عین این مطالعه و دقت را در مسئله زمین، درباره دکان سلمانی و کفش دوز و غیره و غیره که صاحب کار و مزدور دارد می‌توان تکرار و در اختلاف ایرانیان با همسایگان نیرومند نیز می‌توان تطبیق کرد و بالاخره به این نتیجه نهائی می‌رسیم که کشمکش برای تقسیم محصول بین نیروی بازویی که در معرض فروش است و مالک آلات و ابزار تولید که خریدار نیروی بازوست جامعه را به طبقات مختلف تقسیم می‌کند و مادامی که این رژیم اقتصادی وجود دارد این کشمکش و منازعه با شدت کمتر یا بیشتر وجود خواهد داشت.

دو درس که از صنعت نفت جنوب آموختیم

اوضاع اجتماعی امروز ایران تنها مولود اوضاع و احوال حاکم در خود ایران نیست بلکه بیشتر و شدیدتر از آن در تحت تأثیر اوضاع و احوال و یا آن نمود اجتماعی است که در انگلستان در قرون گذشته بوجود آمد یعنی سرمایه-داری صنعتی و پیدایش سرمایه مالی برای صدور بکشورهائی که از لحاظ صنعتی عقب مانده اند.

از با سوادترین مردم ایران گرفته تا بی سوادترین آنان در ضمن تماس با حقایق زندگی اثرات و نتایج حاصل از این صدور سرمایه مالی به ایران و توسعه و تمرکز آنرا بخوبی درک کرده و آخرین علاج آنرا در ملی کردن وسائل تولید صنعت نفت تشخیص داد. برای اینکه این حقیقت را ایرانیان درک کنند که وسائل تولید از لحاظ وسعت و تمرکز وقتی از حد معینی تجاوز کرد نمی تواند در دست سرمایه داران و یا آنهائی بماند که منظورشان در آوردن نفع خصوصی می باشد نیم قرن طول کشید. وقتی صنعت نفت در امریکا و یا کشورهای دیگر شروع شد هر تولیدکننده دارای دلو مخصوص خود بود و از چاهها و یا برکه های سطحی نفت را بیرون می آورد و در اول کار حتی بدون تصفیه شدن به مصرف طبی و یا احتراق می رسید. در آنروزها هر کس مالک و سیله تولید خود بود و مالکیت این وسائل تولید کوچک و غیر متمرکز نکسی صدمه نمی زد ولی متدرجاً استخراج و تصفیه و توزیع متمرکز و متریقی گردید و برای کارگران تولیدکننده مالکیت و وسائل تولید غیر ممکن شد و متدرجاً مالکیت و وسائل تولید از تولیدکنندگان مستقیم بکلی جدا گردید.

آقای سرکلادوین جب مدعی است که صنعت نفت جنوب ایران مولود کار و کوشش و زحمت انگلیس هاست ولی آقای دکتر مصدق معتقد است که صنعت نفت جنوب مولود کار و کوشش و زحمت دهها هزار و صدها هزار ایرانی است که نسل بعد از نسل کار کرده اند. مسئله مربوط باین است که آیا سرمایه این صنعت و کارگران را بوجود آورده است و یا کارگران و کارمندان ایرانی این صنعت و سرمایه را بوجود آورده اند. شك نیست که انگلیسها سرمایه اولی را در اینجا بکار برده اند. وقتی این سرمایه اولی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم معلوم می شود که آنهم نتیجه کار اضافی کارگران انگلستان بوده است ولی در هر حال در نتیجه کار و کوشش و زحمت صدها هزار ایرانی این سرمایه اولی صدها بار مستهلك شده و صدها مقابل آن سرمایه اولی بصاحبان

سهام پرداخت شده است. اگر این اصل مسلم را در نظر بگیریم که بقول خود آقای موریسن نفت در زیر زمین ارزش ندارد و کار کارگر با آوردن آن بروی زمین ارزش ایجاد می‌کند باید معترف بود که صدها هزار کارگر ایرانی و عده از کارشناسان بوده‌اند که این صنعت را بوجود آورده‌اند. کارشناسان انگلیسی نه تنها ارزش کار خود را پیوسته دریافت کرده‌اند بلکه اغلب مزایائی بیشتر از آنچه مستحق بوده‌اند دریافت می‌داشته‌اند. جناب آقای موریسن و سایر سوسیالیست‌های انگلیسی خوب می‌دانند که سرمایه و سرمایه‌دار ارزش تولید نمی‌کند تنها نیروی بازوی صدها هزار کارگر و کارمند ایرانی است که این صنعت و ارزش را بوجود آورده‌اند و هر سال مبالغ هنگفت آن به ثروت و یا سرمایه‌های دیگر انگلیسی تحویل گردیده و آنچه فعلاً در نواحی نفت خیز و آبادان باقیمانده جزئی از آن ارزش عظیمی است که نسل‌های زحمتکش ایران بوجود آورده‌اند. خلاصه در این اختلاف نظری که آقای سرکلادوین جب به نمایندگی کارفرمایان انگلیس و آقای دکتر مصدق بنمایدگی از طرف ملت ایران راجع به مالکیت صنعت نفت دارند سوسیالیست‌ها حق را به آقای دکتر مصدق و ملت ایران می‌دهند.

ما درین مقاله در صدد تحلیل سرمایه‌داری از لحاظ نظر سوسیالیست‌ها نمی‌باشیم. این تجزیه و تحلیل را در مقالات آینده بطور مشروح انجام خواهیم داد. در اینجا می‌خواهیم به این حقیقت اشاره کرده و از آن استنتاج کنیم که جریان طبیعی سرمایه‌داری جدید در باره صنعت نفت ایران در ضمن عمل بکلیه طبقات و افراد ایران درسی داد که از آن دو نتیجه می‌توان گرفت:

اولاً اینکه وقتی يك صنعت خصوصی که هدف و منظورش تهیه سود در شمار اقتصادی است از درجه معینی از توسعه و تمرکز تجاوز میکند و با سرنوشت ده‌ها هزار کارگر مستقیماً و میلیون‌ها نفر غیر مستقیم تماس پیدا میکند نارضایتی و عدم هم‌آهنگی بزرگی بوجود می‌آورد. صنعت نفت برای تحصیل بهره خصوصی برای صاحبان سرمایه و سهام کار می‌کند، برای او بهداشت و طریقه زندگی صدها هزار و میلیون‌ها مردم که با آن صنعت تماس مستقیم و غیر مستقیم داشتند اهمیت نداشت. او صنعت را برای خاطر مردم بوجود نیاورده بود، او کارگر و کارمندا را برای خاطر سرمایه و سود حاصل از آن بکار می‌برد. صدها هزار کارگر و کارمند، صنعت را برای خاطر خودشان بحرکت در نمی‌آوردند بلکه سرمایه، صدها هزار را برای تحصیل نفع خصوصی برای مالکین سرمایه بکار می‌برد و مصرف می‌کند و از بین می‌برد و به‌ازای هر فرد کارگر و یا کارمندی

که فرسوده میشد و از بین میرفت و مسلول می شد و تلف میگردید صدها و هزارها نفر از اطراف و اکناف رو میآوردند و خود را جانشین افسراد از بین رفته میساختند. خلاصه صنعت نفت یعنی وسائل تولید نفت با اندازه‌ای توسعه و تمرکز یافته بود که باسرنوشت ملتی تماس داشت و دیگر خاصیت مالکیت خصوصی را قبول نمیکرد. ساده‌ترین مردم ایران حس میکردند که این صنعت جنبه عمومی و ملی پیدا کرده است و باید مالکیت خصوصی این صنعت تبدیل به مالکیت عمومی ملت گردد. جراثمد محافظه کاران انگلستان تعجب کردند که این سرود ملی شدن نفت از کجا سروده شد. این آقایان در طی تاریخ نفهمیده‌اند و نخواهند فهمید که لزومی ندارد کسی بمردم یاد بدهد. وسعت صنعت نفت و شدت وحدت سواستفاده و بهره‌برداری شدید خداوندان صنعت از طرفی و فقر و فاقه ایجاد شده و تشویق شده از طرف آنها خود معلم و مبلغ ملی شدن نفت بوده و هست. برای اینکه بتوان درک کرد که این صنعت عظیم باید ملی شود لزومی ندارد که تئوریسین سوسیالیستی بود، لزومی ندارد که دانشمند علوم اجتماعی بود، کافی است یک انسان اجتماعی بود و یک عقل سالم انسانی داشت و با نتایج حاصله از این صنعت عظیم تماس داشت تا تمرکز سرمایه و ثروت و استراحت و نعمت را در یک قطب و تمرکز بدبختی و بینوائی را که نتیجه مستقیم قسمت اول است در قطب دیگر دید و فهمید و استنتاج کرد و به ملی شدن صنعت نفت ایمان آورد. اگر سرمایه صنعت نفت جنوب انگلیسی نبود و مثلاً امریکائی بود یا مال فرانسه یا بلژیک یا ژاپون و یا آلمان بود قسراً اساسی نداشت، آنچه مامی بینیم خاصیت سرمایه کشور مترقی و نیرومند است نه خاصیت انگلیسی بودن آن، اگر معذالك ایرانیه نسبت بانگلستان نفرتی دارند برای این است که سرمایه انگلیسی در ایران مشغول بهره‌برداری بوده است. در جاهائیکه این عمل بوسیله سرمایه امریکائی یا فرانسوی یا آلمانی و یا ژاپونی وغیره بعمل آمده آن نفرت نسبت به آن دول ایجاد شده است. دومین درسی که ایرانی از این آزمایش میتواند بگیرد همین است که اشاره شد. در صورتیکه این سرمایه از آن دولتی مقتدر و نیرومند و از لحاظ صنعتی مترقی باشد در آنصورت میتواند هزاران امتیاز برای خود قائل شود و درجه بهره‌برداری را همانطور که در تن و جان خود حس کرده ایم چندین مرتبه شدیدتر کند. اگر سرمایه نفت جنوب مثلاً مال سرمایه‌داران ایرانی بود و از اول بدست آنها شروع شده بود همین نتایج امروزی کم و بیش بار میآمد ولی بی شک باین شدت وحدت نبود ولی وقتی سرمایه متعلق به یک کشور صنعتی مترقی

است درجه بهره‌برداری یا استثمار شدیدتر می‌شود و به‌استعمار تبدیل می‌شود. حزب ما از این آزمایش‌های تاریخی می‌تواند این‌دو نتیجه را اخذ کند که اولاً صنایع بزرگ باید روی اصول ملی تأسیس و اداره شوند ثانیاً این اصل را بطور کلی باید قبول کرد که از صدور سرمایه‌های خارجی بایران جلوگیری کرد.

تنها شکل صدور سرمایه خارجی از طرف کشورهای پیشرفته بکشورهای عقب‌مانده گرفتن امتیازات و بوجود آوردن تأسیسات صنعتی بتوسط سرمایه‌داران خارجی نمی‌باشد، دادن قرضه از طرف مؤسسات خصوصی بدولتها یا باشخاص و همچنین دادن قرضه‌های دولتی از طرف دول بزرگ به دول کوچک و عقب‌مانده شکل دیگری از صدور سرمایه و رشد استعماری است. معذالك برای عمران و آبادی کشورهای عقب‌مانده قرضه گرفتن از دولتهای بزرگ بوسیله يك دولت كاملاً ملی با شرائط مساعد گاهی لازم است. معذالك اگر دولت ایران بتواند از هر گونه قرضه صرف نظر کند بی شك بهتر خواهد بود و در صورت ضرورت تنها در صورتی باید بآن تن در داد که بعضی از دول بمناسبت داشتن هدفهای خاصی که با منافع ایران منافات نداشته باشد قرضه‌هاى با مساعدترین شرائط و بدون تحمیل کوچکترین تعهد مضر بایران بپردازند.

ملاحظه و دقت درباره جریانی که به‌ملی شدن صنعت نفت ایران منتهی شد و همچنین دقت در جریان توسعه و تکمیل و بالاخره ضرورت ملی شدن وسائل تولید در دنیای متمدن نشان می‌دهد که حل نهائی مشکلات اجتماعی جهان در ملی شدن کلیه وسائل تولید و توزیع می‌باشد. ورود وسائل مکانیکی و موتوری در زراعت، بهره‌برداری از زمین‌های کوچک را غیر عملی می‌سازد، در صورتیکه ما میل داشته باشیم با وسائل قدیمی بهره‌برداری از زمین را ادامه دهیم. کشورهایى که زراعت خود را صنعتی کرده‌اند در میدان رقابت ما را دچار ورشکستی می‌کنند. هیچ کشوری که نخواهد و یا نتواند وسائل تولید کوچک و متفرق و عقب‌مانده را به وسائل تولید متمرکز و مترقی تبدیل نماید در جهان کنونی حق حیات نخواهد داشت. از طرف دیگر وسائل عظیم تولید متمرکز و مترقی يك خاصیت و صفت اجتماعی پیدا کرده و خاصیت مالکیت خصوصی را قبول نمی‌کنند و خواهی نخواهی اینطور و یا آنطور منجر به مالکیت عمومی و یا ملی شدن آنان می‌گردد.

آیا حزب زحمتکشان يك حزب ملی است؟

اغلب از ما می پرسند که حزب زحمتکشان تمایلات ملی و یا بین‌المللی دارد؟ قبل از جواب باین سؤال باید معانی و یا تعاریف این دو اصطلاح را با دقت مورد بررسی قرار داد زیرا کلماتی که منعکس کننده افکار و عقائداند یا پیروی از خود افکار و عقائد در طول زمان تغییراتی پیدا میکنند و هر شنونده و گوینده باید متوجه باشد که مثلاً ملی و بین‌المللی را بکدام يك از مصداق‌های خارجی آن که در طول تاریخ در تغییر و تحول بوده مصرف میکند. پس از انقلاب صنعتی در اروپا انقلابات سیاسی بوجود آمد و توده ملل با کمک طبقه بورژوازی تازه بدوران رسیده سعی و کوشش میکردند خود را از قید نفوذالهای بزرگ و کوچک و خودی و بیگانه رهائی بخشند. در این موارد ملیون و یا نهضت‌های ملی به تمایلات طبقات زحمتکش و سعی و کوششهایی اطلاق میشد که از طرف طبقات محروم به معیت و کمک بورژوازی بر علیه طبقات حاکمه منفور و منحط بکار برده می‌شد. هر چند بورژوازی پس از رسیدن بحکومت تمام نتیجه انقلاب را بخود اختصاص داد معدنک چون نسبت به ملوک الطوائفی جنبه مترقی داشت و با توده ملت بر علیه نفودالیتة جنگیده بود این نهضت‌ها را ملی مینامیدند. ولی پس از زمامدار شدن بورژوازی و یا سرمایه‌داران نوین در اروپا اصطلاح ملی و ملیون يك تغییر معنی انقلابی پیدا کرد باین معنی که سرمایه‌داران که رهبری انقلابهای اروپائی را در دست داشتند پس از توسعه و رشد و تکامل صنعت به بازارهای نوین احتیاج پیدا کردند. توسعه صنعت توسعه قلمرو نفوذ آنها را ایجاب میکرد. متدرجاً ملی و ملیون که در اول نماینده مبارزه توده ملت با کمک بورژوازی بر علیه نفودالیتة بود به توسعه طلبی طبقه حاکمه بورژوازی تغییر معنی داد و تمام احزاب دست راست کشورهای صنعتی اروپا اصطلاح ملی را زیب عنوانین خود می‌ساختند و برای طبقه حاکمه کشور خود که نماینده ملت اعلام میشد رسالتی در اشاعه تمدن یعنی کالاهای تجارتنی قائل می‌شدند و توسعه نفوذ دولت ملی خود را اعلامت و نشانه ملی بودن قرار میدادند. در انگلستان مانند همیشه بدون ذکر کلمه ملی سیاست استعماری بنام ملیون تعقیب میشد. احزاب دست راست آلمان همه مشعون بکلمه ملی بودند. اصطلاح ملیون اسپانی و ملیون چین به فاشیست‌ها و طبقاتی اطلاق میگرددند که ملت واقعی را لگدمال کرده و در صدد توسعه نفوذ خود و یا خفه کردن ملت بودند و هستند ولی در

عین حال که در اروپا و بعضی قسمتهای دنیا ملی و ملیون باین معنی مسورد استعمال بوده و هست در اغلب کشورهای آسیائی نهضت توده ملل بر علیه استعمار نهضت ملی و عاملین این نهضت‌ها ملیون تلقی میشدند. در ایران ملی و ملیون بمعنی توسعه طلبی يك پایگاه اقتصادی نداشته است یعنی صنعتی که صاحبان آن صنعت برای تهیه مواد خام و مصرف کالای آن احتیاج بتوسعه داشته باشند اصلا بوجود نیامده، معذک فاشیسم آلمان و استعمار انگلیس برای سوءاستفاده از احساسات ملی طبقه جوان، بعضی افکار پوچ و بی معنی در مغز بعضی از جوانان وارد کرده و از ایران بزرگ بحث نموده اند. عده ای خواب و خیال خام و پوچ هفده شهر قفقاز را دیده وعده دیگر از الحاق عراق و افغانستان بایران صحبت کرده اند. منظور القا کنندگان این افکار خیال پرستانه این بوده و هست که برای خود ستون پنجمی در ایران بر علیه اتحاد جماهیر شوروی و یا بر علیه سایر همسایه‌ها بدست آرند. پر واضح است که برای احزاب و شخصیت‌های سیاسی واقع بین و ایران دوست اینگونه افکار ناشی از بیگانگان مضر است. آنها نیکه بخواهند ایران را پایگاهی بر علیه روسیه شوروی قرار دهند و روزی آلت دست آلمانها و روز دیگر آلت دست انگلیس و بالاخره آلت دست امریکا بر علیه شوروی گردند نه تنها خدمتی به ایران نمی کنند بلکه گاهی دانسته و زمانی ندانسته خیانتی بزرگ نسبت بملت خود مرتکب می گردند. البته نقشه‌ها و افکاری که بمنظور جلوگیری از خطر اتمی که ممکن است در آینده ما را تهدید کند نه تنها بی ضرر بلکه لازم است و ما استقلال سیاسی و اقتصادی خود را تنها با استفاده از تناقضات بین المللی میتوانیم نگاهداری کنیم. همکاری با دولتی که از لحاظ خودشان علاقه مند به حفظ استقلال ایران باشند لازم و ضروری است ولی این همکاری هرگز نباید تا این حد پیش برود که از احساسات خیال پرستانه بعضی افراد و یا جمعیت‌ها بنام ملیون سوءاستفاده شود و با تصورات خام بدست آوردن هفده شهر قفقاز و غیره ایران پایگاه توسعه طلبی قدرتهای بزرگ جهانی قرار گیرد.

پس از این توضیحات پر واضح است که حزب زحمتکش ملت ایران با استفاده از تجربیات با ارزش جبهه ملی و باتکیه بقوانین کلسی تاریخ بیک معنی، بتمام معنی ملی میباشد. یعنی حزب، تکیه گاه خود را مابین توده‌های بزرگ طبقات زحمتکش و آباد کننده ایران جستجو میکند و هرگونه تحول و نهضتی که ناشی از توده ملت نباشد آنرا مردود و غیر ممکن تلقی میکند و با کمال وضوح و صراحت متوجه این حقیقت است که تحولات واقعی اجتماعی

باید منشاء و سرچشمه خود را از نیروی ذخیره ملت و برای منافع و هدف ملت اخذ کند و با نیروی همان توده برنامه متناسب با نیروی خود متناسب با مرحله تکامل اجتماعی خود انتخاب کند.

احتیاج بتوضیح زیاد نیست که حزب زحمتکشان با ملیونسی از نوع دوم که واقعاً وجه مشترکی با ملت به معنی حقیقی خود ندارند سرکاری ندارد و نمیتواند داشته باشد. و ضمناً باید متوجه بود که اگر در آلمان یا انگلستان و یا شوروی ملیونی از این قبیل هستند که در خیال توسعه طلبی می باشند اینگونه ملیون لاقط واقع بین هستند و بمناسبت داشتن يك صنعت مترقی میتوانند بخود اجازه این بلندپروازیهارا بدهند ولی ایران که خود در معرض تاخت و تاز ملیون بیگانه توسعه طلب و صنعتی ست، ایران که فاقد ابتدائی ترین وسائل زندگی است نمیتواند بخود اجازه این عمل را بدهد و از توسعه طلبی بحث کند. اگر توسعه طلبی ملیون کشورهای صنعتی عبارت از بلندپروازی واقع بینانه است مال ما عبارت از سخن پردازی خیالپرستانه است و غیر از آلت شدن در دست توسعه طلبان و رقبای نیرومند و ضرر زدن به سرحدات کشور و فدا کردن توده مردم فایده دیگری ندارد. گرچه این احساسات خیالپرستانه از فرط میهن پرستی ناشی می باشد معذالك این حسن نیت مانع از سوءاثر نمی باشد، با عبارت دیگر میتوان بدون اغراق ادعا کرد که در شرایط خاص ایران ملیون نوع دوم گرچه دانسته آلت دست بیگانه نباشند و از روی حسن نیت از ایران بزرگ و غیره حرف بزنند و واقعاً دارای حسن نیت باشند معذلك اینها صرف نظر از خیالپرست بودن تنها می توانند بدون توجه آلت دست بعضی از بیگانگان و ملل بیگانه دیگری باشند فائده لازم و کافی برای ملت خود نداشته و در عین حال مضرات بزرگ و خطرانی برای کشور جلب کنند.

حزب زحمتکشان ملت ایران از این نوع افکار خیالپرستانه و خطرناک جداً اجتناب میکند و تمایلات ملی را بمعنی حقیقی آن دارا می باشد. نهضت کارگری ایران و نهضت دهقانی و سایر طبقات زحمتکش باید دست بدست هم دهند و يك نهضت ملی واقعی برای عمران و آبادی و برابری رهائی از قید بیگانه و رهائی از فقر و ترس بوجود آرند. البته ما در این سعی و کوشش خود میتوانیم به نهضت های ملی جهان امیدوار باشیم و از آنها استفاده کنیم. برای توضیح این مطلب در مقاله آینده از تمایلات بین المللی و از تحولاتی که در معنی این اصطلاح پیدا شده بحث می کنیم.

ملی و بین‌المللی

آن افراد یا طبقاتی از جامعه‌های ملی که تمایلات بین‌المللی را منافی با ملیت میدانند درست آن‌ملیونی هستند که ملی بودن را بمعنی توسعه‌طلبی و کسب افتخارات و کشورگشائی تلقی میکنند. ملی بودن بمعنی دیگر آن‌نه تنها منافات و تضادی با تمایلات بین‌المللی ندارد بلکه این دو مکمل و بالآخره لازم و ملزوم همدیگر میباشند. مادامی که ساختمان جوامع ملی طبقاتی است اصولاً و رویهمرفته هم‌مابین طبقات حاکمه ملل تا حدودی و هم مابین طبقات محکوم ملل تمایلات بین‌المللی وجود دارد، در اینصورت باید تمایلات و یا همکاری بین دول را از تمایلات بین ملل متمایز دانست زیرا همکاری بین‌المللی بمعنی خاص همکاری بین دول گاهی به‌همکاری و گاهی بدسته‌بندی و رقابت و جنگ منتهی میشود ولی تمایلات بین‌المللی بمعنی صحیح و واقعی آن هرگز به جنگ منتهی نمیشود زیرا ملل مختلف جهان یعنی توده‌های زحمتکش هرگز در خیال سوء استفاده از همدیگر نمی‌باشند و از جنگ نفعی عاید آنان نمی‌شود و بالعکس آنها هستند که تحمیلات مادی و خسران جانی جنگ باردوش آنهاست. همین مسئله مبارزه ضد استعماری نفت را در نظر میگیریم و بدون غوطه‌ور شدن در وقایع تاریخی گذشته که ممکن است برای بعضی خوب روشن نباشد از تجربیات و مشاهدات روزانه اخیر استفاده میکنیم. در مبارزه برای نفت اگر صرف نظر از تعارفات بکنیم افراد دسته‌ها و قشرهایی از طبقات بالای جامعه ملی ایران پیدا شدند و هنوز هم هستند که همکاری با شرکت سابق را به همکاری با دکتر مصدق و جبهه ملی ترجیح دادند. رزم‌آرا و فروهر و ساعد و گلشائیان و امثال آنها علامت و نشانه يك جمعیت، يك قشری از طبقات بالای اجتماع هستند که نمایندگی استعمار را در ایران پدر و ولی امر خود میدانند. این قشر از جامعه ایران تمایل بین‌المللی و یا صحیح‌تر بگوئیم تمایل بین دول، بین هیئت‌های حاکمه را دارا می‌باشند ولی آنان حد مشترکی با طبقات محروم و واقعاً ملی ایران ندارند هر چند که منافع طبقاتی عمیق و آینده‌خود آنها مستلزم همکاری با ملت ایران هست. معذک عده از طبقه حاکمه عقب مانده ما همکاری با صاحبان زر و زور را به همکاری با ملت ترجیح میدهند. جریانهای تاریخی نیز نشان داده است که همکاری طبقات فئودال و بورژوا بر علیه ملل خودشان با استفاده از طبقه حاکمه کشور دیگر همواره وجود داشته است.

وقتی خداوندان زروزور فرانسه در طی انقلابات اجتماعی از حکومت خلع ید شدند آنها سعی و کوشش کردند به کمک نیروی نظامی و کشور گشای پروس ملت فرانسه را لگدمال کنند. شواهد تاریخی زیادی هر خواننده بدون کمک ما میتواند بخاطر بیاورد. از طرف دیگر در آن رستاخیز بزرگ ملی برای ملی کردن نفت سراسرایران، در کشور عراق از طرف ملت نه تنها تمایلاتی اظهار شد حتی خونهدار ضمن میتینگها ریخته و اگر انگلستان به ایران تجاوز میکرد بی شک صدها هزار داوطلب در عراق و مصر و شام و حتی اروپا و امریکا پیدامیشد که در صفوف ملت ایران بر علیه انگلستان متجاوز حاضر بجنگ بودند. تجربه روزانه و مشاهده جرائد اروپا و امریکا نشان داد که در آن مبارزه برای نفت، ملتها اغلب بر له ایران و دولتها بر علیه ایران رأی میداده اند. ولی در عین حال باید متوجه بود که هر دولت بر له ایران صحبت کرد لازم نیست ناشی از ملت خود باشد، نماینده چین کومین تانگ بارها بر له ایران حرف زد ولی این ناشی از عدم رضایت آن دولت از انگلستان بود که دولت چین کمونیست را بر سمیت شناخته است. آن دولتهائی که در ایران برای خود منافعی قائل نباشند و به نفت ایران در جنوب یا شمال یا شرق و غرب نظر نداشته باشند و معدنک از نهضت ملت ایران پشتیبانی کنند در این صورت میتوان آن دولتها را ناشی از ملت خود دانست و این عمل را ناشی از تمایلات بین المللی صحیح تلقی کرد. شکایت انگلستان از ایران به مناسبت مقاومت دولتهائی از نوع هندوستان و یوگسلاوی تصویب نشد. حق و تو شوروی رقیب انگلستان در سازمان ملل تازگی نداشت، آنچه قابل اهمیت بود و شکست انگلستان تلقی گردید این بود که آن دولت در بلوک غیر شوروی نتوانست اکثریت کافی بر علیه ایران و بر له خود بدست آورد. حتی معتدل ترین قطعه نامه نیز شانس موفقیت پیدا نکرد. دولت هندوستان و مخصوصاً یوگسلاوی در ایران منافعی نداشتند و بالعکس از مخالفت با نظر انگلیس ضرر نیز میبردند ولی تمایلات بین المللی ملت آنان دولتهای نسبتاً ملی آنانرا مجبور کرد که از خواست ملت ایران پشتیبانی کنند. اگر حزب کارگری و دولت کارگری انگلیس از کشتی های جنگی و چتر بازان و تفنگ داران دریائی بر علیه ایران نتوانست استفاده کند و اگر ایران نتوانست مقاومت کند و خلع ید را به تمام معنی کامل اجرا کند و دولت محافظه کار کنونی بریطانیا در مقابل کار انجام یافته قرار گیرد همه اینها پس از تکیه به نیروی ملت ایران، متکی به تمایلات بین المللی افکار عمومی اروپا و امریکا و حتی افکار عمومی خود انگلستان بود. رأی دهندگان پروپا-

قرص دولت اتلی هرگز به دولت کارگری اجازه نمیدادند که برای ابقای يك شرکت غارتگر صلح دنیا را با بزرگترین خطر مواجه سازد. آزمایش نشان میدهد که بعضی قشرهای جامعه کنونی ایران دره بارزه برای نفت مضروب بعضی از قشرهای ملل مختلف دنیا برای مبارزه ما مفید بوده اند، این خودبهبترین علامت وجود تمایلات بین المللی است که نه تنها منافات بانهضت ملی مسا نداشته بلکه مکمل آن بوده و عملاً مفید برای آن بوده است. نکته دقیق و قابل توجه اینجاست که اگر ما پایگاه توده ای ما بین ملت خود برای مبارزه ضد استعماری بوجود نیاورده بودیم هرگز از تمایلات بین المللی نمیتوانستیم استفاده کنیم، عبارت دیگر هیچ ملتی نمیتواند و نباید امید خود را در درجه اول به تمایلات و یا به نیروهای بین المللی متوجه سازد بلکه بالعکس منشاء اصلی و اولی نیروی ملی و محلی است که در صورت بوجود آمدن آن از جریانها و تمایلات جهان بین المللی می توان استفاده کرد. اختلاف نظر ما با تظاهرات (نه تمایلات) بین المللی کمیته فرمیست ها از همینجا ناشی می باشد. آنها مدعی اند که از بین المللی شروع میکنند و حتی ملیت را فدای آن میکنند که تا بالاخره بحاکمیت ملی برسند ولی به عقیده ما بین الملل قبل از محرز بودن مایته ها اصلاً نمیتواند بوجود آید. آنها اول تکیه گاه نیرومند بین المللی جستجو میکند تا به هدف ملی برسند، ما از تکیه گاه ملی شروع میکنیم و از تمایلات بین المللی کم و بیش استفاده میکنیم. مادامی که عناصر ملی بوجود نیاید پیدایش بین الملل غیر ممکن است. ولی آنها منافع و هدف ملی را فدای يك بین الملل موهومی می کنند که در حقیقت تجسم ملیت يك نژاد میباشد و عملاً دیدیم که شباهتی به بین الملل ندارد. ما از اینگونه تظاهرات بین المللی که دائماً منافع ملل کوچک و حق حاکمیت آنها را فدای يك ملیت بزرگ بنام بین الملل بکند بیزار هستیم.

ما در مقالات آینده مفصل از تمایلات ملی و بین المللی بحث می کنیم. در خاتمه این مقاله باین نکته اشاره میکنیم که طرز تفکر طبقات زحمتکش در مرحله کنونی تکامل صنعت متوجه به ملی کردن وسائل تولید و توزیع است که اساس سوسیالیسم میباشد. همانطور که گفته شد طبقات زحمتکش نمی توانند توسعه طلب یا ملی بمعنی توسعه طلبی آن باشند، بنابراین در اصطلاح «سوسیالیسم ملی» يك تناقض صریح وجود دارد زیرا سوسیالیستهای ملی آلمان و مقلدین آن تماماً توسعه طلب بوده و ملی را به آن معنی مصرف می کنند. تنها کشورهایی و یا جمعیتها و احزابی به سوسیالیسم ملی متوسل میشوند که توسعه طلب باشند

واصطلاح کاپیتالیسم ملی برای آنها بهتر صادق است تا سوسیالیسم ملی، زیرا سوسیالیسم در عین ملی بودن باید بین المللی نیز باشد، همان ملی بودن که منافاتی با بین المللی بودن ندارد و همان بین المللی بودن که مکمل ملی بودن است.

اهمیت انقلاب صنعتی در پیدایش نهضت و تئوری مبارزه پیشرو

از ماسئوال میشود که از کدام مکتب اجتماعی پیروی می کنیم، کدام دولت و یا رژیم حکومتی از حکومت های کنونی جهان را نمونه و سرمشق خود قرار میدهیم. از آنچه در این چند مقاله مقدماتی تشریح شد پرواضح است که مکتب اجتماعی ما در خط سیر مکتب سوسیالیسم واقع است ولی کدام سوسیالیسم؟ از انواع و اقسام سوسیالیسم مسیحی گرفته تا بالشویسم همه مدعی سوسیالیست بودن هستند. صرف نظر از صحت و سقم این ادعاها لزومی ندارد که پیروی از نمونه مخصوصی از سوسیالیسم ساخته و پرداخته بطور جامد در تمام زمانها و مکانها برای همه لازم باشد که از آن تقلید کنند، ممکن است از اصول کلی سوسیالیسم با تغییرات لازم در شرائط مختلف جوامع ملی پیروی گردد.

گرچه منطق سوسیالیسم را از هدف و محتوی آن بکلی نمیتوان در عمل جدا کرد معذک در تطبیق آن با شرائط مختلف هر جامعه ملی، انسان اجتماعی میتواند منطق سوسیالیستی را تمام و کمال قبول کند و لسی هدف و محتوی سوسیالیستی را تا حدودی که مرحله تکامل اجتماعی اجازه میدهد مورد توجه قرار دهد.

بنظر ما منطق نهضت اجتماعی حزب مترقی باید علمی و تاریخی و واقع بینانه باشد. این سه صفت که برای منطق مبارزه ذکر کردیم با همدیگر مربوط و مکمل هم می باشند.

بطور خیلی مختصر رجع به هر کدام از این اوصاف سه گانه توضیح میدهیم. منظور ما از علمی بودن منطق مبارزه ما اینست که مکتب حزبی زحمتکشان، تحولات اجتماعی و جریان تاریخی را وقایع مستقل از هم و اتفاقی نمیداند بلکه وقایع و جریان تاریخ را تابع یک نظم و قاعده مخصوص بخود میداند. این نظم و قاعده و یا علم مخصوص بجامعه بشری را از روی مطالعه تاریخ

میتوان بدست آورد. جریان زندگی نوع بشر عبارت از آزمایشگاهی است که از مطالعه وقایع و جریانهای آن میتوان لااقل قوانین کلی را بدست آورد و از مطالعه شرایط و اوضاع و احوال موجود خاص، وقایع آینده را لااقل در حدود خط سیر کلی آن پیش بینی کرد و مطابق نقشه آنها را تسریع و منظم تر نمود. منظور ما از تاریخی بودن مبارزات اجتماعی اینست که هر مرحله از تکامل اجتماعی ممولود تغییرات و تبدلات گذشته و آستن تحولات تکاملی آینده است. هر حالت کنونی را مستقل از گذشته و حتی آینده نباید در نظر گرفت بلکه باید تاریخ تکامل گذشته را مورد دقت قرار داد و حالت کنونی را در دستگاهی از گذشته و آینده قرار داد تا بتوان از سیر تکاملی گذشته برای آینده پیش بینی لازم را کرد.

منظور ما از واقع بینانه بودن منطق مبارزه اینست که نباید در تخیلات شاعرانه و انسان دوستی و غیره خود غوطه ور شد و ضرورتهای موجود اجتماعی را از نظر دور داشت. علمی بودن و تاریخی بودن جریانهای اجتماعی بمایاد میدهد که مطابق تصور بعضی خیالپرستان نمیتوان شب خوابید و صبح بایک اجتماع مثلا سوسیالیستی صد درصد روبرو شد. در يك کشور عقب مانده در عرض یکشب و حتی چند ماه و سال نمی توان یکدفعه اصول سوسیالیستی را برقرار کرد و تمام وسائل تولید و توزیع را بالمزه ملی کرد و اساس و بنیان استعمار فردا ز فرد را یکدفعه از بین برد. در شدیدترین انقلابهای سوسیالیستی هرگز این عمل در عرض چندماه و حتی چند سال یکباره عملی نشده است و برای رسیدن به هدف عالی خیالپرستانه طی مراحل واقع بینانه ضروری و لازم است.

هر چند در بعضی موارد میتوان از روی يك مرحله گذشت ولی این نمود اجتماعی يك قانون کلی و ضروری نیست و در تمام موارد نمیتوان بدون طی مراحل بمرحله بالاتر رسید. رسیدن از يك مرحله به مرحله بالاتر هم مطابق اصل تکامل و هم مطابق اصل انقلابی اصولا امکان پذیر است، گرچه از لحاظ تئوریک مرحله تکامل را نیز با جزاء انفصالی یا انقلابی میتوان تجزیه کرد ولی از لحاظ علمی همان مرحله تکامل باقی و همانطور که در طبیعت هر دو روش وجود دارد در نموده های اجتماعی نیز هر دو روش را آزمایشهای تاریخی نشان میدهد.

وقتی ما منطق مکتب اجتماعی خود را علمی و تاریخی مینامیم بنابراین ما با اهمیت تاریخ و نتایج مبارزات طبقات زحمتکش جهان و ایران ارزش فوق العاده

قائل هستیم و در صورتیکه ما صفت واقع بینی را بمنطق خود اضافه میکنیم یعنی محصول و نتیجه تحولات تاریخی را که عبارت از ثنوری مبارزه است بطور کورکورانه و جامد در شرائط و اوضاع و احوال خاص جامعه ایران قابل تطبیق نمیدانیم و لزومی برای تقلید از یک رژیم دولتی و یا اجتماعی خاص حس نمیکنیم. مکتب اجتماعی ما با در نظر گرفتن ذخیره آزمایشهای بشری تا این مرحله و با تطبیق آن به شرائط موجود محلی بوجود می آید.

هر سوسیالیست که بتمام نتایج منطقی تاریخی حاصله از این عقیده متوجه باشد باید به این مسئله ایمان داشته باشد که سوسیالیسم مولود انقلاب صنعتی است. یکی از مهمترین عوامل و یا تنها عامل مهم صنعت جدید طبقه کارگر است که طرز تفکر حاصل از رشد و تکامل صنعت و ارتباط آنرا با جامعه بشکل سوسیالیسم در آورده است. وقتی بحث از ایدئولوژی طبقه کارگر یا سوسیالیسم میشود نباید تصور کرد که ایدئولوژی طبقه کارگر فقط مختص کار کردن و یا تنها برفع آنان است و یا مثلاً منافع طبقه کارگر بمنافع سایر طبقات زحمتکش ترجیح داده شده است. چون طبقه کارگر در زمان معاصر مولود عالیترین ترقیات علمی و صنعتی است ایدئولوژی این طبقه در حقیقت مترقی ترین و علمی ترین فورمول حل مشکلات اجتماعی را برای تأمین و تنظیم منافع کلیه طبقات زحمتکش و آباد کننده بدست میدهد. مثلاً طبقه دهقانان و احزاب ناشی از آن طبقه هرگز نتوانسته اند یک راه حل منطقی و علمی برای برطرف شدن فقر دهاقین و حل مسئله زمین بدست بدهند، بزرگترین هدف و راه حل آنان تقسیم اراضی بین دهقانان است ولی آزمایش چند نسل نشان داده است که بار رژیم اجتماعی حاضر تقسیم زمین اگر تازه مسئله ای را در واردی برای یک نسل حل بکند، پس از یک نسل تمرکز زمین مجدداً برقرار میشود و مشکل پس از مدتی بهمان شکل سابق آشکار میگردد. تقسیم اراضی خالصه یادولتی یا ملی بین دهقانان یک راه حل منطقی نمیباشد و در این حال ارتجاعی نیز هست زیرا این عمل رجعت از سیستم مالکیت عمومی بمالکیت خصوصی است. گرچه این مالکیت خصوصی کوچک و مربوط به کشت کننده زمین است و این نوع مالکیت بانوع متمرکز آن اختلاف کیفی دارد ولی این املاک جزئی اولاً نمی توانند اساس و پایه بهره برداری مکانیزه را تشکیل دهند و ثانیاً بزودی بامردن مالک و تقسیم زمین به افراد زیاد از راه ضرورت به دیگران فروخته میشود و تمرکز زمین در دست پوئلداران از نو شروع میشود.

فرضیه سوسیالیسم ناشی از طرز تفکر کارگری با تکیه به آزمایشهای

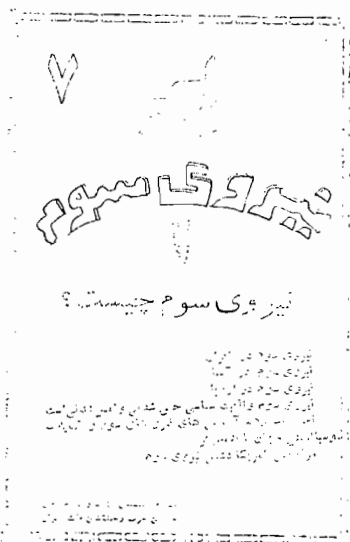
تاریخی نشان میدهد که طرز استفاده صنعتی و علمی از زمین و غیر آن اجازه نمی‌دهد که وسائل تولید (از جمله زمین) متفرق و کوچک باقی بماند. برای بهره‌برداری مؤثر و مفید لازم است که زمینهای بزرگ يك واحد اقتصادی تشکیل دهند تا بتوان با وسائل مکانیکی و موتوری استفاده بیشتر و بهتر کرد و چون طبیعت این واحدهای اقتصادی عظیم تملك خصوصی را قبول نمیکنند و به تناقضات سخت منجر میشود خواهی نخواهی ملی شدن زمین و یا بهره‌برداری دسته جمعی از آن مورد توجه قرار می‌گیرد و از اینجاست که رهبری مبارزات اجتماعی مفید و مؤثر همیشه سهم نهضت‌های کارگری میگردد که بهترین راه حل را برای سایر طبقات زحمتکش پیشنهاد میکنند.

در صورتیکه ملی شدن صنعت نفت جنوب ایران را استثنا کنیم مهمترین مسئله و مشکل اجتماعی ایران حل مسئله کشاورزی و تأمین حداقل معاش برای کثیرترین و فقیرترین طبقه زحمتکش یعنی دهقانان است، منطق سوسیالیستی و ایدئولوژی طبقه کارگر ایجاب میکند که پس از ملی شدن صنعت نفت ایران تمام نیروی اجتماعی متوجه حل مشکل دهقانان گردد و در مواردی که ملی شدن زمین هنوز عملی نشده باشد و یا نتواند عملی شود زمین را باید تا مدتی که کشتکار کشت میکند در اختیار او بگذارند و برای هر زارع نیز بقدر کافی زمین در موقعیکه بخواهد به زراعت اشتغال ورز دهبند، ولی حتی الامکان سعی شود که زمین‌های اختصاصی در مالکیت دولت درآمد یعنی متدرجاً و یا با سرعت ملی شود. صرف نظر از حرکت خود بخود جامعه‌های بشری بطرف تکامل یا صرف نظر از اینکه طبقات ذینفع بدون يك نقشه معین و مشخص خواهی نخواهی بطرف تکامل سیر میکنند، در عصر کنونی پیروی از يك رهبری دانسته و فهمیده که متوجه هدف اجتماعی منطبق با مقتضیات مرحله تکامل باشد می‌تواند جامعه را به طرف پیروزیهای درخشانی سیر دهد.

در تاریخ بشر هر گز رهبری و راهنمایی صحیح نهضت‌ها مطابق يك تئوری مبارزه صحیح با اندازه امروز معمول و مرسوم و عین حال مؤثر نبوده است. لازمترین آلت و ابزاری که بكمك آن تئوری علمی مبارزه می‌تواند دنیای نوین را بوجود آورد وجود حزب یا احزاب پیشروی است که مجهز با تئوری مبارزه پیشرو باشد. حزب زحمتکشان ملت ایران مظهر این سعی و کوشش طبقات زحمتکش با شرکت زحمتکشان فکری و دانشمندان و دانشورانی است که دانش خود را در خدمت کارگران و دهقانان پیشه‌وران و اصناف گذارده‌اند. فرق مرام‌نامه يك حزب با آرزوهای خیالپرستانه يك فرد یا جمعیت‌های

اصلاح طلب در این است که اولاً مراننامه و برنامه حزب از مطالعه واقعیات زندگی و از راجع‌هائی که در ضمن برخورد با مشکلات اجتماعی بدست آمده بوجود آمده ثانیاً مرام اشخاص و یا جمعیت‌های غیر حزبی عبارت از آرزوهای خیالپرستانه است که انتظار دارند دولت‌ها و یا اشخاص با حسن نیت از روی انسان دوستی و خیرخواهی روزی این آرزوها را عملی سازند. حزب ماسعی و کوشش می‌کند مبرزترین و فداکارترین افراد و گروه‌های طبقات محروم را گرد هم آورد هر کدام و یادسته از آنها را مطابق استعداد خودشان به وظائف اجتماعی معینی بگمارد و تمام این اعضاء را در تحت یک رهبری سیاسی جابدهد و این سازمان متشکل را با تمام طبقات محروم در تماس روزانه دائمی نگاه دارد یعنی از نیروی دسته‌جمعی طبقات محروم و زحمتکش برای رسیدن به هدفهای اجتماعی استفاده کند.

خیالپرست آرزوی انجام اصلاحاتی را دارد ولی انسان اجتماعی واقع بین نه تنها تئوری مبارزه و تئوری حل مشکلات اجتماعی را پیدا میکند بلکه نیروئی که باید آنرا از قوه بعمل آرد آنرا نیز مهیا و آماده می‌سازد.



نیروی سوم چیست؟

- ۱- نیروی سوم در ایران اولاً به معنی اعم، و ثانیاً به معنی اخص آن،
- ۲- نیروی سوم در آسیا و آفریقا و کشورهای عقب مانده،
- ۳- نیروی سوم در اروپا و کشورهای از لحاظ صنعتی مترقی،

۱. نیروی سوم در ایران

الف - نیروی سوم به معنی اعم آن (جبهه ضد توسعه طلبی نیروی

سوم)

در مجلس پانزده، عده‌ای از نمایندگان برای استیفای حقوق ملی مقاومت کردند. آنها با قرارداد سادچیکف قوام از طرفی و بالایحه الحاقی نفت از طرف دیگر مخالف بودند و از تصویب شدن لایحه الحاقی در مجلس ۱۵ جلوگیری کردند. پس از آن، استیفای کامل حقوق ملی را از نفت جنوب شعار انتخاباتی خود قرار دادند.

در آن دوره، این عده از نمایندگان جبهه ملی پیرو شدند، علی‌رغم هیئت حاکمه از طرفی، و بدون حزب توده و علی‌رغم او از طرف دیگر، پیرو شدند. در آن دوره دولت وقت جداً برای انتخاب نشدن این نمایندگان در تهران اقداماتی می‌کرد. توده‌ای‌ها نیز در مدح و ثنای آزادیخواهان جهان قلم‌فرسائی

می کردند و هرگونه استیفای حقوق ملی را بدون موفقیت ارتش سرخ و استقرار حکومت ملی! از نوع پیشه‌وری غیرممکن اعلام می کردند.

خلاصه، موفقیت انتخابات دوره شانزدهم، موفقیت نیروی سوم در مقابل نیروی هیئت حاکمه و اربابان آنها از طرفی و نیروی حزب توده و اربابان آنان از طرف دیگر بود.

تنها نمایندگان جبهه ملی که در تهران به مجلس ۱۶ گسیل گردیدند نیروی سوم بودند.

بالاخر از آنها مردمی که پای صندوق‌ها رفتند و علی‌رغم القاکنندگان ارتجاعی یا توده‌ای خود به نمایندگان جبهه ملی رأی دادند، آنهایی که پای صندوق انتخابات شب‌ها خوابیدند و نظارت کردند، آن اکثریت بزرگ مردم تهران که به نمایندگان جبهه ملی رأی دادند و رسالتی به عهده آنان گذاردند، نیروی سوم بودند و انتظار داشتند که نمایندگان آنان مستقیم بروند و به‌چپ و راست منحرف نشوند، تا به هدف ملی برسند.

این نیروی رأی‌دهنده منحرف نمی‌شود، گرچه بعضی از نمایندگان آنان، همانطوری که منحرف شدند؛ منحرف گردند، این نیرو از قدرتهای بزرگ جهانی الهام نمی‌گیرد و علی‌رغم عمال قدرتهای بزرگ جهان نمایندگان خود را به پارلمان فرستاد. آنچه در تهران اتفاق افتاد، در تمام ایران امکان‌پذیر بود. این قدرت نیروی سوم، نیروئی که نمایندگان اقلیت را به مجلس فرستاده بود، به آن اقلیت نیروئی بخشید که اکثریت را تحت نفوذ خود گرفت و ملی‌شدن نفت سراسر ایران را به وکلائی که نود و چند رأی اعتماد بارها به - رزم آرا داده بودند، تحمیل کرد.

آنهایی که از حرف‌ها و نوشته‌های حزب توده راجع به پشتیبانی از طبقه سوم خوششان می‌آید، ولی از انتساب رهبران آنان به اجانب نفرت دارند نیروی سوم‌اند.

آنهایی که از جنبه ایدئولوژیک، یعنی از جنبه مرامی حزب توده راضی هستند ولی از خدمتگذاری آنان به اجانب متنفرند و از اینکه رهبران حزب توده منافع ملت ایران را فدای دولت شوروی می‌کنند بیزارند، آری اینها نیروی سوم‌اند.

آنهایی که از هیئت حاکمه منحط بکلی مأیوس‌اند و از رهبران حزب توده به‌عنوان عمال اجنبی انتظاری ندارند، نیروی سوم‌اند. آنهایی که ملی‌شدن نفت سراسر ایران یعنی ملی‌شدن تمام منابع و صنایعی را که انگلیس‌ها

دادند، تحریم قرضه ملی را (که می بایست نهضت مقاومت ملی ایران در مقابل استعمار مشترک انگلیس و آمریکا باشد) مبارزه ضد استعماری نامیدند و لسی توضیح ندادند قرضه ملی که ما را از تسلیم شدن در مقابل انگلستان و از قرضه کردن با شرایط سنگین از زیر منت آمریکا رهایی می بخشد، چرا می بایست تحریم شود، آیا تحریم قرضه ملی مبارزه با استعمار بود یا کمک روشن و مستقیم به استعمار؟! مردمی که در خریدن قرضه ملی بهم سبقت جستند، در درجه اول حمال ها و کارگرا و دهقانان جوان و سالخورده بودند که با وضع تأثر آوری آخرین رمق خود را برای خرید اوراق مصرف می کردند ولی رمقی برای این طبقات باقی نمانده بود تا کمک معتنا بهی بتوانند به خزانه خالی دولت بکنند، مساعدتی که از طرف جناح راست جبهه ملی یعنی از طرف ثروتمندان و ملاکین و سرمایه داران شد خیلی ناچیز بود.

اگر قرضه ملی نشان دهنده جبهه متحد ملت ایران از طبقات بالا تا پائین از طبقات مرفه ملی تا طبقات محروم در مقابل دواقلیت منسوب به بیگانها بود، در عین حال حقایق دیگری را در داخل جبهه ملی، در داخل آنچه ما به نیروی سوم به معنی اعم آن، تعبیر می کنیم نشان می داد.

قرضه ملی وعدم موفقیت کامل آن اولاً نشان داد که جناح راست جبهه ملی گرچه رهبری و نفوذ و قدرت سیاسی را در دست دارد، از لحاظ مادی و اقتصادی، یا نمی خواهد و یا به اندازه ای ضعیف است که نمی تواند کمک اقتصادی مهمی به نهضت و دولت ملی بکند، یعنی قشری که از سرمایه داران ملی در جبهه ملی هستند خیلی کم اند ولی نفوذ و رهبری را در دست دارند. مسئله قرضه ملی ثانیاً این حقیقت را روشن کرد که دست راست جبهه ملی که قدرت و حکومت در دست آنهاست راه حلی را که برای حل مشکلات اجتماعی پیشنهاد می کنند غیر عملی است.

آقای دکتر مصدق و سایر رهبران نهضت و دولت تصور می کردند که با پندواندروز حکیمانه و میهن پرستانه در رادیو و جرائد می توان طبقات مرفه و ثروتمند را به نهضت مقاومت ملی جلب کرد ولی در عمل ورشکستگی این طرز تفکر لیبرال که صدبار در آزمایش های تاریخی ثابت شده بار دیگر به مناسبت قرضه ملی تکرار شد. جناح چپ جبهه ملی و روشنفکرانی که مکتب اجتماعی طبقات زحمتکش را راهنمای مبارزات اجتماعی خود قرار داده اند، عقیده داشته و دارند که دولت مطابق نقشه در جریان واقع و حوادث و نظام اجتماعی دخالت کند و منتظر نباشد که طبقه مرفه از روی میل و رغبت قرضه ملی بخرد،

بلکه با اصول قانونگذاری از آنهایی که مطابق سیاست استعماری در قرن اخیر مالکیت را از توده ملت سلب کرده‌اند مالیات بگیرد، از خائنین سلب مالکیت کند و نهضت مقاومت اقتصادی را مطابق نقشه و به نفع ملت و به ضرر آنها. نمی‌که هنوز جیب ملت می‌خورند و به بیگانه خدمت می‌کنند رهبری کند. در اینجاست که جبهه وسیع ملی یعنی نیروی عموم به معنی اعم آن به نیروی سوم به معنی اخص آن که جناح چپ جبهه ملی است و به جناح راست آن تفکیک می‌شود. پس نیروی سوم به معنی اخص آن جناح چپ جبهه ملی است.

نیروی سوم به معنی اعم آن، حزب نیست، دارای مکتب اجتماعی مشترک نیست، تنها در روی وجه مشترک مبارزه ضد استعماری بوجود آمده و تا مدتی که خطر استعمار یا نفوذ توسعه طلبی بیگانگان وجود دارد نیروی سوم به معنی اعم یا جبهه وسیع ملی حق حیات دارد، اما وقتی مسائل داخلی مطرح می‌شود و راه حل مشکلات اجتماعی مربوط به روابط طبقات مختلف کشور در معرض بحث و مطالعه و اقدام قرار می‌گیرد، نیروی سوم به معنی اخص خود در مقابل جناح راست، نیروی سوم به معنی عمومی آن قرار می‌گیرد. جناح چپ جبهه ملی یعنی همین نیروی سوم به معنی اخص مرکب از حزب و جمعیت‌ها و افراد و یا احزابی است که واقعاً نماینده طبقات محروم باشند و در متشکل کردن آنان بکوشند و دارای برنامه اجتماعی مترقی باشند نه برنامه منحط و عقب مانده و ارتجاعی.

اگر ما جبهه وسیع ملی را با عناصر مختلف آن از راست تا چپ در نظر بگیریم روشن است که جناح راست آن فعلاً قدرت و رهبری را در دست دارد ولی برای آینده تنها آن عناصری از جبهه ملی شانس موفقیت دارند که دارای برنامه مترقی و متناسب با مقتضیات زمان باشند و دارای یک مکتب (دکترین اجتماعی) متناسب با مرحله تکاملی حاضر باشند. سایر عناصر که مکتبی یا برنامه‌ای ندارند و یا به مکاتب کهنه و پوسیده قرون هیجده و نوزده متوسل می‌شوند، اصلاً برای آینده حق حیات و شانس موفقیت نخواهند داشت. از روی این مطالعات واضح می‌شود که تنها آن قسمت از نیروی سوم به معنی اعم در آینده حق حیات دارد و می‌تواند رهبری نهضت و ادامه آن را تأمین کند که اوضاع اجتماعی را با طرز تفکر قرن بیستم تجزیه و تحلیل و قضاوت کند.

جناح راست نهضت ملی یا آن قسمت از نیروی سوم که عبارت از

سرمایه‌داران ملی و عناصر مشابه آن هستند، هر چند در مقابل سیاست استعماری مترقی و مفید می‌باشند ولی در مقابل نیروی سوم واقعی (اخص) در مراحل اصلاحات داخلی عقب مانده و ارتجاعی‌اند.

بنابر این کاملاً امکان‌پذیر و حتی ضروری است که عناصری از جناح راست نیروی سوم به معنی عمومی آن در عین حال مترقی و ارتجاعی و یا عقب مانده باشند یعنی نسبت به استعمار مترقی و نسبت به جناح چپ و نسبت به نیروی سوم واقعی عقب مانده و حتی ارتجاعی باشند. بعضی‌ها جنبه انتقادی ما را نسبت به آقای دکتر مصدق در عین پشتیبانی جدی از ایشان نمی‌توانند درک کنند. آنها می‌گویند مگر دکتر مصدق علامت و نشانه نیروی سوم در مقابل دواقلیت کوچک ولی منحوس نیست؟ مگر دهقانان ساده و کارگران دورافتاده ایران آمال و آرزوهای خود را در شخصیت مصدق خلاصه نکرده‌اند و از او انتظار ندارند؟ البته دهقانان و کارگران و قشرهای محروم دیگر جامعه انتظاراتی از دکتر مصدق دارند که آنها نیروی سوم و انتظارات آنها نیز هدف نیروی سوم واقعی است ولی انتظار آنان با برآورده شدن انتظار آنان فرق می‌کند. دکتر مصدق به عنوان علامت و نشانه نیروی سوم به معنی اعم آن بارزترین و آگاه‌ترین و باارزش‌ترین شخصیتی است که تاریخ معاصر ایران در مقابل توسعه‌طلبان از هر نوع می‌شناسد.

ولی آیا مصدق از اختیارات خود که با نیروی طبقه سوم برای ایشان تحصیل شده برای انتظاراتی که دهقان، کارگر و کارمند ساده از او دارد، استفاده خواهد کرد یا نه، سوالی است که جوابش هنوز داده نشده. اما موقعیت اجتماعی و طبقاتی دکتر مصدق و روشی را که در سیاست داخلی تا حالا اتخاذ کرده، وعده زیادی به آگاهان و عشقاران طبقات زحمتکش نمی‌دهد.

البته در طی تاریخ شخصیت‌هایی از طبقات مرفه و مملوک و سرمایه‌دار پیدا شده‌اند که با وسعت نظر تاریخی در مسائل اجتماعی قضاوت کرده‌اند ولی اینکه آیا دکتر مصدق آن وسعت نظر تاریخی و شجاعت اخلاقی را که در رهبری سیاست خارجی نشان داد، در سیاست داخلی نیز نشان خواهد داد یا نه محتاج تأمل است.

در هر حال صرف نظر از شخصیت آقای دکتر مصدق که با حل شدن نهائی مسئله نفت بی‌شک کناره‌گیری خواهد کرد، وقتی مسائل داخل در دنبال نهضت که حل نفت است جدی مطرح می‌شود، نهضت ملی یا نیروی سوم به معنی

اعم آن دچار بحران می‌شود. یعنی سرمایه‌داران ملی و عناصر مشابه آن در مراحل آینده نهضت ملی که باید سرنوشت زندگی اقتصادی طبقات وسیع زحمتکش را تأمین کند منافع متضاد با نهضت ملی پیدا می‌کنند و خواهی نخواهی اگر تازه در مقابل نهضت ملی قرار نگیرند از آن کناره‌گیری می‌کنند.

اما نهضت آنچه [راکه] در کمیت و سطح از دست می‌دهد در عین حال و کیفیت بدست می‌آورد. یعنی آن قسمت از قشرهای طبقات سوم که به‌مناسبت وسعت و ابهام هدف نهضت و بعین دیگر به آن نمی‌پیوستند، با مشخص تر شدن هدف و قاطع تر شدن روش به نهضت رومی آرند.

نیروی سوم واقعی علاوه بر اینکه نیروی طبقات محروم کشور اعم از کارگر و دهقان و کارمند و روشنفکر مترقی و پیشه‌ور است، در عین حال یک راه حل مشکلات اجتماعی، یک مکتب اجتماعی مترقی است که بحث مفصل از آن را به بعد موکول می‌کنیم.

نیروی سوم مترقی اساس برنامه خود را در ضمن برخورد با مشکلات اجتماعی در ملی شدن نفت سراسر کشور کشف کرده است و آن را به سرمایه‌داران ملی نیز تحمیل کرده است زیرا نفع سرمایه‌داران ملی ایران در این بود که فقط امتیاز نفت جنوب لغو گردد ولی اداره کردن آن ملی نشود و بدست سرمایه‌داران خصوصی اداره گردد.

نیروی سوم واقعی مکتب اجتماعی خود را روی همین اساس ملی کردن صنایع کلیدی و بالاخره برپایه اداره صنعت و کشاورزی روی اصول ملی شدن وسائل تولید و توزیع قرار می‌دهد که با نیروی خود ملت ایران و توده مردم ایران عملی شود.

نیروی سوم نه تنها نیروئی است که در مقابل دو نیروی مهاجم از شمال و جنوب مقاومت می‌ورزد و خود را در مقابل آن‌ها محرز و مسلم نشان می‌دهد و واقعیت موجود غیر قابل انکار و شکست ناپذیر خود را نشان می‌دهد بلکه نیروی سوم در عین حال یک راه حل مشکلات اجتماعی، انتخاب یک روش زندگی ملی و اجتماعی است که در مقابل دو طرز زندگی امریکائی و روسی که سعی می‌شود به‌ما تحمیل شود مقاومت می‌ورزد، نیروی سوم تظاهر نوین اراده زنان و مردان آزادمش ایران است که آزمایش‌های تاریخی و حوادث پراز سرنوشت از خلال قرون ودهور تاریخ تمدن ایران از آن سخن می‌گوید.



نصرت ملی حزب زحمتکشان ملت ایران
افسانه های حزب توده نقش بر آب میکند

مدارکی از دستورات مخفی و رسمی حزب توده
بغافلین حزبی برای اخلال در نهضت ملی ایران

نشریه شماره ۸

کمیون انتشارات حزب زحمتکشان ملت ایران
آزماء ۱۳۳۱

آیا جبهه ملی ناسیونالیست است؟ و آیا حزب توده انترناسیونالیست است؟

«جبهه ملی که می خواست نفت را «ملی» کند می کوشید خود را نیروئی
ضداستعماری و انمود سازد.
این مبارزه ضداستعماری جبهه ملی رنگ ناسیونالیستی بخود گرفت...
دست به تبلیغات شدید ناسیونالیستی زد. از نظر جبهه ملی (مبارزه با استعمار
و ناسیونالیسم) پرده دودی است برای خدمت به استعمار و خیانت به ملت...
ناسیونالیستهای چپ این جبهه (حزب زحمتکشان)...
بعضی از تعزیه گردانهای این حزب یا وهای تیتورا نشخوار می کنند...
کار حزب ما (حزب توده) برای پرورش انترناسیونالیستی ملت
ایران اگرچه تاکنون موفقیتهایی بدست آورده...»

رهبران و کارگردانان کنونی حزب توده به عکس سابق در حال حاضر بی سواد
هم تشریف دارند و توده حزبی را در حال حاضر خیلی سطحی تربیت می کنند.
آنها از اصول مکتب ادعائی خود نیز اصلاً خبر ندارند. آنها به عکس منطق
مکتب ادعائی خودشان نمی توانند تشخیص دهند که مراحل مختلف نهضت های

ملی باهم متفاوت است. اگر «ملی» بودن و یا ناسیونالیست بودن در مرحله‌ای از نشو و نماى اجتماعى ارتجاعى مى‌باشد در مرحله دیگر ممکن است کاملاً مترقى باشد. ایران و کشورهای خاورمیانه واقعاً الآن مرحله‌ای از نهضت ملی را مى‌گذرانند که «ملی» در این کشورها مترقى بوده و با ناسیونالیستهای ارتجاعى اروپا وجه‌مشترك ندارد و بفرض اینکه در ایران یا مصر یا هندوستان عناصرى پیدا شود که از روی عدم آشنائی به اصول اجتماعى، افکار ارتجاعى ناسیونالیستهای اروپا را تکرار کنند، اینها آن خاصیت ارتجاعى اروپا را نخواهند داشت زیرا پایه اقتصادى و فنى و صنعتى که ناسیونالیسم اروپائى متكى به آنست و طبیعتاً توسعه طلب است و از نیروى محرکه ملل کشورهای صنعتى مى‌خواهد استفاده کند، آسیا و خاورمیانه فاقد آنست و بنابراین در این کشورها ناسیونالیسم به آن معنی اصلاً معنی ندارد، مگر اینکه اینگونه ناسیونالیسم در کشورهایی که از لحاظ صنعتى عقب مانده اند آلت دستى برای ناسیونالیستهای کشورهای صنعتى قرار گیرند. ما نشان خواهیم داد که به این معنی حزب توده بارزترین نمونه و بلااراده ترین آلت دست ناسیونالیستهای روسی است که به غلط اسم انترناسیونالیسم روسی خود گذارده اند. برای اجتناب از هر نوع ابهام بطور روشن معنی ملی را در مراحل مختلف تکامل تاریخی آن مورد توجه قرار مى‌دهیم.

ملیون اسپانى و ناسیونالیستهای امروز آلمان و انگلستان و فرانسه مولود نهضت‌های ملی هستند که در قرون گذشته بوجود آمده با وجود اینکه بورژوازی یا سرمایه‌دارى تازه بدوران رسیده، رهبرى این نهضت‌های ملی را به عهده داشته، تمام سوسیالیست‌ها و حتى کمونیست‌های انقلاب اکتبر این نهضت‌های ملی را در مقابل اصول ملوک‌الطوایفى مرحله مترقى از تکامل تاریخی تلقى کرده اند. بنابراین «ملی» و «ملیون» در این مرحله مترقى مى‌باشند. نهضت‌های ملی خاورمیانه و آسیا حالا دارند آن مرحله را با فرقهائی که اینها را به سوسیالیسم نزدیکتر مى‌کند مى‌گذرانند. بنابراین جبهه ملی و نهضت ملی ایران خبلى مفتحتر است که ملی مى‌باشد و لى نهضت‌های ملی اروپا که اغلب در قرن نوزده بوجود آمد، بر پایه سرمایه‌دارى رشد و تکاملی پیدا کرد و به مرحله نوینی از رشد خود رسید که جنبه توسعه طلبی و یا امپریالیسم و کولو نیالیسم پیدا کردند. این دولتهای ملی در این مرحله در داخل کشور، ناسیونالیست یعنی ملت پرست افراطی و توسعه طلب گردیدند و در خارج از مرزهای ملی خود غیر ملی و ضد ملی گردیده و اسم آنرا انترناسیونالیست و یا

توافق با اصول همکاری بین‌المللی نام نهادند یعنی دولتهای موسوم به ملی انگلستان و فرانسه و آلمان در داخل کشور خود با تحریک احساسات ملی قشرهای مختلف جامعه، میلیتاریسم را تشویق می‌کردند و از احساسات ملی ملت‌سوء استفاده برای کشورگشائی می‌کردند ولی برای توسعه بازرگانی خودشان میل داشتند دیوارهای گمرکی و مرزی بین آنها و ملل عقب‌مانده از بین برود و اصول تجارت بین‌المللی آزاد رواج یابد و حمایت کردن صنایع عقب‌مانده در کشورهای عقب‌مانده از طرف دولتها و نهضت‌های ملی کشورهای مستعمره از بین برود. بطور خلاصه این دولتهای ناسیونالیست صنعتی در داخل کشور خود ناسیونالیست، و در خارج مرزهای خود انترناسیونالیست بودند ولی این انترناسیونالیسم پوششی بود که روی عمل به رقیب اقتصادی و سیاسی در آوردن ملل عقب‌مانده می‌گذاشتند. برای اجتناب از هرابهام در این مقالات، ما ملی‌انتهائی را می‌نامیم که در مرحله اول نهضت ملی هستند و توسعه طلب نیستند و ناسیونالیست‌انتهائی را می‌نامیم که به مرحله توسعه طلبی رسیده‌اند.

حالا پس از رفع این ابهام به دو سؤال عنوان مقاله بر می‌گردیم: به نظر ما يك مطالعه سطحی نشان می‌دهد که جبهه ملی ناسیونالیست نیست و يك مطالعه دقیق نیز نشان خواهد داد که حزب توده انترناسیونالیست به معنی واقعی آن نیست ولی باین معنی که در بالا بآن اشاره شد پیرو ناسیونالیسم بیگانه است یعنی آلت دست ناسیونالیست‌های روسی است که به مرحله توسعه طلبی صنایع دولتی روسیه رسیده‌اند، یعنی در داخل مرزها دولت روسیه ناسیونالیست است و در خارج از مرز روسیه به انترناسیونالیسم تظاهر می‌کند تا از عقب‌ماندگی ملل دیگر به نفع دولت روسیه سوء استفاده کند.

اولاً راجع به اینکه جبهه ملی ناسیونالیست نیست ولی ملی (ناسیونال) هست: برای فهمیدن این مسئله باید جبهه ملی ایران را از نهضت ملی تشخیص داد. گرچه جبهه ملی ایجادکننده و اداره‌کننده نهضت ملی ایران است ولی نهضت ملی ایران يك میدانی و سیمعتر از جبهه ملی است. جبهه ملی خود از افراد و احزاب و جمعیت‌هایی بوجود آمده که در حدود يك برنامه مشترك فقط هدف مشترك دارند ولی هر کدام از افراد و احزاب و جمعیت‌های جبهه ملی مسئول تمام عملیات و یا عقاید احزاب و افراد دسته‌های جبهه ملی نیستند. جبهه ملی فقط در حدود هدف مشترك مسئول و اداره‌کننده افراد و احزاب و جمعیت‌های منسوب به جبهه ملی است. تمام اعضاء جبهه ملی باید نسبت به هدف مشترك

و اعلام شده جبهه ملی وفادار باشند ولی در سایر عقاید و نظریات اجتماعی که منافاتی باهدف مشترک جبهه ملی ندارد آزادند و ممکن است از هم کاملاً متمایز باشند. این اصل وحدت در عین کثرت برای نهضت ملی ایران که قلمرو وسیعتری را دربردارد بیشتر صادق می باشد.

اگر در نهضت وسیع ملی ایران افراد یا جمعیت‌هایی وجود دارد که دارای افکار میهن پرستانه مفرطی باشند، اولاً آنها مانند ناسیونالیست‌های اروپا خطری را تشکیل نمی دهند ثانیاً مسئولیت آن قسمت از تبلیغات آنها هرگز متوجه جبهه ملی نمی باشد. البته احساسات میهن پرستانه آنها تاحدی که برضد سیاست استعماری بریطانیا و بیگانه پرستان است مفید نیز می باشد ولی جبهه ملی و مخصوصاً حزب زحمتکشان و همچنین افراد رهبران جبهه ملی همواره از افکار ناسیونالیستی مبالغه آمیز انتقاد کرده اند. اگر به جبهه ملی و افراد آن ایرادی وارد باشد از آنطرف نیست که ناسیونالیست باشند بلکه از این لحاظ است که گاهی توجه کافی به هدفهای نامشروع چپ نمایان نداشته اند. تمام عناصر مرکب کننده جبهه ملی اعم از افراد یا جمعیت‌ها از هر گونه افکار و اعمال ضد شوروی به معنی حقیقی آن اجتناب داشته و هرگز ناسیونالیست به معنی کذائی آن نبوده اند. هیچ مسخره تر از این ادعا نتوان پیدا کرد که حزب زحمتکشان ناسیونالیست چپ باشد زیرا حزب زحمتکشان هر چند خیلی مفتخر است که ملی است و مامی دانیم اضافه شدن کلمه «ملت ایران» بعنوان حزب زحمتکشان خاری در چشم رهبران توده است زیرا آنها میل دارند زحمتکشان ایران خدمتگذار «ملت» دیگر باشند؛ حزب زحمتکشان مفتخر است که برای «ملی» شدن نفت سراسر ایران خدمتی انجام داده و اساس و پایه نهضت ملی ایران عوض اینکه روی اصول سرمایه داری خصوصی بنا شود روی اصول سوسیالیستی بنا گردیده است و این افکار کوچکترین شباهتی به ناسیونالیست بودن ندارد. باز هم خیلی مسخره است که بعضی از اعضای زحمتکشان را تیتوئیست بنامند.

متأسفانه در این تهمت و افترا این آقایان توده ایهای انتر ناسیونالیست با بعضی از جوانان کم تجربه ناسیونالیست که نه معنی ناسیونالیسم و نه معنای انتر ناسیونالیسم و نه معنای کمونیسم و نه معنای تیتوئیسم را می فهمند مشترک می باشند با کمال سرافرازی اعلام می کنیم که حزب زحمتکشان و کلیه اعضای آن حزب به هیچ مکتب و عقیده صادراتی معتقد نیستند، اعم از اینکه استالینیسم و یا تیتوئیسم یا امریکائیسم باشد، آن عده از اعضای حزب زحمتکشان که مورد

حمله و تهمت مشترک آقایان انترناسیونالیست و ناسیونالیست می‌باشند و با اتیکت تیتوئیست ملقب می‌شوند اشخاصی هستند که روش خود را بر علیه هدفهای نامشروع حزب توده و ارباب آنها یک سال جلوتر از تیتو اعلام داشتند. پیش آمدن جریان یوگوسلاوی و سایر نهضت‌های ضدمسکو خود دلائل نوین تاریخی برای صحت نظریه آن افراد از حزب زحمتکشان است که روشهای توده‌ایها و اربابان آنها را زودتر از دیگر نقاط جهان تشخیص دادند و با آن مبارزه کردند. ملاحظه می‌شود که با توجه به معنی ملی (ناسیونال) و معنی اجتماعی ناسیونالیست و با توجه به حقایق و حوادث سالیان اخیر، جهه ملی و مخصوصاً حزب زحمتکشان ناسیونالیست نیست ولی ناسیونال یعنی ملی است. در مقاله آینده نشان خواهیم داد که حزب توده آنطور که ادعا می‌کند انترناسیونالیست که مشتق از ملل و طبقات زحمتکش باشد نیست ولی انترناسیونالیستی که آلت دست یک دولت ناسیونالیست بیگانه است می‌باشد.

حزب توده انترناسیونالیست نیست بلکه آلت دست ناسیونالیست‌های بیگانه است

دیدیم که تمام کشورهای صنعتی در مرحله معینی از رشد و تکامل صنعتی خود احتیاج پیدا می‌کنند که جهان را تقریباً به یک واحد اقتصادی تبدیل کنند، برای کالاهای خود بازار و برای صنایع خود مواد خام تهیه کنند چون سطح صنعت آنها مترقی است و در بازار گانی در بازار جهانی همیشه تفوق با آنهاست میل دارند سرحدات گمرکی حتی الامکان از بین برود، تشریفات حمل و نقل کالا و مسافر به حداقل تبدیل یابد و یا معدوم شود. آنها به از بین رفتن سرحدات ملی به نفع دولت خودشان مایل می‌گردند. این تمایل صنایع بزرگ را در مقالات گذشته به عنوان تمسخر انترناسیونالیسم نامیدیم که در حقیقت شبه انترناسیونالیسم است.

اگر انقلاب اکثر روی اصول سوسیالیستی راه خود را می‌پیمود نمی‌بایست مانند صنایع بزرگ دول اروپائی که به سرمایه‌داری خصوصی متکی بودند به این نوع شبه انترناسیونالیسم منتهی شود ولی چون سیستم شوروی متدرجاً یک کاپیتالیسم دولتی از کار درآمد که یک طبقه بوروکرات دولتی و حزبی (یعنی طبقه کارمندان عالی‌رتبه ممتاز) بیشتر از همه از منافع آن برخوردار

می باشند همان روش شبه انترناسیونالیسم با قدرت و قوت بیشتری در روسیه پیش آمد یعنی مانند سایر دولت‌های کاپیتالیستی در داخل مرزهای شوروی يك ناسیونالیسم بی سابقه و در خارج از سرحدات آن کشور به يك شبه انتر-ناسیونالیسم متوسل شدند. این تمایلات مشابه بین المللی می بایست منافع ملل و دول دیگر را تابعی از منافع دولت شوروی و طبقه بورکرات ها که می کنند. کمینفرم این وظیفه را به عهده گرفت و شعب کمینفرم در کشورهای مختلف به عنوان عامل باستون پنجمی که منافع ملی محلی را فدای منافع دولت شوروی می کنند بوجود آمدند و اسم این عمل را انترناسیونالیسم گذاردند. پس از تشکیل دول موسوم به دموکراسی های توده ای بالکان، طبیعی بود که این دول کوچک که ادعای سوسیالیست بودن داشتند می بایست با هم روابط سوسیالیستی ایجاد کنند و مانند کشورهای سرمایه داری سرحدات و اصول گمرکی متکی به روابط سرمایه داری نداشته باشند. دیمتروف رئیس دولت یا ملت بلغارستان نیز به چنین اقدامی دست زد و تیتونیز بعنوان يك عضو خانواده کشورهای بالکان جداً از آن فکر سوسیالیستی و بین المللی که دارای روح بتمام معنی انترناسیونالیستی بود حمایت کرد ولی این اقدام سوسیالیستی که به تمام معنی روح انترناسیونالیستی داشت از طرف مسکو محکوم اعلام شد و پراودا در مخالفت با آن قلم فرسائی کرد. البته اگر فدراسیون بالکان تشکیل می شد و ملل این کشورها بهم نزدیکتر می شدند و تربیت بین المللی پیدا می کردند، اقتصاد و صنایع و ادارات و ارتش آن ها کم کم به يك واحد متمرکز و در عین حال مرکز تبدیل می شد، يك قدم بزرگ بطرف فکر بین المللی سوسیالیستی بود ولی پیدا شدن این واحد بزرگ و نیرومند سوسیالیستی مانع از این می شد که دولت شوروی منافع یکی یکی دول بالکان را فدای منافع دولت شوروی کند. به همین مناسبت ناسیونالیست های دولت شوروی ترجیح دادند که مطابق فرمول کلاسیک امپریالیست ها و ناسیونالیست ها «تقسیم کنند و حکومت کنند» و از اتحاد ملل بالکان جلوگیری کردند. این يك نمونه برجسته است که يك فکر و یا اقدام سوسیالیستی بین المللی که از طرف کشورهای کوچک مدعی سوسیالیستی به عمل می آید به نفع يك کشور بزرگ مدعی سوسیالیستی موقوف و متروک شد.

رهبران حزب توده و احزاب کمینفرمی مشابه آن هرگز حق ندارند به خردشان اجازه دهند که در اطراف اینگونه مسائل یعنی در اطراف مخالفت-پراودا و مسکو و فدراسیون بالکان بحث و فکر کنند زیرا در مسکو يك پولیت-

بور و وجود دارد که اوعوض تمام کمیفرمیست‌ها فکرمی کند و دیگران تنها موظف هستند که تمام هوش و ذکاوت خود را به کار ببرند و تصمیمات آن‌ها را توجیه بکنند. برای این که مثال متعدد و قابل لمس بزینم یکی از توده‌ای‌ها که تا قریب یک سال پیش در انجمن روابط فرهنگی مشغول فعالیت اجتماعی بود مأموریت پیدا می‌کند که از روی اسناد و مدارکی که «وکس» در اختیار او گذارده بود یک سخن‌رانی راجع به علم در شوروی بکند. این جوان با استعداد و اهل مطالعه و به زبان‌های خارجی دیگر نیز آشنا بود. او پس از مطالعه اسناد و مدارک علمی شوروی به نمایندگی وکس در تهران اظهار می‌کند که در موارد متعدد اشتباهاتی رخ داده مثلاً کاشف فلان موضوع علمی را که شما روسی معرفی می‌کنید سالیان دراز پیش دانشمندان دیگر اروپا کشف کرده‌اند و یا بعضی کشفیات را که شما مربوط به دوره شوروی می‌دانید خیلی پیشتر از آن در اروپا کشف شده است. این جوان کتاب‌هایی را که تاریخ طبع آن‌ها پیش از انقلاب اکبر بوده، حاکی از آن کشفیات بود که اسناد شوروی مدعی کشف شدن آن‌ها در زمان شوروی بود، و به نمایندگی وکس بعنوان سند غیر قابل انکار نشان می‌دهد و انتظار می‌کشد که این اشتباهات تصحیح شود و او نیز در سخنرانی خود به این اشتباهات اشاره کند.

نمایندگی وکس نه تنها اجازه این تصحیح‌ها و اشاره به آن‌ها را نمی‌داد بلکه در صحت مندرجات و تاریخ طبع کتاب‌های خارجی که به او عرضه شده بود شک می‌کند. البته او حق داشته است. او کارمند دستگاه شوروی و یا انسان شوروی است. ممکن است که این کتاب آلمانی «فاشیستی» باشد و یا مثلاً «مونارکو فاشیستهای یونان» و یا «پلتوکرات‌های» فلان جا و یا مثلاً «آتش‌افروزان جنگ آمریکائی» و یا اقلاً «نئوفاشیستهای یوگسلاوی» این کتابهای لعنتی بورژوازی را که متکی به علوم بورژوازی است چاپ‌زده باشند تا علوم شوروی را انکار بکنند و اختراعات آن‌ها را بدزدند.

البته توده‌ای‌های ایران نیز موظف‌اند که تمام علوم و ادبیات را به ناسیونالیست‌های روسی یا شوروی نسبت دهند و مثلاً ثابت کنند که نظامی شاعر ترکی زبان بوده و بی‌ریا اشعاری بسراید و چاپ کنند که رودخانه‌ارس شب و روز ناله می‌کند که چرا آذربایجان ما را از شوروی جدا کرده‌اند و در همان تألیف از شعرای همسایه خودشان، یعنی از حافظ و سعدی بعنوان شعرای بیگانه و همسایه یاد کنند.

تمام سوسیالیست‌های جهان از جمله لنین یکی از خواص بین‌الملل

سوسیالیسم را ایشطور تعریف کرده بودند که دول یا ملل بزرگ سوسیالیستی نسبت به دول یا ملل سوسیالیستی کوچک تعهداتی از لحاظ مادی و معنوی دارند یعنی دولت سوسیالیستی بزرگ باید فداکاری و از خود گذشتگی نسبت به دول سوسیالیستی و یا ملل ضعیف و کوچک بکند ولی تئوری استالینی کمینفرم این تئوری را کاملاً وارونه کرده است یعنی پس از آنکه سوسیالیسم در یک کشور بنیاد و آنجا ستاد زحمتکشانش جهان اعلام شد لازم آمد کلیه احزاب کمینفرمی جهان تمام منافع ملی و محلی خود را فدای ناسیونالیست‌هایی کنند که مقر فرمانفرمائی جهانی خود را در مسکو اختیار کرده‌اند. مسئله نفت شمال و نفت جنوب یکی از بهترین مظاهر این اصل است که رهبران توده به نام انترناسیولیسم و یا به نام دموکراسی جهانی منافع ملی ما را در مورد نفت همواره و پیوسته فدای منافع دولت شوروی و یا ناسیونالیست‌های شوروی کرده‌اند. این رفتار رهبران توده کوچکترین شباهت به افکار بین‌المللی ندارد، بلکه عبارت از عمل کسلینگ‌هایی است که ملت خود را فدای ناسیونالیست‌های ملت دیگر می‌کنند.

این بخشنامه در تاریخ ۳۰ دیماه ۱۳۳۷
در هیئت اجراییه تصویب شد بهرای واحد
های حزبی ارسال گردید .

حسابه
تکلیف واحدهای حزبی، در مهاجرت

رفقای عزیز
مطالعه اوضاع سازمان در مهاجرت نشان میدهد که بتدریج پاره ای شیوه ها و اقدامات غیر
تشکیلاتی در میان واحد ها و افراد حزب مارسخ می یابد، بطوریکه اخیرا بعضی از واحدها و اعضا
حزب ما در مهاجرت دست با اقداماتی میزنند که با اصل مرکزیت دمکراتیک و موازین سازمانی حزب طبقه
کارگر سازگار نیست .

بدیهی است غرض از جلب توجه افراد و واحدهای حزبی به رعایت
اصول و موازین تشکیلاتی انکار یا محدود کردن حقوق دمکراتیک اعضا
حزب و یا مبالغه در جهت مرکزیت به ضرر دمکراسی حزبی نیست. به عکس
هیئت اجراییه عقیده دارد که تکامل دمکراسی در درون حزب (بویژه در این
جهت که عموم افراد حزب امکان یا بند در مورد کلیه مسائل سیاسی و تشکیلاتی،
در کادر اصول اساسی حزب و موازین سازمانی مداخله نموده؛ آزادانه بحث
و اظهار نظر نمایند) بهترین و ثقیف تحکیم مبانی حزب و پیشرفت آرمانهای عالی
آنست ولی بطوریکه از اسناد و مدارک موجود برمی آید عده ای از اعضا
حزب و حتی برخی از واحدهای حزبی ما در مهاجرت، دمکراسی داخلی حزب
را با آزادی مطلق در مباحثات و عمل، با آزادی در مبادرت به اقدام در وراء
مقررات سازمانی و تصمیمات ارگانهای رهبری حزب اشتباه می کنند.

این رفقها به پیوند ناگسستنی که بین دو جهت اصل مرکزیت دمکراتیک
وجود دارد توجه ندارند و به همین سبب حدودی برای حقوق و اختیارات
خود قائل نیستند و رعایت موازین سازمانی را در مورد استفاده از این حقوق
و اختیارات نیز لازم نمی شمردند.

حاجت به استدلال نیست که این نحوه برخورد به مسئله دمکراسی حزبی

درحقیقت به منزله نمی لزوم ارگانهای رهبری کننده حزب و تجویز آثارش سازمانی بجای مرکزیت دمکراتیک است.

جای تردید نیست که اگر این شیوه عمل و این قبیل نظریات بتواند در صفوف حزب ما رخنه کند نه تنها به پایه‌های اساسی حزب ما لطمه می‌زند بلکه در شرایط دشوار کنونی موجودیت حزب توده ایران را نیز به مخاطره خواهد انداخت.

به همین سبب هیئت اجراییه ضروری و سودمند می‌شمرد که با جلب توجه رفقای حزبی به لزوم مراعات اکید موازین و مقررات سازمانی، چند نمونه از مواردی که در جریان چندماه اخیر در این زمینه مشهود گردیده است ضمن این بخشنامه به نظر عموم رفقای حزبی برساند:

۱- چندی پیش عده‌ای از رفقای حزبی مقیم یکی از مراکز عمده مهاجرت ما، تحت عنوان بررسی به‌وضع رهبری حزب توده ایران و اتخاذ تصمیم درباره اهمیت و ترکیب رهبری آینده مبادرت به تشکیل مجامع وسیعی انموده، یک سلسله مسائل عمده راجع به حزب و رهبری آن را مورد مباحثه قرار داده‌اند و سپس کوشیده‌اند تا حوزه‌های حزبی را به بحث در اطراف این مسائل و اتخاذ تصمیماتی در این باره سوق دهند.

هیئت اجراییه اکنون قصد ندارد درباره ماهیت مسائلی که در این مجامع مورد بحث قرار گرفته و هدفی که هر یک از شرکت کنندگان مجامع مزبور داشته‌اند اظهار نظر نماید ولی در اینجا تذکار این نکته را لازم می‌شمرد که اصولاً تشکیل چنین مجامعی بدون اطلاع و تصویب مقامات رهبری کننده حزب، بخودی خود عملی خلاف موازین تشکیلاتی است.

۲- با آنکه چندی پیش یکی از حوزه‌های حزبی ما در مهاجرت به مناسبت اینکه در وراء کمیته مرکزی نظریات خاص خود را درباره برخی از مسائل داخلی حزب بصورت «بخشنامه» برای واحدهای دیگر افراد حزبی فرستاده بود مورد انتقاد و تذکر قرار گرفت معذالک اخیراً بازهمین حوزه مبادرت به صدور بخشنامه جدیدی در باره مسائل مربوط به تشکیل پلنوم وسیع کمیته مرکزی نموده و با ارسال آن برای واحدهای دیگر و اعضاء حزب ما در مهاجرت، آنها را به پذیرفتن نظریات خود تشویق کرده است.

در تعقیب روش این حوزه، دو حوزه دیگر به نوبه خود دست به صدور «بخشنامه‌هایی» زده و آن را برای سایر رفا و واحدهای حزبی فرستاده‌اند.

با آنکه یکی از این بخشنامه‌ها در جهت تأیید طرحی است که هیئت

اجرائیه به بحث عمومی گذارده است ولی چون این عمل از لحاظ شکل تشکیلاتی درست نیست درخور همان انتقادی است که در مورد بخشنامه‌های دیگر ذکر شده است.

۳- برخی از اعضاء حزب بطور فردی یا جمعی مبادرت به جمع‌آوری امضاء ذیل اورا قی نموده اند که حاوی نظریات معینی درباره رهبری حزب و ترکیب آینده آن یا افراد مشخصی از رهبری است.

آنچه بیشتر جنبه غیر تشکیلاتی اقدامات اخیر را واضح می‌سازد وقوع آنها در زمانی است که هیئت اجرائیه بنا به تصمیم پلنوم پنجم کمیته مرکزی از کلیه واحدها و اعضاء حزب دعوت نموده است نظریات خود را درباره تشکیل پلنوم وسیع آینده از راه صحیح سازمانی به اطلاع هیئت اجرائیه برسانند و بنابراین نمی‌توان تصور کرد که این اقدامات جز ایجاد تشتت بیشتر در اذهان رفقای حزبی نتیجه دیگر داشته باشد.

صفت مشترك موارد سه گانه فوق عبارتست از عدم توجه به موازین تشکیلاتی حزب و نقص اصل مرکزیت دمکراتیک.

بدیهی است هیئت اجرائیه بنا به مسئولیتی که در حفظ موجودیت حزب و صیانت اصول اساسی سیاسی و سازمانی آن دارد نمی‌تواند نسبت به چنین اعمالی بی‌اعتناء بماند. به همین جهت نه تنها رفقای حزبی را از چنین اقدامات نادرستی بر حذر می‌دارد بلکه از عموم افراد حزب دعوت می‌کند که هیئت اجرائیه را در کوشش خود برای جلوگیری از این پدیده‌های ناسالم در درون سازمان حزبی تقویت نمایند.

هیئت اجرائیه اطمینان دارد که این روش مورد تأیید اکثریت قاطع رفقای حزبی قرار خواهد گرفت و امیدوار است افرادی نیز که ناآگاهانه مبادرت به چنین اقداماتی نموده یا در اتخاذ چنین تصمیماتی شرکت جستند یا توجه به عواقب نامطلوب و مخاطراتی که آنارشی سازمانی برای موجودیت حزب و پیشرفت امور آن به بار می‌آورد، صادقانه روش خود را مورد تجدید نظر قرار دهند.

(هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران)

مبارزه در درون حزب وسانتر الیسم دموکراتیک

(مسائل حزبی شماره ۶، بهمن ۱۳۳۷)

تکامل هر پدیده نتیجه مبارزه اضداد در درون آن پدیده است. حزب طبقه کارگر نیز که ارگانیسم تکامل یابنده است، بناچار بر اثر مبارزه درونی رشد و تکامل می یابد. تصور حزب بدون تضاد و مبارزه درونی تصویری است غیر دیالکتیکی و خارج از دنیای واقعیات.

اما اگر تضاد و مبارزه درونی حزب مطلق است تضاد و مبارزه کنکرت در داخل حزب نسبی و گذرا است. برای غلبه بر تضاد معین باید هر بار آن را عمیقاً و همه جانبه مورد مطالعه قرار داد و راه حل صحیح غلبه بر آن را یافت. حل تضاد کنکرت در داخل حزب بویژه هنگامی که مانند تضاد درونی حزب ماعمیق و پدیدارانه باشد به یکبار و بایک عمل قاطع امکان پذیر نیست. به تضاد درونی حزب ما که خود شامل تضاد درون دستگاه رهبری و تضاد میان دستگاه رهبری و توده حزبی است نمی توان بایک اقدام قطعی خاتمه بخشید. حل مبارزه درونی حزب ما به ناچار مراحل را خواهد پیمود که پلنوم چهارم کمیته مرکزی با شرکت عده معتناهایی از کادرهای حزبی بدون شک نخستین مرحله آن به شمار می آید. قطعنامه های این پلنوم و منجمله تصمیمات آن درباره اختلافات درونی دستگاه رهبری به عنوان قدم مؤثری برای حل تضاد داخل حزب در تاریخ حزب ما باقی خواهد ماند. اشتباه است اگر در ارزیابی پلنوم چهارم آنطور که پاره ای از رفقا می نویسند گفته شود: «کسانی که از نعمت بینائی محروم و یا توازن عقلی خود را از دست داده باشند می توانند باین قدمهای جدی! دلخوش کنند» چنین طرز تفکری ناشی از قضاوت ذهنی است.

اگر مبارزه درونی حزب و غلبه بر آن تنها عامل رشد و تکامل حزب است ولی یک لحظه هم نباید فراموش کرد که این مبارزه هنگامی به تکامل حزب کمک می کند که در چهارچوب اصول و موازین حزبی صورت گیرد. هرگاه در مبارزه درونی حزب اصول و موازین تشکیلاتی از نظر گذارده شوند این مبارزه نتیجه

معکوس خواهد بخشید و به تفرقه و پراکندگی صفوف حزب خواهد انجامید. دریک حزب طراز نوین در هیچ اوضاع و احوالی و تحت هیچ عنوانی نمی‌توان این اصول را نادیده گرفت و نقض کرد زیرا که آنها مستقیماً از جهان بینی حزب و تجارب نهضت کارگری جهانی نتیجه می‌شوند.

منظور ما از اصول تشکیلاتی البته اشکال سازمانی و شیوه‌های کار تشکیلاتی حزب نیست. اشکال و شیوه‌های کار تشکیلاتی در عین اینکه برای حزب طبقه کارگر دارای اهمیت فراوانی است می‌تواند در شرایط مختلف و متناسب با نوع کار و فعالیت حزب تغییر کنند. حزب همیشه آن شکل و آن شیوه کار تشکیلاتی را بر خواهد گزید که در شرایط معین بهتر می‌تواند به انجام وظائف سیاسی که در برابر حزب قرار گرفته کمک نماید. حزب ما در تاریخ حیات خود و در موارد غیر عادی و دشوار اشکالی برای ساختمان خود به کار برده که با اشکال مندرج در اساسنامه تطبیق نداشته است. بعنوان مثال می‌توان به پیدایش هیئت اجراییه موقت پس از ناکامی و عقب نشینی نیروهای دمکراتیک در آذرماه ۱۳۲۵ و همچنین به تشکیل پلنوم وسیع چهارم اشاره نمود. مثالهایی نظیر اینها را می‌توان در تاریخ احزاب مارکسیستی دیگر نیز پیدا کرد. اشکال سازمانی نمی‌تواند و نباید همانند سدی در برابر تکامل حزب بایستند. هرگاه وظائف حزب در اوضاع و احوال معینی ایجاب کند که شکل نوینی جایگزین شکل مندرج در اساسنامه گردد، می‌توان در کار موازین سازمانی تغییرات لازم را ایجاد کرد.

اما اصول تشکیلاتی غیر از اشکال و شیوه‌های کار تشکیلاتی است. منظور از اصول تشکیلاتی آن اصولی است که بر اساس آنها حزب طبقه کارگر سازمان می‌گیرد، آن اصول که بدون رعایت آنها حزب خصالت طراز نوین خود را از دست می‌دهد، وحدت اراده و عمل که عامل ضروری پیروزی در مبارزه علیه دشمنان است جای خود را به آشفتگی و پراکندگی می‌دهد. معذالك بعضی چنین اظهار عقیده می‌کنند که «مقررات و اصول تاموقعی محترم و قابل اجرا هستند که به پیشرفت نهضت کمک کنند هر وقت وجود آنها مانع و خار راه نهضت باشد باید شجاعانه دور ریخته شوند.» بدین ترتیب اگر روزی عده‌ای صلاح دانستند که پیشرفت حزب منوط به ایجاد فراکسیون در داخل حزب است باید «شجاعانه» به اینکار دست زد. اگر چنین تصویری دست داد که ارگان مرکزی «خار راه نهضت» شده می‌توان آن را نادیده گرفت و دروړاء آن عمل کرد. فرض کنیم دستگاه رهبری حزب در

سطح رهبری نباشد، آیا این امر می تواند دستاویز نقض اصل سانترالیسم دمکراتیک گردد؟ هرگز. درهیچ شرایطی و به هیچ عنوانی نمی توان اصولی مانند سانترالیسم دمکراتیک یارهربری جمعی را نادیده گرفت و نقض کرد. چیزی که هم اکنون در داخل حزب ما بیشتر به چشم می خورد همانا نقض صریح اصل سانترالیسم دمکراتیک است که ماضوروری می دانیم در اینجا مضمون آن را یادآور شده و موارد نقض آنرا برشماریم.

سانترالیسم دمکراتیک چیست؟

سانترالیسم دمکراتیک عبارتست از ایجاد مرکزیت بر پایه دمکراسی و دمکراسی از راه مرکزیت.

سانترالیسم دمکراتیک مناسبات میان رهبری و اعضاء حزب، میان ارگانهای مافوق و مادون، میان اعضاء حزب و حزب را در مجموع خود منعکس می سازد.

سانترالیسم دمکراتیک دو جهت يك تضاد یعنی سانترالیسم و دمکراسی را بطور ناگسستگی به هم پیوند می دهد.

سانترالیسم به معنی این است که:

۱- حزب برنامه و اساسنامه واحدی دارد.

۲- حزب دارای يك ارگان عالی رهبری است (کنگره و درفاصله میان دو کنگره، کمیته مرکزی)

۳- کلیه ارگانهای حزبی تابع مرکزند، ارگانهای پائین تابع ارگانهای مافوق، اقلیت تابع اکثریت.

۴- در حزب يك انضباط آگاهانه و محکمی حکمفرماست که برای کلیه اعضاء بدون استثناء یکسان است.

دمکراسی به معنی اینست که:

۱- تمام ارگانهای رهبری حزب از صدر تا ذیل انتخابی است.

۲- هر ارگان رهبری موظف است منظمماً در برابر ارگانی که او را انتخاب کرده است گزارش دهد.

۳- طرح و بحث مسائل سیاسی و تشکیلاتی در مجامع حزبی طبق مقررات حزبی از حقوق لاینفک اعضاء حزب است. ارگانهای حزبی موظفند به نظریات توده های حزبی گوش فرادارند، تجربیات آنها را مطالعه کنند و برای حل مسائلی که در برابر آنها قرار می گیرد به موقع راههایی نشان دهند.

بدین قسم سانترالیسم و دمکراسی دوروی يك مدال و در جهت يك تضاد

هستند که یکی بدون دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد. دمکراسی درون حزب به سانترالیسم می‌انجامد و سانترالیسم دمکراسی درون حزب را نظام می‌بخشد. دمکراسی بدون سانترالیسم به اولترا دمکراتیسم و لیبرالیسم و هرج و مرج مبدل می‌شود و سانترالیسم بدون دمکراسی در جهت اعمال روشهای فرماندهی و دستوری گرایش می‌یابد.

لازم به تذکر نیست که دمکراسی حزبی در شرایط کار مخفی، هنگامی که دشمن با تمام نیرو و وسائل خود علیه حزب برمی‌خیزد و سازمان‌های آنرا در معرض ضربات شدید قرار می‌دهد به ناچار محدود می‌گردد، تشکیل کنگره‌ها و کنفرانس‌ها غیر منظم می‌شود، انتخابات‌ها رگانه‌های رهبری اکثر آجای خود را به انتصاب افراد و می‌گذارد، تماس و ارتباط مستقیم این ارگانها با توده‌های حزبی قطع می‌شود ولی در هر صورت دوران کار مخفی با آنکه گاهی به طول می‌انجامد موقتی و گذرا است. اینها مطالبی است که هر یک از رفقای حزبی می‌داند و مورد قبول او است، ولی تنها قبول داشتن اصول تشکیلاتی کافی نیست. باید آنها را در عمل بکار بست و در عمل وفاداری خود را نسبت به این اصول نشان داد. در شرایط کنونی عده‌ای از رفقای حزبی اصل سانترالیسم دمکراتیک را شاید در گفتار می‌پذیرند. ولی در واقع ازدو جزء لاینفک آن فقط دمکراتیسم را حفظ کرده و سانترالیسم را کنار گذاشته‌اند. نتیجه این عمل پیدایش آشفتگی سازمانی و اختلال وحدت اراده و عمل در درون حزب است که هیچ‌وجه مشترکی با دمکراسی حزبی ندارد و از ریشه با دمکراسی در درون حزب طبقه کارگر مغایر است.

یکی از عوامل بروز اولترا دمکراتیسم و تمایل لیبرالیسم کنونی عکس‌العملی در برابر سانترالیسم نسبتاً شدید گذشته است. حزب ما در گذشته، در دوران کار مخفی خود دمکراسی حزبی را محدود کرده و سانترالیسم را تقویت نمود. البته برای دستگاه رهبری در یک دوره کوتاه امکان داشت جلساتی از کادرها تشکیل دهد و مسائل حاد سیاسی و تشکیلاتی روز را با آنان در میان گذارد و از نظریات آنان مدد گیرد. چه بسا با تشکیل چنین جلساتی دستگاه رهبری می‌توانست پاره‌ای از اشتباهات خود را بموقع اصلاح کند و خط‌مشی صحیحی اتخاذ نماید.

جز در این دوران کوتاه که امکاناتی برای استقرار بیشتر دمکراسی در درون حزب وجود داشت عمل دستگاه رهبری در تقویت سانترالیسم در دوران کار مخفی، عملی علی‌الاصول درست و منطبق با اصول تشکیلاتی بوده

است. معذالك این سانترالیسم در ارتباط با اشتباهات سنگین دستگاه رهبری وشکست نیروهای دمکراتیک سرچشمه افکار اولترا دمکراتیک کنونی حزب ما است که کار را به هرج و مرج کشانیده و اگر به آن خاتمه داده نشود بیم آن می رود که همین باقیمانده حزب نیز دچار تلاشی کاهل گردد. مضمون اساسی اولترا دمکراتیسم چیست؟

مضمون اولترا دمکراتیسم عبارت از این است که اعضاء و سازمانهای حزب اکثر آزادانه وبدون هیچ قید ومحدودیتی در داخل حزب عمل می کنند. راهنمای آنها در اتخاذ روش آنها نظریات شخصی وگاهی نیز منافع خصوصی است. پاره ای از آنها ابائی ندارند از اینکه هرچه بزبان آید بگویند، هرچه زیر قلم آید بنویسند، بهر کاری که رأی آنها بر آن قرارگرفت دست بزنند. آنها دستگاه رهبری وتصمیمات آن را نادیده می گیرند و انضباط حزبی را نقض می کنند. حال آنکه اصل سانترالیسم دمکراتیک حکم می کند که تصمیمات دستورات دستگاه رهبری برای کلیه افراد حزب لازم الاجرا باشد. حال ببینیم اولترا دمکراتیسم بطور مشخص به چه شکلی بروز می کند.

۱- تضعیف دستگاه رهبری

عده ای از رفقا با اعتقاد راسخ به اینکه وظیفه نجات حزب از بحران کنونی به عهده رفقای است که در مهاجرت بسر می برند و به بهانه اینکه گویا دستگاه رهبری در راه تکامل و پیشرفت حزب به سدی تبدیل گردیده است تمام نیروی خود را در راه تخریب این «سد» بکار انداخته اند. اما بجای آنکه تغییر دستگاه رهبری را از طرق حزبی و طبق اصول تشکیلاتی ناهین نمایند آنها سهلترین راه را انتخاب کرده اند و آن این است که رهبری موجود را از اعتبار بیاندازند، اتوریته آن را پائین آورند، بدین ترتیب پایه آنرا به خیال خود از سر راه بردارند. اما هرچه باشد دستگاه رهبری منتخب کنگره است. هیئت اجرائیه کنونی منتخب پانوم وسیع چهارم است که در پلنوم پنجم نیز مجدداً وحتى با اکثریت بیشتری از افراد کمیته مرکزی انتخاب شده است. به همین جهت این رفقا پلنوم رانیز که گویا در طرق حزبی گام برنداشته اند وبه وظائف خود عمل نکرده اند تخطئه می کنند، محکوم می کنند، و مورد سرزنش وتوبیخ قرار می دهند.

به عبارات زیر که از نامه‌ای استخراج شده توجه کنید:

«مانه تنها هیئت اجرائیه را..... محکوم می‌کنیم بلکه پلنوم پنجم را نیز..... مورد سرزنش و سزاوار توبیخ می‌دانیم. پلنوم را که بشدت در کارهائی غرق شده که فقط در صورت وجود حزب در ایران می‌توانست دارای اهمیت درجه اول باشد شایسته توبیخ می‌دانیم. این عمل پلنوم را بعنوان يك روش دنباله‌روی و پاسیف محکوم می‌کنیم.»

از يك نامه دیگر:

«بهرحال اگر پلنوم وسیع نظیر پلنوم چهارم باشد یعنی محکومین، مقصرین، دسته بازان و خرابکاران و آوانتوریستهارا به رهبری حزب تحمیل کنیم.....»

از يك نامه دیگر:

«تقاضای مکرر حوزه‌های حزبی برای تشکیل پلنوم برای این نیست که عده‌ای دور هم جمع شده و يك سلسله شعارهای قالبی و بدون پشتوانه‌روی کاغذی‌آورند.»

کدام حزب را سراغ دارید که در آن يك حوزه حزبی مرکب از چند رفیق اینگونه باران محکومیت و توبیخ و سرزنش را بر سر دستگاه رهبری و پلنوم‌های آن که با شرکت عده‌ای کم و بیش از کادرهای حزبی برگزار شده بیاراند، یا يك عضو حزب در هر متامی که باشد به اعضای دستگاه رهبری حزب با چنین کلمات ناشایسته‌ای خطاب کند.

رهبری حزب آنگونه که پاره‌ای از رفقا عقیده دارند جدا و منفک از حزب نیست. هر ضروریانی که به دستگاه رهبری وارد آید، هر حمله یا هجومی که به دستگاه رهبری در مجموع خود یا فرد یا افراد جداگانه‌ای از آن صورت گیرد حمله غیر مستقیم به حزب است، به حزب زیان می‌رساند. در این موقع دشوار که حزب را باید با کلیه قوا تقویت کرد تا بتواند به تدریج مراحل بحران را یکی بعد از دیگری پشت سر بگذارد و در برابر دشمن نیروی از دست رفته خود را بدست آورد، حملات به دستگاه رهبری جز تحنیف حزب و تفرقه‌صفوف آن نتیجه دیگری بار نخواهد آورد.

۲- فعالیت افراد و سازمانها در وراء دستگاه رهبری

قبول این امر که دستگاه رهبری کنونی «سد» راه پیشرفت و تکامل حزب است رفقای حزبی را به این نتیجه می‌رساند که باید لااقل تا موقعی که «سد» از میان برداشته شود، آن را دورزد و در وراء آن طبق نظریات خود عمل کرد. سازمانهای حزبی، بدون اطلاع رهبری بایکدیگر ارتباط می‌گیرند. نظریات خود را بایکدیگر در میان می‌گذارند، تصمیمات سازمانها را برای افراد یا سازمانها می‌فرستند. طبیعی است چنین شیوه عمل، هیچ وجه شبهی با اصل سائترالیسم دمکراتیک ندارد و از آن ممکن نیست نفعی عاید حزب گردد. عجب نیست که پاره‌ای از رفقا می‌خواهند این رفتار غیر حزبی خود را صورت قانونی دهند و بنام تدارک پلنوم وسیع آینده از هیئت اجرائیه می‌طلبند که تماس و ارتباط میان سازمانها را مجاز گردانند.

شما یک حوزه حزبی ساده را تصور کنید که در آن مسئله مهمی باید مطرح شود ولی افراد حوزه بجای آنکه از صدر حوزه اجازه گرفته و نظریات خود را برای حوزه مطرح نمایند و در پایان، صدر جلسه مسائل مطرحه را ترازبندی کرده و نتیجه آنرا از تصویب حوزه بگذارند، دو بدو بایکدیگر به شور و تبادل نظر بپردازند. بدیهی است از چنین جلسه‌ای نتیجه‌ای بدست نخواهد آمد. رفقای حزبی که چنین کاری را در مقیاس یک حوزه جایز نمی‌دانند و بدان ترتیب نیز عمل نمی‌کنند، در مقیاس حزب بدین شیوه غیر حزبی توسل می‌جویند، گویا به این علت که موضوع دستگاه رهبری مطرح است و در حل این مسئله همه اتفاق نظر دارند. این رفقا بیهوده تصور می‌کنند که در کم و کیف بهبود دستگاه رهبری، کلیه اعضاء حزب در مهاجرت بایکدیگر هم عقیده و هم‌داستانند. در این زمینه نظریات گوناگونی ابراز می‌شود که گاهی نیز در دو قطب مخالف قرار دارند، فقط با مطالعه و بررسی نظریات گوناگون و متضاد است که می‌توان بالاخره راه‌حلی برای این مسئله بفرنج پیشنهاد کرد که سرانجام به صلاح و صرفه حزب باشد. و اینکار جز از راه مرکز رهبری امکان‌پذیر نیست.

بعضی دیگر از رفقا تقاضا دارند مجله‌ای انتشار یابد که در آن هر یک از رفقای حزب آزادانه و بدون هیچگونه محدودیتی نظریات خود را در کلیه مسائل سیاسی و تشکیلاتی برای اطلاع حزب منعکس سازند. نقشی که ه.ا. در اینجا بازی خواهد کرد در حقیقت عبارت از تهیه وسائل مادی انتشار چنین مجله‌ای است که از عهده تقاضاکنندگان خارج است. آیا شما حزب طراز نوینی

را سراغ دارید که جهان بینی مارکسیستی-لنینیستی را راهنمای خود قرار داده باشد و در داخل حزب يك تریبون آزاد و بی بند و باری برای ابراز عقاید متنوع و مختلف بوجود آورد؟ برخی رفقا می نویسند «این مقایسه صحیح نیست که چون در هیچیک از احزاب چنین عملی انجام نگرفته در حزب ما هم نباید انجام گیرد.» این رفقا اشتباه می کنند، در حزب طبقه کارگر چنین «آزادیهای» که حاکی از ازلیبالیسم است مجاز نیست. شیوه کار رفقائی که مرکز رهبری را نادیده گرفته و در ورای آن عمل می کنند مغایر با اصول تشکیلاتی حزب طراز نوین است و نمی تواند به سود رفیع بحران حزب ما پایان پذیرد.

۳- انتقاد به عنوان سلاح حمله به رهبری

در شرایط پراکندگی تشکیلاتی و تشتت فکری حزب ما در مهاجرت، پشتیبانی از دستگاه رهبری و تقویت آن یکی از عوامل عمده در رفیع بحران کنونی حزب است. تضعیف دستگاه رهبری تشتت و پراکندگی را تشدید می کند و حزب را از یک مرکز رهبری واحد که شرط اساسی وحدت حزب است محروم می سازد. در برابر يك ارتجاع عنان گسسته که برای جلوگیری از بسط جنبش توده ای باتمام وسائل مجهز است، نهضت آزادی بخش ایران به يك حزب طراز نوین متحد و یکپارچه احتیاج دارد که بتواند بتدریج بانیری اتحاد بر مشکلات غلبه کند، موانع را يك به يك از سر راه بردارد و با احیاء سازمانهای حزب در ایران توده های پراکنده کشور را برای مبارزه با ارتجاع بسیج کند. تضعیف مرکز رهبری حزب در جهت منویات ارتجاع عنان گسیخته سیاه و بطور ضمنی تقویت نیروهای آنست.

حتماً باز رفقا ذکر این حقیقت تلخ را به حساب تهدید اعضای حزب توسط دستگاه رهبری خواهند گذاشت و به اعتراض خواهند پرداخت ولی هیچگونه اعتراضی واقعیت سرسخت را نمی تواند قلب کند.

بدیهی است تذکر این امر باین معنی نیست که رفقا نباید نقاط ضعف کار رهبری را پیدا کرده و متذکر شوند. انتقاد در داخل حزب یا پیدا کردن نواقص و معایب و غلبه بر آنها مهمترین طریقه تکامل حزب است. کنترل از پائین اگر بدرستی صورت گیرد خواهد توانست فعالیت حزب را رونق بخشد، اشتباهات حزب را بسرعت اصلاح کند، نواقص کار را بر طرف سازد. هیئت اجراییه

پیوسته از رفقا خواسته است که از ابراز نظریات خود در کلیه مسائل سیاسی و تشکیلاتی دریغ ننمایند، اما این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که آن بحث و انتقادی حزب را روبه تکامل می برد که آموزنده و خلاق باشد، راهنمائی کند و از همه مهمتر به تحکیم صفوف حزب و افزایش حیثیت و اعتبار آن کمک نماید. انتقاد رفقا در غالب موارد فاقد خصوصیات فوق است و بصورت خرده گیریها و بازی با کلمات تظاهر می کند. گاهی نیز انتقاد رفقا بعلت ناکافی بودن اطلاعات آنها وارد نیست. ولی در همه حال لحن انتقادات متعربانه، عتاب آمیز و عاری از حجب و فروتنی است. یکی دو نمونه زیر بعنوان شاهد مثال کافی است.

ارزیابی یکی از سازمانهای ما درباره بولتن اخبار «در ایران چه می گذرد» این است که این بولتن «یکشاهی برای ما ارزش ندارد» و سپس اضافه می کند که غیر از اخبار نفت که آنها باید به عقیده این رفقا مفصلتر و کاملتر در اختیار رفقا قرار گیرد «بقیه اخبار بی سر و ته، بی ارزش و مضحک است». این است یک نمونه از انتقاد و اظهار نظر رفقا.

نمونه دیگر:

نامه ای از یک عده از رفقا در باره یکی از ملاکهای دعوت پلنوم ششم، ملاک کمیته مرکزی سازمان نظامی رسیده است که در مقدمه آن چنین گفته می شود:

«تعجب در این است که چگونه ک.م. حزب از وضع سازمانی یکی از سازمانهای اصلی خود تا این اندازه بی اطلاع است که عنوان بی مسمی و عاری از حقیقت را حتی رسماً در نامه درج و در اختیار کلیه کادرها و حوزة همامی گذراند. تصور می نمائیم اکثریت اعضای کمیته مرکزی به علت دور بودن از این سازمان و اینکه سازمان نظامی فقط در تحت مسئولیت چند عضو کمیته مرکزی بوده از محتوی سازمان اطلاع دقیقی ندارند.»

با خواندن سطور فوق خواننده انتظار دارد که این رفقا بی اطلاعی کمیته مرکزی را ترمیم کنند و یک گوشه ای از تاریخ سازمان نظامی را روشن سازند. از توضیح رفقا معلوم می شود که در سال ۱۳۲۹ سازمان افسری یک هیئت دبیران هفت نفری داشته است، در صورتی که بررسی جریان نشان می دهد که رفقا هم در مورد دستگاه رهبری سازمان و هم در مورد تعداد اعضای آن در تاریخی که بدان اشاره شد در اشتباهند. با این حال در صحت نظریات و اطلاعات خود ذره ای هم تردید بخرج نمی دهند.

۴- نقص انضباط حزبی

یکی از نتایج مستقیم روشی که بعضی از رفقای حزبی در قبال رهبری اختیار کرده‌اند عدم تبعیت از مرکز، عدم تبعیت اقلیت از اکثریت و نقض صریح و آشکار انضباط حزبی است. پاره‌ای از رفقا به صحت نظریات و وسعت معلومات و اطلاعات خود چنان باور دارند که شنیدن نظریاتی مغایر با آنچه آنها در ذهن خود می‌پروراند موجب برآشفستگی آنان می‌گردد یا اینکه اگر در پلنوم چهارم شرکت نکرده‌اند، تصمیمات آنرا ناقص می‌دانند زیرا پلنوم از نظریات و اطلاعات آنها استفاده نکرده است و آراء آنها در جزء آراء پلنوم به حساب نیامده. هنوز هستند رفقای که تصمیمات پلنوم چهارم و پنجم را بعنوان اینکه با آنها مخالف بوده‌اند قبول ندارند و بموقع اجرا نگذاشته و نمی‌گذارند در صورتیکه اصل تبعیت اقلیت از اکثریت امروز حتی در احزاب بورژوازی نیز متداول است.

پاره‌ای دیگر از رفقا چون بای بعضی از تصمیمات رهبری نظر موافقی ندارند یا برخی نکات دستورهای را که داده می‌شود زائد تشخیص می‌دهند از اجرای آنها سر باز می‌زنند.

انضباط حزبی شرط اساسی تشکل سازمان است. نقض یا سست کردن آن، پایه تشکیلات را سست می‌کند. رفقا دمکراسی حزبی را تا درجه نقض یا سست کردن انضباط تنزل داده‌اند، غافل از اینکه دمکراسی حزبی برای تضعیف انضباط یا شکستن آن نیست، برای تحکیم آنست. تشکیلات پراکنده‌ما امروز بیش از هر چیز به وحدت نیازمند است؛ وحدت جز از راه تحکیم انضباط آگاهانه دست نمی‌دهد. رفقای که فکر می‌کنند با سست کردن و شکستن پایه انضباط به تحکیم تشکیلات و تضعیف بحران کمک می‌کنند در اشتباهند.

۵- مبالغه در شور با سازمانها و اعضاء حزب

اکنون در داخل حزب ما «دمکراسی درون حزبی»، «خط مشی توده‌ها» اینطور تعبیر می‌شود که هیئت اجراییه بدون مشورت با سازمانها و رفقای حزبی حق اتخاذ هیچگونه تصمیمی را ندارد. مسائل ابتدا باید طرح شوند، حوزه‌ها درباره آنها بحث و اظهار نظر کنند، سپس هیئت اجراییه بر پایه نظریاتی که بدین ترتیب ابراز شده تصمیم اتخاذ نماید. حتی پس از اتخاذ تصمیم در

پاره‌ای موارد در اجرای آنهم رفقا برای خود حق نظارت قائلند برای آنکه تصمیم به درستی به مرحله اجرا درآید. این طرز تفکر که ناشی از درک نادرست دمکراسی حزبی، مشی توده‌ها است در حقیقت بادمکراسی حزبی، مشی توده‌ها هیچ وجه مشترکی ندارد. تحقق این طرز تفکر یعنی نفی وظیفه رهبری، سلب مسئولیت از هیئت اجراییه است و با هیچیک از موازین اصولی حزب تطبیق نمی‌کند. درست است که دستگاه رهبری باید پیوسته به صدای توده‌ها و منجمله توده‌های حزبی گوش فرادهد، از آنها بیاموزد ولی به آن معنی نیست که دستگاه رهبری نمی‌تواند و نباید هیچ تصمیمی بدون مشورت با رفقای حزبی اتخاذ کند. رهبری منتخب پلنوم باید به بهترین وجه خط مشی‌ای که از طرف پلنوم ترسیم شده بمرور اجرا درآورد و گزارش دهد. رهبری می‌تواند در باره هر مسئله‌ای که ضروری تشخیص دهد با افراد یا سازمانهای حزبی مشورت کند ولی پس از مشورت اتخاذ تصمیم با خود رهبری است و اجرای آن نیز در حیطه مسئولیت او خواهد بود.

گاهی نیز اتفاق می‌افتد که رفقا سرخود و بدون اطلاع هیئت اجراییه تصمیماتی می‌گیرند و آنها را بمرور اجرامی گذارند. این کار ظرف همین ماه‌های اخیر به‌سست شدن پایه‌های تشکیلاتی سازمان مهاجرت کمک کرده، به بحران شدت بخشیده و هم به سیاست حزب ما در مورد پاره‌ای مسائل مهم زیان رسانیده است. شما در احزاب بوزروائی هم به چنین پدیده‌ای بر نمی‌خورید.

۶- حملات علیه اشخاص

مبارزه درون حزبی موقعی عامل تکامل حزب است که به خاطر پیشرفت این یا آن اصل، به خاطر این یا آن هدف، به خاطر این یا آن طریقه مبارزه برای رسیدن به هدف صورت گیرد. مبارزه‌ای که مبتنی بر حملات شخصی، بدگویی، اتهام و نظائر آن باشد گذشته از اینکه مخالف با اصول مبارزه و موازین تشکیلاتی حزب است، از لحاظ پیشرفت حزب نیز نتیجه معکوس می‌بخشد و بجای پیشرفت حزب را به قهقرا می‌کشاند. این شیوه مبارزه هرگز به پیروزی نخواهد انجامید و سر انجام به شکست کسانی که به آن توسل می‌جویند پایان خواهد یافت. تجربه گذشته حزب ما باید برای رفقای که به این طرق نکوهیده مبارزه دست می‌زنند درس عبرتی باشد.

سازمان در مهاجرت یکبار دیگر در وضع آشفته و نامطلوبی بسر می برد که ادامه آن نمی تواند در سر نوشت عمومی حزب ما بدون تأثیرات منفی باشد. پلنوم چهارم و نتایج حاصل از آن و اقدامات توضیحی که در سازمانهای ما در مهاجرت صورت گرفت تا حدود زیادی آرامش پدید آورد. در ماههای اخیر این آرامش نسبی برهم خورد و مرحله جدیدی از بحران آغاز گردید که در واقع شدیدتر از موج نخستین بحران است و هر گاه برای تخفیف و رفع آن اقدامی نشود بیم آن می رود که ضربه تازه ای بر بیکر حزب ما وارد آید. عواملی که موجب بروز موج جدید بحران شده متنوع است، آنچه که در اینجا می توان یاد آور شد این است که رفقا مسائل مبتلا به حزب را در انطباق با شرایط عینی، در کادر امکانات موجود طرح نمی کنند، به همین جهت بحث درباره این مسائل جنبه انتزاعی به خود می گیرد و نتایج حاصل از آن با آنکه از لحاظ تجریدی منطقی به نظر می رسد با حقیقت وفق نمی دهد.

در کار اجتماعی، مسائل سیاسی و تشکیلاتی را پیوسته باید در کادر امکانات موجود مطرح کرد، برای آنها در کادر امکانات موجود راه حل جست. رفقای حزبی مشکلاتی را که در سر راه تجدید سازمان و فعالیت حزب قرار گرفته یا مطلقاً نمی بینند و یا آنها را به درستی ارزیابی نمی کنند. رفقا به علت زندگی در مهاجرت، بریدگی از فعالیت عملی فقط احکام را می بینند و توجه ندارند که برای تحقق بخشیدن به هر حکم کوچک در عمل اشتباهات فراوانی پیش می آید که قابل پیش بینی نیست و همین اشکالات و موانع موجب کندی کار می شود. رفقای مادر مهاجرت که خواهان رونق سریع نهضت در ایران هستند پس از پلنوم چهارم امید داشتند که ظرف مدت کوتاهی شاهد احیاء نهضت در ایران خواهند بود و چون مدتی گذشت و آثاری از احیاء نهضت آنها مشهود نیفتاد تمام سنگینی این عدم موفقیت را به دوش هیئت اجرائیه انداختند، غافل از اینکه اگر در کار عوامل ذهنی نهضت نیز هیچگونه ضعف و فتوری وجود نداشت باز مشکلات عینی موجود مانع از آن بود که در این مدت آنچه آن رونق در کار حزب در ایران پدید آید که نتایج آن هم در مهاجرت و هم در ایران انعکاس پیدا کند. معذراً مطالعه مطبوعات و اخبار واصله از ایران نشان می دهد که هم اکنون فعالیت حزب توده ایران در کشور بدون انعکاس نبوده است.

از طرف دیگر رفقا بدرستی فعالیت هیئت اجرائیه را ارزیابی نمی کنند. اولاً به علت اینکه از نظر آنها فعالیت در زمینه احیاء سازمانهای حزبی در

ایران تاکنون انعکاس پیدا نکرده، به غلط نتیجه می‌گیرند که هیچ کاری در این زمینه انجام نگرفته است. ثانیاً به علت اینکه وظیفه اساسی ما در شرایط کنونی تجدید فعالیت سازمانی و تبلیغاتی حزب در ایران است اقدامات دیگر هیئت اجراییه را یا بکلی عاری از ارزش می‌شمرند یا آنها را در جزء امور فرعی بی‌اهمیت به‌شمار می‌آورند. بدون شك در کار سازمانی و تبلیغاتی و تعلیماتی ما ظرف یکسال و نیمی که از پلنوم چهارم می‌گذرد، قدمهایی برداشته شده است. در زمینه روابط همکاری و تخفیف اختلافات در میان اعضاء هیئت اجراییه بهبودی روی داده است. همکاری رفقای حزبی و پشتیبانی آنها لااقل از اقدامات هیئت اجراییه و همچنین کوشش رفقادر ایجاد وحدت و صمیمیت در درون حزب می‌توانست نتیجه بیشتری به بار آورد ولی همین هجوم و حمله رفقای حزبی مقیم مهاجرت به هیئت اجراییه در کار مثبت حزب تأثیر منفی داشته است.

در شرایط کنونی که دشمن با دیدگان باز فعالیت حزب ما را می‌نگرد و پیوسته در دنبال ایجاد تفرقه و پراکندگی در صفوف آنست حزب ما برای انجام وظیفه اساسی خود یعنی احیاء سازمانها و تجدید فعالیت در ایران، به وحدت بیش از هر چیز نیازمند است و وحدت حزب در سایه وحدت ایدئولوژی و وفاداری عملی به اصول مارکسیسم-لنینیسم می‌تواند تحکیم و تقویت شود. جادارد رفقاً که بهبود حزب و خروج از بحران کنونی را هدف قرار داده‌اند در برتو اصول لنینی به روش خوداندکی بیندیشند. باشد که بر اثر آن حزب ما وحدت خود را تحکیم کند و با قدمهای محکمتری به سوی انجام سریع وظیفه اساسی خویش پیش‌رود.

ا. هیوا

بیداری ما

ناشرانکار سنجیلات زمان

شماره ۲۵ ششم

آذرماه ۱۳۲۳

سال اول

نفت

تقریباً نیم قرن است که در اثر ترقی خارقالعاده صنعت و ایجاد کارخانجات متعدد و پیدایش وسائل نقلیه که بوسیله مواد نفتی تغذیه می شود، موضوع نفت را در ردیف مسائل مهم اقتصادی و جنگی این دوره قرار داده است و می توان گفت که استقلال و قدرت ممالک با معادن و ذخائر نفت نسبت مستقیم پیدا کرده است.

از این رو ممالک بزرگ شروع به کاوش و جستجوی نفت نمودند. نظر به این که پیدایش نفت در اثر شرایط مخصوص طبیعی و تغییراتی است که در کره زمین در چندین میلیون سال قبل بوقوع پیوسته، لذا وجود معادن نفت در همه جا یکسان نبوده و اصولاً ممکن است که در بعضی از ممالک اثری از آن نباشد.

فعلاً نقاط نفت خیز دنیا به ترتیب اهمیت عبارتند از: ۱- ممالک متحده آمریکا شمالی ۲- روسیه ۳- ایران و عراق ۴- جزایر هلند واقع در اقیانوس آرام. و ۵- رومانی. همانطوری که ملاحظه می فرمائید اتفاقاً در تمام قسمت غربی اروپا که پیشرفت صنعت در قرن اخیر در آنجا بطور فوق العاده در تزايد بوده است فاقد معادن نفت می باشد.

به همین دلیل ممالک صنعتی دنیا از نقطه نظر پیشرفت اقتصاد و عظمت نیروی جنگی خود به تکاپو افتاده شروع به دست انداختن به ذخایر نفت ممالک دیگر دنیا کردند.

نظر به اینکه از ممالک بزرگ دنیا، روسیه و آمریکا در داخل خاک خود دارای ذخائر نفت بودند لذا به مراتب کمتر از دولت انگلیس که در داخله خود فاقد نفت بود به فعالیت «نفتی» اقدام نمودند.

دولت ایران در آن تاریخ بواسطه بی سوادى و بی لیاقتی زمامدارانش که نه اطلاعی اصولاً از نفت و اهمیت آن از نظر اقتصادی داشته و نه مقدار ذخیره آن که در زیر خاک نهفته بود می دانستند به رایگان به بیگانگان واگذار نمودند.

اگر دادن امتیاز نفت و ندادن آن فقط از نقطه نظر اقتصادی مطرح بود موضوع چندان مهم نبود ولی معلوم و ثابت است که نفت به واسطه اهمیت فوق العاده حیاتی که دارد از دایره اقتصادیات خارج گردیده و با مسائل سیاسی و نظامی توأم گردیده است. اینجا است که در اطراف آن باید حتی المقدور بیشتر دقت و بررسی شود.

ذخائر نفت جنوب که تا مدت معینی باقیمت ارزانی از دست ما خارج گردیده مورد بحث واقع نیست ولی چندی است که موضوع نفت شمال و پیشنهادهای دولت دوست ایران؛ بنی اتحاد جماهیر شوروی برای گرفتن امتیاز به میان آمده است. بی مورد نمی دانم که شمه در اطراف آن عقیده خود را اظهار نمایم.

همانطوری که در بالا گفته شد معامله یادادن امتیاز نفت تنها یک معامله تجارتنی نبوده و اهمیت سیاسی آن به مراتب بیش از نظریات اقتصادی است، پس موضوع نفت دو جنبه دارد یکی اقتصادی و دیگری سیاسی. وضع جغرافیائی ایران شق سومى را نیز بوجود آورده است و آن توازن سیاسی یا بهتر بگوییم ضامن استقلال و تمامیت ارضی ایران می باشد.

اینک شرح هر سه وضعیت:

اول موضوع اقتصادی: البته در معاملات چه با خودی و چه با بیگانگان باید سیستم مزایده در کار باشد و هر شخص یا دستگاه یا دولتی که بیشتر منفعت بدهد باید به او واگذار گردد.

دوم موضوع سیاسی: این ماده ممکن است که تا اندازه ای در قاعده ماده اول که در بالا ذکر شد تغییری بدهد، همانطوری که قبلاً گوشزد کردیم سیاست را با تجارت فرق بسیار است.

دولت ایران تقریباً با دو دولت بزرگ و معظم دنیا همسایه است: در شمال و شمال غرب و شمال شرق مستقیماً و بدون واسطه با دولت اتحاد

جماهیر شوروی و از جنوب - جنوب غرب و جنوب شرق بامستملکات و ممالک تحت نفوذ انگلیس. البته این موضوع باید مورد دقت زمامداران وقت گردد. برخی را عقیده چنین است که دولت ایران مستقل و هرکاری را که بخواهد در داخل خاک خود خواهد کرد و به هر کس که مایل باشد و در هر موقعی که صلاح بداند امتیاز نفت خواهد داد. البته تا اندازه‌ای این عقیده صحیح است ولی این را نیز نباید فراموش کرد که هیچکس را چنین حقی نخواهد بود که راحتی و استقلال همسایه خود را مختل نموده و در زیر دیوار او سبلی از آب جاری سازد و چاهی عمیق کنده و یا آتشی خانمانسوز برافروزد، زیرا طولی نخواهد کشید که دیوار همسایه نیز از این خرابکاری‌های پیاپی اش سست و واژگون گردد. البته دوستان چنان نکنند. دولت ایران تا چند قرن دیگر خودش به تنهایی قادر به حفر چاه‌های نفت و تأسیس صنایع بزرگ نفتی نخواهد بود و از طرف دیگر فقر و بیکاری مملکت، دولت را وادار خواهد ساخت که بالاخره روزی به ناچار به واگذاری امتیاز معادن نفت شمال تن در دهد. اینجاست که دولت نباید فقط مثل یک تاجر عمل نموده و به هر که دلش بخواهد واگذار نماید، بلکه وضع سیاسی دنیا و روابط همسایگان خود را در نظر گرفته و تا اندازه‌ای که ممکن باشد در درجه اول همسایگان ذینفع را از خود راضی نگاهدارد. زیرا پرواضح است که برای دولت اتحاد جماهیر شوروی بسیار خطرناک خواهد بود که در چند کیلومتری مرزهایش کمپانی خارجی با تمام قوا و بکار بردن سیاست و پول به بهانه استخراج نفت ناراحتی خیالش را فراهم و استقلالش را در خطر اندازد و اگر چنین شود دولت ایران البته راه راستی در پیش نگرفته و دور از احتیاط و عقل رفتار نموده است.

سوم توازن سیاسی - تاریخ ثابت نموده است که ممالک و مخصوصاً ممالک کوچکی که میان دولت بزرگ و مقتدر واقع می‌گردند باید سیاست خارجی خود را بطور مساوی در نظر گرفته و توازن سیاسی را بین این دو کشور بزرگ برقرار سازند، نه آنکه در یک کفه ترازو عمل و دوستی حقیقی قرار گیرد و کفه دیگر را با حرف و صحبت‌های تو خالی و پوچ خیال پر کردنش را داشته باشند. تاریخ نشان داده است چنین سیاستی محکوم به شکست و ملت بیچاره آن مملکت محکوم به نابودی و نیستی مادی و معنوی خواهند بود.

پس به این نتیجه می‌رسیم که برای حفظ استقلال میهن عزیزمان باید حکومتی داشته باشیم که یک جانبه نبوده و موازنه سیاسی را برقرار سازد، آنوقت است که ملت ایران روزهای خوش و باسعادت را خواهد دید. فعلاً

۲۵ سال است که ایران فاقد چنین حکومتی بوده است. امیدواریم که بزودی حکومتی که از افراد وطن پرست و با شهامت تشکیل شده باشد بوجود خواهد آمد تا ایران را بسوی سعادت راهنمائی نماید.

بیانیه

جامعه سوسیالیست های

نهضت ملی ایران

(شهریور ماه ۱۳۳۹)

هدف و برنامه نهضت ملی ایران

هدف و برنامه نهضت ملی خاصه در اوائل کار تنها دریک ماده خلاصه می شد و آن برانداختن نفوذ سیاسی استعمار و جلوگیری از استعمار و استثمار اقتصادی ایران بود و باملی شدن صنعت نفت و به جریان افتادن آن به سود ملت ایران می بایست این برنامه عملی شده و به هدف برسیم. این هدف و برنامه در صورتی که با واقع بینی عمل می شد بدون شك پیروز می شد، بدین معنی که نهضت از جنبه سیاسی مسئله پیروزی کامل پیدا کرده بود و نفوذ سیاسی استعمار را از مقامات رسمی که عمل می کردند برانداخته بود و با قطع روابط سیاسی با انگلستان صحبت از این بود که ایجاد روابط این بار بر اساس اصول تازه و متساوی الحقوق خواهد بود. با وجود این ایادی و عمال استعمار در گوشه و کنار بودند و فعالیت را ادامه می دادند. این پیروزی سیاسی که در سطح دولتی بدست آمده بود و با واقع بینی و رهبری صحیح نهضت و مملکت به پیروزی اقتصادی نیز می رسید. اما چه شد که در آستانه پیروزی باشکست مواجه شدیم؟ گفتیم برنامه نهضت ملی و محلی و متناسب با نیروی محلی ملی خودش بود. درست است که تناقضات سیاست جهانی دویلوک بما اجازه داده بود که بتوانیم حقوق ملی را استیفا کنیم، اما نهضت ملی خود را و یا شکست و پیروزی خود

را در چهارچوب شکست و پیروزی شرق یا غرب وارد نمی ساخت. به عبارت دیگر صلاح نهضت ملی در این نبود که مسئله نفت را مسئله شرق و غرب سازد. اما برنامه و هدف حزب توده این بود که مسئله نفت را تبدیل به مسئله شرق و غرب سازد. آنها برنامه و هدف سنگین خود را نه متناسب با قدرت دولت و ملت ایران بلکه متناسب با قدرت دولت شوروی انتخاب کرده بودند. هدف آنها این بود که مبارزه ملت ایران را مبارزه جهانی شوروی با آمریکا بکنند و در این میان حتی حاضر بودند به انگلستان امتیازاتی داده شود و شکافی میان انگلیس و آمریکا بوجود آید. مبارزه ما در درجه اول با صاحبان امتیاز نفت یعنی انگلستان بود، در حالی که آنها در درجه اول با آمریکا مبارزه می کردند و حاضر بودند با رقیب درجه یک نهضت ملی کنار بیایند.

برنده ترین سلاح انگلستان که موجب شکست ما شد:

نیرومندترین سلاح انگلستان، نه عمل او در ایران و نه کشتی های جنگی در آبادان و نه چتر بازان و نه تفنگداران دریائی بود. زیرا نهضت ملی ما از راه سیاسی مستقیم و غیر مستقیم بر همه این سلاح ها غلبه کرده بود. کشتی ها و تفنگداران دریائی به مراکز خود بازگشته و عمل ایرانی انگلستان نیز پس از سی تیر درسوراخ های خود خزیده بودند. برنده ترین سلاح انگلستان که هنوز زنده و متحرک و فعال بود عنصر (نفی) اصطلاح پرمعنی (توده نفتی) بود. زنده و متحرک بودن این سلاح بیگانه برای آن بود که بسیاری اشخاص در تشخیص مساهمت بیگانه پرست رهبران آنها دچار اشتباه بودند و الافکار عمومی و قدرت نهضت ملی آنها را نیز به همان جا می فرستاد که دیگر اعمال بیگانه را فرستاده بود.

شکست در آستانه پیروزی اجتناب پذیر بود

نهضت ملی ایران يك ضرورت تاریخی بوده و هست. حوادثی که در دنبال آن در خاورمیانه و خاصه در آفریقا پیش آمده و در حال رشد و توسعه و تکامل است نشان می دهد که قرن بیداری و جنبش و استقلال سیاسی و اقتصادی ملت هاست، نهضت ملی يك حادثه اتفاقی نبود، بلکه يك سلسله شرایط و اوضاع و احوال جهانی و محلی ضرورتاً و بطور محتمل آنرا درخواست می کرد و می کند.

با اینهمه چرا ما دچار شکست شدیم؟ حوادث تاریخی را به يك معنی می توان به دو دسته تقسیم کرد: حوادثی که اجتناب ناپذیرند. بدین معنی که اوضاع و شرایط و عوامل موثر در آن حادثه نوعی بوده است که هر قدر هم رهبری خوب و اقدامات نیز منطقی بود معهذ آن حادثه اجتناب ناپذیر می بود. مثلاً قیام اسپار تا کوس که يك نهضت انقلابی غلامان در رم قدیم بود به مناسبت اوضاع و احوال آن زمان و نارس بودن شرایط محکوم به شکست بود. حوادث تاریخی دیگری نیز وجود دارند که منجر به شکست شده اند اما این شکست ها نتیجه عدم رهبری صحیح و ارزیابی غلط از نیروهای خود یا از نیروی دشمن یا نیروی مؤتلفین و یا از تشخیص غلط در ماهیت آنهاست.

مقدمتاً به این نکته اشاره می کنیم که منظور ما در اینجا شمردن افتخارات نهضت نیست بلکه انتقاد از خود است. پرواضح است که شکست نهضت به مناسبت سرسختی دشمن بود. اما این سؤال مطرح است که اگر نهضت ملی ایران بعضی اقداماتی را که کرده نمی کرد و در عوض يك سلسله اقداماتی را که لزومش در همان زمان نیز حس می شد انجام می داد آیا نتیجه نهائی غیر از آن نمی شد که عملاً پیش آمد؟

يك رهبری صحیح باید واقع بین باشد و لازمه واقع بینی اینست که تابع احساسات نبود و بتوان نیروی فعاله و نیروی ذخیره خود را خوب حساب کرد، همچنین ارزیابی صحیح نیروهای دشمن و مقایسه با نیروهای خود ضروری است و هر اقدام و عملی باید از روی این مقایسه اندازه گیری شود. نباید دست به کاری زده شود که مطابق محاسبه نیروها نتیجه آن شکست قطعی باشد. رهبری واقع بین تقاضا و خواسته های خود را باید متناسب با نیروی خویش و نیروی حریف تنظیم کند نه مطابق حداکثر آمال و آرزوی خودش.

پس از سی تیر تاریخی:

اشاره کردیم که برنده ترین سلاح انگلستان و آخرین تیرترکش او جناح توده نفتی بود. تا سی تیر آنها در مقابل نهضت ملی بودند و به قول خود حادثه آفرینی می کردند و رهبر نهضت ملی را پیرمرد خرفتی که پنجاه سال به استعمار خدمت کرده است معرفی می نمودند و احزاب ملی را نیز عامل پست استعمار و جیره خوار اصل چهار می شناختند. و به اعتراف خودشان در سی تیر مردد و حیران بودند و نمی دانستند که به مؤتلف قدیمی خودشان جناب اشرف کمک

کنند یانه. اما پس از پیروزی سی تیر ناگهان این حزب آگاه و هشیار! کشف کرد که تا بحال اشتباه می کرده و دچار سکتاریسم بوده است، و آن پیرمردی که پنجاه سال به استعمار خدمت کرده مرد شریفی است و احزاب عامل امپریالیسم و جیره خوار اصل چهار نیز مؤلفین خوبی برای «جبهه صلح و دمکراسی» هستند. حمله ائتلافی آنها برای آنچه «جبهه واحد ضد استعمار» نامیدند شروع شد. حزب زحمتکشان و جناح واقع بین آن که روش های آنها را خوب می شناخت این حمله ائتلافی را جداً رد کرد و هرگز اجازه نداد که این جبهه رسماً تشکیل شود.

آنچه می بایست نشود:

حزب توده علیرغم رد شدن حمله ائتلافی باز تظاهر به پشتیبانی از نهضت می کرد. سیاست انگلستان کوشش می کرد که به نهضت ملی رنگ توده ای بزند. جمعیت های رنگارنگ حزب توده از قبیل جمعیت مبارزه با استعمار و جوانان دمکرات و بالاخره جمعیت حمایت کودکان و مبارزه با بیسوادی و غیره دست باز پیدا کردند و کشور را دائماً در حال تشنج نگاه داشتند. متأسفانه به تذکرات حزب زحمتکشان (نیروی سوم) ترتیب اثر داده نشد و به خلاف آنچه بعدها مثلاً در مصر عمل شد، به جای استفاده از وجود دولت شوروی در همسایگی ما و جلوگیری از ستون پنجم آنها در داخل کشور دست آنها آنطور که همه می دانند باز بود. ممکن است برای بعضی سیاستمداران و مقامات رسمی و دادگستری آنروز ما روشن نبوده است که ماهیت روزنامه بسوی آینده و روزنامه های همگام و جمعیت ضد استعمار و غیره و غیره چیست. اما کودکان دوازده ساله و پیرزنان بیسواد ماهیت آنها را می شناختند. آنهايي که پرونده توده ای بودن برای نهضت ملی ایران جعل می کردند از این سیاست اشتباه آمیز استفاده کرده و این واقعیات را به عنوان شواهد زنده به پرونده اضافه می کردند.

این تظاهرات تحریک آمیز رفته رفته شدیدتر می شد و مؤلفین و پشتیبانان نهضت ملی متدرجاً نگران و نگران تر می شدند. بازاری ها صریحاً از این اوضاع ناراضی بودند. عده ای از بازرگانان اصفهان و سایر شهرها به تهران آمده و از رجال نهضت می پرسیدند آیا واقعاً مملکت کمونیستی خواهد شد؟ روشنفکران و دانشگاہیان نگران و حیران بودند و از خود می پرسیدند

به کجای می‌رویم؟ در حالی‌که پشتیبانان نهضت مردد و نگران می‌گردیدند، دشمنان و رقبای نهضت از لحاظ داخلی و خارجی با مشاهده این اوضاع که کارد به استخوان می‌رساند برای خاتمه دادن به آن جریان مصمم تروجدی‌تر می‌شدند. سیاست انگلستان که رژی‌سور اصلی این صحنه بود از اشتباه آمیز بودن این سیاست در پشت پرده حداکثر استفاده را کرد. این اوضاع شدیدترین ضربه را به سیاست خارجی ما وارد آورد. هر چند تراست‌های نفتی آمریکا در تمام مدت نهضت ملی کوچکترین مشکلی برای انگلستان ایجاد نکردند و از آنها در برابر ایران حمایت نمودند مع‌هذا دولت آمریکا در اوائل کار به مناسبات سیاسی و استراتژیک در خفه کردن نهضت ملی با انگلستان هماهنگ نبود. اما انگلستان از اوضاع متشنج و صحنه سازی‌هایی که به آنها واقعیت بخشیده بود آخرین استنتاج و بهره‌برداری را کرد و سیاست آمریکا را با خود هماهنگ ساخت. دشمنان داخلی و خارجی نهضت که مصمم تروجدی‌تر شده بودند، همانطور که مجله تئوریک علم و زندگی در حدود یک سال پیش از ۲۸ مرداد تجزیه و تحلیل کرده و هشدار داده بود؛ آخرین ضربه را وارد کردند.

حزب بیدار و آگاه! توده که برای متشنج کردن اوضاع هر هفته یک کودتای خیالی کشف می‌کرد و پیش‌بینی می‌نمود، درست در تاریخی که واقعاً حادثه‌ای در شرف وقوع بود، به ادعای خود غافلگیر شد و با وجود داشتن ششصد افسر متشکل و نیروهای متناسب با آن و آنچه ذخیره مهمات که بعدها کشف شد دست از پا خطا نکرد. این واقعیت یک جواب دندان شکن به آنهاییست که این تصور واهی را بخود راه می‌دادند که گویا شوروی حاضر بوده است منافع نفتی انگلستان را به دوستی ایران بفروشد. در حالی‌که واقعیت نشان داد که انگلستان با استفاده از تشویق کدر نیسم‌در ایران، آمریکا را با خود صد درصد هماهنگ ساخت و در حساسترین موقع شوروی و حزب توده را نیز ساکت نگاه داشت تا ضربه آخر را بزند و آقای ایدن از آن شب به بعد راحت بخوابد.

می‌بایست جلو این بی‌بندوباری را گرفت و از هرج و مرج سیاسی که هرج و مرج و خرابکاری اقتصادی نیز در برداشت جلوگیری کرد و نگذاشت که دشمنان نهضت از قدرت سیاسی و اقتصادی خود دولت علیه او استفاده کنند. بعنوان نمونه یادآوری می‌کنیم که حزب توده با سوء استفاده‌های مادی کلانی که به دست عمال خود در شرکت بیمه و جنگلبانی و غیره می‌کرد

این تشنجات را از لحاظ مالی اداره می نمود. یا مثلاً اعتصاب کوره پزخانه‌ها را راه انداخت و مقامات رسمی دولت وقت رهبران احزاب ملی را کنار گذاردند و در برابر فشار رهبران توده‌ای، کوره پزخانه‌ها تسلیم شدند و تمام تقاضاهای منطقی و غیر منطقی کارگران کوره پزخانه‌ها را برآوردند و بدین ترتیب بیست هزار کارگر به دامن حزب توده ریخته شد.

به مناسبت آخرین جشن سی تیر پیش از ۲۸ مرداد میتینگ پرجمعیت و با شکوهی که حزب توده در میدان بهارستان داد و تمام محافل داخلی و خارجی را لرزاند و پشتیبانان نهضت را مردود و دشمنان داخلی و خارجی را مصمم و متحد ساخت. رونق و گرمی بازار این میتینگ از شرکت کارگران کوره پزخانه‌ها بود، و بدین ترتیب ندانم کاری یا محاسبات غلط بعضی از مسئولین وقت این خدمت را نسبت به دشمن انجام داد.

آنچه می‌بایست بشود:

هم عراق نوری سعید محافظه کار و هم عراق عبدالکریم قاسم انقلابی هر دو درباره نفت عاقلانه رفتار کردند و از نتایج و تجارب گرانبهای آزمایش ایران برخوردار شدند. اقتصاد بدون نفت پس از اعلام ملی شدن صنعت نفت و خلع پد برای مدت کوتاهی اجباری و ضروری بود. ولی اقتصاد بدون نفت برای مدت دراز کاری غیر منطقی و احمقانه بوده و هست. زیرا در تاریخ، هر نهضتی که هدف عقب مانده داشته محکوم به زوال بوده است. پس از ملی شدن نفت می‌بایست این مسئله با ارزیابی صحیح از قدرت مالی و سیاسی اجتماعی ایران و مقایسه آن با قدرت انحصارات و قدرتهائی که پشتیبان آنها هستند واقع بینانه حل شود. مطبوعات و قدرت تبلیغاتی عظیم حزب توده هر گونه راه حل منطقی و واقع بینانه را به سازشکاری نامشروع و تسلیم شدن در برابر امپریالیسم معرفی می کرد. گرچه آنها در باطن کار دیگری انجام می دادند که کمک به راه حل پس از ۲۸ مرداد بود، معهذاً افکار عمومی را در جهتی تحریک می کردند که عملاً رهبران نهضت نتوانند واقع بینانه عمل کنند. اما وسعت نظر سیاسی و شجاعت اخلاقی لازم بود که مسئله نفت به دست همان دولت نهضت ملی حل شود، زیرا هر دولت دیگری که جانشین اومی شد طبعاً راه حل نامساعدتر را انتخاب می کرد، چنانکه اینطور شد. راه حل پیشنهادی بانک بین المللی هر قدر هم که به ایده آل نزدیک نبود، معذالک چون یک راه حل

موقت دوساله بود از بعضی لحاظ برای نهضت ملی خیلی مفید بود، زیرا در عرض مدت دو سال نهضت می‌توانست به وضع سیاسی و اقتصادی خود سرسامانی بدهد و پس از استحکام وضع داخلی و ایجاد انضباط اجتماعی و اقتصادی بازهم همراه حل یا مبارزه‌ای راکه صلاح بود از سر بگیرد. بعضی از پیشنهادهای اخیر همدرسن شاید از آنهم مساعدتر بود، در هر حال آنچه امروز واقع شده نشان می‌دهد که نظریه اشخاص واقع بین در زمان نهضت ملی صحیح بوده است زیرا هرگونه راه‌حلی که بدست دولت نهضت ملی انتخاب می‌شد از آنچه بعدها عمل شد بیشتر به نفع ملت ایران بود. و علاوه بر آن نهضت ملی ادامه می‌یافت و پس از رسیدن به هدف آزادی سیاسی و اقتصادی از لحاظ مبارزه ضد استعماری، نوبت رفورم‌های اجتماعی فرامی‌رسید و کشور ایران ازین بست رکود خارج شده و در مرحله رشد و توسعه واقعی قدم می‌نهاد.

دروسی که باید بیاموزیم

مختصر خلاصه‌ای از آنچه نباید بشود و شد و شمه‌ای از آنچه می‌بایست اقدام شود و نشد شمردیم. اینها دست بدست هم داده و جنبشی راکه در آستانه پیروزی بود با شکست مواجه ساختند.

بزرگترین عامل شکست و سلاح دشمن در این مبارزه حزب توده نفتی بود. يك حساب ساده و غلط اینست که تصور شود نیروی نهضت ملی که در تظاهرات و میتینگ‌ها ظاهر می‌شد باضافه تظاهرات و میتینگ‌های حزب توده که در ظاهر علیه استعمار و به نفع نهضت ملی بود جمع جبری دوقوه است. در حالیکه عملاً تظاهرات و میتینگ‌های حزب توده که در اواخر کاملاً مجاز شده بود و عملاً اجرا می‌گردید نه تنها جمع شدن دنیرو نبود بلکه کم شدن نیروی نهضت ملی و تحریک شدت عوامل و قدرتهائی علیه نهضت ملی بود، که در غیر اینصورت ممکن بود آن عوامل یا به نفع نهضت باشند و لااقل بعضی از آنها به ضرر نهضت کار نکنند و یا با آن جدیت و قاطعیت علیه نهضت وارد عمل نشوند. این نکات و ایرادات و انتقادهامسائلی نیست که تنها پس از گذشتن حوادث به آن توجه شده باشد، در همان زمان صداهائی واقع بین و موشکاف که دارای دید سیاسی وسیعی بودند بلند بود اما گوش شنوائی پیدا نشد، و در نتیجه نبودن يك رهبری آشنا با اوضاع زمان و نیرومند و با انضباط، يك فرصت تاریخی بزرگ برای مدت نسبتاً درازی از دست رفت. اما آیا

از این آزمایش بزرگ تاریخی تلخ نباید نتیجه گرفت؟ آیا نباید درس یادروسی برای حال و آینده از آنها بیاموزیم؟ این درس تاریخ و فلسفه تاریخ است و باید آنرا بیاموزیم.

متأسفانه پس از ۲۸ مرداد نیز ادامه دهندگان و مقاومت کنندگان به دروس با ارزش تاریخ توجه نکردند و احیاناً با عدم واقع بینی بیشتر نیروها را هدر دادند و یأس و نومیدی را به مناسبت شکست‌های پی‌درپی و اقدامات بی‌نتیجه بیشتر کردند. در این میان البته نظریات صحیح واقع بینانه نیز در تمام احزاب و جمعیت‌ها وجود داشت، اما متأسفانه غلبه با آنهائی بود که تابع احساسات بودند و به روش‌های علمی و منطقی توجه نداشتند.

حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) همواره با منطقی علمی و دکترین اجتماعی به حقایق اوضاع اجتماعی و سیاسی توجه بیشتر داشت، و پس از تصویب شدن قرارداد امینی - پیچ به عنوان هواداران نبرد زندگی و هواداران علم و زندگی برای فعالیت علنی و یا لاقط فعالیت مطبوعاتی علنی و تهیه کادر برای فرصت‌های آینده سعی و کوشش کرده و مبارزه را ادامه داد. علاوه بر این در گوشه و کنار ایران حتی در خارج از ایران نیز صداهای واقع بینانه شنیده می‌شد و می‌شود که شاید از همه آنها متشکل‌تر و واقع بین‌تر «جامعه هواداران سوسیالیسم» است که از دانشجویان سوسیالیست نهضت ملی در اروپا در بسیاری از شهرهای آلمان و فرانسه و سویس تشکیل شده. از اینگونه افراد ملی چپ مستقل از بیگانگان که از تاریخ گذشته درس گرفته‌اند در انگلستان و امریکا نیز زیاد هستند و مایه امید ملت ایرانند.

بطور خلاصه این درس را باید از آزمایشهای تاریخی تلخ و شیرین گذشته بیاموزیم.

نهضت ملی ایران و هرگونه نهضت ملی مستقل می‌تواند از اختلافات بلوکهای شرق و غرب استفاده کند اما نباید سرنوشت خود را باین یا آن یکی توأم سازد. در عین استقلال از دبلوک خطر از هر طرف بود از دیگری استفاده کند. نهضت ملی در این مرحله از زمان باید به استقلال اقتصادی و رشد و توسعه اقتصادی اهمیت دهد.

رشد و توسعه اقتصادی بدون رعایت انضباط در جامعه امکان پذیر نیست. آزادی نباید امنیت اجتماعی را در مخاطره اندازد.

مسئله مهم امروز برای نهضت‌های ملی و کشورهای توسعه نیافته؛ بالا بردن مصرف بوسیله اعتصابات و اغتشاشات نیست، بلکه صرفه جویی و

سرمایه گذاری است. البته برای طبقات زحمتکش که حداقل زندگی را فاقد هستند باید کار تهیه کرد و حداقل زندگی شایسته با مقام انسانی را برای آنها آماده ساخت.

مدارس و دانشگاه باید برای رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی کادر تربیت کنند. تربیت سیاسی و اجتماعی نسل جوان نباید منافی با کسب معلومات باشد بلکه باید مکمل آن باشد.

هر گونه ائتلاف و همکاری با اعمال این یا آن بیگانه و خاصه حزب توده نهضت را بجای تقویت تضعیف می کند. در آینده به خلاف گذشته باید یک رهبری دسته جمعی قوی و قاطع و مجهز به دکنترین اجتماعی و اقتصادی داشت. پس از این قسمت تاریخی و استنتاج خلاصه ای که از آن به عمل آمد باید به این حقیقت اجتماعی توجه داشت که اوضاع و احوال و شرایطی که نهضت ملت ایران را ایجاد کرده هنوز باقیست. صحیح است که مایک فرصت تاریخی بی مانند را از دست دادیم، اما تاریخ متوقف نشده است. چرخ زمانه از حرکت باز نایستاده است. نو میدان تصور می کنند مبارزه به آخر رسیده و چرخ تاریخ به میل صاحبان زور و زر خواهد چرخید. چنین نیست، و گرچه ما برخلاف جریان محلی آب شنا می کنیم اما جهت سیر تاریخ موازی با ما و موازی با نهضت های ملی آسیا و آفریقا است. نو میدان باید بدانند همانطور که دردنیای فیزیک قوانین جاذبه عمومی صادق هستند، همانگونه که آنها خود بخود سربالا نمی روند، دردنیای زنده و در جوامع بشری هنوز قوانین زیست شناسی و قوانین تاریخ حکمفرماست. خون ایرانیان در عروقشان جاریست، قلوب میلیونها ایرانی مانند همیشه هماهنگ با هم می تپد، قوانین جامعه شناسی مانند گذشته تأثیر می کنند، سنن و قوانین فلسفه تاریخ بر سر نوشت بشر حکومت دارند، فساد و پستی و عقب ماندگی از طرفی و اراده برای خوب زیستن و پیروز گردانیدن ارزشها و احراز مقام انسانی مانند نور و ظلمت در مبارزه دائمی اند، و پیروزی نیروهای یزدانی بر نیروهای اهریمنی و غلبه نور بر ظلمت امری یقین و حتمی الوقوع است. قوانین فلسفه تاریخ علاوه بر میلیونها ایرانی بر صدها میلیون نفوس بشری در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین نیز حکمفرمایی می کند. در این مبارزه و مقاومت و پیشرفت، ما تنها نیستیم و از همکاری و همدردی میایونها نفوس بشری برخورداریم. قلوب صدها میلیون که در فقر و بدبختی زندگی می کنند اما مصممند که انسانی از نو و دنیائی از نو بسازند هماهنگ با قلوب ما می زند.

اعتقاد تزلزل ناپذیر ما اینست که سیر تکاملی تاریخ ادامه دارد و سرانجام لیاقت و ارزش‌های انسانی پیروز خواهد شد. اگر از خودمان موجودیت داشته باشیم، هم در داخل و هم در جهان خارج جریانهای نیرومندی وجود دارند که همدرد و مشوق و همکارمان خواهند بود.

بر اساس احساس این ضرورت تاریخی و استفاده از تجارب گرانبهای گذشته و نیز با استفاده از حوادث و آزمایشهای کشورهای دیگر گروهی از روشنفکران و مبارزان گذشته و نیز تازه‌نفس و از جمله حزب زحمتکش‌ان ملت ایران (نیروی سوم) به منظور وحدت بخشیدن هر چه بیشتر به نیروهای مترقی صلاح در این دیدند که جامعیت بیشتری به فعالیت‌های خود بدهند و آرزوی دیرینه‌ای را که از زمان حکومت نهضت ملی نیز وجود داشت جامه عمل پوشند. آنها بدورهم گرد آمدند و جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران را تشکیل داده و برنامه زیر را اعلام می‌دارند.

اکنون از آنجا که وحدت سازمانی و همبستگی و همکاری نزدیک نیروهای مبارز و مترقی بیش از فعالیت‌های پراکنده و گروهی به نهضت قدرت می‌دهد، مبارزان جامعه سوسیالیست‌های ایران انتظار دارند که تمام افراد و گروههایی که با خطوط اصلی این برنامه موافقت دارند این دعوت به همکاری و وحدت را اجابت کنند و به هر شکلی که صلاح باشد این وحدت سازمانی را واقعیت بخشند تا جنبش سوسیالیستی ایران از این پس بتواند وظیفه خود را در برابر ملت و نهضت ملی ایران آنچنانکه باید انجام دهد.

باید به این درس بزرگ نیز توجه داشت که تشتت و وجود احزاب و دسته‌های مختلف بدون تمرکز از جمله عللی بود که از نیروهای ملی نشد که استفاده لازم و کافی بشود. قسمت اعظم نیروهای ذخیره ملی در نتیجه مشکل نبودن دریک حزب بزرگ که جاذبه نسبت به همه تک‌روها و بی‌شکل‌ها داشته باشد هدر رفت و به موقع نشد از آنها استفاده شود، تذکر و اقدام افراد و یا گروه‌های واقع بین در آن زمان نتیجه نداد و فقط زمانی متوجه این نقص شده و فکر تشکیل حزب بزرگ به میان آمد که اولاً کار از کار گذشته بود و در آستانه ۴۸ مرداد بودیم و ثانیاً حتی در آن فرصت کوتاه غیر از حرف یک عمل جدی انجام نیافت. هر چند خیلی دیر شده اما حالا اقلاب باید از گذشته پند گرفت و آنچه جمع کردنی و جامعیت بخشیدنی است دورهم گرد آورد.

جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران

جامعه سوسیالیست‌های ایران کوشش خواهد کرد تا تمام آنهایی را که عقیده دارند کار و کوشش و زحمت باید اساس و پایه نظام اجتماعی جامعه بزرگ ایران باشد نه امتیازات اجتماعی موروثی و طبقاتی، در یک سازمان و در زیر لوای یک دکترین سیاسی - اجتماعی - اقتصادی گرد آورد.

تکیه گاه اصلی چنین جامعه‌ای تمام طبقات زحمتکش و تولیدکننده و پیشه‌وران و همچنین اقتصاددانان و سازمان‌دهندگان مترقی اقتصاد و امور اجتماعی خواهد بود. از آنجا که در جهان امروز اداره کردن جامعه‌های بشری یک امر صرفاً علمی شده است اداره کردن یک نهضت متکی به توده‌های تولیدکننده بدون یک رهبری علمی و منطقی امکان‌ناپذیر است. به همین مناسبت سیاست از نظر مابراتست از اداره کردن علمی تولید و توزیع و رهبری جامعه. بنابراین ما برای اقتصاددانان و کارشناسان و مهندسان در جامعه سوسیالیست‌ها اهمیت جدی قائل هستیم و عقیده داریم که برای وجود آوردن یک جامعه مدرن و یک نظم اجتماعی نوین باید توسط آشنا ساختن آنان با اصول جامعه‌شناسی امروزی قدرت علمی و اداره‌کننده آنها را با اراده توده‌ها ترکیب ساخت.

جامعه سوسیالیست‌ها سعی و کوشش مداوم خواهد داشت که واقعاً جامعیت داشته باشد و تمام افراد و نیروهائی را که تمایلات سوسیالیستی دارند در یک کانون گرد آورد، و به همین لحاظ اساسنامه آن نوعی تدوین شده است که حداکثر شش ماه پس از اعلام موجودیت «جامعه»، برنامه آن بار دیگر مورد بحث و مطالعه قرار گیرد تا نظریه افراد و نیروهائی که در این مدت به همکاری جلب می‌شوند در نظر گرفته شده و برنامه موجود تکمیل گردد.

اکنون برای مشخص شدن صفوف اجتماعی، و برای تضمین اینکه عناصر متکی به بیگانه نتوانند در صفوف ما وارد شوند و برای پرهیز از هر گونه ابهام پیش از اعلام اصول، با استفاده از آزمایشهای تلخ و شیرین نهضت ملی ایران خط‌مشی‌ها و روش‌های جامعه سوسیالیست‌ها را در برابر نیروها و عناصر مختلف

داخلی و خارجی تشریح و تصریح می کنیم تا در آینده از نشتت و ابهام جلوگیری شود.

روش ها و خط مشی های «جامعه»: سیاست داخلی

۱- روش «جامعه» در برابر طبقات حاکمه و قانون اساسی:

«جامعه» اصل کار خود را بر روی فعالیت اجتماعی قانونی و پارلمانی گذارده است و از هرگونه فعالیت مخفی و غیرقانونی اجتناب می کند. بنابراین از آنجاکه «جامعه» در شرایط کنونی به مشمّر ثمر بودن کار مخفی عقیده ندارد سعی و کوشش مداوم خواهد کرد تا موجودیت خود را از لحاظ قانونی احراز نماید. به نظر ماریسین به هدفهای انقلابی با وسایل مسالمت جویانه و پارلمانی در دنیای امروز امکان پذیر است. به همین مناسبت جامعه سوسیالیست‌ها معتقد است که در چهارچوب قانون اساسی حاضر می توان مراحل اولیه رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی را که سالیان نسبتاً دراز طول خواهد کشید انجام داد. بنابراین ما قانون اساسی را محترم می شماریم.

طبقات حاکم ایران و هیئت حاکمه آن در یک تقسیم بندی کلی به دو جناح تقسیم میشوند: ۱- جناح فاسد و رشوه خوار ۲- جناحی که حس مسئولیت اجتماعی دارد. افراد این جناح دوم به این حقیقت اعتراف دارند که نمی توان مملکت را با فساد و پوسیدگی موجود اداره کرد و سرانجام باید یک رفورم اجتماعی و اقتصادی جدی بوجود آید تا بتوان در کشاکش مبارزات جهانی دنیای امروز موجودیت و استقلال کشور را حفظ کرد. روش «جامعه» تأیید این جناح طبقه حاکم در حدود مبارزه با فساد و پوسیدگی است. در شأن یک کشور مشروطه است که نخست وزیران و وزیران و رجال آن مردان «مسئول» در برابر مجلس شورای ملی باشند نه «چاکر» و «غلام». در یک کشور مشروطه قدرت ناشی از مملت است نه از این یا آن فرد. اگر نخست وزیران و وزراء و رجال در برابر مجالس ملی «مسئول» باشند، برآستحکام قانون اساسی افزوده می شود.

۲- نظر و روش «جامعه» درباره مذهب و روحانیون:

جامعه سوسیالیست‌های ایران اصول اخلاق و دیانت بدون پیرایه صدر

اسلام را بطور اخص برای مسلمانان، و اخلاق و مذهب را بطور کلی برای بشر مفید می‌شمارد و از پیش گرفتن روشی که اصول صدر اسلام را بدون پیرایه زنده کند و در حدود امکانهای مذهبی با شرائط امروز وفق دهد پشتیبانی می‌کند. از طرف دیگر «جامعه» با آنگونه دین و مذهب که در خدمت زر و زور است و صاحبان امتیازات طبقاتی آن را پایگاهی برای حفظ و ابدی ساختن منافع نامشروع خود قرار داده‌اند مبارزه خواهد داشت. حفظ این امتیازات طبقاتی و محروم کردن نیمی از جامعه که نیم‌دیگر را در دامن خود می‌پروراند به نام دین و مذهب و خدا به نظر ما از بزرگترین گناهای است که بنام خدا مرتکب می‌شوند.

۳- روش «جامعه» نسبت به عواملی که از بیگانه الهام می‌گیرند:

متأسفانه در کشور ما رجال و شخصیت‌هایی هستند که از قدرتهای بزرگ غرب الهام می‌گیرند. جامعه طبعاً يك مبارزه جدی با اینگونه عناصر خواهد داشت. البته اگر رجالی از هیئت حاکمه روابط صمیمانه با این یا آن دولت خارجی داشته باشند و این روابط جنبه پیروی از آن دولت‌ها را نداشته باشند تنها مانعی ندارد بلکه مفید نیز هست. دردنیای امروز کاملاً امکان‌پذیر است که رجال سیاسی کشورهای کوچک و توسعه نیافته در عین دوستی، استقلال سیاسی و اقتصادی کشور خودشان را در برابر قدرتهای بزرگ بطور جدی حفظ کنند. يك دولت واقعاً ملی و رجال وابسته آن به آسانی می‌توانند به جنبه‌های سیاسی این نفوذهای استعماری که هنوز آثاری از آن باقیست پشت پا بزنند. در هر حال جامعه با عناصری که عقیده دارند بدون اجازه این یا آن قدرت خارجی هیچ کاری نمی‌شود کرد يك مبارزه ضریح و جدی خواهد داشت.

مبارزه‌ای که از اولی مشکل تراست مبارزه با عمال دولت شوروی در داخل کشور است. جامعه سوسیالیست‌های ایران، طبعاً با عناصر ارتجاعی ضد شوروی وجه مشترک ندارد. اگر دولت شوروی توسط عمال و دستگاههای رسمی و غیررسمی خود کوشش نمی‌کرد که فکر جوانان ما را به طرف خود منحرف ساخته و آنها را به پیروان بی‌چون و چرای سیاست جهانی خود تبدیل کند، و اگر منافع ملل کوچک را توسط احزاب کمونیست فدای منافع سیاسی کشور خود نمی‌کرد، در این صورت ماهرگز دست به مبارزه تبلیغاتی در برابر

شوروی نمی‌زدیم. اما اکنون که چنین وضعی وجود ندارد مانده از لحاظ مخالفت با سیاست کلی شوروی بلکه به خاطر حفظ استقلال فکری و سیاسی نسل جوان و روشنفکران و طبقات زحمتکش ملت ایران ناچاریم ماهیت آن نوع کارهای شوروی را که خلاف مصالح ملی ماست روشن سازیم. بنابراین «جامعه» نه تنها هرگونه همکاری با حزب توده را خطری بزرگ تلقی می‌کند، بلکه روشن کردن فکر جوانان شرافتمند و باارزشی را که به آنها پیوسته باشند یاممکن است در آینده بپیوندند از جمله وظائف خود می‌داند.

کمیونست‌ها هرگز با کسی ائتلاف نمی‌کنند مگر برای رسیدن به قدرت و نابود ساختن مؤتلفین خود، چنانکه در چکسلواکی و جاهای دیگر کردند. «جامعه» وظیفه خود می‌داند که عناصر و گروه‌های ملی را نسبت به مقاصد و تاکتیک‌های کمیونست‌ها آگاه‌تر سازد.

۴- روشی «جامعه» نصیبت به سایر عناصر اجتماعی:

اول آن عناصر اجتماعی که «جامعه» آنها یک مبارزه جدی در پیش دارد:

این عناصر در حقیقت جناحی از هیئت حاکمه‌اند که افکار ارتجاعی و عقب مانده و یا ایدئولوژی پوسیده (اگر بتوان درباره آنها از ایدئولوژی صحبت کرد) دارند. مثلاً پشتیبانان فئودالیت و عناصر عقب مانده دیگر و آنها که به خلاف اصول دیانت، مذهب را در خدمت زورور قرار می‌دهند، از این مقوله‌اند. تازمانی که به این اصول پوسیده پشت پازده نشود موانع رشد و توسعه صنعتی و فرهنگی از میان نخواهد رفت و نمی‌توان از بن بست رکود اقتصادی و اجتماعی خارج شد. برای تشکیل یک جامعه نوین که مطابق مقتضیات نیمه دوم قرن باشد باید یک مبارزه حیاتی و ممتاتی با این عناصر عقب مانده بوجود آید و تأثیر آنها در جامعه ریشه کن شود.

دوم آن عناصر اجتماعی که «جامعه» می‌تواند با آنها متحد یا مؤتلف باشد:

این عناصر اجتماعی آنهایی هستند که سابقه مبارزات متشکل یا غیر متشکل داشته‌اند و نیز شخصیت‌های قابل احترام و باارزشی که در جنبش ملی ایران سهمی داشته‌اند و بالاخره افراد شرافتمند و تازه نفسی که تاکنون فعالیت سیاسی نداشته‌اند. در این میان ما به نسل جوان و دانشمندی که در اروپا و آمریکا و نقاط دیگر تحصیلات خود را بیابان رسانده یا مشغول تحصیلند توجه

خاصی داریم و به همکاری با آنان ازدل و جان معتقدیم. «جامعه» رشد روز افزون تمایلات سوسیالیستی را در میان دانشجویان ایرانی مقیم خارجه با شور و شوق فراوان تلقی می کند، همچنین با هر جمعیت و گروه یا افراد مؤثری که يك قدم مشترك یا بیشتر داشته باشیم به همان اندازه همکاری خواهیم کرد، و با آنهایی که وجه مشترك کافی داریم خواهیم کوشید که يك وحدت تشکیلاتی بوجود آوریم و در راه ایجاد این وحدت همه گونه گذشت راروا خواهیم داشت. در زیر به بعضی از این عناصر اجتماعی اشاره می شود:

احزاب و جمعیت‌هایی که سوابق مبارزه دارند:

مابین این احزاب و افراد و جمعیت‌ها، گروه‌ها و عناصر متشکلی هستند که جامعه سوسیالیست‌های ایران اختلاف غیر قابل غلبه با آنها ندارد و در این مورد سعی ما این خواهد بود که ائتلاف و اتحاد موجود راحتی الامکان به وحدت سازمانی با آنها مبدل سازیم و همچنین کسانی را که تا کنون تکیه کرده‌اند جلب کنیم. ما کوشش خواهیم کرد که در راه همکاری با اینگونه عناصر اجتماعی گام برداریم و با فعالیت در يك جبهه متحد با استفاده از تجربیات گذشته، سنن با ارزش مبارزه ملی را ادامه داده و در عین حال از اشتباهات و انحرافات که به ما تحمیل می شد اجتناب ورزیم. به نظر ما در شرایط کنونی مبارزه، بیشتر از کمیت، کیفیت اهمیت دارد. باید يك رهبری علمی و منطقی و قاطع بوجود آورد و از هرج و مرج و بی انضباطی و دنباله‌روی و بی‌شکلی گذشته به کلی پرهیز کرد.

دانشگاه و نسل جوان:

دانشگاه تهران این افتخار را دارد که در جنبش‌های ملی خاورمیانه از شروع کنندگان بوده است. دانشگاه تهران دژ محکم نهضت ملی ایران بود و بعدها اغلب دانشگاه‌های کشورهای عقب مانده از این سنت پیروی کردند و یکی از مراکز مهم افکار آزادیخواهانه و تکیه‌گاه مردان و سازمان‌هایی گشتند که طرفدار ساختن يك نظام نوین و مترقی اجتماعی بوده یا هستند. گرچه در مواردی اخلاص گریه‌های توده‌ایها این مبارزات شجاعانه را لکه دار می ساخت اما نسل جوان آگاه و جناح وسیع ملی آن، بزودی صفوف خود را از صفوف عمال بیگانه جدا ساختند. مبارزات و مقاومت‌های قهرمانانه‌ای که از طرف دانشجویان و بعضی از استادان دانشگاه در موارد تاریخی صورت گرفت از

حوادث تاریخی درخشان جنبش ملی ایران است.

در این مورد نیز باید از جریانهای گذشته درس بگیریم. عده‌ای از مرتجعین و نیز عده‌ای از استادان باحسن نیت ولی بی‌خبر از تحولات زمانه مدعی هستند که دانشگاه باید از سیاست برکنار بماند. آنها به عنوان مثال بعضی از حوادث نامطلوبی را که در جنبش ملی ایران توسط توده‌ایها بوجود می‌آمد یا به دیگران تحمیل می‌شد یاد آوری می‌کنند. واقعاً نیز اگر تعریف سیاست یا مصداق خارجی آن فی‌المثل بعضی موارد از قبیل زندانی کردن استادان دانشگاه باشد مانده‌تنها در دانشگاه بلکه در همه جا از سیاست متنفر می‌بودیم. اما سیاست در قاموس آنها و تعریف آن از نظر ما به کلی متفاوت است. سیاست در نظر حزب توده خرابکاری در رژیم موجود و واژگون ساختن آن بخاطر روی کار آوردن یک رژیم پیرو بیگانگان است. تعریف ما از سیاست اداره علمی و صحیح تولید و توزیع و رهبری جامعه است. تعریف سیاست از لحاظ هیئت حاکمه نیز اینست که نسل جوان و استادان مترقی از دخالت در سیاست محروم باشند و این حق منحصراً در اختیار صاحبان امتیازات طبقاتی و خدمتگزاران آنها باشد. و قابل توجه است که آنها که همواره دانشگاهیان را از سیاست برحذر می‌داشتند، وقتی خود به حزب بازی پرداختند استادان دانشگاه را گاهی با اعمال نفوذ وارد حزب خود کردند.

دانشگاه محل بحث و تحقیق و تتبع علمی است و لازمه آن بودن محیط آرام و بی‌تشنج است. دانشگاه محلی است که در آن مهمترین و لازمتترین عناصر توسعه و رشد اقتصادی و اجتماعی، یعنی کارشناسان و سازمان دهندگان تربیت می‌شوند، اما آنچه توده‌ایها در گذشته می‌کردند و متأسفانه بعضی از روشهایشان را به دیگران نیز اجباراً تحمیل می‌کردند، خرابکاری در پرورش کارشناسان بود. جامعه سوسیالیست‌ها که شامل قسمتی از دانشگاهیان و فرهنگیان است و عناصر مرکب کننده آن در تاریخ نهضت ملی، بخش مهمی از دانشجویان مبارز دانشگاه را در برداشته و دارد، آنچه را از دانشجویان انتظار دارد این نیست که بجای فراگرفتن علم و فن به سیاست بافی بپردازند، بلکه به نظر «جامعه» در تقسیم کار جنبش سوسیالیستی ایران سهم دانشجویان بیشتر کسب علم و فن و تهیه کادری است که ما را از لحاظ اداره امور فنی و اداری و غیره از کارشناسان خارجی بی‌نیاز کند. اما در عین حال به نظر ما ضروریست که لااقل اکثریت بزرگ دانشجویان با اصولی از جامعه‌شناسی و فن مدیریت و رهبری جامعه آشنا باشند، در اینصورت آنها در اداره کردن شئون مختلف کشور دانسته

و فهمیده انجام وظیفه خواهند کرد و به منزله پیچ و مهره بی جان نخواهند بود و در عین حال خطر اینکه در نتیجه تبلیغات نیرومند بیگانگان منحرف شوند از بین خواهد رفت. در هر حال ما انضباط رانه تنها در دانشگاه‌ها بلکه در تمام جامعه بزرگ ایران توصیه می‌کنیم. کشورهای توسعه نیافته در صورت داشتن یک برنامه وسیع رشد و توسعه در عین حفظ دموکراسی و آزادی نباید بیش از کشورهای پیشرفته غربی انضباط و تمرکز را در شئون مختلف جامعه بپذیرند.

بازار و طبقه متوسط:

بازار و طبقه متوسط نیز یکی از دژهای مستحکم نهضت ملی ایران بوده و هستند. علیرغم تصورات واهی جناح فاسد طبقات حاکمه، هنوز هم مانند گذشته اکثریت قریب به اتفاق بازار نسبت به سن نهضت ملی وفادار است.

بازاریان شرافتمند مساعی بزرگ و از خود گذشتگی‌های مؤثری در نهضت ملی ایران انجام دادند و هنوز برای ادامه مبارزه آماده‌اند. جامعه سوسیالیست‌های ایران برای اکثریت بزرگ بازاریان ارزش اجتماعی مهمی قائل است و عقیده دارد که سهم آنان در تولید و توزیع و امور اقتصادی باید مورد توجه برنامه‌گذاران باشد و فعالیت اقتصادی سالم آنان مورد پشتیبانی مادی و معنوی قرار گیرد.

در این مورد نیز باید به تجربیات گذشته توجه کرد که در آینده نباید به مناسبت میتینگ‌های بی‌درپی بازار و کسبه را از کسب و کارشان باز داشت.

«جامعه» تعطیل پی‌درپی بازار و مغازه‌ها را راه صحیحی برای مبارزه اجتماعی نمی‌داند. تعطیل و تشکیل دموکراسیون و میتینگ باید وسائل استثنائی برای موارد استثنائی باشد نه یک روش مستمر و دائم. در آینده روش مبارزه باید بیشتر علمی و منطقی و از راه اقدامات سیاسی مسالمت‌جویانه باشد.

در هر حال جامعه سوسیالیست‌ها، بازار و بازاریان شرافتمند و طبقه متوسط پیشه‌وران را یکی از تکیه‌گاه‌های نهضت ملی و مبارزه جبهه‌ای آن تلقی می‌کند.

سیاست خارجی

۱- اصول کلی سیاست خارجی «جامعه»:

جامعه اصول سیاست استقلال از دوبرلوک جهانی را قبول می‌کند و مبارزات دلبرانه ملت‌های آسیائی و آفریقائی و آمریکای لاتین بخاطر رهائی از قید رقیب بقایای امپریالیسم غرب و مقاومت در برابر نفوذ بلوک شرق را باشور و شوق تلقی می‌کند.

حمایت از جنبش‌های آزادی بخش و استقلال طلبانه اصل خدشه‌ناپذیر نهضت جهانی سوسیالیسم است. از این رو سوسیالیست‌های ایران از تمامی این جنبش‌ها پشتیبانی می‌کنند.

جامعه سوسیالیست‌ها اصولاً هوادار آن نوع نهضت‌ها و حکومت‌های آسیایی و آفریقائی است که عملاً وارد هیچ از دوبرلوک بزرگ جهانی نشده، و استقلال خود را از هر دوی آنها حفظ کرده‌اند. به نظر ما اصطلاح «استقلال از دوبرلوک جهانی» صحیح‌ترین تعبیری است که با طرز کار اینگونه کشورهای مستقل آسیا و آفریقا تطبیق می‌کند.

موجودیت اینگونه کشورهای از نوع هند بستگی به صلح جهانی دارد تا در سایه آن بتوانند برنامه رشد و توسعه خود را انجام دهند. بنابراین سعی و کوشش مشترک برای حفظ صلح جهانی و کم کردن کشش‌ها و اختلافات بین‌المللی از هدف‌های برجسته این کشورها و سوسیالیست‌های ایرانی است، از این رو و در تمامی وجوه روابط و مناسبات بین‌المللی، سیاست ما پشتیبانی عملی و مثبت از صلح جهانی و خلع سلاح عمومی و تحریم تهیه و آزمایش و استعمال سلاح‌های هسته‌ای و نیز صرف نظر کردن دول بزرگ و کوچک از اتحادیه‌های نظامی است و این‌گونه مساعی را مبارزه بخاطر عالیترین هدف‌های بشری می‌دانیم.

معهدنا تازمانی که این مساعی به ثمر نرسیده تقویت نیروی دفاعی کشور را برای مقاومت در برابر هرگونه تجاوز از نوع کلاسیک یا انواع تجاوز مدرن از نوع ایجاد حکومت‌های پوشالی دست‌نشانده شبیه به حکومت فرقه‌دمکرات آذربایجان را لازم و ضروری می‌شماریم. در صورت پیش‌آمدن تهدیدهایی از این نوع، جامعه سوسیالیست‌ها دست‌زدن به هرگونه اقدام بین‌المللی را برای حفظ استقلال و تمامیت کشور لازم و ضروری می‌شمارد.

منافع مشترک کشورهای کم‌رشد ایجاب می‌کند که روابط نزدیک و

همبستگی‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی همه جانبه میان کشورهای يك منطقه جغرافیائی بوجود آید و همچنین میان این منطقه با مناطق مشابه چنین همبستگی‌هایی ایجاد گردد تا به کمک آن بتوان بر موانع و عقب مانده‌گی‌ها غلبه کرد و مقاومت دسته‌جمعی را در برابر قدرتهای استفاده‌جو امکان پذیر ساخت.

بنابراین «جامعه» بطور کلی همکاریهای منطقه‌ای را یکی از اصول سیاست خارجی خود قرار می‌دهد. سوسیالیسم يك جنبش بین‌المللی است. ایجاد و توسعه و تقویت سازمان‌های بین‌المللی سوسیالیستی و مترقی و همکاری با آنها از مظاهر این اصل به شمار می‌رود.

منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر از اقدامات مثبتی است که برای گسترش تفاهم میان ملت‌ها انجام گرفته است. کوشش در اجرای این اصول مورد توجه خاص ماست.

۲- روش در برابر شوروی و چین و کشورهای تابعه:

در سطح مناسبات میان‌دول، جامعه سوسیالیست‌های ایران ایجاد بهترین روابط حسنه را با شوروی لازم و ضروری می‌داند. «جامعه» ذرعین عقیده به تقویت نیروی دفاعی کشور ایجاد هر گونه پایگاههای نظامی و جاسوسی خارجی را علیه شوروی جدأ رد می‌کند. مناسبات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی میان ایران و شوروی نباید موجب گسترش نفوذ ایدئولوژیک شوروی در ایران گردد. ماترقیات صنعتی و علمی بزرگی را که دولت شوروی در مدت کوتاهی تحصیل کرده، صرفنظر از بهائی که برای آن پرداخت شده، می‌ستائیم، ولی استفاده از این پیشرفتهای علمی و صنعتی برای اعمال نفوذ ایدئولوژیک و استقرار حکومت‌های نمونه یادست نشانده شوروی در سایر نقاط جهان رامنافی با استقلال و حق حاکمیت ملت‌ها می‌دانیم. سعی و کوشش شوروی را برای منحرف ساختن نسل جوان و روشنفکران و کارگران، مداخله در امور داخلی کشور و علامت و نشانه نوع مدرن تجاوز و استعمار تلقی می‌کنیم.

۳- روش در برابر دول غربی:

استعمار غربی که مولود قرن نوزده است در شرف اضمحلال است. با

پیداشدن دولت‌های واقعا ملّی و رجال باشخصیت غلبه بر آثار سیاسی استعمار قرن نوزده بسیار آسان است، اما غلبه بر عوامل اقتصادی اصول استعماری هنوز مشکلات بزرگی در بر دارد. در صورتی که دول غربی مایل باشند که روابط و مناسبات واقعا صمیمانه میان آنها و کشورهای منطقه کم رشد و توسعه نیافته جهان بوجود آید، باید نه تنها از تحمیل هیئت‌های حاکمه فاسد به این کشورها صرف نظر کنند و به بقایای نفوذ سیاسی استعماری خاتمه داده شود بلکه در عین حال لازم است که روابط و مناسبات اقتصادی استعماری نیز که میراث گذشته است بکلی محو و نابود شود. بزرگترین عامل در این روابط اقتصادی کهنه اینست که هنوز اصول بازاری جهانی قرن نوزده حکمفرماست، بدین معنی که مواد خام کشورهای عقب مانده و بخصوص نفت خیلی ارزان خریداری شده و مواد ساخته شده صنعتی بطور فراوان و قیمت گران باین کشورها تحمیل می شود. در صورتی که آثار سیاسی نفوذ استعماری، که بر طرف شدنش آسانست، و همچنین واقعیات نفوذ مناسبات اقتصادی آن بر طرف شود، می توان دوستانه ترین مناسبات را با دول غرب ایجاد نمود و به کینه و نفرت عمومی که میراث قرون گذشته است خاتمه داد.

ملت ایران و خاصه روشنفکران مترقی که به طبقات مختلف جامعه تعلق دارند به تمدن غرب بسیار علاقمندند، و آنچه به این علاقه و توسعه آن زیان می رساند، در ایران و دیگر مناطق کم رشد همان آثار و باقیمانده استعمار غرب است.

در هر حال «جامعه» در موقعیت جغرافیائی خاص ایران حتی الامکان الغاء يك جانبۀ مناسبات و معاهدات اقتصادی با غرب را توصیه نمی کند. جامعه اقدامات سیاسی و مذاکرات بر سر میز را برای حل این مشکلات ضروری دانسته و نتیجه گرفتن از آن را ممکن می داند. جانشین ساختن روابط عادلانه اقتصادی بجای روابط استعماری گذشته شرط لازم برای ایجاد مناسبات دوستانه و ثمربخش با کشورهای غربی و به نفع هر دو طرف است.

ارزیابی و مقایسه دوسیاست امریکا و انگلستان:

بدون شك این دو کشور مهم غربی در مرحله نهائی خواهی نخواهی به میاست مشترکی می رسند، معذالك تفاوتها و اختلافاتی که این دوسیاست نسبت به کشورهای مختلف و از جمله نسبت به کشور ما می توانند داشته باشند

قابل توجه ودقت است. سیاست خارجی امریکا بخصوص از لحاظ کشورما يك جنبه مثبت سیاسی و اقتصادی دارد. ماکه با شوروی هم مرز هستیم به این سیاست قاطع و جدی امریکا که با هر گونه تجاوز شوروی نسبت به سرحدات کنونی جهانی مخالف است باید علاقمند باشیم، در صورتیکه در همان جریان مسئله نفت آقای چرچیل به آسانی حاضر بود در مقابل اشغال مناطق نفت خیز جنوب، شمال ایران را به شوروی‌ها واگذار کند. وجود شوروی در همسایگی شمال ایران موجب شد که امریکا نگذارد انگلیس‌ها در جنوب از کشتی‌های جنگی و تفنگداران دریائی استفاده کنند، و چون يك دولت ملی مصمم نیز بر سر کار بود انگلیس و شوروی نتوانستند بر سر تقسیم منافع در ایران کنار آیند. جنبه مثبت سیاست اقتصادی امریکا در این است که به مناسبت داشتن بزرگترین عایدی ملی می‌تواند از بعضی منافع بحرانی صرف نظر کند و در عین حال دست به کمک‌های مالی و فنی نیز بزند. داشتن این جنبه مثبت اقتصادی دلیل این نیست که کمک‌های اقتصادی امریکا برای ایران مفید و مؤثر واقع شده باشد. سعی و کوشش بیهوده و مضر امریکا برای اینکه نمونه زندگی آمریکائی‌ها را در کشورهای مشابه ایران عمل و تحمیل کند موجب شده است که این کمک‌های معتابه مؤثر نباشند و احیاناً مضر واقع شوند. در عمل کمک امریکا به این شکل در می‌آید که چون سطح زندگی همه مردم ایران را نمی‌توانند بالا ببرند فقط سطح زندگی معدودی از طبقات حاکمه و متوسطه وعده‌ای از ایرانیان تحصیل کرده امریکا را بالا می‌برند تا آنها بتوانند بقیه مردم را زیر یوغ نگه دارند. اختلاف سطح زندگی آن عده از جوانان و کارمندان که نزدیک به مقامات و مستشاران امریکائی هستند با بقیه کارمندان، يك نارضائی بوجود می‌آورد و نمونه‌ای در مقابل دیگران ایجاد می‌کند؛ به نحوی که همه مایل به تقلید از آن زندگی لوکس می‌شوند. در صورتیکه مسئله مهم اجتماعی در ایران قناعت و صرفه جوئی و سرمایه گذاری در صنایع اساسی است. صحیح است که ما به دلار احتیاج داریم، ولی بیشتر و مقدم بر دلار به يك برنامه مترقی و متناسب با وضع کشورمان، که با امریکا تفاوت فاحش دارد، نیاز مندیم. سیاست خارجی امریکا با وجود حسن نیت و کمک‌های معتابه خود هرگز قادر به تشخیص يك برنامه متناسب با اوضاع و احوال کشورهای عقب مانده نشده و فقط به آن عده اشخاص چاپلوس و بدون شخصیت تکیه می‌کند که بدون چون و چرا تابع امیال سطحی و مطالعه نشده سیاستمداران و کارشناسان امریکائی هستند. از طرف دیگر سیاست خارجی بریتانیا نیز يك جنبه منفی

اقتصادی دارد. انگلستان متأسفانه حاضراست در اغلب موارد و از جمله در ایران با شوروی‌ها کنار آمده و به ضرر ایران تقصیم منافع کند. در جریان سالهای پس از جنگ آثار و علائم و شواهد زنده برای اثبات این حقیقت پیش آمده است. هرچند سیاست اخیر آقای مک‌میلن به منظور نزدیک کردن شرق و غرب از لحاظ سیاسی مطلوب و بِنفع صلح است، اما این نزدیکی شرق و غرب نباید به ضرر سیاسی یا اقتصادی کشورهای کوچک و عقب مانده از جمله ایران تمام شود. از جهت دیگر انگلستان به مناسبت مشکلات اقتصادی که دارد بوسیله عمل خود در ایران حداکثر استفاده اقتصادی را می‌کند. ارزان می‌برد و گران و بدون لزوم کالاهانی را بما تحمیل می‌کند.

در صورتیکه یک دولت ملی و با شخصیت و با حسن تشخیص در ایران روی کار آید می‌تواند به آسانی از جنبه‌های مضر سیاست خارجی امریکا و انگلستان اجتناب کند و جنبه‌های مفید آنرا تقویت نماید. به نظر می‌رسد که سیاست امریکا و انگلستان به آسانی به نظریات منطقی یک دولت ملی مقتدر و با حسن تشخیص تسلیم می‌شود و چاره کار اینست که در ایران چنین حکومتی روی کار آید.

بطور کلی باید توجه داشت که در دوره سعی و کوشش برای ملی کردن صنعت نفت ما مستقیماً با انگلستان طرف بودیم، اما امروز که مسئله نفت به آن شدت مطرح نیست یک سیاست خارجی می‌تواند از جنبه‌های مثبت سیاست جهانی انگلستان استفاده کند. مسئله نفت امروز دیگر مختص ایران نیست، و سرنوشت نفت ما مشابه نفت عراق و دیگر کشورهای نفت خیز خواهد بود. یک سیاست خارجی ملی در ایران باید با سیاست‌های نفتی کشورهای نفت خیز خاورمیانه تشریک مساعی کند و از راه مذاکرات و بدون ایجاد تنش، فشار دائم و مستمری بعمل آورد تا حقوق ملی ایران استیفا شود. صرف نظر از سیاست خارجی، سیاست کلی انگلستان در مستعمرات سابق و لاحق منطقی تر از سیاست خارجی سایر کشورهای غربی است. انگلستان در اغلب مستعمرات سابق خود گروه فنی و سیاسی تربیت کرده است و هرچند خیلی دیر و تا حدود ممکن، در مراحل استقلال می‌دهد بدون اینکه این کشورها دچار هرج و مرج شوند. در اغلب کشورهای مستعمره سابق انگلستان، نهضت‌هایی کم و بیش مشابه نهضت کارگری انگلیس بوجود آمده که قادر به اداره کردن کشورهای تازه استقلال یافته خود هستند. رفتار انگلستان با هند و نرو و با انگلستان می‌تواند نمونه و سرمشق خوبی برای دیگران باشد. در صورتی که

يك حكومت ملی بر سر کار باشد و حقوق ملی ایران را استیفا کند و در عین حال منافع شوروی و امریکا و انگلستان را که واقعاً مشروع باشد ملحوظ دارد، سیاست خارجی ملت ایران می تواند تعصب و کینه و نفرت را کنار بگذارد و مثلاً رفتار هند را نسبت به بریتانیا با توجه به شرائط مختلف محلی نمونه و سرمشق قرار دهد. باید اذعان کرد که انگلستان بهتر از امریکا می تواند به احتیاجات سیاسی و اجتماعی ملل خاورمیانه پی ببرد و نمونه رشد و توسعه اقتصادی آنها را درك کند.

اکنون امریکا در نفت ایران به همان اندازه سهیم است که انگلستان، اما آیا منطقی تر نیست که این دو کشور بزرگ بجای کمک حقوق ملی ما را پایمال نکنند و به همین کمک اکتفا کنند؟

بهر صورت ما نیز مانند دیگر کشورهای توسعه نیافته احتیاج به دلار و لیره داریم، اما وجدان و استقلال و ارزشهای انسانی خود را در معرض بیع و شری نخواهیم گذاشت. توجه و احترام به این حقیقت می تواند مناسبات این دو کشور بزرگ غربی را که ما به دوستی بی شائبه آنان احتیاج داریم بر مبنائی محکم قرار دهد و دوستی ملت حقیقی ایران را با آنها به بهترین وجهی تضمین کند.

نامه سرگشاده به جناب آقای نخست وزیر

جناب آقای نخست وزیر

در این هنگام که انتخابات یا انحصابات دوره بیستم مجلس شورای ملی در جریان است لازم می دانیم توجه جنابعالی را به يك مسئله مهم که بی شك برای کشور ما اهمیت حیاتی دارد جلب کنیم.

بیش از یکبار از زبان جنابعالی شنیده ایم که توده ایها و «مصدقی ها» را دنبال هم ردیف فرموده اید و علناً آنها را از حقوق سیاسی و اجتماعی محروم دانسته اید، صرف نظر از اینکه اعلام این مطلب خلاف نص صریح قانون است باید توجه داشت که ردیف کردن و یکسان معرفی کردن توده ایها با رجال ملی از نوع آقایان اللهیار صالح، دکتر سنجابی و باقر کاظمی و غیره نه به صلاح مملکت است و نه به صلاح شاه و نه سودی برای جنابعالی دارد. بالعکس شما باضمیمه کردن بزرگترین رجال نهضت ملی ایران به توده ایها

ندانسته بهترین خدمت را به آنها انجام می‌دهید، زیرا از آنجا که عظمت ملی ایران را افکار عمومی جهان و خاصه خاورمیانه بخوبی درک کرده‌اند، ضمیمه کردن این نهضت بزرگ به حزب توده، بیگانه‌پرستان را بزرگتر از آنچه هستند جلوه خواهد داد.

جناب آقای دکتر اقبال اگر قرار باشد همه کسانی که زمانی با حزب توده همکاری کرده یا مناسباتی داشته‌اند محکوم شوند باید در شهر هر آنچه هست گیرند زیرا زمانی که هنوز ماسک از چهره حزب توده بر گرفته نشده بود و بسیاری از میهن‌پرستان واقعی نسبت به آن حسن‌ظن داشتند و یا همکاری می‌کردند، صرف‌نظر از روشنفکران مترقی، مگر خود جنابعالی به‌رهبری قوام‌السلطنه با وزرای توده‌ای و مظفر فیروز معلوم‌الحال که به‌خلاف اکثریت توده‌ایهای ساده، خیانتکار دانسته و فهمیده از آب درآمدند همکاری نفرمودید؟ مگر مطابق قانون، وزراء مسئولیت مشترک ندارند؟ مگر از لحاظ حقوقی جنابعالی به‌مناسبت خیانت‌هایی که آنها در مدت وزارت انجام دادند مسئولیت مشترک ندارند؟ پس چرا تمام کاسه کوزه‌ها را بر سر صالح و رجال مشابه او می‌شکنید؟ اجازه بدهید در اینجا از آقایان سردار فاخر حکمت و علی‌اصغر حکمت نیز نام ببریم. وقتی که رهبران کنونی ما پس از پی بردن به ماهیت واقعی حزب توده

۱. این صالح همان صالحی است که بارها از طرف دستگاه حاکمه به مقامات عالی‌ه منسوب شد و بارها از طرف مردم به مجامع بین‌المللی رفتند از یک طرف در دوره ۱۶ پس از ۸ ماه مبارزه مردانه مردم کاشان به نمایندگی مجلس انتخاب شدند. و توسط همان مجلس که در زمان وزارت کشور جناب آقای دکتر اقبال تشکیل شده بود، به عضویت کمیسیون نفت و ریاست هیئت مختلط انتخاب شدند و از طرف همان مجلس به نمایندگی مردم ایران در جلسات تاریخی شورای امنیت و دیوان‌لا‌ه شرکت کردند. از طرف دیگر پس از کابینه ائتلافی قوام‌السلطنه چند بار به عضویت کابینه‌ها درآمدند. در زمان ریاست وزرائی آقای ساعد به‌ایشان پیشنهاد ریاست سازمان برنامه و بعد ریاست هیئت تصفیه کارمندان دولت شد که به‌دلائل مستدلی که برای دستگاه حاکمه وقت غیر قابل هضم بود، از قبول آن خودداری کردند. قبل از روز سی‌ام تیر ۱۳۳۱ به‌ایشان تکلیف نخست‌وزیری شد. پس از آن با سمت سفیر کبیر دربار شاهنشاهی به‌واشنگتن عزیمت کردند و حتی بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که ایشان از سمت سفارت کبیر استعفا کردند به‌این همکار قدیمی توده‌ایها!؟ طی تلگرافی مصرأ تکلیف شد که از سمت سفارت استعفا نکنند.

با این ترتیب نمی‌دانیم چطور شد که یکباره پس از سالها جناب آقای دکتر اقبال به‌این کشف بزرگ پی‌بردند.

از آن کناره‌گیری کردند جناب آقای سردار فاخر به مجالس جشن تأسیس مجلات توده‌ای که در کلوپ حزب تشکیل می‌شد تشریف می‌بردند و آنها را تشویق می‌کردند. از فعالیتها و همکاریهای آقای علی اصغر حکمت در انجمن روابط فرهنگی و غیره چیزی نمی‌گوئیم فقط توجه جنابعالی را به ثناخوانسی‌هایی که جناب ایشان پس از مسافرت مسکو در روزنامه اطلاعات درباره «استالین کبیر» می‌فرمودند جلب می‌کنیم. آنچه ایشان در روزنامه اطلاعات درباره استالین نوشتند بکلی با نزاکتهای رسمی و دیپلماتیک فرق داشت. چه اگر به آن نوشته‌ها رجوع بفرمائید تصدیق خواهید کرد که مطالب ایشان به تمام معنی عبارت بوده است از تبلیغات ایدئولوژیک به نفع شوروی و استالین. وقتی جوانان ما و سایر مردم دور و نزدیک در شهرستانها این مطالب را می‌خواندند یا اتحاد جناب اشرف و جنابعالی را با توده‌ایها مشاهده می‌کردند نمی‌توانستند تصور کنند که مصلحتی در کار است. بطور خلاصه جناب اشرف و جنابعالی با راهی که در پیش گرفتید عده زیادی از مردم را گمراه ساختید و بعد آمدید آنها را بجرم پیروی از خودتان مجازات کردید. حتی پس از ۲۸ مرداد امید و تکیه‌گاه زندانیان توده‌ای در مبارزاتشان آقای علی اصغر حکمت بود که وزیر مشاور آقای زاهدی بودند. سران حزب توده در زندانها و خارج به ایشان و بعضی از رجال ۲۸ مرداد که قبلاً کاندیدای حزب توده بودند امید داشتند و به همین دلگرمی مبارزه را ادامه می‌دادند. آنها بارها تجربه کرده بودند که می‌توان قدرت را توسط همکاری با رجال هیئت حاکمه بدست آورد و بر علیه رژیم بکاربرد.

حزب توده پس از وقایع آذربایجان در واقع بدون دخالت دولت منحل شده بود، منتها جناب اشرف برای تضعیف دربار آنها را تقویت کرد و از اضمحلال حزب توده جلوگیری کرد. و اگر جناب اشرف ایرج اسکندری را پناه نمی‌داد و به اروپا نمی‌فرستاد و از رضا روستا حمایت نمی‌کردند، تمام سران حزب توده که خیال فرار به روسیه را داشتند در ایران نمی‌ماندند.

روزی جناب اشرف و روز دیگر سیدضیاءالدین توده‌ایها را تقویت کردند تا جناح دیگر هیئت حاکمه را تضعیف کنند، و به این امید بودند که پس از رسیدن به مقصود حزب توده را از بین می‌برند. اما توده‌ایها در عمل ماندند و این رجال و جناحهای هیئتهای حاکمه بودند که فساد و پوسیدگی آنها را از میدان عمل خارج کرد. توده‌ایها همواره با تاکتیکهای مجرب و مجهز از عناصر مختلف هیئت حاکمه و نیز از بعضی رجال ملسی سوء استفاده

کردند و هنوز هم در زیر پرده این سعی و کوشش ادامه دارد. هنوز کسانی از سران حزب توده هستند که با ایمان و اتکاء به قدرت موشکهای شوروی از دستگاه دولت برای برانداختن آن استفاده می کنند. و این مسئله فقط مربوط به امروز و دیروز نیست. ما اطلاع مشخص و دقیق داریم که رزم آرا با کامبخش علیه ارفع رئیس ستاد وقت همکاری جدی و مشکل داشته است. در اینجا از تقویتی که رزم آرا به منظور تضعیف جبهه ملی نسبت به حزب توده انجام می داد چیزی نمی گوئیم. در حالیکه رجال هیئت حاکمه ایران فرمان استانداری دکتر جاوید را امضا می کنند چرا انتظار دارند که مردم دور افتاده آذربایجان با آنها یا از روی غفلت و یا به مناسبت حفظ موقعیت خود همکاری نکنند و اگر کردند مورد مجازات قرار گیرند و از حقوق اجتماعی محروم کردند. اما چرا جنابعالی از جناب اشرفها و رزم آراها تعجیل می فرمائید و همکاریهای مصلحتی خودتان که در حال مردم را گمراه می کرد و همچنین همکاریهای بعضی رجال حاضر هیئت حاکمه را با حزب توده فراموش می کنید و تمام کاسه کوزهها را بر سر صالح و توده مردم و روشنفکرانی که چند صباحی با آنان بوده اند می شکنید؟

محض توجه جنابعالی توضیح می دهیم که هم مخالفین توده ایها و هم آنهایی که مدتی با آنها همکاری یا مناسبات حسنه داشته اند بر دو نوع اند. اولاً در مورد کسانی که همکاری یا مناسبات حسنه موقت با توده ایها داشته اند اشاره ای می کنیم.

مسئله توجه روشنفکران و توده های زحمتکش به کمونیسم يك مسئله جهانی است و علت اصلی آن نیز جنبه ایدئولوژیک کمونیسم است که يك هدف و برنامه مترقی را اعلام می کند و اکثریت قریب به اتفاق روشنفکران و زحمتکشانی که به کمونیسم گرویده اند مجذوب هدف و برنامه اعلام شده کمونیسم هستند. بهر حال در ایران نیز مانند بقیه جهان کسانی که به حزب عامل شوروی پیوستند و یا نسبت به آن علاقه داشتند، به مناسبت همان برنامه اعلام شده بود. اما به تدریج روشهای دولت شوروی و پیروی بی چون و چرای سران حزب توده از دستورات شوروی که به خلاف منافع ملی ایران بود چشم روشنفکران و رجال ملی را باز کرد. این روشنفکران و رجال که سر به آستان هیچ قدرتی فرود نمی آورند هنگامی که متوجه شدند حربه ایدئولوژیک کمونیسم جز آلتی در دست دولت شوروی که خلاف منافع ملل کوچک عمل می کند نیست، بدون توجه به قدرت ارتش سرخ یا شانهای آینده روسها از

کمونیسم و حزب توده رویگردان شدند. و همین عناصر در عمل رقیب خطرناکی برای حزب توده از کار درآمدند.

عده‌ای از رهبران کنونی ما که از حزب توده منشعب شده‌اند بزرگترین ضربه را به این دستگاه عامل بیگانه زده‌اند و هیچ عاملی در این کشور به اندازه این افراد نتوانسته است چشم و گوش نسل جوان و زحمتکشان را نسبت به ماهیت واقعی حزب توده باز کند.

در واقع فساد دستگاه حاکمه بهترین دستیار حزب توده، و مادر زمینه‌ساز ایدئولوژیک بزرگترین رقیب آنها هستیم و نتیجه اینجاست که رجال هیئت حاکمه آمده‌اند ما و سایر عناصر اجتماعی را به عنوان توده‌ای یادداشتن سابقه توده‌ای از حقوق اجتماعی محروم می‌دانند! رجال با شهامت و برجسته‌ای مانند اللهیار صالح نیز خیلی زود به ماهیت حزب توده پی بردند و اکنون وجود صالح و امثال او در مجلس و دستگاه حکومت بهترین ضمانت برای از بین رفتن علت وجودی حزب توده است و بالعکس وجود خدمتگذاران هیئت حاکمه که صالح‌ها را محکوم می‌دانند، به حزب توده علت وجودی می‌دهد. اما نوع دوم از همکاران حزب توده کسانی بوده هستند که اصلاً برایشان محتوی ایدئولوژیک برنامه اعلام شده آنها به هیچ وجه جاذبه‌ای نداشت بلکه آنان فقط مجذوب قدرت دولت شوروی بوده‌اند. هر چند ما اطلاع داریم که همکاری شما با وزرای توده‌ای به مناسبت مصلحتی بوده است و جنابعالی همیشه مخالفت اصولی با آنها داشته‌اید، اما جناب اشرف و مظفر فیروز فقط از لحاظ جاه طلبی به شورویها نزدیک شدند و جناب اشرف در زمان جنگ پول و طلای ایران را با میل به روسها تقدیم کرد که آنها از آمریکا و انگلیس عقب نمانند. جناب اشرف و مظفر فیروز که مسئولیت مشترك با جنابعالی داشتند حتی حاضر بودند به کمک شوروی و توده‌ایها رژیم را عوض کنند ولی وقتی جناب اشرف دید از عهده اینکار بر نمی‌آید با مهارت تمام همکاری خودش را با توده‌ایها و شوروی مانور جلوه داد. حالا شما قواوم السلطنه را تبرئه می‌کنید ولی امثال صالح را محکوم می‌دانید. شما برای مصلحت یک دستگاه فاسد محکوم به زوال با توده‌ایها همکاری کردید و در کارهای آنها مسئولیت مشترك قبول فرمودید، و ما برای مصلحت یک ایران نوین و بخاطر آنکه این سرزمین را از بن بست قرون وسطایی بیرون بیاوریم با آنها همکاری یا مناسباتی داشتیم. و اگر شما با همکاری با هیئت حاکمه فاسد، ندانسته به آنها خدمت کردید، ما با روشن کردن ذهن و روشنفکران و زحمتکشان بزرگترین ضربه را به آنها

وارد کرده ایم.

سومبالیستها چه در ایران و چه در دیگر کشورهای جهان خطرناکترین رقیب کمونیست‌ها هستند. اگر از اوضاع جهان اطلاع کافی ندارید می‌توانید به انتشارات حزب توده در سالهای ۲۹ تا مرداد ۳۲ و حتی بعد از آن نظری بیاندازید. خواهید دید چند درصد آنچه را که به ناسزاگوئی و تهمت علیه ما و رهبران ما اختصاص دادند علیه انگلیسها و هیئت حاکمه نوشتنند. حالا ما شده‌ایم «توده‌ای» و «خائن» و مؤتلفین نفتی حزب توده رجال وطن‌پرست شده‌اند.

و اینک چند کلمه دربارهٔ دو نوع مخالفان حزب توده. مخالفان نوع اول همان کسانی هستند که مجذوب ایدئولوژی کمونیسم شده بودند و اکنون که چشم آنها باز شده، مخالفانشان به مناسبت تسلیم محض حزب توده در مقابل دولت شوروی است. و نیز آن دسته از افراد و رجال ملی که از آغاز هم با آنها روابط خوبی نداشته‌اند.

مخالفان نوع دوم با حزب توده برای آن نیست که این حزب عامل يك دولت بیگانه است زیرا خود اینها اغلب از عمال کهنه کار قدرتهای بیگانهٔ غرب بوده و یا هنوز هم هستند. اینها از آن جهت مخالفند که منافع طبقاتی نامشروع خود را در خطر می‌بینند. و از خواص اینگونه عناصر اینست که کوشش می‌کنند در فرصتهای مناسب به توده‌ایهای عمال بیگانه کمک کنند و در نهان به آنها امتیازاتی بدهند تا پرونده‌شان در روز مبادا از نظر آن حزب کاملاً خراب نباشد. تردیدی نیست که حزب توده علاوه بر شوروی مقداری از قدرت خود را همواره مدیون کمکهای پنهانی رجال هیئت حاکمه بوده است. همان رجالی که امثال صالح‌ها و یا امثال ما را به عنوان همکاران حزب توده عملاً از حقوق اجتماعی محروم کرده‌اند.

جناب آقای نخست‌وزیر، جناب عالی هر جا فرصتی دست داده خود را خدمتگذار شاه معرفی کرده‌اید، پیش از طرح اصل موضوع در اینجا یادآوری می‌کنیم که اصطلاح خدمتگذار و مفهوم آن خیلی بهتر از اصطلاح و مفهوم «چاکر» است. زیرا واقعاً از شأن يك کشور مشروطه و شاه مشروطه دور است که نخست‌وزیر و وزیران و رجال مسئول آن «چاکر» شاه یا «غلام جان‌نثار» و امثال آن باشند. امروز در عقب‌مانده‌ترین کشورهای افریقائی نیز اصول چاکری و بندگی بسرعت برچیده می‌شود. حتی در کنگو که متأسفانه به علت سیاست استعماری غارتگرانهٔ بلژیک هنوز در مراحل اولیهٔ عقب‌ماندگی است

ورجال و روشنفکران تحصیل کرده ندارد، نخست وزیری حکومت می کند که در مقابل پادشاه بلژیک بجای اظهار چاکری یا لاقل سپاسگزاری از بلژیک که «استقلال» را به آنها «اعطا» کرده، آنچنان صحبت می کند که صورت سلطان سرخ می شود.

بهر صورت تاریخ معاصر اصول چاکری و غلامی را به موزه های باستانشناسی فرستاده است و بسیار بجا است که اعلیحضرت به نخست وزیر و وزیران و رجال منحط اخطار فرمایند که کشور ایران و شاه مشروطه چاکرو غلام لازم ندارد بلکه به رجال و وزراء مسئول و خدمتگذار ملت احتیاج دارد.

در حال جناب عالی نه تنها به عنوان نخست وزیر کنونی، بلکه بقول خودتان بعنوان دکتر اقبال نیز چاکر شاه هستید و به نظر ما بهتر بود خدمتگذار می بودید. وظیفه خود می دانم ساده و صمیمانه به جناب عالی تذکر بدهیم که لازمه خدمتگذاری نسبت به شاه این نیست که پیوند رجالی از نوع صالح و سنجابی و کاظمی و غیره را از شاه و دستگاه دولتی ببرند. اگر واقعاً لازم می دانید که پیوند میان شاه و ملت باید ناگسستنی باشد لازمست رجالی از نوع صالح در دستگاه حکومت وارد شوند و متدرجاً با مبارزه واقعی با فساد و ریشه کن کردن علل نارضائی ملت، شکاف عظیمی را که بین شاه و دولت از طرفی و ملت از طرف دیگر بوجود آمده است بر کنند: اگر واقعاً شما خدمتگذار شاه هستید نباید بگذارید که رجال ملی مورد احترام مردم از شاه دور باشند و به قول شما از حقوق اجتماعی نیز محروم گردند. رجالی امثال صالح هستند که بودن آنها در مجلس، شأن مجلس و دستگاه دولت را بالا خواهد برد.

حوادثی در این مملکت رخ داد که منجر به ۲۸ مرداد شد و ما بی آنکه در صدد ارزیابی و قضاوت درباره آنچه گذشته است باشیم، باید بگوئیم که بیشک هر دو طرف مرتکب اشتباهاتی شدند. اما در این موقعیت جغرافیائی و تاریخی بحرانی که ما قرار گرفته ایم مجبوریم آرامش را حفظ کنیم و بدین جهت به نظر ما نباید دائماً بر روزها و مواردی تکیه کرد که موجب شکاف شده است. بعکس باید کوشش کرد که آن قسمت از حوادث گذشته که برای این و یا آن طرف نامطلوب بوده است فراموش شود و تنها باید از آن اشتباهات عبرت گرفت.

اگر جناب عالی خدمتگذار شاه هستید و واقعاً در برابر ملت و شاه احساس مسئولیت می کنید باید گفتار و کردار شما در جهت پر کردن این شکاف

باشد نه وسیعتر کردن آن. اگر جنابعالی خدمتگذار واقعی شاه هستید چرا دائماً بعنوان «چاکر شاه» و «مجرى منویات ملوکانه» و اینکه اگر من خوب نبودم شاه مرا عوض می کرد و غیره عدم موفقیتها و شکستهای خودتان را بیای مقام سلطنت می گذارید؟ اگر قرار است که شاه ما فوق احزاب و گروهها باشد در این صورت هیچ حزب و هیچ رجل سیاسی حق ندارد محیلانه مسئولیت شکستهای خود و فساد آشکار دستگاه دولتی را با سرنوشت شاه یکی کنند تا عمرشان درازتر شود. متأسفانه شما هم رویه مشابهی پیش گرفته اید و این نه به صلاح سلطنت است و نه به صلاح مردم و نه به صلاح خود شما. آقای نخست وزیر، بی شک در دوره حکومت جنابعالی خدماتی انجام گرفته است و اقدامات تولیدی و عمرانی نیز تا حدودی صورت گرفته. سکوت و آرامش و امنیتی نیز به یک معنی بوجود آمده است. اما همانطور که گورسل معزول به عدنان مندرس نخست وزیر وقت نوشت، این اقدامات عمرانی و تولیدی را کشورهای استعمارکننده نیز در مستعمراتشان عمل کرده و می کنند. همچنین آرامش و امنیتی که اکنون از بعضی لحاظ به چشم می خورد بدیختانه به قیمت سلب آزادی و حُفَاقان بوجود آمده است. فی المثل شما مجله علم و زندگی را توقیف کرده اید و وسیله قانونی و علنی ابراز عقیده را از ما گرفته اید و ما چند نفر جوان فضول از هواداران علم و زندگی مجبور شدیم که متأسفانه برخلاف میل باطنی و تصمیم رهبران خودمان این مطالب ساده و صمیمی و مفید بحال ملت را مخفیانه منتشر کنیم. آیا واقعاً انتشار علم و زندگی برخلاف مصالح مملکت است؟

جناب آقای نخست وزیر، آنچه در دوره شما و پیش از شما انجام گرفته گرچه فی حد ذاته قابل ملاحظه است اما در مقابل خواسته های زمانه ما و در برابر کارهایی که همسایگان ما انجام می دهند بسیار ناچیز و محقر است. آنچه انجام گرفته مربوط به کمیت است در حالی که آنچه برای حفظ استقلال و موجودیت ما لازم است یک تغییر کیفی است که به نوبه خود ترقی عظیم کمی را به دنبال خواهد داشت. حجم کارهایی که انجام شده نسبت به ارزشهای مادی و انسانی که در راه آن صرف شده بسیار حقیر و اندک است. این دستگاه که شما از گذشتگان به ارث برده اید و همچون میراث گرانبهائی آنرا حفظ می کنید و نمی گذارید تغییری در آن پدید آید مساعی مادی و معنوی ملت ما را به باد می دهد. متأسفانه دستگاه دولتی مادر جهان امروز «نمونه فساد» است نه آن طوری که اعلیحضرت از شما خواست؛ دستگاه دولتی يك «کشور نمونه».

جناب آقای دکتر اقبال، در اینجا روی سخن ما بانگست وزیر وقت نیست بلکه با شخص دکتر اقبال است، به عنوان يك ایرانی علاقمند به استقلال و موجودیت ایران.

ما در يك عصر طوفانی و در گذرگاه سیل زندگی می‌کنیم. اگر قرار است در برابر حوادث زمانه خرد و نابود نشویم باید سریعتر بجنبیم. در روز طوفان این تخته‌پاره‌های موربانه خورده و دیواره‌های درهم فرو ریخته به کاری نمی‌آید.

در این گذرگاه پر آمد و رفت جهان باید بنای محکمی با نیروی میلیونها انسان بازاراده بسازیم و در این راه بایست تمامی نیروی معنوی و مادی این ملت را بسیج کنیم. این ملت بسیج نخواهد شد و نیروهای جوان و فعال جامعه بکار نخواهد افتاد مگر آنکه رجال خوشنام و ملی و با سنجیه را در مجلس و دستگاههای دولتی مشغول بکار و فعالیت ببینند. صلاح مملکت و سلطنت و رجال مسئول و باحسن نیت هیئت حاکمه در این است که کسانی مانند صالح به مجلس و دستگاههای اداره کننده مملکت راه یابند تا به کوشش مشترک همه آنهايي که به این ملت و میهن علاقمندند پایه‌های ایرانی آزاد و آباد گذاشته شود.

جناب آقای دکتر اقبال، مطالبی که از نظرتان گذشت افکار ساده و صمیمانه چند جوان روشنفکر است که به گفته آموزگار خردمند ما جناب آقای خلیل ملکی درخشت خام چیزهایی را می‌بینند که بدبختانه غالب پیران قوم در آئینه آن حقایق و حوادث زمانه را نمی‌بینند. امیدوارم هنوز چشمهای بینا و گوشهای شنوایی در میان رجال مسئول هیئت حاکمه وجود داشته باشد.

از طرف عده‌ای از هواداران پیش‌آهنگ علم و زندگی

منوچهر رسا - عباس عاقلی زاده

روی سخن ما در این نامه فقط با آقای دکتر اقبال نیست بلکه با تمام نخست‌وزیران و رجالی از نوع ایشان است.

جنبش انقلابی در شرق^۱

جنبش ملی و انقلابی در ایران، ۲۰-۱۹۱۹

(خاطرات احسان الله‌خان، شرکت‌کننده در جنبش جنگل)

پس از يك راه‌پیمائی سه ساعته به قزاقها رسیدیم. در حوالی ماسوله دسته ما به دو گروه تقسیم شد و ما از طریق راههای باریک کوهی قزاقهارا دور زده، از دو طرف بدانها حمله بردیم. با وجود اینکه قزاقها ۷۵ نفر بودند- مقاومتی قوی نکردند، زیرا فرمانده آنان که پنج گلوله خورده و زخمی شده بود، از نخستین کسانی بود که از صف خارج شد. و ما سر بازان عادی خیلی زود شروع به عقب نشینی کردند و چند نفر کشته و زخمی دادند. در نتیجه این زد و خورد ما توانستیم ۲۵ تفنگ ۲ مائزر و مقداری زیاد فشنگ بدست آوریم. ما تمام غنائم را جمع کرده و در جنگل فرو رفتیم؛ چون دنبال کردن دشمن را تا ماسوله که در آنجا بنا به اطلاعات قسمت اکتشافی، نیروی قابل ملاحظه‌ای متمرکز شده بود، خطرناک می‌شمردیم. با اسلحه‌هایی که از قزاقها گرفته شده بود ما ۲۵ دهقان را مسلح کردیم، بطوری که دسته ما صبح روز بعد که در راه زیدک با قزاقها وارد جنگ شد، از ۴۵ نفر تشکیل شده بود. در اینجا ما توانستیم ۴۵ تفنگ دیگر بدست آوریم که آنها را نیز بین دهقانان تقسیم کردیم. ما اکنون بیش از ۸۰ نفر بودیم و نیروهای خود را به دو گروه تقسیم کردیم. بایک گروه در زیدک، کوچک‌خان، خالو قربان و من ماندیم. گروه دیگر بطرف ناحیه ندامن چمنه در نزدیکی کسما حرکت کرد. تصمیم گرفته شد که هر دو گروه در رابطه بایکدیگر عمل کنند. در صورت حمله قزاقها به یکی از دو گروه، گروه دیگر می‌بایست از پشت سر به آنها ضربه بزند. آرامش ندادن به قزاقها و حمله به آنها هر جا که امکان پیش‌آید چون قاعده کلی پذیرفته شده بود.

گروهی که من در آن بودم در ناحیه بین فومن و صومعه سرارفت، چون ما اطلاع داشتیم که قزاق‌ها در جستجوی مجاهدین بطرف کسما پیش می‌آیند. ما مواضع لازم را شبانه اشغال کرده و صبح بطور کاملاً غیر مترقبه‌ای برای قزاقها آنها را به آتش بستیم. ما توانستیم چند اسیر بگیریم و آنها را خلع سلاح کردیم. با وجود این چون نیروی ما برای مبارزه با ۵۰۰ قزاق کافی

۱- ظاهراً این مقاله مقدماتی داشته که در اختیار ما نیست. از کسانی که متن روسی آن را دارند دعوت می‌شود آن را برای مزدک ارسال دارند، تا در فرصتهای بعدی به درج‌اش اقدام شود.

نبرد از جنگل بطرف چمنه عقب نشینی کردیم و به گروه دیگر پیوسته، موضع گرفتیم. در اینجا تصمیم گرفته شد که منتظر دشمن بشویم، تیر نیانداخته و بگذاریم او نزدیک شود. هنگامی که بخشی از قزاقها ما را ندیده از کنار مواضع ما گذشتند، ما تیراندازی را آغاز کردیم. پس از چند ساعت تیراندازی از دوست، ما با عده‌ای ذخیره (رزرو) هجوم برده کوشیدیم از جناح دشمن دور شویم. قزاقها که در تیراندازی تعداد زیادی تلفات داده بودند، کشته‌ها و زخمی‌ها را پشت سر گذاشته فرار اختیار کردند.

پس از این نبرد ما توانستیم ۴۵ تفنگ گرد آوریم. گذشته از این، دهقانان روستاهای نزدیک توانستند از قزاقهای زخمی و فراری و متواری مقداری اسلحه بچنگ آورند. پس از این نبرد ما به چهار گروه تقسیم شدیم که به‌زودی، ضیابر، کندوخ‌کله، فرمتاده شدند. در تمام این نقاط گروه‌های ما علیه دشمن وارد جنگ می‌شدند. در همین زمان مردم ۵۰ تفنگ و مقدار زیادی از همه نوع مهمات را که زمانی حاجی احمد پنهان کرده بود پیدا کردند و به ما دادند. ما با این تفنگها پنجاه دهقان دیگر را نیز مسلح ساختیم و به شفت و جمعه بازار فرستادیم. بدین ترتیب چهار گروه عمل کننده (اوپراسیونل) نزد ما تشکیل گردید.

معمولاً تا کنکما عبارت از این بود که با ضرب زدن به دشمن از پشت هر چه بیشتر صفوف او را مختل ساخته و با استفاده از این موقعیت کوشش‌نمائیم بر او غلبه کنیم. باید گفت که مجاهدین ما شجاعانه جنگیدند زیرا آنان چیزی نداشتند از دست دهند. اقوام بیشتر مجاهدین بوسیله قزاقها دستگیر شده بودند و مورد تحقیر زیاد قرار می‌گرفتند.

دهقانان تمام این مناطق که با جنبش همدردی داشتند بما کمک‌های بزرگی می‌کردند. آنان نه تنها از لحاظ آذوقه ما را تأمین می‌کردند بلکه کارهای اکتشافی را نیز انجام می‌دادند و جاسوسان دولتی را که اغلب از کس‌خدایان و کولاکها (دهقانان مرفه الحال) بودند، دستگیر می‌کردند. در تمام مناطق مبارزه‌ی سختی بین مجاهدین و ارتش دولتی درگیر بود. قزاقها، با وجود اینکه ضرغام‌السلطان به سرکردگی برادر خود محمدخان ۳۰۰ نفر پیاده به کمک آنان فرستاده بود، مرتب شکست می‌خوردند؛ چون راهها و کوه‌راههای جنگل را بقدر کافی نمی‌شناختند. نبردها با موفقیت انجام می‌شد و ما نزدیک به فتح بودیم زیرا در تمام کشور موقعیت بی‌اندازه با ما مساعد بود. باید درباره این موقعیت جدا فکر کرده و نقشه قطعی عملیات بعدی تهیه می‌شد.

ماشها امکان داشتیم با کوچک خان تمام وقایعی را که پس از اردو کشی ما درمازندران اتفاق افتاده بود از نظر بگذرانیم. من البته باید قبل از هر چیز روشن سازم که چرا کوچک خان دسته ای را که من بسوی کاکو رهبری می کردم لوداد، و نقشه ای را که باهم تهیه کرده بودیم بمورد اجرا نگذاشت. من او را بخاطر کم جرأتی ملامت می کردم. چون معتقد بودم که اگر باقزاقها بنا بر نقشه تهیه شده وارد جنگ می شدیم، آنان را در ظرف يك ماه شکست می دادیم. کوچک خان خود را چنین تبرئه می نمود که اشخاصی که آن زمان در اطراف او بودند؛ آنان نقشه تنظیم شده را به سبب نامکفی بودن نیرو انجام نپذیر می انگاشتند. او اعتراف داشت که اکنون فهمیده که قصد جدا ساختن وی را از من داشته اند تا بدین ترتیب رهبری کارهای جنگل را در دست گیرند. البته اشتباهات دیگر کوچک خان نیز زمانی که او موافقت نکرد که حاجی احمد را توقیف کند، قبول نکرد ثروت و اراضی را که از اربابان گرفته شده بود بین دهقانان تقسیم کند و ائتلاف او با اسلاميون و بسیاری دیگر مسائل یاد آوری شدند.

تمام این مطالب را من بیاد وی می آوردم تا او دروس بستن قرارداد با انگلیسها، صرف نظر کردن از حمله به تهران را که در غیر این صورت بدون تردید در دست ما افتاده بود، در نظر گیرد.

او اجباراً اعتراف داشت که اشتباهات زیادی شده و موافقت نمود که از آن به بعد از تاکنیک قاطعتر و خط مشی معینی پیروی کند، چون می دید که انقلابيون صلحجو که همین روش او را پیش گرفتند بطور حتم سر خود را باختند. زمانی که ما این صحبت های دوستانه را داشتیم، دیگر در سازمان جنگل اشخاصی که با عملیات خود جنبش را مبتدل کنند و آن را به سمت دیگری ببرند نبودند و جای آنان را دهقانان گرفتند که از ما پشتیبانی کرده و طرفداران حقیقی ما بودند و این را بطور واضح در عمل نشان می دادند. به این مناسبت برای کوچک خان تغییر رفتار آسانتر بود.

يك بار در یکی از گفتگوهای شبانه من از کوچک خان چگونگی فرار او را از تنکابن و اینکه چه کسی به او یاری کرد پرسیدم. او چنین شرح داد که زمانی که بین دیلمان و کاکو بودیم، او بادسته خود و دکتر حشمت تصمیم گرفتند که برای وحدت با ما عازم شوند. اما در راه به او پیشنهاد شده که به دو دسته تقسیم شوند. سواران به سرکردگی خالوقربان از يك راه و اوبا افراد پیاده از راه دیگری عازم شوند. پس از اینکه وی موافقت نمود و بادکتر

حشمت براه افتادند، متوجه شد که او را مخصوصاً از خالو قربان جدا کرده‌اند، چون دکتر حشمت با دسته‌اش حاضر نشد جلوتر برود و به تنکابن برگشت تا خود را تسلیم الطاف دولت سازد. برای کوچک‌خان راه‌دیگری نبود بجز آنکه باهفت تن از رفقا از راهی که معین شده بود حرکت کند. ولی راه را گم کرده پس از مدتی سرگردانی در جنگل از منطقه شهسوار سردر آورده و در یک خانه جنگلی که به فاصله نیمساعت راه تا شهسوار بود توقف کردند. صاحبخانه که آنان را شناخته بود از ایشان پذیرائی خوبی کرد. برحسب اتفاق یکی از قزاقان که بدون اسلحه در جنگل گردش می‌کرد به این خانه وارد می‌شود. صاحبخانه به علت نامعلومی فکر می‌کند که قزاق از وجود کوچک‌خان در خانه او خبر دارد. او از قزاق تمنا می‌کند که به قرآن قسم یاد کند که خبر وجود کوچک‌خان را فاش نخواهد ساخت. قزاق می‌پرسد وی کجاست و وقتی صاحبخانه به طبقه فوقانی اشاره می‌کند، قزاق فوراً خود را به آنجا رسانده و از ترس اینکه مبادا کوچک‌خان او را بکشد به طرق مختلف می‌کوشد صداقت خود را به‌وی ثابت کند.

مدت کوتاهی بعد یک دهقان که قزاقها اسب او را دزدیده بودند به خانه نزدیک شده، کوچک‌خان و رفقایش را که از خانه خارج شده بودند مشاهده می‌کند. برحسب اتفاق عجیبی همانوقت که آنان از خانه خارج می‌شدند عده‌ای قزاق در راه نمایان می‌شوند. کوچک‌خان و رفقایش به فکر اینکه قزاقان پی آنان فرستاده شده‌اند، پابه‌فرار می‌گذارند. دهقان و قزاقی که قبلاً آمده بود نیز با آنها فرار می‌کنند. و اما قزاقان که حتی در فکر تعقیب آنان نبودند فقط از صاحبخانه می‌فهمند با که روبرو بوده‌اند. چون دانستند که این کوچک‌خان بوده بنای تیراندازی می‌گذارند ولی هیچ صدمه‌ای به فراریان نمی‌رسانند زیرا با آنان دهقانی بود که کوره راه‌ها را خوب می‌شناخت. قزاقان که دست خالی باز می‌کردند خانه را آتش زده و صاحبخانه را بازداشت می‌کنند. و اما کوچک‌خان از کوه گذشته خود را به لیل می‌رساند. در اینجا با حیدرخان ۱ و کاراخان (دو برادر) بر می‌خورند که با شش تن از رفقای مسلح خود بودند. آنها کوچک‌خان و رفقایش را باشکاری که کرده بودند غذا می‌دهند.

کاراخان برای یافتن من و دسته‌ام به خارا رود می‌رود، ولی ما در آنجا

نبودیم. در این مدت کوچک خان به کمک جنگلبانی که راهنما گرفته بود خود و رفقایش را از شیب کوه در منطقه امامزاده هاشم به زیدک می‌رسانند. در راه گروه کوچک خان با بادسته خالوقربان یکی می‌شوند.

به گفته کوچک خان، او از گرفتار شدن به دست دولت ویا کشته شدن که منجر به بی‌رهبری شدن جنبش می‌گشت مضطرب بود و از رفقا خواهش می‌کند در صورت چنین اتفاقی مرا پیدا کنند که رهبری را بدست گیرم، اگر چه او همیشه مرا نماینده معتقدات و عملیات افراطی می‌شمرد.

در تمام این بحث‌های شبانه من اصرار داشتم که باید بطور قاطع از سیاست طبقاتی پیروی کنیم و وسیله اقدامات لازم میان دهقانان که با کمک مادی و معنوی، جانبداری آشکارشان را از ما هویدا ساخته‌اند پایگاه جستجو کنیم، زیرا قشرهای دیگر مردم که اعضای اتحاد اسلام معارفشان بودند مدتها قبل جنگل را ترک گفته و دیگر بما کمک نمی‌کردند. در عین حال من پیشنهاد می‌کردم که فعالیت‌هایمان را با بلشویکها مربوط سازیم.

در نتیجه این گفتگوها تصمیم گرفتیم که کوچک خان برای برقراری ارتباط با بلشویکها عازم لنکران شود. این کار بزودی انجام شد. در آخر ژوئیه ۱۹۱۹ کوچک خان با چند نفر همراهان عازم لنکران گشت ولی برقراری ارتباط با بلشویکها میسر نشد و او پس از چندی بازگشت، بعدچنین معلوم شد که در همین موقع بلشویکها از مساواتیستها در لنکران شکست خورده و در دشت مغان پخش شده بودند. ما می‌دانستیم که نماینده شوروی در تهران کلومتسیف که در موقع توقیف از آنجا فرار کرده بود، نیز در بین آنانست. زمان کوتاهی قبل از این وی نماینده خود را برای مذاکره با جنگلیها به انزلی فرستاده بود. متأسفانه در این زمان تمام جنگلیها در منطقه لاهیجان و تنکابن بودند و رابطه برقرار نگشت. بعدها ما دانستیم که کلومتسیف با عده‌ای از رفقایش از لنکران عقب نشسته و خود را به آشورا ده (در خاک ایران) رسانیده در آنجا بوسیله ظهیرالملک حاکم مازندران توقیف و سپس بدستور وثوق الدوله (نخست‌وزیر) تیرباران شده است. می‌گفتند که کلومتسیف رایک افسر روس از گروه قزاقان بنام فیلیپوف و خود ظهیرالملک تیرباران کرده اشیاء قیمتی را که از او گرفته بودند بین خود تقسیم کردند.^۱

۱- درباره شرکت کنندگان در تیرباران کلومتسیف نگاه کنید به بروشور ب. شومیاتسکی، در «مأموریت دیپلماسی شوروی»

ما از اینکه کوچک‌خان برای برقراری تماس با بلشویک‌ها رفته بود استنفاده کرده و توانستیم يك قدم در راه بهبود زندگی دهقانان برداریم. از جنگل اشخاصی به تمام دهات فرستاده شدند تا دربارهٔ متوقف ساختن پرداخت مالیات به اربابان دستور کمیته را به دهقانان اطلاع دهند. دستور داده شده بود دهقانان بخشی از سهم مالیاتی اربابان را که نمی‌پرداختند برای نگاهداری جنگل‌ها اختصاص دهند. باقیمانده را می‌توانستند به هر قیمتی فروخته و یا برای خود نگاهدارند. دهقانان با ضعف زیاد این دستور را پذیرفتند و به استثنای عده‌ی کمی پرداخت مالیات و قرضشان را به اربابان متوقف ساختند.

قوای دولتی که تا آن زمان با ۲۰/۰۰۰ نفر گیلان را اشغال کرده بود، به این فکر که سه هنگ در گیلان و يك هنگ در مازندران (زیر فرمان فیلیپوف و رضاخان) برای مبارزه با جنگل‌ها کافیسست، سه هنگ را گذاشته و بقیه به سرکردگی ستار سلسکی عازم تهران شدند. علاوه بر این دراردیسل و تنکابن در هر کدام يك هنگ باقی ماند و بقیه قوا به سمت تهران برده شد، زیرا در آنجا بیخاطر بسته شدن قرارداد ایران و انگلستان، که انگلیسها و وثوق‌الدوله آماده می‌کردند اغتشاشات زیادی پیش‌بینی می‌شد.

وقتی کوچک‌خان بازگشت ما ۸۰ مجاهد را مسلح کردیم و از راههای کوهستانی عازم طالش و وطناب شدیم که با ضرغام‌السلطنه جنگیده او را دستگیر کنیم. هنوز تا محل سه ساعت راه باقی مانده بود که ما متوجه شدیم که یکی از مجاهدین که قبلاً نزد ضرغام‌السلطنه بود مفقود شده است. واضح بود که او فرار کرده تا ضرغام‌السلطنه را مطلع سازد. ما مجبور شدیم از تصمیم خود صرف‌نظر کنیم چون تنها باحملهٔ غیر مترقبه می‌توانستیم نتایج مطلوب را بدست آوریم. مامی خواستیم ضرغام‌السلطنه را غافلگیر سازیم، اموالش را مصادره کنیم و اسلحه و مهماتی را که در اختیار داشت بگیریم. ولی مجبور به بازگشت شدیم. چندروز بعد ما به ماسوله شیپخون زدیم. تا صبح ما مشغول خلع سلاح قزاقان و جمع‌آوری خواروباری را که نمی‌شد از دهقانان گرفت بودیم. نزدیک‌های ظهر که قزاقان فومن به ماسوله نزدیک شده بودند با آنان جنگ کوچک‌کی کرده آنها را در ماسوله گذاشته و به مواضع‌های خود در زیدک بازگشتیم. شب بعد زمانی که قزاقان ماسوله به فومن بازمی‌گشتند، دوباره به آنان حمله بردیم و تلفات زیادی به آنان وارد ساختیم. باید گفت که در این شیپخون از مانیز چند تنی زخمی شدند. بعد از این واقعه نبردی در ندامن در گرفت که طی آن سیدجلال با مجاهدین خود تلفات زیادی به قزاقان وارد

ساخت. ماکه گروه دیگری را تشکیل می دادیم، برای کمک به وی شتافتیم ولی دیر رسیدیم و نبرد تمام شده بود. فرماندهی قزاق، چنانکه معلوم شد، بعد از این همه شکست متوجه شد که برای آنان جنگیدن در مناطق مختلف که آنها را به کوچ دادن قوا از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر و ادار می سازد، مقرون به صرفه نیست. از اینرو آنان نیروهای خود را به چهار گروه تقسیم کردند. دو گروه مواضع دائمی گرفتند، و دو گروه می بایستی متحرک باشند. دو گروه اخیر مرکزشان گوراب زرمیخ و ضیابر بود و مرکز دو گروه دیگر صومعه سرا و فومز.

بادر نظر گرفتن تقسیم جدید دشمن ما نیز بنوبه خود تمام نیروهایمان را در ناحیه گوراب زرمیخ و ندامن متمرکز ساختیم. نقشه ما چنین بود: خالو قربان می بایستی راه بین فومن و گوراب زرمیخ را اشغال کند. زمانی که قزاقان در جستجوی جنگلیها از بازار خارج می شوند ما می بایستی از جنگلیهای اطراف خارج شده مواضع قزاقان را اشغال کنیم و خالو قربان از پشت به آنان حمله برد. بدین ترتیب ما می بایستی قزاقان را در حلقه محاصره بگیریم. متأسفانه این نقشه باموفقیت روبرو نشد، چون قزاقان از بازار خارج نشدند و از فومن نیز برای آنها نیروی کمکی رسید. خالو قربان مجبور شد در روی جاده وارد جنگ شود و ما هم به بازار گوراب زرمیخ حمله کردیم. هم گروه خالو قربان و هم گروه ما تعداد زیادی زخمی دادیم و بدون کوچکترین نتیجه مجبور به عقب نشینی شدیم.

قزاقان تمام نیروی خود را به فومن و صومعه سرا بردند. ماداماً نیروهای کمکی تازه‌ای دریافت می کردیم. رفقائی که در جنگهای قبلی زخمی شده بودند بعد از شفا پیدا کردن نزد دهقانان، اکنون به ما پیوستند. متأسفانه ما فشنگ بسیار کم داشتیم و مجبور بودیم در انتظار دریافت فشنگ باشیم و از تیراندازی خودداری کنیم. در همین زمان کمیته انقلابی ما که در عین حال وظایف کمیته جنگ را نیز اجرا می کرد تشکیل شد. اعضای کمیته عبارت بودند از کوچک خان، حسن خان، خالو قربان، غلام علی بابا، و چاروادار در ماسوله و من (احسان الله خان م). ما از نوار تباط باشهرشت و مناطق طالش-طباب-ماسال و گرگانه رود را برقرار کردیم. تروریستهایی که می بایست چند تن از نمایندگان دولت را، صندوقدار اتحاد اسلام، اسماعیل و چند فتودال را از پای در آورند، رابه رشت فرستادیم. اسماعیل در حمام کشته شد، ولی تیراندازی به یکی از ارا بابیان بی موفقیت ماند. شهر متشنج شده و آرامش خود را از دست داد.

در عین حال رفقای اعزام شده در بین مردم، علیه شاه، انگلیسها، اربابان و حاکم که بدون محاکمه، دوتن از مجاهدین و سه دهقان را بدار آویخته بودند، تبلیغ می کردند. تبلیغ بین مردم با موفقیت روبرو شد. نهضت حتی زنان دهقانان را در بر می گرفت. آنان دائماً مجاهدین را به مبارزه با دولت تشویق می کردند که مجاهدین نباید اجازه دهند مأمورین و قزاقان دولتی آنها را تحقیر کرده و به ناموسشان تجاوز کنند.

جاسوسان دولتی که به نحوی فهمیده بودند که کوچک خان و من به شیرینیجات علاقه مندیم جعبه ای پراز شیرینی برای ما فرستادند که به اصطلاح از طرف خواهر کوچک خان که در رشت زندگی می کرد می بود. اما احتیاط، مارا از مسمومیت نجات داد. قبل از اینکه شیرینیها را بخوریم چندتکه آنها را برای امتحان پیش سگ انداختیم که جابجا مرد. ما می بایستی همه هشیار می بوده و حواسمان جمع باشد.

مادو گروه تشکیل دادیم. یکی در کشتیدار و دیگری در ندامن. قزاقان تمام نیروی خود را متمرکز ساخته و شبانه به کشتیدار حمله بردند. تمام شب مجاهدین در کنار رودخانه خندق کندند. در این خندقها ۴۵ مجاهد با تمام فشنگهائی که در اختیار بود متمرکز شدند. بهترین مبارزین برای این جنگ انتخاب شدند؛ چون سر نوشت ما به نتیجه این جنگ بستگی داشت. ما معتقد بودیم که دیگر عقب نشینی بدون جنگ ممکن نیست؛ چون این کار به اعتبار مامیان مردم ضرر می زد و مجاهدین را نیز دلسرد می نمود. کوچک خان و حسن خان و آن قسمت از مجاهدین که بدون فشنگ بودند در کوهها نهان شده، و نتیجه جنگ را انتظار می کشیدند. این عملیات جنگی را من می بایستی فرماندهی می کردم. من دستور دادم به پنج گروه تقسیم شویم، پنج نفر بامن ماندند، بقیه گروهها هر کدام از ده نفر تشکیل می شدند. در ردیف اول رحمت الله موضع اختیار کرد. در ردیف دوم، میرزا مراد کوچک، در ردیف سوم خالوقربان و در ردیف چهارم من (احسان الله خان - م). گروه پنجم برای دنبال کردن دشمن در صورت عقب نشینی او و یا ظاهر شدن دشمن از پهلو، کنار ماند. فاصله بین افراد ده قدم بود و دشمن نمی توانست مواضع ما را که در پشت بوتها پنهان بود ببیند. تصمیم گرفته شده که دشمن تا حدامکان نزدیک شود و فقط زمانی که در جاده ای که به موازات رودخانه است، حرکت کرد، ده نفر خالوقربان او را به آتش ببندند. قزاقان بدون سوءظن در جاده حرکت می کردند، چون با وجود فشار قزاقان، مردم ما را لونمی دادند. صدای شلیک های ردیف اول و سپس

ردیفهای دیگر در فضا طنین انداخت. به قزاقان از پشت سرنیز تیراندازی می‌شد. ما می‌شنیدیم چگونه قزاقان به ما ناسزا می‌گویند که با آنان رودرو برخورد نمی‌کنیم و ناگهانی حمله می‌بریم. زد و خورد سختی در گرفت. در همان شلیکهای اول تعداد زیادی قزاق کشته و زخمی شدند و بعد از یک ساعت تیراندازی، قزاقان با وجود اینکه تعدادشان بالغ بر ۱۵۰۰ نفر بود، پابفرار گذاشتند. قنبرخان که دنبال نمودن دشمن از جناح به عهده گروه ده نفریش بود، در میان جنگ فرار کردند. به این جهت گروههای ردیف اول از رودخانه عبور کرده و به تعقیب دشمن ادامه دادند. مادر دشمن را مدت زیادی دنبال نکردیم، چون سعی داشتیم منطقه‌ای را که زخمی‌ها در آن بودند متصرف شویم. در این زد و خورد پنجاه نفر هم اسیر گرفتیم. در حین تعقیب دشمن از دسته ما چند نفر نیز مجروح گشتند. در نتیجه این برخورد ما پنجاه نفر اسیر، تعداد زیادی اسب، دوا و مهمتر از همه فشنگ از کشته‌شدگان و مجروحین بدست آوردیم. ما مجروحین را برده، کشته‌شدگان را با تشریفات لازم بخاک سپرده و بر سر مزار آنان در حضور مردم و اسرا میتینگ برپا ساختیم. من طی نطقی بر سر مزار آنها خطاب به اسرا گفتم: ما که هستیم و شما که هستید؟ ما آزادکنندگان میهنیم و علیه انگلیسیها و اربابان (فئودالها) که دولت را در دست دارند می‌جنگیم و اما شما دهقانان فقیری هستید که بوسیله افسران تزاری روس رهبری می‌شوید و علیه ما می‌جنگید. دولت و ثوق الدوله و افسران شما بایولی که از فروش مملکت بدست آورده‌اند، خوش‌گذرانی می‌کنند، در حالیکه رفقای شما کشته می‌شوند و در زیر خوارها خاک برای همیشه از یاد می‌روند. اسرا و زخمی‌ها که آنجا بودند گریستند و سوگند خوردند که با مجاهدین خواهند ماند. و در حقیقت هم آنان چنین کردند.

هنگام شب کوچک‌خان و رفقا از آنکه از تندرستی ما خرسند بودند ملاقات کردیم و مطابق معمول مراسم روبروسی بعمل آوردیم. اکنون مطمئن بودیم که قزاقان برای مدتی ما را آسوده خواهند گذاشت.

پس از چند روز استراحت در این ناحیه عازم صومعه سرا شدیم. ولی چون برعکس انتظارمان بجای شب صبح به آنجا رسیدیم، به محل اول باز گشتیم. چند روز بعد نبردی درندامن انجام گرفت که نتیجه مهمی نداشت. وقتی که زخمیها بهبودی یافتند، چندتن از قزاقان را به مقر آنان فرستادیم تا تبلیغات لازم را انجام دهند و حقیقت را درباره مجاهدین و آنچه را که مشاهده کرده‌اند به باقی قزاقان بگویند.

زمانی که در صومعه سراتوقفی داشتیم، رئیس قزاقهای آن ناحیه مخفیانه نزد ما آمد و اعلام داشت مایلست با تمام افراد دسته خود به ما ملحق گردد. ما بپذیرش او موافقت کرده ولی او در بازگشت دستگیر و به تهران فرستاده شد. با وجود این قزاقها تکتک و دو بدو با تفنگ‌هایشان به ما ملحق می‌شدند. موقعیت ما محکم می‌شد. قزاقها فقط ناحیه فومن را در اختیار داشتند. می‌توان گفت که از سه‌هنگی که در گیلان مستقر کرده بودند فقط يك‌هنگ همدان از هم نپاشید و می‌توانست بجنگد.

دهقانان در این زمان نه تنها آذوقه‌ما را تأمین می‌کردند، بلکه از نظر مالی نیز به ما مدد می‌رساندند. و اما بر سر آن قسمت از مالیات اربابان که باید از طرف دهقانان به کمیته داده می‌شد، در داخل کمیته اختلاف وجود داشت. زمانی که کوچک‌خان به لنکران رفته بود به دهقانان پیشنهاد شده بود از مالیات اربابان يك‌سوم را به کمیته داده و دوسوم را برای خود نگهدارند. اما کوچک‌خان بر آن بود که مقدار بیشتری در اختیار کمیته گذاشته شود و مقدار کمتری برای دهقانان بماند. این چنین هم عمل شد چون کوچک‌خان در کمیته اکثریت داشت. بخاطر این اختلاف، میان ما تا حدی بهم خورد. در همین موقع در ماسوله شاندرمن دهقانان علیه ضرغام‌السلطنه شوریدند و از ما طلب کمک نمودند و ما نیز کمک رساندیم. دهقانان دهات را متصرف شدند و مباحثین ضرغام‌السلطنه را به قتل رساندند. ضرغام‌السلطنه جبهه علیه‌ما را ترك کرده و با سوارانش برای آرام کردن دهقانان عازم پشت‌جبهه گردید.

در این زمان تیمورتاش از مقام حاکمیت در گیلان برکنار گشت و متصدی محلی امور مالی احمدخان آذری جانشین وی شد. این حاکم جدید بدستور دولت تهران نمایندگان خود را برای مذاکره با کمیته انقلابی به جنگل فرستاد. دولت شاه برای عهدمتار که شرایط زیر را پیشنهاد نمود: هر دو طرف به عملیات جنگ خاتمه می‌دهند، اسر را تعویض می‌کنند، قزاقها به شهر رشت عقب می‌نشینند و جنگلیها قوای خود را تحت اطاعت کوچک‌خان به فومن می‌برند. خرج قوا را دولت می‌پردازد و در عوض جنگلیها موظفند در امور انتظامی رشت خدمت کنند.

اعضای کمیته پیشنهاد دولت را کاملاً قابل قبول دانسته تمایل داشتند متار که را امضا کنند. آنان معتقد بودند متار که امکان خواهد داد موقعیت ما تحکیم شود و نیروها را بارقائی که از اسارت می‌آیند قویتر سازند. مجاهدین اکثرآ با امضای متار که مخالف بودند، زیرا آنان کمتر از اعضای کمیته به

صداقت و دولت و مقاصدش باورداشتند. بدون شك همزمان پیشنهاد صلح، دولت شاه و انگلیسیها که پشت سر او بودند به این امر پی برده بودند که با نیروی جنگی نمی توانند از پس جنگلیها برآیند. چون از طرفی جنبش نزد محافل طرفدار انقلاب تکیه گاه محکمی داشت و از طرف دیگر شرایط ادامه جنگ برای قشون منظمی (رگولار) که با محل پوشیده شده جنگل آشنائی نداشت، مساعد نبود.

یکی دیگر از علل پیشنهاد صلح دولت (و نه کم اهمیت ترین آنها)، پیشرفت سریع ارتش سرخ بلشویکها به طرف جنوب و قفقاز بود. چیزی که به حق موجبات وحشت دولت و انگلیسیها را فراهم می آورد. با بستن قرار داد، دولت و انگلیسیها مایل بودند گیلان را آرام سازند، آن را به طرف خود متمایل سازند و از امکان عملیات مشترک جنگلیها و بلشویکها جلوگیری کنند. این مطالب به نوبه خود می بایست به اعتبار جنگلیها در بین توده ها لطمه زده و آن طور که می باید اثر بدی نیز روی جنبش تهران که تازه آغاز گشته بود بگذارد. البته بغیر از این مسائل، دولت می خواست از صلح برای متلاشی ساختن جنگلیها نیز استفاده کرده سازمانشان را از داخل منهدم سازد.

تمام این مطالب را من در جلسه بیان داشتم، چون پیش بینی می نمودم که صلح با دولت جنبش را متلاشی می کند. پیشنهاد من دایر بر رد صلح و ادامه مبارزه قبول نشد، چون اکثریت کمیته آنطور که قبلاً ذکر شد، با رضایت خاطر پیشنهاد دولت را پذیرفت. قرارداد صلح منعقد گردید.

خیلی زود پس از عقد قرارداد صلح، مجاهدین سابق و برخی از اعضای اتحاد اسلام به جنگل روی آوردند. بعضی از آنان اشخاص خوبی بودند که سابقه غارت و کارهای زشت دیگر نداشتند، ولی اینان انقلابیون واقعی و فعالین سیاسی نبودند. نتیجه اجتناب ناپذیر این وضع، بزرگ شدن اختلافات خصوصی، که از اختلاف عقاید سیاسی سرچشمه می گرفتند، پیدایش گروهها و خصوصتهای فردی بود. از جمله می گوشتند بین من و کوچک خان اختلاف اندازند. متأسفانه کوچک خان بارها تحت تأثیر آنان قرار گرفت و قربانی و یا شریک دسایس آنان می شد.

وقتی جبهه ها برچیده شدند و راههای قشون آزاد گشتند، کنسول انگلستان به جنگل آمد و درخواست نمود کوچک خان و مرا ملاقات کند. من به بهانه ناخوشی به ملاقات وی نرفتم. کوچک خان اجباراً تنها رفت ولی من از او خواهش کردم به کنسول انگلیس بگویند که ما تاریخ دیپلماسی انگلستان

را خوب می‌دانیم و به‌یاد داریم - دیپلماسی که می‌کوشد از راه «صلح» دنیا را تسخیر کند. ۱ من مشخصاً به کوچک‌خان توصیه نمودم که هیچگونه اظهاریه که تعهد آمیز باشد نکند و فقط روشن سازد انگلیسها از ما چه می‌خواهند و بعد اعلام کند که چون او اختیارات تام ندارد پیشنهادات کنسول را به کمیته خواهد داد تا تصمیمات لازم را بگیرند.

ملاقات انجام گرفت.

چنانکه کوچک‌خان بعداً برای من می‌گفت، کنسول انگلیس مفصل و با تأسف دربارهٔ روابط گذشته انگلیسها و جنگلیها صحبت کرد. او حملات علیه قشون انگلیس، توقیف کنسول و رئیس بانک و غیره را از اشتباهات جنگلیها می‌شمرد و از طرف دیگر به اشتباهات انگلیسها که بعد از بستن قرارداد صلح با جنگلیها به قشون دولتی - بوسیلهٔ هواپیما و ارتش کمک می‌رسانند، اعتراف داشت. تمام این مذاکرات فقط مقدمه‌ای بود برای طرح مسئلهٔ اصلی و مورد توجه کنسول انگلیس. بعد از صحبت طولانی و سکوت عمده کوچک‌خان، بالاخره کنسول گفت: آیا شما می‌دانید که بلشویکها برای حمله به ایران آماده می‌شوند؟ برخورد شما با آنان چگونه است؟ شما به بلشویکها کمک خواهید کرد یا حاضرید علیه آنان مبارزه کنید؟ کوچک‌خان از جواب گفتن خودداری نمود و بیان داشت که کمیته در این باره هنوز نظر معینی ندارد.

کنسول برای متمایل ساختن کوچک‌خان به مبارزه علیه بلشویسم اطمینان داد در صورتی که جنگلیها در دفاع از منافع ملت ایران علیه بلشویکها مبارزه کنند، انگلیسها نیز بنوبهٔ خود تمام کوشششان را بکار خواهند بست که دولت را به دست جنگلیها بسپارند، بخصوص که دولت اینان که از پشتیبانی کامل مردم برخوردار است با ثبات خواهد بود. در همین جا او اظهار داشت که دولت و ثوق الدوله مدت‌هاست ماموریت خود را انجام داده و دیگر برای مملکت مفید نیست.

در خاتمه کنسول تقاضا کرد مسائلی را که دربارهٔ مبارزهٔ مشترك علیه بلشویکها مطرح کرده بود مورد مذاکره قرار دهیم و تهدید کرد که در صورت عدم قبول پیشنهادات آنان (انگلیسها) با بلشویکها قرارداد خواهند بست و آن وقت سازمان جنگل قطعاً قلع و قمع خواهد شد.

۱- بازی لغوی. در زبان روسی «صلح» و «دنیا» هر دو با لغت «میر» Miir بیان می‌شوند.

کوچک‌خان وعدهٔ جواب داد و در اینجا از هم جدا شدند. بعدها البته هیچ‌گونه جوابی داده نشد. این آخرین کوشش انگلیسها برای جلب موافقت جنگلیها بسوی خودشان بود. با اینکه کمیتهٔ انقلاب پیشنهاد انگلیسها را رد نمود ولی شرایط قرارداد با دولت را دقیقاً انجام می‌داد و براساس آن یک‌دسته برای خدمت انتظاری به‌رشت فرستاده شدند. چنانکه گمان می‌رفت دولت کوشا بود از این وضع برای متلاشی ساختن قوای ما استفاده کند و حاکم آذری بوسیلهٔ افراد خود از راه خرید دیگران عمل مورد نظر را انجام می‌داد. از روی این واقعیت کوچک‌خان به‌درجهٔ صداقت دولت پی‌برد و موافقت کرد فوراً دسته به‌جنگل بازخوانده شوند.

ما شبانه چند تن را به‌رشت فرستادیم تا دسته را برگردانند. اگرچه این موضوع اعتبار قرارداد را بهم نزد، ولی رابطهٔ مستقیم قطع شد. در اواخرمستان ۱۹۱۹ حاکم آذری به‌تهران خوانده شد و بجای وی دادستان سابق تهران میرزا احمدخان فرستاده شد.

حاکم جدید یسا جنگلیها رابطه برقرار ساخت. او درسه‌تن از رفقای کوچک‌خان که در این اواخر به‌جنگل آمده بودند تأثیر بسزائی داشت. آنان به‌نوبهٔ خود زوی کوچک‌خان در جهت بستن يك قرارداد صلح واقعی و برقراری روابط دوستانه با حاکم تأثیر می‌گذاشتند. حاکم عمداً رفتار دوستانه‌ای با کوچک‌خان داشت و برای نگهداری قوا پول می‌فرستاد و غیره.

من وحاجی محمد جعفر که آن زمان از ترکیه بازگشته بود، چون مایل نبودیم درآمد و رفت با اشخاص دولتی شرکت کنیم و قدرت آن‌را هم نداشتیم که عقیدهٔ اعضای کمیته را تغییر دهیم، با چند از رفقا از کارها کناره‌گیری کرده و در دهکده‌ای در جنگل مستقر شدیم. گاه‌بگاه کوچک‌خان پیش من می‌آمد و با من دربارهٔ امور مشورت می‌کرد. من مرتب به‌او اصرار می‌ورزیدم که به دوستی با حاکم خاتمه دهد، با وی هیچ‌گونه مذاکره‌ای نکند و غیره. من اینکار را ائتلاف وقت بیهوده و بی‌حاصل برای انقلابیون می‌دانستم.

اما تأثیر اطرافیان او آنقدر بود که در ترکیب کمیته تغییر داده شد. بعلاوه، اشخاصی را که بعد از قرارداد صلح به‌جنگل آمده بودند به‌عضویت کمیته درآوردند. ما خبر داشتیم که خیلی از آنان با هدف معین متلاشی ساختن جنبش از داخل به‌جنگل آمده‌اند. نام کمیته نیز تغییر داده شد و بجای انقلابی آنرا «کمیتهٔ جنگل» نامیدند. متأسفانه این تعویض نام تا اندازه‌ای با وضع حقیقی اوضاع مطابقت داشت. در اینکه عده‌ای مسلح در جنگل وقت می‌گذرانند

و به هیچ کاری دست نمی‌زدند هیچ چیزی انقلابی وجود نداشت. به این مناسبت اسم «کمیتۀ جنگل» مناسبتر بود.

در طول ماههای زمستان ۱۹۱۹ و آغاز بهار ۱۹۲۰ جنگلیها هیچگونه عملیات جنگی انجام ندادند و تمام نیروها بی عمل ماندند. نیازی نبود که درباره آینده نهضت جنگل حدسی زده شود. اما خوشبختانه وقایع بین‌المللی و از جمله موفقیت‌های ارتش سرخ روسیه جنبش جنگل را از رکود بیرون آورد، از خاموشی آن جلوگیری کرد و آنرا درشاهراه انقلاب گیلان اندخت. در بهار ۱۹۲۰ قوای گارد سفید دنیکنین بحر خزر را تخلیه کرد و به انزلی پناه آورد. رفقای ما از ورود این نیروها برای تجهیز دستجاتمان استفاده می‌کردند؛ تفنگ و فشنگ و گاه مسلسل و مهمات دیگری را از کشتی‌ها خریده یا بیشتر به سرقت می‌بردند. در آغاز بهار نامه‌ای از پتر و فسک به امضای یکی از فرماندهان بلشویک که نام او را فراموش کرده‌ام دریافت کردیم. در این نامه اطلاع داده شد که بلشویکها از بین بردن ارتش و ناوگان دنیکنین را آغاز کرده بودند و بزودی با کوریا تصرف می‌کردند. دریافت این نامه که حاکی از نزدیک شدن بلشویکها بود اعضای سازمان را خرسند ساخت و به آنان اطمینان خاطر داد. همه روحیه تازه‌ای یافتند.

در شهرهای رشت و انزلی وضع بسیار متشنج بود. هیچکس درست نمی‌دانست چه خواهد شد. ولی همه در انتظار وقایع بزرگی بودند. انگلیسیها استحکامات می‌ساختند و در کنار دریا خندق می‌کندند. واضح بود که برای دفاع حاضر می‌شدند.

شب ۱۷ ماه مه یک رفیق روس به جنگل رسید و خبر داد که بلشویکها عنقریب وارد انزلی خواهند شد. از رفیق فرستاده شده دانستیم که بلشویکها از ساحل دریا از طرف آستارا خواهند آمد. بدینجهت ما فوراً اسدالله‌خان درویش و حاجی محمد جعفر را به آستارا فرستادیم. آنها می‌بایستی از دهات کنار ساحل عبور کرده و به دهقانان و عشایر درباره حرکت بلشویکها خبر دهند و بگویند که آنان از دوستان ما هستند و نباید در مقابل آنان مقاومت کرد. من که به نظرم می‌رسید انگلیسیها مجبور به عقب نشینی شده و از راه بزرگ انزلی-رشت-قزوین حرکت خواهند کرد، به کوچک‌خان پیشنهاد کردم یک دسته مجاهد را به ناحیه سیاه‌رود بفرستد که ضد عقب نشینی انگلیسیها عمل کند. اما، کوچک‌خان این پیشنهاد را رد نمود. او هنوز به همکاری با بلشویکها اطمینان نداشت و می‌خواست قبل از شروع به عملیات به سود آنان بداند آنها

کیستند و چه اهدافی را دنبال می‌کنند.

هنگامی که ما افرادی را به آستارا به پیشواز بلشویکها فرستادیم من به کوچک‌خان پیشنهاد کردم، حال که او موافق نیست دسته‌ای را به‌سیاه رود بفرستد، درخام؛ بین‌رشت و انزلی، موضع گرفته، آماده باشیم و هنگامی که بلشویکها از رویرو حمله می‌کنند مانیز از پشت دست به‌حمله بزنیم. کوچک‌خان این پیشنهاد را نیز نپذیرفت. آن وقت من به‌ابتکار خود چند نفر را به‌رشت و انزلی فرستادم و آنان شایع ساختند که جنگلیها درخام موضع گرفته‌اند.

در ۱۸ ماه مه (۱۹۲۰) صبح زود ناوگان بلشویک به انزلی نزدیک شد و به‌طرف غازیان آغاز تیراندازی نمود. کوچک‌خان و من که همیشه باهم بودیم باغ‌رشت توپخانه بیدار شدیم. من جلوتر از کوچک‌خان پرسیدم: غرشت توپخانه دوستان ما را می‌شنوید؟ او جواب مثبت داد و نماز صبح را آغاز کرده از من خواست که حداقل بخاطر ورود دوستانمان هم که شده دعا کنیم. من پاسخ گفتم: هیچگاه تا به امروز دعا نکرده‌ام و بشما هم نصیحت می‌کنم که اگر مایلید با بلشویکها دوستی کنید، مذهب را بدور اندازید.

کمی بعد به‌ما خبر دادند که دسته قزاق موضع خود را در فومن ترک گفته است.

ما چند نفر را قبلاً برای محافظت به‌پسیخان فرستادیم و عازم فومن شدیم. نزدیک‌های صبح در فومن جلسه وسیع کمیته‌را تشکیل دادیم. تا شروع جلسه ما با کوچک‌خان موفق شدیم به‌حمام برویم، زیرا چندین ماه بود که از این نعمت محروم بودیم. (چند ماه پیش از این ما می‌خواستیم در ظاهر گوراب از از چنین موقعیتی استفاده کنیم، ولی قزاقها مزاحم شدند و ما مجبور به فرار شدیم.) ماهیجان زیادی داشتیم و سرود می‌خواندیم و غیره ولی هر کدام از ما با افکار خود مشغول بود. می‌دیدم که کوچک‌خان در شک و تردید بزرگی فرو رفته است.

خطاب به‌وی گفتم: می‌خواهید به‌شما بگویم به چه فکر می‌کنید؟ اما کوچک‌خان پیشنهاد را رد کرد و تمنا نمود که اگر هم میدانم چیزی نگویم و او را مدتی به حال خود بگذارم. ما هر یک به خواندن سرود خود ادامه می‌دادیم.

چون از حمام خارج شدیم، مردم زیادی را در بازار فومن دیدیم و

میتینگ بر گزار کردیم. اگرچه کوچک خان حضور داشت، ولی من نطق بزرگی علیه زور گوئی انگلیسیها و قزاقها، مزدور بودن دولت، وضع وخیم دهقانان و غیره ایراد ساختم.

در ضمن درباره اشخاصی که در زمان مساعد به سوی انقلاب آمده و در روزهای سخت آن راترك می کنند سخن گفتم. سخنرانی را بایان جملات زیر تمام کردم: باشد که باورود بلشویکها که دولت روسیه را سرنگون ساخته و نعمات زندگی را به کارگران و دهقانان داده اند مانیز تاتهران پیشرفته دولت شاه را سرنگون کرده و زمین را به دهقانان دهیم. زنده باد انقلابی که زمین به دهقانان می دهد.

دهاقین با خرسندی هرچه بیشتر نطق را پذیرفتند؛ ما به جلسه وسیع کمیته رفتیم. جلسه در باغ تشکیل شد. من اجازه صحبت خواستم. وقتی به من اجازه داده شد گفتم: «من درباره گذشته، درباره رفتار رفقای که مارا تنها گذاشتند، درباره خیانت حاجی احمد و غیره چیزی نخواهم گفت. امروز باید یگانگی داشته، متحد باشیم و با قلبی پاک و اعتقادی راسخ به حقانیت راهمان با بلشویکها به پیش رفته و تهران را فوراً به تصرف خود در آوریم. اگر این فرصت را که به بهترین نحوی مساعد است از دست دهیم، خود و کشور را نابود خواهیم کرد. ما نباید اشتباهات سالهای ۱۸ و ۱۹ را که در آن وقت فرصت را از دست دادیم تکرار کنیم. اگر اکنون نیز فرصت را از دست دهیم، در قبال انقلابیون جهان مرتکب جنایت شده ایم. روی سخن من با شخص کوچک خان است. از او به عنوان يك دوست تقاضا دارم افکار ناسیونالیستی خود را کنار گذاشته و به حرف اطرافیان خود گوش نکند.

من پیشنهاد می کردم توجه خود را به گیلان متمرکز نکنیم، برعکس آماده شویم و هرچه زودتر به تهران حمله کنیم. من معتقد بودم که ما نباید خود را به يك استان محدود سازیم بلکه باید جنبش را به تمام کشور توسعه دهیم. من پیشنهاد کردم در رشت ۲۰۰ مجاهد و يك کمیته اجرایی که می بایستی جمع آوری هزینه و سرکوبی مرتجعین و کارهای دیگر را عهده دار باشد بگذاریم و به هیچ وجه در رشت معطل نشویم، جایی که کوچک خان دائماً تحت تأثیر نیروهای ضد انقلاب بود.

کوچک خان در صحبت خود موافقت نمود که سخنان من صحیح است. ولی لازم می دانست قبل از هر گونه عملی بلشویکها را بهتر بشناسیم و سپس با آنها قراردادی درباره عملیات مشترک ببندیم. من به بستن قرارداد اعتراض

می‌کردم زیرا معتقد بودم که مادولت نبوده بلکه انقلابیونی هستیم که اول باید تهران را گرفته و بعد قرارداد ببندیم. من معتقد بودم که بستن قراردادها راه مستقیم پیدایش جدائی و اختلاف است.

بعد از بحث همه جانبۀ این مطلب که با ورود بلشویک‌ها به ایران رابطه داشت، جلسه تصمیم گرفت هیأت نمایندگی برای مذاکرات مقدماتی با بلشویک‌ها اعزام دارد.

موافق این تصمیم، چندروز بعد کوچک‌خان با چندتن از مجاهدین: اسداله درویش و دیگران، برای ملاقات با بلشویک‌ها عازم انزلی شدند. در انزلی، مردم از کوچک‌خان و همراهانش استقبال پرشوری نمودند. شهر کوچک انزلی با پرچم‌های انقلابی و ملی تزئین شده بود و دکان‌های بازار با چراغ و قالی تزئین شده بودند و غیره. قشرهای مختلف مردم که ورود بلشویک‌ها را بخاطر نجات گیلان از شر انگلیسی‌ها با شغف زیادی پذیرفته بودند به کوچک‌خان به خاطر اتحاد با بلشویک‌ها خیرمقدم می‌گفتند. پس از مذاکرات کوچک‌خان و همراهانش به جنگل بازگشتند.

نتیجۀ عمده‌ای که کوچک‌خان، از مذاکرات خود با روس‌ها بدست آورده بود این بود که به پیشنهاد کوچک‌خان بلشویک‌های روس موافقت کرده بودند در امور داخلی جنگلی‌ها دخالت نکنند. در جلسه، کوچک‌خان گزارش داد که به عقیدۀ او بلشویک‌ها با هدف منحصراً کمک به جنگلی‌ها نیامده بلکه فقط برای نابود ساختن گاردهای سفید که به انزلی عقب نشستند و برای برقراری رابطه با دولت ایران آمده‌اند.

من از چنین گزارشی هیچ متعجب نشدم و گفتم که تمایل بلشویک‌ها را که از جنگ میهنی فاتح بیرون آمده و دولت کارگران را تشکیل داده‌اند برای برقراری روابط صحیح با دولت‌های دیگر کاملاً طبیعی می‌شماریم. و اما من از طرح مسأله بدین شکل لزوم کوشش جنگلی‌ها را برای تصرف تهران نتیجه‌گیری می‌کردم. من معتقد بودم بلشویک‌ها که باید با دولت ایران قرارداد ببندند با خرسندی بیشتری آن را با دولت انقلابی خواهند بست.

کوچک‌خان اعتراض مرا شنید و تقاضا نمود نسبت به تصمیم گرفته نشود، درست درباره‌ی موقعیت فکر کرده و بعد تصمیم اتخاذ گردد. به محض اشغال انزلی از طرف بلشویک‌ها نزدیک به ۱۵ نفر افسر روس سفید به جنگل آمدند و تقاضای پناهندگی کردند.

کوچک خان بدون مخالفت آنها را پذیرفت.

بعد از ورود بلشویکها برای اولین بار بر سر این مساله بین ما اختلاف افتاد. من به او گفتم که ممکن نیست با بلشویکها همکاری کرد و در عین حال روسهای سفید را که دشمنان بلشویکها و دشمنان ما هستند پیش خود پناه داد. وجود این افراد در جنگل کار را اجباراً به جایی خواهد رساند که دولت شاه و انگلیسیها از تمام اقدامات ما باخبر باشند. من معتقد بودم و به کوچک خان اظهار کردم که او همان اشتباهی را مرتکب می شود که در سال ۱۹۱۸ در رابطه با کمیته ی انقلابی مرتکب شده بود یعنی زمانی که او اسلحه هائی را که در راه گرفته شده بود و از همدان به آدرس يك ارمنی برای کمیته ی انقلابی فرستاده شده بود به کمیته نداد. کمیته، آن زمان تقاضا کرد که اسلحه ها به او داده شود، ولی جواب رد کوچک خان باعث کدورت های بعدی شد. چون نه چلیابین ۱ و نه کوچک خان هیچکدام منافع انقلاب را نمی فهمیدند، این باعث جدایی فعالین و سپس ناکامی کمیته ی انقلابی و جنگل شد. چه بسا باکو به دست انگلیسیها نمی افتاد اگر عملیات کمیته و جنگلیها توافق داشت.

به تمام این دلایل کوچک خان این جواب را داد که این افسرها اشخاص مستمندی هستند که خودشان در جستجوی پناه پیش ما آمده اند و ما بنا بر رسوم هر که باشند باید به آنها کمک کنیم. اعتراضات من درباره ی اینکه قوانین مبارزه ی انقلابی و وجود خط مشی صحیح سیاسی باید مهتمتر از رسوم باشد نیز نظر کوچک خان را تغییر نداد. افسران روس تا آخر انقلاب گیلان در جنگل باقی ماندند.

باید منظور داشت که از این لحظه، جاسوسان انگلیسی و دولت را در نهضت جنگل وارد کرده بودند.

کوچک خان، من و چند رفیق دیگر عازم پسیخان شدیم. به محض ورود به پسیخان، مابه حاکم گیلان احمدخان و همراگانش، نمایندگان تجار، اربابان و روحانیون برخوردیم. همه آنها از کوچک خان تقاضا داشتند به رشت باز گردد. من متوجه شدم که به غیر از مذاکرات علنی، آنان با کوچک خان دائماً مخفیانه صحبت می کنند. آنها او را علیه بلشویکها تحریک می کردند و به او اطمینان می دادند که بلشویکها قانون شکن، دزد و غارتگرند.

هنگام شب ما، با کوچک خان به نزدیکترین ده نقل مکان کردیم. رضا

۱- عضو کمیته ی جنگی، انقلابی نزد قوای روسیه در ایران در سالهای

خواجویی که باما از سال ۱۹۱۸ به عنوان حاکم لاهیجان همکاری می کرد (و زمانی در شهسوار توقیف شده بود) بایک رفیق دیگر به عنوان نماینده تهران بایشتهاد حمله ی فوری به تهران پیش ما آمد. رضا خواجه جوی گزارش داد که وضعیت تهران برای انقلابیون بسیار مساعد است و زمینه برای عملیات انقلابی بخاطر قرارداد ایران و انگلیس و عملیات و ثوق الدوله آماده شده است. درده، من و کوچک خان تنها مانده و درباره ی کارها بحث می کردیم. من پافشاری می کردم که کوچک خان علیرغم وعده هایش به نمایندگان رشت، به این شهر نرود. من به او می گفتم سخن چینی این اشخاص را درباره ی بلشویک ها نشنود. بیاد او می آورم که اینها همان اشخاصی بودند که زمانی که ما در جنگل بودیم علیه ما با همین کلمات قانون شکن، دزد و غارتگر و غیره تبلیغ می کردند. من پیشنهاد می کردم فوراً از اسلحه هائی که داریم برای توزیع بین مردم استفاده کرده و با ارتباط نزدیک با بلشویک ها به طرف تهران حرکت کنیم.

تمام شب به صحبت گذشت و بالاخره کوچک خان اظهار کرد که باید به رشت رفت و در محل وضع را بررسی کرده در آنجا برای حمله به تهران آماده شد. من به خواب رفتم. صبح ما با قشون خود از پسیخان بسوی آیینک حرکت کردیم. هنگامی که ما به آیینک رسیدیم انبوه مردم که از رشت به استقبال آمده بودند ما را ملاقات کردند.

ما عازم رشت شدیم. حرکت را کوچک خان و من و قشون را خالوقربان و حسن خان رهبری می کردند.

حرکت ما به طرف رشت پیروزی کامل بود. جمعیت دو طرف جاده ایستاده بود و با فریادهای «زنده باد کوچک خان»، «زنده باد انزلی»^۱ به ما خیر مقدم می گفتند. برای ما مرتب کف می زدند و زن ها به مجاهدین گل پرتاب می کردند.

چنین تظاهراتی را رشت هیچ وقت تا آن روز به خود ندیده بود. ما وارد شهر شدیم و در میدان مرکزی شهر، سبزه میدان، تسوق کردیم. میدان مملو از جمعیت بود. در گوشه ی میدان، چند افسر قزاق ایستاده و مراقب عملیات ما بودند. کوچک خان از من تقاضا کرد میتینگ تشکیل دهم. من میتینگ را با بیان تبریک از طرف ارتش انقلابی به فقرای ایران و تمام گیلان گشودم. سپس پیشنهاد کردم که به احترام رفقای که در نبرد

علیه امپریالیستها و قزاقان شاه و یا در زندان‌های شاه کشته شده‌اند و در میدان‌های شهر به دار آویخته شده‌اند سکوت کنیم. در اینجا این شعر را خواندم: دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شمع را سحر کند. مقصودم این بود که اکنون زمان انتقام فرارسیده.

در این نطق پیشنهاد کردم برای حمله به تهران - این مرکز ظلم به ملت، استبداد و محرومیت مردم، این مرکز نفوذ روس‌های سفید و انگلیس‌ها که دولت ما خود را به آنها فروخته، این مرکزی که در زندانهای آن رفقای ما را نگهداشته‌اند، آماده شویم.

من اطمینان خاطر دادم که همراه بلشویک‌های روس، که ارتششان از کارگران و دهقانان تشکیل شده و تزاریسیم ۳۳۵ ساله‌ی ظالم و سیاه را سرنگون کرده، شاه به‌شانه علیه دشمنی که از نزدیکی ما جلوگیری می‌کرد پیش رفته، فاتح خواهیم شد.

من با شعار: «زنده باد ارتش سرخ، زنده باد انقلابیون سرخ و رهبران آنان لنین» سخنانم را خاتمه دادم.

سپس کوچک‌خان صحبت کرد و نطق کوتاهی علیه دولت و انگلیس‌ها نمود و به مردم گیلان آغاز انقلاب را تبریک گفت. او کوتاه صحبت کرد چون سخنران نبود و دوست نداشت نطق‌های طولانی کند.

در این میتینگ، تشکیل جمهوری شوروی که به اسم جمهوری گیلان در تاریخ وارد شده، اعلام شد.

در همانجا تلگرام بعدی نوشته و فرستاده شد.

«توسط رفیق لنین: ر.س.ف.س.ر.ا»

«موفقیت‌های درخشان شما را در غلبه بر دشمنان نظام سوسیالیستی به شما و تمام رفقای شما تبریک می‌گویم: ما انقلابیون ایران نیز در مبارزه‌ی طولانی علیه ظالمین منفور و اهریمنی انگلیسی و ایرانی مدت‌ها دل به این امید بسته بودیم. حال، برای ما زمان سعادت‌مند اعلام جمهوری سوسیالیستی شوروی ایران که مدت‌ها انتظارش را می‌کشیدیم فرا رسیده و آن را در برابر همه‌ی جهان اعلام می‌کنیم. لازم می‌دانیم توجه شما را به این مسأله معطوف داریم که عده‌ی زیادی جنایتکار که تحت حمایت قشون انگلیس هستند یعنی ستمگران

۱- ر.س.ف.س.ر.ا، در زبان روسی حروف اول جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه است.

ایرانی، تاجران و دیپلمات‌های انگلیسی در خساک ایران هستند. تازمانی که این دشمنان ملت در خاک ایران می‌باشند، مانع برقراری نظام عادلانه‌ی تمام کشور خواهند بود. به نام بشریت و برابری همه‌ی خلق‌ها، جمهوری شوروی سوسیالیستی ایرانی از شما و تمام سوسیالیست‌های انترناسیونال سوم تقاضا دارد با آزادی ما و تمام ملل ضعیف و ستم‌دیده‌ی دیگر از یوغ منفور ستمگران انگلیسی و ایرانی کمک نمائید. بادر نظر گرفتن اتحاد برادرانه و وحدت کامل فکری که از هم اکنون بین ما برقرار است، ما از ملت آزاد روسیه انتظار کمک داریم، کمکی که ممکن است برای تحکیم جمهوری سوسیالیستی شوروی ایران ضروری گردد. بسا اعتقاد راسخ به این اصل که تمام ملل آزاد شده از یوغ سرمایه باید در یک اتحاد برادرانه متحد شود، از شما تقاضا داریم احساسات قلبی ملت ایران را که از هرگونه یوغی آزاد شده‌اند در این اتحاد برادرانه محسوب دارید، باشد که با این اتحاد انقلاب مقدسمان را به پیروزی نهایی رسانیم.

«اطمینان راسخ داریم که بزودی تمام دنیا با یگانه نظام ایده‌آل انترناسیونال سوم اداره خواهد شد.

«رئیس جمهوری سوسیالیستی شوروی ایران که در شهر رشت اعلام شده، میرزا کوچک.»

پس از میتینگ ما با قوا به محل‌هایی که قبلاً برای ما تعیین شده بود رفتیم. خروج از میدان و طول راه نیز پیروزی دائمی بود. جمعیت به اشکال مختلف وفاداری خود را به انقلاب ابرازی کرد و می‌توان اطمینان داشت که با پشتیبانی مردم، عمل تاریخی انقلاب را موفقانه انجام خواهیم داد. متأسفانه از همان روزهای اول ما وقت ذیقمت را از دست دادیم. در محلی که ستاد دولت در آن بودند، مهمانی می‌شد و مردم از طبقات مختلف برای تبریک گفتن به مناسبت اعلام جمهوری به آنجا می‌آمدند. این کارها عملیاتی را که می‌بایست استحکام جمهوری تأمین نمایند به تاخیر می‌انداخت و این مطلب بعداً اثر خود را نشان داد.

(ترجمه از روسی)

یادداشت ویراستار - نوشته‌های احسان‌الله‌خان را نمیتوان بدون نظر و بی‌غرض به حساب آورد. غرض وی علیه میرزا کوچک‌خان بخوبی از متن

پیدا است. به همین دلیل ما به خواننده توصیه می‌کنیم که به جلد نخست نیز رجوع کند و با توجه به سایر مدارک مسئله را مورد توجه قرار دهد.

انقلاب روس و ایران^۱

برای کسانی که تاریخ کمینترن را می‌شناسند، حوادث شمال ایران* (اقدامات فرقهٔ دموکرات - مترجم) تکرار موفقیت‌آمیز حوادث سالهای ۲۱-۱۹۲۰ است. این حوادث را من از مسکو و پتروگراد از بهترین زوایا دنبال می‌کردم... انقلاب روس که در آن زمان دچار محاصره بود، در پی آن بود تا نفوذ خود را در آسیا و بطور عمده در جهت هندوستان بسط دهد. در سال ۱۹۱۹ در ایالات شمالی ایران، آذربایجان و گیلان که رخنه از قفقاز و نواحی دریای خزر بدان سهل است، با الهام انقلابیون روس حزبی تشکیل یافت. در یکی از نخستین شماره‌های رسمی مجلهٔ «انترناسیونال» از حزب عدالت با لحن ستایش‌آمیزی یاد شد. کمینترن به سرعت به ترجمهٔ ادبیات تبلیغاتی به زبان فارسی همت گماشت، و اتفاقاً من یک بار بحث خنده‌آوری با یک مترجم فارسی در این زمینه داشتم؛ وی توضیح میداد که لغات «پرولتاریا» و «پروولتری» در زبان وی وجود نداشتند و او مجبور بود این لغات را اختراع کند...

هستهٔ حزب نو از انقلابیون ورزیدهٔ باکو و مجاهدین مسلمان جنگ داخلی (روسیه) تشکیل شده بود که در میان‌شان طبیعتاً عناصر ماجراجو بسیار بودند. این حزب تا سال ۱۹۲۰ کم‌ویش ادامهٔ حیات می‌داد. در این لحظه

۱. مقالهٔ حاضر ترجمه‌ای است از نوشته‌ی فرانسهٔ ویکتور سرژ Victor Serge Spartacus, 1974, که زمانی از مسئولان برجستهٔ کمینترن بود ولی بعدها به عضویت انترناسیونال چهارم درآمد. مقالهٔ حاضر نشان می‌دهد که وی در بارهٔ جزئیات جنبش جنگل‌درايران اطلاعات کافی در اختیار نداشته است. ولی از آنجا که اظهارات وی در مورد آنچه در کمینترن می‌گذشته قابل توجه است به درج آن اقدام می‌کنیم. بدیهی است درج این سند به معنی تایید همهٔ آن نیست چه درج اسناد دیگر نیز به معنی تایید و درست انگاشتن همهٔ مطالب آنها نیست. تنها کار تحقیقی و انطباقی می‌تواند حقیقت را از لابلای انبوه نظرات بیرون کشاند. (مترجم.)

در ساحل دریای خزر و بطور عمده در گیلان - زیرا در تبریز باندازه کافی مقتدر نبودند - يك جنبش شورشی بپا کرد که به موفقیت‌هایی رسید و روزنامه‌های مسکو از آن به مثابه آغاز انقلاب یاد می‌کردند.

در اینکه اوضاع واحوال ایران زمینۀ چنین قیامی را فراهم می‌ساخت تردیدی نمی‌توان داشت. فقر و فساد نظام سنتی پدرسالاری و ضد انسانی را سخت به مخاطره انداخته بود. ابتکار (عمل) و حداقل نیروهای اصلی از روسها بود. يك روشنفکر ایرانی بنام میرزا کوچک‌خان در مقام رسمی رهبری قرار داشت. عکس وی مدتها در موزه انقلاب (مسکو) آویزان بود. (به احتمال قوی نویسنده عکس دکتر حشمت را بجای عکس میرزا گرفته است - مترجم). این عکس از مردی لاغر اندام بود که عینک به چشم داشت و از حالتی اروپائی برخوردار بود. جز این نمی‌توانم فکر کنم که وی کوشنده‌ای ایدآلیست و صادق بود. دوتاسه هزار چریک دست چین شده که در جنگ داخلی روسیه شرکت جسته بودند و بسیاری از آنان زبان کشور را نمی‌دانستند ارتش انقلابی را تشکیل می‌دادند.

اینان تحت فرماندهی دوست من ایاکوف بلومکین (Iakov Blumkin) قرار داشتند که سفیر آلمان میرباخ را در مسکو به قتل رسانده بود. وی بعدها موظف شد نخستین ارتش جمهوری تسوده‌ای مغولستان را متشکل سازد. او در سال ۱۹۲۹ بخاطر ملاقات با تروتسکی در استانبول، تیرباران شد. بلومکین و کمیسرها وی از دستورهاى مستقیم کمیته مرکزی حزب در مسکو که نسبت بدان وفادار بودند، اطاعت می‌کردند و نه از فرمانهای کمیته اجرائی کمیترون که در تئوری تنها مرجع صلاحیتدار بود. و بدین سان بود که روزی وی در گرما گرم نبرد دستور یافت «جنبش را متوقف سازد و نابود کند.» کمیته مرکزی لنین عقیده داشت که بروز مشکلات بین‌المللی نزدیک شده است و لذا برخورد مسالمت‌آمیز در مقابل انگلستان و فرانسه را اتخاذ کرد و در این شرایط انقلاب ایران به نظرشان زائد و موجب دردسر می‌رسید. کوچک‌خان و دوستان ایرانی وی از این فرمان اطاعت نکردند و مسئله عبارت بود از تیرباران آنان. من از اینکه به سر کوچک‌خان چه آمد آگاه نیستم. تنها از دهان بلومکین شنیدم که این تصمیم گرفته شد که اگر وی در ردمنحل ساختن جنبش اصرار ورزد، او را بقتل برسانند. شورش‌همانگونه که آغاز شده بود قطع گشت. چریکهای روس از مرز گذشتند و یا وسیله کشتیهای بادی از طریق دریا به باکو مراجعت نمودند.

این حوادث بطور نمونه واری بین دو اقدام دیپلماتیک قرار می‌گیرند. به سال ۱۹۱۹ ایران قرارداد خود را با انگلستان نقض کرده بود. در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ ایران قراردادی با جمهوری شوروی منعقد ساخت. دولت مسکو سخاوتمندانه تمام قراردادهای تحمیلی روس تزاری بر ایران را ملغی ساخت، حق کاپیتولاسیون در ایران را بی‌اعتبار اعلام نمود، و بدهکاری ایران به روسیه را که بالغ بر ۶۴ میلیون روبل بود بخشید، امتیازات اقتصادی را که روسها تا آن زمان در ایران داشتند، ملغی ساخت و به ایران اجازه داد که در دریای خزر ناوگان کشتیرانی خود را برپا کند و دهکده مرزی فیروزه و جزیره کوچک آشوراده را به ایران واگذار نمود.

می‌توان دید که این اقدامات در بریدن کامل باسنتهای امپریالیستی گامی سیاسی و هوشمندانه بود، تا بوسیله آنها هم‌دردی کشوری که به فرم سیاسی مهمی توسط رضاخان دست یازده بود، جلب گردد. ایران به سهم خود حق شیلات را به روسها واگذار کرد و متعهد گشت امتیازاتی که روسها ملغی ساختند به هیچ قدرت خارجی واگذار نکند و در صورتی که نیروهای خارجی به خاک ایران وارد شوند ارتش سرخ نیز به خاک ایران وارد گردد. عردو کشور متعهد گشتند در امور داخلی یکدیگر دخالت نکنند. تا جنگ جهانی دوم روابط تحت موافقت نامه بالا حسنه بود.

در نقشه‌های جغرافیائی ایران که چاپخانه دولتی و بطور نمونه دائرة المعارف شوروی منتشر ساخته‌اند و توسط کارشناسان دولتی تنظیم می‌گردند، حداقل از نقاط شمالی ایران یعنی تمام نقاط مرزی قفقاز، دریای خزر، ترکیه و شمال عراق به مثابه «مناطق اقتصاداً وابسته به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» یاد می‌گردد. این منطقه شهرهای تبریز، مشهد، قزوین، استرآباد، بندرپهلوی، خرم‌آباد، بندر شاه، و حتی شهرهای تربت جام و کهریز که در صحرای مجاور افغانستان واقع‌اند، و در یک کلام هر آنچه را که شبکه راهها می‌تواند به بحر خزر متصل سازد؛ در برمی‌گیرد. در یک نقشه رسمی که من در اختیار دارم پایتخت ایران، تهران، در مرز این منطقه ولی در داخل این منطقه قرار دارد.

انتشارات علم منتشر کرده است:

اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران

- جلد اول: اسناد پراکنده از اولین هسته‌های سوسیال دموکراسی تا...
- جلد دوم: بحث انتقادی درباره حزب توده ایران - مسائل سازمانی
- جلد سوم: اسناد پراکنده از اولین هسته‌های سوسیال دموکراسی تا...
- جلد چهارم: آثار سلطانزاده
- جلد پنجم: تحلیلی از مشی سیاسی حزب توده ایران
- جلد ششم: اسناد پراکنده از اولین هسته‌های سوسیال دموکراسی تا...

جنبش کارگری ایران

- جلد اول: مقالاتی از گروه «جریان»
- جلد دوم: سه مقاله از روزنامه «حجار»
- جلد سوم: تاریخچه حزب عدالت [نوشته جعفر پیشه‌واری]
- جلد چهارم: نامه‌ها از زندان [از سرگرد شهید: جعفر و کیلی]
- جلد پنجم: قیام افسران خراسان - ۱۳۲۴ [از ابولحسن تفرشیان]
- جلد ششم: دو سند از فرقه کمونیست ایران